

چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان





طرح جلد: لیل اشرف

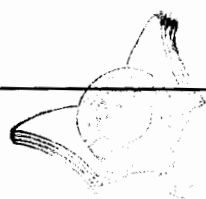
چهره مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان



۱۶۱۰۰ ف ا

۵/۱۳



کتابخانه تخصصی ادبیات
تهران - ۱۳۷۸

چهرهٔ مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان



تهران - ۱۳۷۸

آریان، قمر (زرین کوب)

چهره مسیح در ادبیات فارسی / قمر آریان -- تهران: سخن، ۱۳۷۸.

ISBN 964 - 6961 - 27 - 4

۳۴۹ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ قبلی: معین، ۱۳۶۹.

کتابنامه: ص. [۳۰۹] - ۳۲۶.

چاپ دوم.

۱. عیسی مسیح در ادبیات. ۲. مسیحیت - ایران. الف. عنوان.

۸۳۵۱ / فا ۰

PIR ۳۴۴۲ / م ۵۴۴

۱۳۷۸

۱۶۷۸۹ - ۷۸م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات سخن

چهره مسیح در ادبیات فارسی

دکتر قمر آریان

چاپ دوم: ۱۳۷۸

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: تک

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۸۹۳۸

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مندرجات

۵	مقدمه
۹	۱ مطالعات در باب مسیح و مسیحیت
۱۵	۲ مسیح و مسیحیت نزد مسلمین
۲۰	۳ در قرآن کریم
۲۵	۴ در احادیث
۲۷	۵ عیسی در روایات
۳۳	۶ عیسی نزد صوفیه
۳۶	۷ مسیحیت در انجیل
۴۶	۸ در تحقیقات جدید
۶۰	۹ مسیحیت در ایران اشکانی
۶۳	۱۰ در عهد ساسانی
۷۳	۱۱ در قرون نخستین اسلامی
۷۹	۱۲ در ماوراءالنهر و ترکستان
۸۲	۱۳ در عهد مغول و تاتار
۸۹	۱۴ عهد صفویه و مابعد
۹۲	۱۵ در دوره قاجار
۹۶	۱۶ مسیحیت در شعر فارسی
۱۳۵	۱۷ امثال و حکم

۱۴۱	۱۸ هیئت‌های تبلیغی و فرقه‌های مسیحی
۱۵۱	۱۹ مناظرات وردود بین متکلمین اسلام و فرق نصاری
۱۶۶	۲۰ منتخبات
۲۳۳	۲۱ فرهنگ لغات، تعبیرات و اعلام
۲۹۷	۲۲ پایان: نتیجه
۳۰۷	پیوستها
۳۰۹	یادداشتها
۳۲۱	کتابنامه
۳۲۷	فهرست عام

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

این کتاب نگارش تازه‌ای است از رساله‌ای که سالها پیش به عنوان پایان‌نامه دکتری در ادبیات و زبان فارسی نوشته شد. در آن رساله بیشتر به تأثیری که آداب و رسوم آیین عیسی، در شعر و نثر زبان فارسی به جا گذاشته است توجه بود. غیر از آثار منشور بسیاری از دیوان‌های شعر، و کتابهای لغت هم، در جستجوی نشانه‌های این تأثیر بررسی شد و در تحقیق درباره کتابهای مربوط به مناظرات و ردود بین علماء اسلام با علماء نصاری، فهرست‌های عمده کتابخانه‌ها، از جمله فهرست نسخه‌های موزه بریتانیا (چارلز ریو) و کتابخانه ملی پاریس (ادگار بلوشه) و آنچه به کتابخانه‌های مجلس، آستان قدس و دانشگاه تهران مربوط بود از نظر گذشت و از این میان آنچه به چاپ رسیده بود یا نسخه خطی آن دسترس پذیر بود مورد رجوع واقع گشت. با این همه، در تمام بررسی هدف اصلی بررسی اصطلاحات و الفاظ و قصه‌های مربوط به آئین عیسی، و انعکاس عتاید و مراسم پیروان این آئین در ادبیات گذشته ایران به نظم و نثر بود و به تاریخ این آیین در ایران و احوال نصارای ایران در طی تاریخ جز به ضرورت توجه نداشت.

در طی سالهایی که از تدوین و تصویب آن گذشت، فرصتهایی برای نویسنده پیدا شد که برخی مباحث دیگر را در آن زمینه دنبال کند و تحقیقاتی را که در بعضی از این مباحث به وسیله پژوهندگان دیگر انجام شده است از نظر بگذراند. طبع و نشر بعضی متون فارسی که در هنگام تدوین رساله هنوز انتشار نیافته بود نیز تجدید نظری در آنچه را به متون و لغات و اصطلاحات ارتباط داشت ایجاب می‌کرد. از این رو سال گذشته که تصمیم به طبع و نشر کتاب گرفته شد، در فراغتی که ضمن سفر پاریس به دست آمد در تمام کتاب بار دیگر تجدید نظر گشت و کتاب با مطالعات تازه‌ای که در زمینه‌های مباحث گوناگون آن نشر شده بود از سرنو تدوین گردید و چون پاره‌ای جهات سعی در اختصار را ایجاب می‌نمود برخی از مطالب که نقل و نشر آنها در حال حاضر متضمن ضرورت نبود کنار گذاشته شد. ارزیابی کاری که انجام شده است البته به قضاوت اهل تحقیق وابسته است و نویسنده مدعی نیست در این زمینه تمام مباحث چنانکه باید مورد طرح و بحث واقع شده باشد اما به رغم آنکه سالها از اقدام به طبع و نشر آن، با وجود پیشنهاد های ناشران، خودداری داشت به نظر آمد نشر آن به صورت موجود ممکن است برای بعضی خوانندگان مطلوب یا سودمند باشد.

در تدوین پیشین کتاب بهره‌هایی سودمند از راهنمایی‌های دو استاد فرخ یاد، دکتر لطفعلی صورتگر و استاد علی اصغر حکمت حاصل شد خداشان در جوار مغفرت دارد. بخشی از آن تدوین نیز به همت دوست دانشمند جناب ایرج افشار در نشریه فرهنگ ایران زمین انتشار یافت. تدوین کنونی کتاب را غیر از آنچه از تحقیقات جدید محققان معاصر که در یادداشتها و کتابنامه از آثار آنها یاد شده است بهره یافته‌ام، به تشویق و کمک بیدریغ همسرم دکتر عبدالحسین زرین کوب مدیونم که غیر از سرور بر تمام متن و ارائه بسیاری نکات، دسترس به پاره‌ای تحقیقات و مقالات خارجی را که بدون کمک وی استفاده از آنها برایم غیرممکن بود، باصرف قسمتی از اوقات خویش برای من ممکن ساخت. بدون این مایه تشویق و کمک جرئت آنکه بعد از سالها به نگارش دوباره رساله و نشر آن اقدام نمایم نداشتم.

امید است از آنچه با کمک‌های ایشان و از راهنمایی‌استادان گذشته درین دفتر حاصل آمده است و همچنین از عمری که در این کار صرف گردیده است، برای خواننده اهل معنی فایده‌یی عاید تواند شد.

نیازمند دعا

قمر آریان

رموز و علامات اختصاری*

۱. ب- برهان قاطع
۲. براون کیمبریج- فهرست نسخ فارسی کتابخانه دانشگاه کیمبریج (انگلیسی)
۳. بلوشه- فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (فرانسه)
۴. ب ن- بیان الادیان
۵. التاج- تاج العروس
۶. ت ت- تعلیقات بر ترجمه رساله مینودسکی به نام خاقانی و اندرونیوکوس کومننوس
۷. ت ف ف- التفهیم فارسی (بیرونی)
۸. جف- Jeffery, A [لغات خارجی در قرآن] (انگلیسی)
۹. ح ب- حواشی دکتر معین بر برهان قاطع
۱۰. رم- رساله سیمورسکی، رجوع شود به ت
۱۱. ریو- فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا تألیف چارلز ریو (انگلیسی)
۱۲. ق ص- قصص الانبیاء
۱۳. ق ک- قاموس کتاب مقدس
۱۴. ک ظ- کشف الظنون
۱۵. ل ع- لسان العرب
۱۶. ل ف- لغت فرس اسدی
۱۷. س ج- مروج الذهب
۱۸. ن ص- النصرانیة و آدابها
۱۹. ن ل- نسخه بدل

* تفصیل مراجع در یادداشتها یا کتابنامه آمده است.

مطالعات در باب مسیح و مسیحیت

وقتی از چهره مسیح سخن در میان می‌آید همواره باید آن را در زمینه مسیحیت در نظر آورد، چون مسیحیت برحسب موضعی که در هر عصر و هر محیط، در شکل خاص مورد قبول اتباع خویش یا در طرز تلقی عقاید و ادیان مجاور خویش دارد، تصویری متفاوت از چهره مسیح مطرح می‌کند. فی‌المثل در قرآن کریم عیسی سیمای یک مبشر الهی را دارد، نزد یهود فلسطین در عصر پیدایش مسیحیت چهره وی چهره یک مدعی و یک شورشگر است، کلیسای شرقی و غربی در همان عصر اسلام از وی تصویر یک فرزند خدا یا یک پسر انسان و تا حدی فدیۀ انسان‌ها را از گناه اصلی وی تصویر می‌کنند و البته چهره مسیح در ادبیات اسلامی ایران غالباً برآنچه در قرآن کریم در باب وی آمده است مبتنی است اما در گسترۀ فتوحات اسلامی و برخورد مسلمانان با نصاری این تصویر تا حدی تفاوت می‌یابد. مع‌هذا ادبیات ایران پیش از اسلام یا آنچه در ضمن شاهنامه فردوسی و در بعضی کتابهای پهلوی عصر اسلامی مثل دینکرت و شکند گمانیک و چهار آمده است با این تصویر تفاوت دارد. چنانکه در ادبیات سریانی هم که در قلمرو ایران ساسانی یا بعد از آن به وجود آمده است و به نحوی در ادبیات فارسی دری انعکاس پیدا کرده است تصویر چهره مسیح با آنچه در آن دو تصویر دیگر مجال انعکاس دارد یکسان نیست و این جمله معلوم می‌دارد که در شناخت چهره مسیح، بدان طریق که فی‌المثل در شعر خاقانی آمده است یا آنچه در تفاسیر قرآن کریم یا در تلقی صوفیه از آن آمده است — نقش ارتباط آئین مسیح و مسیحیت رایج یا مورد نظر نباید از نظر دور بماند و این نکته الزام می‌کند

که در بحث راجع به تصویر مسیح در ادبیات ایران به تصویر مسیحیت در تاریخ و فرهنگ ایران توجه شود، احوال جماعات مسیحی در ایران مورد توجه واقع گردد، و تصویری که از حیات مسیحیت در ادبیات و در تاریخ ایران مطرح می شود نیز مورد نظر واقع گردد و مآخذ و اسنادی که در این باب هست همراه با مطالعاتی که تا کنون در این زمینه انجام شده است نیز مورد ارزیابی قرار گیرد.

به هر حال آنچه در این رساله از چهره عیسی و آئین وی مطرح می شود مبنی بر طرز تلقی قرآن کریم است نه آنچه نزد پیروان وی مطرح می شود، از این رو عیسی در اینجا نیز مثل تمام ادبیات فارسی ایران، به عنوان یک پیامبر مطرح می شود، قول به الوهیت وی و اعتقاد به اینکه وی ابن الله محسوبست آنگونه که معتقد نصاری و مبنی بر قول به تثلیث است اینجا مطرح نیست. البته بحث در مباحث مربوط به اقامیم و مسأله تثلیث و وحدت یا کثرت طبیعت در نزد عیسی هم اینجا مجال طرح ندارد چرا که طرز تلقی متکلمان از مسأله، به کلام مربوط است و با قلمرو ادبیات ارتباط ندارد به علاوه در ادبیات ایران، جز در آنچه اقلیت های مسیحی، آرامنه و نسطوریان و بعضی فرقه های جدید احیاناً به فارسی یا زبان های دیگر نوشته اند، عیسی جز به عنوان یک پیامبر و یک انسان مطرح نشده است، بحث در مسأله هم که لاجرم مقبول نصاری نیست از دیدگاه تاریخ و ادب ایران مطرح است و هرگز نباید توجه بدان را در مفهوم توجه خاص به پدیده مسیحیت تلقی کرد - یا متضمن سعی در رد یا تأیید آن دانست که البته با تحقیق ارتباط ندارد.

البته بررسی کامل مجموع مآخذ مربوط به تاریخ مسیحیت در ایران، و در محیط اسلامی خارج از قلمرو ایران و همچنین مطالعه تمام فرقه های نصاری و آنچه در باب مسیح و حواریان و رسولان و کلیساهای مربوط به مسیحیت در ایران و نواحی مجاور بوجود آمده است، در این اثر که بیشتر بحث در قلمرو خاصی از ادبیات فارسی را در نظر دارد و به همین جهت در مسائل مربوط به تاریخ ادیان و مباحث مربوط به الهیات و کلام مسیحی و اسلامی متعهد خوض کامل نیست، نمی تواند مطرح شود مع هذا بدون اشارت به بعضی مآخذ و مخصوصاً بدون اشارت به پاره ای مطالعات که در باب مسیح و مسیحیت در نزد اعراب و ایرانیان، از قدیم ترین عهد پیدایش آن تا امروز انجام شده است، تصویری که از چهره مسیحیت و مسیح در

ادبیات فارسی مطرح می‌شود ناتمام خواهد ماند و این نکته ضرورت یک بحث اجمالی را در این باب الزام می‌کند.

چون زمینه اصلی تصویر مسیحیت و مسیح در ادبیات ایران بر آنچه در قرآن کریم و در تفسیرهای آن و همچنین در کتابهای قصص الانبیاء و نیز در اشعار شعراء عرب آمده است مبتنی است، نخست باید به آنچه درین باب مربوط می‌نماید و آشنائی با آن برای شناخت زمینه عصری و فهم درست آنچه در قرآن کریم در باب مسیح و مسیحیت ضرورت دارد، پرداخت. در این زمینه در بین بررسی‌هایی که مخصوصاً محققان مسیحی شرقی و غربی انجام داده‌اند احوال مسیحیت، مقارن ظهور اسلام، در آنچه به محیط عربی از حجاز و شام مربوط می‌شود در خور ذکر است. از این جمله کتاب معروف اب‌لویس شیخو مخصوصاً شایان توجه است که تحت عنوان *شعراء النصرانیة* نشر شده است. با آنکه در اسناد نصرانیت به بعضی شعراء دعوی مؤلف برشواهد قانع‌کننده مبتنی نیست، کتاب رویهم رفته متضمن اطلاعات جامعی در باب نصرانیت شایع در نزد اعراب است و میزان انتشار مسیحیت را در بین اعراب جاهلی و اوایل عهد اسلام به نحو جامعی تصویر می‌کند. مؤلف رساله‌ای هم بر مبنای همین بررسی‌ها نشر کرده است که شامل تصویری روشن‌تر، از محیط مسیحیت عربی در عهد جاهلی است [۱] و تا حدی همان شتابزدگی و پیش‌داوری‌هایی که در کتاب دیگرش هست اینجا نیز رخ می‌گشاید. مسأله وجود مسیحیت در مکه مقارن عهد اسلام بوسیله یک کشیش بلژیکی بنام لامنس هم تا حدی با همین طرز دید شتابزده مطرح شده است [۲] و اصرار در وسعت حدود مسیحیت در این عصر مبنی بر علاقه به تقریر این معنی در نزد اینگونه نویسندگان به نظر می‌آید که خواسته‌اند پیدایش اسلام را تحت تأثیر مسیحیت نشان دهند. این نکته ایست که یک کشیش و محقق سوئدی بررسی جامعی را به آن اختصاص داده است [۳] و با آنکه لحن بیان متضمن سعی در تقریر یک اندیشه از پیش پرداخته می‌نماید، اطلاعات سودمندی که مؤلف در اینجا تدوین کرده است روشنی‌های زیادی بر اشارات راجع به مسیحیت بدان طریق که در عهد پیدایش اسلام نزد اعراب شناخته بوده است می‌افکند. اثر دیگری که چندی بعد در زمینه نصارای عرب به زبان فرانسه نشر یافت متضمن تقریر همین معنی بود [۴] همچنین مطالعات

جداگانه‌ای که بعضی محققان در باب دولتهای غسانی، لخمی، وحمیری انجام داده‌اند اطلاعات جالبی را در باب انتشار مسیحیت در بین اعراب قبل از اسلام به دست می‌دهد از این جمله مطالعات نولدکه^۱ در باب غسانیان مطالعات روتشتین^۲ در باب لخمی‌ها^۳ و مطالعات دوسو^۴ راجع به مسیحیت سوریه ۱۹۰۷ و موربرگ^۵ راجع به حمیریها را باید ذکر کرد [۵].

آنچه نزد اینگونه مؤلفان تأثیر فرهنگ مسیحیت عربی در تعلیم اسلامی خوانده شده است و غالباً بر تعمیم و مبالغه مبتنی است نزد بعضی مستشرقان یهودی-نژاد، در عین حال متضمن تقریر تأثیر یهودیت هم هست از جمله مارگولیوژ در رساله‌ای به نام *بسط و تحول اسلام در اوایل عهد آن* [۶]، و مخصوصاً هیرشبرگ در گزارشی تحت عنوان *فعالیم یهودی و مسیحی در عربستان ما قبل اسلام و اوایل عهد آن* که در لهستان نشر شده است با همین نظر به قضیه می‌نگرند [۷] و با اینهمه بعضی اطلاعات سودمند و محققانه هم از این بررسی‌ها به دست می‌آید. در باب نحوه انتشار مسیحیت در نزد اعراب بدوی از ادوار قبل از اسلام مطالعه جالبی به وسیله هانری شارل منتشر شده است [۸]. در باب سلوک خلفا با اهل ذمه مسیحی از جمله بررسی تریتون [۹] قابل ذکر است که تلقی مسلمین را از نصرانیت و نصاری نشان می‌دهد. در این زمینه احوال اتباع مسیحی خلفا به طور تمام در کتاب آرنولد به نام *دعوت اسلامی* [۱۰] و بطور خلاصه در دوران شکوفائی تمدن اسلامی در کتاب *دفاعی اسلام* اثر آدام متز [۱۱] بیان شده است.

در آنچه به سابقه آشنائی ایران قبل از اسلام با مسیحیت و چهره مسیح مربوط است کتاب لایبور با آنکه بالنسبه کهنه به نظر می‌رسد هنوز دارای اطلاعات سودمند است [۱۲]. در این زمینه مطالعات نولدکه در تاریخ ساسانیان آنچه را مربوط به عهد ساسانی است غالباً به نحو جالبی روشن می‌کند و البته مطالعات کریس تنسن هم قسمتی از آن اطلاعات را تکمیل می‌نماید. در آنچه به دوران اشکانیان ارتباط دارد کتاب گوتشمید خالی از بعضی فواید سودمند نیست اما مخصوصاً مطالعات هوفمان [۱۳]، در باب شهادت مسیحی عصر ساسانی دارای نکات جالب است. تحقیقات تازه بانو پیگولوسکایا هم مهم است از جمله وی قیام انوشزاد پسر خسرو اول را

1. Noldecke

2. Rothstein

3. Dussaud

4. Morberg

در خوزستان، که غالباً نزد مؤلفان قدیم شامل بیان شورش مسیحی‌های تابع ایران تلقی می‌شود در بعدی وسیع‌تر می‌نگرد و حاصل این بررسی‌های وی و مطالعات دیگری که وضع مسیحیت را نیز در عصر اشکانی و ساسانی به نحو جالبی تصویر می‌کند در کتابی به نام شهرهای ایران نقل می‌شود [۱۴] به هر حال این سابقه آشنائی عهد ساسانی با آئین مسیح، معلومات جالبی را به ایران بعد از عهد ساسانی منتقل می‌کند که در قرون نخستین اسلام در مآخذ شاهنامه و مخصوصاً در مشاجرات دینکرت و کتاب شکندگمانیک و چهار نیز انعکاس دارد.

البته تلقی مسلمین از مسیحیت و مشاجرات دایم بین این جماعت از اهل کتاب با مسلمین ایران هم در پیدایش تصویری که از چهره مسیح در ادبیات ایران مطرح می‌شود تأثیر قابل ملاحظه دارد. در واقع فعالیت سریانی‌ها در قسمتی از نواحی داخلی یا مجاور ثغور ایران ساسانی و انتشار مذهب نسطوری در داخل ایران و حتی ماوراءالنهر هم، ضمن عوامل دیگر از اسباب عمده رواج این مناظرات واقع شده است و شک نیست که تصویر چهره مسیحیت و مسیح در ادبیات اسلامی ایران مخصوصاً غیر از منشأ اسلامی و عربی آن تا حد زیادی تحت تأثیر مجاورت با طوایف نسطوری و ملکائی مسلمین در نقاط مختلف ایران هم بوده است. در بین مطالعات جالبی که در این زمینه وسعت دایره انتشار مسیحیت را در ماوراءالنهر به وسیله و. و. بارتولد نشان می‌دهد قابل ذکر است [۱۵]. در باب نشر و بسط مذهب نسطوری در شرق و در قلمرو اسلام، تازه‌ترین مطالعات را باید در بررسی محققانه بارتولد اشپولر در مجموعه مرجع شرقشناسی، بخش دین جستجو کرد [۱۶].

در باب مذهب جماعت آشوری نیز مطالعات جالبی انجام شده است که وضع آنها را مخصوصاً در قرون اخیر به نحو مؤثری روشن می‌کند از آنجمله است گزارشی در باب این جماعت که برای اسقف کنتربوری تنظیم شده است [۱۷] و آنچه در باب فاجعه آسوریهای مسیحی در قرن حاضر مربوط است از جمله کتاب واگرام [۱۸] و بررسی استفورد که عنوان قرآنی آمودها [۱۹] دارد. در باب آرامنه هم که از عهد اشکانیان با مسیحیت مربوط شدند، و در تاریخ ساسانیان و ادوار اسلامی نقش جالبی در نشر مسیحیت در قلمرو ایران داشته‌اند نیز مطالعات بسیاری انجام شده است و از جمله آنچه به قرون نخستین ایران اسلامی مربوط است تحقیقات

لسوران تحت عنوان ادمستفان بین بیزانس و اسلام [۲۰] قابل ذکر است. همچنین گزارش جامع و بالنسبه مختصری از وضع مسیحیت ارامنه از برتولد اشپولر قابل یادآوری است که در مجموعه سابق الذکر موسوم به مرجع شرقشناسی بخش هشتم که عنوان «دین» دارد مندرج است [۲۱].

در باب احوال عیسی، البته منابع مورد استفاده بیش از آنست که ذکر آن در اینجا متضمن فایده باشد. در این باب تحقیقات اخیر گاهی به نتایج منفی رسیده است که حتی وجود شخصیت تاریخی وی را انکار کرده‌اند. پیداست که در رد و نفی این تردیدها هم مطالعات و تحقیقات بسیار هست که ارتباطی با ادبیات ایران و نقش عیسی ندارد، همچنین در باب زمینه مسیحیت و آغاز عهد مسیحیت در سالهای اخیر کشف طومارهای بحرالمیت و کشف اسناد نجع حمادی روشنائی‌های تازه‌ای بر تاریخ افکنده است که طرح آنها مورد نظر نیست.

مسیح و مسیحیت نزد مسلمین

نام عیسی که از طریق قرآن کریم وارد زبان فارسی شده است صورت عربی گشته و تحریف یافته لفظ یشوع است که در ترکیب بختیشوع، دادیشوع و عبدیشوع و کامیشوع نیز هست و به شکل یسوع (یسوعی، یسوعین) هم آمده است. این نام به تبع قرآن در تمام کتب مسلمین به شکل عیسی آمده است و چنانکه نولدکه و لانداورا، تحقیق کرده اند در شکل عربی خویش از صورت عبری لفظ عیصو آمده است که یهود عرب از طریق استهزاء و استحقار به مسیح ناصری داده اند و معتقد بوده اند روح وی در وجود این مسیح ناصری تجلی کرده است و بعضی دیگر از محققان این وجه اشتقاق را قبول ندارند و معتقدند کلمه عربی عیسی از صورت یشوع سریانی گرفته شده و آن را برون و روال موسی ساخته اند. قصص و روایات و اقوال و تعالیم و دعاوی منسوب به عیسی در چندین سوره از سور قرآنی پراکنده است و ارباب اخبار و تفاسیر هم با مراجعه به اناجیل و کتب دیگر مسیحیان این قصص و اقوال را تفسیر و تبیین کرده اند.

کلمات و اوصافی مانند کلمه، مسیح، روح الله، عبدالله، من المقربین، وجیه، مبارک، نبی، رسول، که در قرآن کریم راجع به او آمده است و نیز ذکر انجیل، آیه، رحمة، بینات، حکمة، روح القدس، در قرآن همه در تفاسیر مختلف توجیه و تفسیر شده اند و با اینهمه بعضی از آنها درست روشن نیست و محققان را در باب آنها سخن است.

در باب فرجام کار عیسی قرآن قول به مصلوب شدن را رد می‌کند و عیسی را سرفروغ می‌داند و وقوع صلب را هم در حق دیگری و به سبب اشتباه یهود می‌پذیرد. آیه ۶۱، سوره ۴۳ قرآن را نیز اشارتی به رجعت عیسی می‌شمرند و بیضاوی و دیگر مفسرین این رجعت به عالم زمین را در بیت المقدس می‌دانند و گویند قبل از قیام ساعت ظاهر شود و دجال را بکشد و به اورشلیم رود و تمام عالم را به ملت واحد که اسلام باشد درآورد.

احوال عیسی در قصص الانبیاء ثعلبی و تاریخ یعقوبی و طبری هم هست و تاریخ یعقوبی غالباً به تلخیص از اناجیل آمده است. از قصص قدیم که مفسران و مورخان گذشته از روی قرآن و مآخذ شرقی دیگر در باب عیسی آورده‌اند چنین برمی‌آید که عیسی در نظر مسلمین جز مادر، خویش و پیوندی نداشته است و اوقات را غالباً در سفرهای مستدام و مستمر بسر می‌برده است و همواره با پای برهنه در حال سیاحت بوده است، منزل و مأوایی هم نداشته است و هر جا که شب می‌رسیده است همانجا شب را به عبادت می‌گذرانیده است و روزها نیز همواره به سیاحت و عبادت و اظهار اعجاز و کرامت که از وی درمی‌خواستند اشتغال داشته است. بروفق این روایات وی در روز قیامت نیز به عنوان مثال و مظهر فقر ظاهر خواهد شد در احیاء علوم الدین امام ابو حامد غزالی بعضی از اقوال و احوال عارفانه و زاهدانه به او منسوب شده است که بعضی محققان آنها را جمع کرده‌اند [۱]. در قرآن کریم و همچنین کتب تفاسیر و تواریخ اسلامی نام انجیل و بعضی منقولات از آن ذکر شده است. کلمه انجیل به کسر و فتح اول در هر حال تصحیفی است از کلمه یونانی او انگیلیون و به هر تقدیر مسلم است که مسلمین از سندرجات اناجیل مطلع بوده‌اند اما بحث در این است که این معلومات و اطلاعات را مسلمین از چه مأخذی گرفته بودند [۲].

در باب ترجمه اناجیل به عربی باید گفت که اعراب مسیحی ظاهراً از قدیم اناجیل را از سریانی و یونانی و قبطی بزبان عربی نقل کرده بودند. نقلی که از روی متن یونانی بود قدمت بیشتر داشت و این مطلب از قدم و کهنگی نسخ خطی موجود از این نقل بخوبی معلوم می‌شود از جمله نسخه‌ای از این ترجمه عربی در واتیکان هست که به قرن هشتم میلادی می‌رسد. موافق نقل ابن عبری یک ترجمه قدیم‌تر

هم به توسط یحیی بطریق عرب بین سنین ۶۳۱ و ۶۴۰ به امر عمرو بن سعد امیر عرب انجام یافته است.

اشپرنگر در آنچه ابن هشام [۳] در کتاب المیره خویش راجع به اصل فارقلیط (=برقلیطوس) نقل می کند، که به موجب آن این لفظ در سریانی منحنا خوانده می شود به این نتیجه می رسد که قول مؤلف سیره از یک ترجمه قدیمی انجیل عربی باید نقل شده باشد و این فقره عبارت از آیات ۲۳ تا ۲۷ کتاب انجیل یوحنا باب پانزدهم می باشد [۴]. مع ذلک این منقولات و عبارات متفرق از وجود ترجمه های بسیار قدیم از انجیل حکایت دارد و احتمال چنین قدمتی را در باب ترجمه های انجیل مورد تردید می توان دانست. باری اگر نتوان پذیرفت که ترجمه انجیل به این درجه از کهنگی باشد ترجمه ای که از متن یونانی اناجیل شده باشد بهر حال نباید چندان مدتی بعد از عهد فتوح اول مسلمین انجام یافته باشد. ترجمه ای هم از روی انجیل سریانی به عربی شده که در لایپتسیک است و محققان تاریخ آن ترجمه را بین ۷۰ تا ۸۰ میلادی می دانند. بنابراین بطور تحقیق می توان گفت که مسلمین از خیلی قدیم با سطلب و مندرجات اناجیل آشنائی داشته اند.

گذشته از اناجیل رسمی بعضی اناجیل هم هست که آنها را غیر موثق (=آپوکریف) خوانده اند و منقولاتی از آن به عربی موجود است، سنجمله انجیل صباوت، مکاشفات پولس قدیس، موعظه پطرس، موعظه شمعون و بعضی فقرات دیگر هست که ظاهراً نزد مسلمین چندان هم معروف نبوده اند. ادعای مستشرقین و محققین فرنگی این است که مندرجات قرآن با اینگونه اناجیل آپوکریف بیشتر شباهت و ارتباط دارد تا با اناجیل رسمی. در شعر عربی مقارن ظهور اسلام هم مثل اشعار امیه بن ابی الصلت و زید بن عمرو بن نفیل تأثیر اناجیل و تعالیم نصاری یهود است.

باری شواهد و قرائن بسیار هست که معلوم می دارد مسلمین از همان اوایل عهد اسلام با انجیل و مندرجات آن آشنائی داشته اند. چنانکه یعقوبی ملخصاتی از اناجیل نقل می کند و مسعودی مؤلف مروج الذهب ارتباط و مصاحبت خود را با بعضی از نصاری مخفی و مستور نمی دارد. چنانکه نقل می کند که در ناصره به کلیسای نصاری رفته و از رهبانان اقوال و کلمات انجیل شنیده است و حکایت

آمدن مجوس را هم مطابق روایات اناجیل و بعضی مآخذ دیگر ذکر کرده است. داستان اعمال رسولان را هم نقل کرده است و از اناجیل خلاصه نسبتاً دقیقی روایت نموده و از آنها به قسمی سخن گفته است که ظاهراً می‌بایست اناجیل را دیده و خوانده باشد.

درباره اعمال رسولان اطلاعات او نسبتاً درست است و داستان شهادت پطرس و پولس را نقل می‌کند که البته از خلطی خالی نیست (نوع شکنجه و عقوبت پطرس و پولس را هر دو به قسمی نقل می‌کند که مربوط به پطرس می‌باشد) از توماس قدیس هم یاد می‌کند و او را رسول هند می‌خواند.

دقیق‌تر و موثق‌تر از مسعودی کلام بیرونی است که ظاهراً در تحریر و تألیف کتاب *آثار الهامیه* خویش با نصاری نسطوری مشاورت کرده است. پیدا است که از متون اناجیل و بعضی تفاسیر و شروح آنها اطلاعاتی داشته است و در بعضی موارد با نظر تحقیق و انتقاد از اناجیل سخن گفته است. در نظر او اناجیل اربعه چهار نسخه مختلف است مثل نسخ یهودی، مسیحی و سامری تورات که البته این نسخ اربعه بایکدیگر اختلاف بسیار دارند. نیز وی از اناجیل دیگر مثل انجیل مرقیون و بردیسان و مانی سخن می‌گوید که دو انجیل نخست از بعضی جهات با اناجیل نصاری تفاوت دارند و انجیل مانی بکلی غیر از اناجیل عیسی است و بیرونی در مقابل این اختلافات عقیده دارد که اناجیل موجود چندان اعتباری ندارند.

ترجمه بلعمی از *فادیخ طبری* که زو تنبرگ آن را به فرانسه نقل کرده است در باب حکایات و قصص عهد جدید محتوی مطالبی است که آن مطالب به آن تفصیل در اصل عربی نیست و شباهت تمام دارد به قصص و حکایاتی که در کتب قصص-انبیاء نقل و درج شده است از جمله بعضی مطالب در باب شهادت عیسی در آنجا آمده است. همچنین قصه انکار شمعون غدر و خیانت یکی از حواریان که ناشی مذکور نشده است، توقف مریم در پای صلیب از آنجمله است. مع هذا مؤلف مذکور مطابق عقاید اسلامی معتقد است که آنکس که مقتول شده بجای عیسی یوشع نامی بوده است.

در آثار متصوفه مکرر ذکر اناجیل آمده است و در بعضی موارد هم منقولاتی در کلام آنها هست که باید ناشی از بعضی شروح و تفاسیر آباء کلیسا باشد. البته

بسیاری از اقوال که صوفیه و عرفاء ما به عیسی مسیح نسبت کرده‌اند واقعاً با اناجیل رسمی موجود مطابقت تام و تمام ندارد علی‌الخصوص اکثر آنچه امام غزالی در احیاء نسبت داده است بکلی اساس و ریشه و مأخذ آنها ناشی از حدیث و در هیچ یک از اناجیل آن سخنان مذکور نیست. اما در کلام سهروردی مثل برزیگر که عیسی گفته است تقریباً دقیق و نسبتاً کامل ترجمه شده است. (مسائل اخوان الصفا نیز محتوی منقولاتی است در باب مصلوب شدن عیسی و بیان احوال حواریان و سفر آنها در بلاد. اعمال رسولان نیز تحت عنوان افعال الحواریه در کتب اخوان الصفا آمده است [۵].)

متکلمین و فلاسفه نیز در شرح و نقد عقاید و آراء نصاری به مندرجات اناجیل توجه داشته‌اند. و این ردود و نقوض سبب تألیف و تصنیف مشاجرات و مجادلات قلمی بسیار گشت که بعضی از آنها را می‌توان در این فصل نقل نمود. از آن جمله است کتابی که ابوعلی عیسی بن زرعه مسیحی در ۳۸۷ در جواب ابوالقاسم عبدالله ابن احمد البلیخی نوشت و کتابی که یحیی بن عدی مسیحی از تلامذه فارابی در وصف آئین عیسی نوشت و در آن به یکی از ایرادات کندی در باب تثلیث جواب داد و این کتاب را به شیخ ابوعلی محمد بن الوراق اهداء نمود.

۳

در قرآن کریم

در باب عیسی در قرآن کریم جزئیات جالبی به بیان آمده است که غالباً هر چه در شعر و ادب فارسی در باب وی ذکر شده است مأخوذ از آنجا است. عنوان مسیح هم که درباره وی مذکور است از قرآن مأخوذ است و تفصیل جزئیات احوال او، از طریق روایات و احادیث هم، متضمن تقریر و ایضاح اشارات قرآنی است. جزئیات این احوال که با آنچه در روایات انجیلی مذکور است تفاوت دارد، چهره عیسی مسیح را، در روشنائی تازه‌ای غیر از آنچه نزد اهل کلیسا هست نقش می‌زند و آن را بیش از آنچه در اعتقاد نصاری است وارد عرصه تاریخ می‌کند.

به هر حال آنگونه که از قرآن کریم برمی‌آید ولادت عیسی از مریم بدون وساطت پدر صورت می‌گیرد و حال عیسی از این حیث تا حدی شبیه به حال آدم است (۵۹/۳) که خداوند او را از خاک می‌آفریند و او بدون پدر به وجود می‌آید. فرزندی که مریم به هنگام ولادت، در مهد برای دفع هرگونه شبهه از مادر خویش با کسانی که مریم را بجهت این حمل و وضع آن سرزنش می‌کنند به سخن درمی‌آید خود را بنده خدا می‌خواند، نبوت و شریعت خود را یاد می‌کند (۱۹/۳۸-۳۹) و به این طریق نشان می‌دهد که خداوند او را به بینات خاص ممتاز کرده است و غرابتی هم که در طرز ولادت او هست از آن آیات است. با آنکه همین ولادت عیسی بدون وساطت پدر، در واقع از آیات الهی محسوبست پاره‌ای آیات دیگر که در هنگام ولادت و در تمام مدت عمر از عیسی صادر می‌شود دارای معجزات باهری است که به زبان حال متضمن تحدی هم هست و بر نبوت و رسالت فرزند مریم دلالت بارز

دارد.

در بین مجموع این دلالتها موارد ذیل درخور یادآوریست: عیسی در مهد سخن می‌گوید (۳۰/۱۹) و آنچه او بر زبان می‌آورد اقوال کودکانه نیست کلام بالغان است (۴۱/۳). در بین جزئیات احوال وی در مدت عمر آنچه در قرآن راجع به کرامات وی ذکر می‌شود همین اختصاص وی را به نبوت و کرامت نشان می‌دهد. از این جمله است آنکه عیسی در هنگام کودکی از خاک و گل شکلی از مرغ می‌سازد و در وی حیات می‌دمد و آن صورت بحکم خداوند جان می‌گیرد و تبدیل به مرغ واقعی می‌شود (۴۳/۳). داستان این مرغ که در انجیل رسمی نیست در در انجیل دیگر از جمله در انجیل توماس (۲) و انجیل صباوت (۴۶، ۳۶) نیز آمده است.

از سایر احوال او آنکه بر موجب قرآن کریم (۱۱۰/۵) کور مادرزاد و برص را شفا می‌دهد و حتی با دستوری پروردگار خویش مردگان را به زندگی بازمی‌گرداند (۱۱۰/۵، ۴۳/۳). همچنین وی به درخواست حواریان و یاران خویش از آسمان مائده‌ای نازل می‌کند که برای ایشان عید، طعام و آیه محسوبست (۱۱۴، ۱۱۱/۵) البته ذکر این مائده و نزول آن هم برای حواریان در انجیل رسمی کلیسا نیست. چیزی که در این انجیل نظیر و تا حدی یادآور آن به نظر می‌رسد داستان برکت دادن ماهی و نان برای اصحاب است که در انجیل (متی ۱۴/۱۷، لوقا ۲۲/۴) مذکور است و نمونه‌ای دیگر از قصه مائده به نظر می‌رسد. همچنین داستان آخرین شام عیسی با حواریان و نیز مکاشفه‌ای که برای پطرس رسول دست داد و در اعمال رسولان (۹/۱) بدان اشاره شده، صورت‌های دیگر از روایت قرآنی در باب نزول مائده است. به هر حال به نظر می‌آید که روایت مائده در پاره‌ای سنن و روایات انجیل وجود داشته است که اکنون اصل آنها از بین رفته است.

عنوان مسیح در قرآن کریم یازده بار در سوره‌های مدنی به کار رفته است (۴۰/۳، ۴۰/۴، ۱۵۶/۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹/۵، (دوبار)، ۷۶، (دوبار)، ۷۹، ۳۰/۹، ۳۱). اشتقاق این عنوان ظاهراً از یک لفظ عبری است که از طریق شکل سریانی به عربی نقل شده است. چنان به نظر می‌آید که این لفظ در دوران قبل از اسلام در شمال و جنوب عربستان متداول بوده است. در باب اشتقاق آن، اقوال مفسران و اهل لغت اختلاف

دارد. زمخشری و بیضاوی آن را دخیل دانسته‌اند و فیروزآبادی صاحب قاموسی خاطر نشان می‌کند که پنجاه وجه در باب منشاء و تفسیر لفظ در خور ذکر است. به هر حال بعضی آن را از ریشه مسح به معنی سودن و پسودن گرفته‌اند، برخی از ریشه سیاحه و در هر دو باب اقوال و شواهد هست که اینجا حاجت به بحث در آن نیست.

در قرآن کریم عیسی مسیح به عنوان «عبد» خوانده شده است که به معنی مخلوق و مملوک است و تصریح به این نکته ناظر به آنست که برخلاف اعتقاد نصاری وی به هیچ وجه مرتبه الوهیت ندارد و جز مخلوق و بنده نیست. اینکه وی در نخستین سخن هم که بر زبان می‌راند خود را بنده خدا می‌خواند (۵۹/۴)، شامل تأکید در همین معنی است. به هر حال عیسی در قرآن از مقربان (۳/۴) و بنده‌ای از بندگان خدا خوانده می‌شود. غیر از بینات الهی که موجب امتیاز و نشان تقرب اوست، خداوند او را به روح القدس مؤید می‌سازد (۸۷/۲) مقایسه با (۲۰۳/۲). به او انجیل عطا می‌کند که در آن نور و هدایت است (۴۶/۵). برخلاف قول نصاری که گفتند مسیح پسر خداست (۳/۹) خداوند در قرآن وی را رسولی می‌خواند که قبل از وی نیز رسولان دیگر بوده‌اند (۷۵/۵). خود او هم از اینکه بنده خدا خوانده شود استنکاف ندارد (۱۷۲/۴). وقتی خداوند با وی خطاب می‌کند که ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفته‌ای من و سادرم را به جای خداوند پروردگار خویش گیرید (۱۱۶/۵) جواب او منفی است. اینکه خود او به قوم می‌گوید ای بنی اسرائیل من رسولی هستم که از جانب خدا نزد شما آمده‌ام (۶/۶۱) و اینکه در قرآن تصریح می‌شود که اگر خداوند بخواهد مسیح و مریم و تمام اهل زمین را نابود می‌کند (۱۷/۵) هر نوع الوهیت را که نصاری در مورد عیسی و مریم در تصور می‌آورده‌اند نفی می‌کند و کسانی از نصاری را که به الوهیت او قائل شده‌اند کافر می‌خواند (۲۱، ۱۹/۱۵). با وجود این عیسی در قرآن رسول خدا و هم کلمه خداست که به مریم القاء کرده است (۱۷۱/۴) اینکه خداوند به وی می‌گوید: یا عیسی بن مریم نعمت مرا بر خویش و بر مادرت به یاد آر (۱۱/۵) حاوی اشارت به این معنی نیز هست. در واقع آن نعمت که خداوند به عیسی داد عبارت از بینات بود و تأییدی که بوسیله روح القدس در حق او کرد (۸۷/۲). درباره سادرش هم نعمت خداوند عبارت از

طهارت بود که خداوند بدان جهت وی را بر تمام زنان عالم برگزید (۴۳/۳). پیداست که لازمه این طهارت اجتناب از قول کفر هم هست ازین جهت عیسی که کلمه خدا و روح وی (۱۲/۶۶) بود از قولی که نصاری در باب الوهیت او و مادرش اظهار می کردند (۱۱۶/۵) استنکاف داشت. پس چون عیسی از قوم خود احساس کفر کرد و گفت کیست که نزد خداوند انصار من باشد حواریان گفتند ما انصار خدا هستیم (۱۴/۶۱) و البته انصار خدا عیسی را که بنده و رسول خدا بود، هم در راه خدا یاری کردند. اینکه حواریان با وی گفتند آیا خدای ترا استطاعت آن هست که بر ما مائدهای از آسمان فرو فرستد (۱۱۲/۵) سؤال آنها ظاهراً در باب رسالت عیسی بود نه در باب قدرت خداوند. با این حال آنچه نصاری و یهود در قبول و اظهار آن تردید یا مخالفت نشان دادند بشارت عیسی به ظهور اسلام بود. در واقع عیسی بشارت به ظهور رسولی داد که بعد از وی آمدنی بود و احمد نام داشت (۶/۶۱). این بشارت را نه فقط یهود که خود عیسی را هم به عنوان رسول و مسیح نپذیرفتند، ناشنیده گرفتند بلکه نصاری هم بعدها به خاطر نیاوردند. قول دیگر یهود هم که گفتند ما عیسی را که مسیح و رسول خدا بود کشتیم نیز قرآن رد می کند و تصریح دارد که عیسی را نکشتند و به صلیب نزدند بلکه امر بر آنها مشتبّه شد (۱۰۷/۴). برعکس خداوند وی را از جهان برهانید و نزد خود برد (۱۰۶-۷/۴) چرا که خداوند یاران خود را رها نمی کند (۴/۲۲) و کید دشمنان مسیح را باطل می کند (۵۴/۳).

در مورد نصاری قرآن کریم غالباً با نظر علاقه سخن می گوید (۴۲/۲، ۶۹/۵، ۱۷/۲۲) آنچه در آنجا از عقاید نصاری مورد نقد و تعریض واقع می شود همین قول آنها در الوهیت مسیح یا نسبت فرزندی او با خداست (۳/۹). اشارت به وجود اختلاف بین نصاری در قرآن کریم (۱۴/۵) آمده است و ظاهراً احوال نصاری عرب را در هنگام نزول قرآن نشان می دهد. قول نصاری در باب تثلیث مخصوصاً به صراحت در قرآن رد و نقد می شود (۱۷/۱۴، ۷۳/۵). در یک موضع دیگر به مباحثه رسول خدا با نصارای نجران اشاره هست (۶۱/۳). در بعضی موارد نصاری نیز همراه یهود در جزو اهل کتاب ذکر می شود با این حال قول آنها در آنکه دین حق خاص آنها است رد می شود (۱۱۱/۲، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۲۹/۹)، دوستی

با آنها منع می‌شود (۵۱/۵) و آنها را در بعضی موارد سزاوار کیفر و مجازات نشان می‌دهد (۱۸/۵) اما در باب انجیل قول قرآن (۴۶/۵، ۵۷، ۲۷) آنست که آن کتاب عیسی و وحی الهی است (۴۷/۵، ۱۵۷/۷). انجیل در تعبیر قرآن کریم غیر از انجیل اربعه شامل تمام مجموعه عهد جدید به نظر می‌رسد. از اشارات پیدا است که هنگام نزول قرآن، نسخه انجیل به زبان عربی در بین نصاری شایع بوده است بروفق بعضی روایات ورقه بن نوفل از خویشان خدیجه به کتابت یا نقل انجیل اشتغال داشته است [۱]. بعضی محققان در یک اشارت که در سیره ابن اسحاق در باب مفهوم فارقلیط آمده است چنان استنباط کرده‌اند که ظاهراً انجیل یا بخشی از آن به دوران قبل از اسلام به زبان عربی وجود داشته است [۲].

در احادیث

ذکر عیسی در احادیث نبوی هم مثل آنچه در قرآن کریم آمده است به نحوی است که وی را نه تجسد خداوند بلکه بنده و رسول خداوند نشان می دهد. از جمله یک جا که رسول خدا انبیا را فرزندان یک پدر (اولاد علات) می خواند که مادرانشان تفاوت دارند [۱]، خاطر نشان می کند که وی از هر کس دیگر به عیسی اولیتر است چرا که بین وی و عیسی هیچ نبی دیگر نیست. پس انبیا در حکم برادرانی هستند که همگی یک پدر دارند و فقط مادرانشان از هم جداست، حدیث از ابوهریره است و یک روایت آن که از عبدالرزاق صنعانی منقول است می گوید: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی والاخرة قالوا کیف یا رسول الله قال الانبیاء اخوه من علات فامهاتهم شتی و دینهم واحد فلیس بیننا نبی [۲] و روایت دیگر این حدیث که ابن شهاب آن را از ابوهریره نقل می کند این است:

عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا اولی الناس بابن مریم، الانبیاء اولاد علات ولیس بینی و بینہ نبی [۳]، حدیث دیگر که هم از ابوهریره در باب عیسی نقل است مبتنی بر تقریر طهارت او و مادرش مریم است که در قرآن کریم (۴۲/۳) هم به آن اشاره هست. بروفق این حدیث که در صحیح مسلم و صحیح بخاری هر دو هست هیچ مولودی به دنیا نیامده الا که به هنگام ولادت شیطان وی را می پساود و تنها مریم و پسر اوست که ابلیس آنها را نپساوید. ابوهریره در موردی دیگر همچنان از قول رسول نقل می کند که صیاح المولود حین یقع نزعۃ من الشیطان [۴]. روایت وی در باب آنکه مریم و پسرش از مس شیطان درامان

مانده‌اند در صحیح مسلم بدین عبارت آمده است: قال کل بنی آدم یمسه الشیطان یوم ولدته امه الایمیه و ابنها [۵]. و در صحیح بخاری عبارت با تفصیل بیشتری آمده است بدین طریق: قال مامن مولود مولد الا والشیطان یمسه حین یولد فیستهل صارخا من مس الشیطان ایاه الایمیه و ابنها [۶]. مضمون حدیث را محققان متضمن اشارت به قولی می‌دانند که نصاری در باب آبستنی عاری از آلودگی، به مریم نسبت می‌دهند [۷] مفهوم اخوت بین رسول و عیسی و انبیاء دیگر در حدیث معراج هم هست، و در حدیث معراج گوید جبرئیل علیه السلام سرا به آسمانها برد پیامبرانی که در آسمانها بودند چون عیسی و ادریس علیهم السلام می‌گفتند: مرحبا بالاخ الصالح [۸] در پاره‌ای احادیث هم اقوالی از رسول خدا در باب عیسی و اقوال او نقل است که احياناً شامل نکته سنجی‌هایی درباره اقوال و احوال او نیز هست. از جمله گویند وقتی از آنکه عیسی بر آب می‌رفت نزد وی سخن می‌رفت رسول خدا گفت اگر یقین وی افزون بودی بر هوا نیز برفتی [۹]، همچنین است حدیث ابوهریره در باب عیسی و آنکه کسی چیزی می‌دزدید: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رای عیسی بن مریم رجلاً یسرق فقال له عیسی سرقت قال کلا والذی لا اله الا هو فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی [۱۰] در مورد نصاری هم در احادیث اشارت‌های جالب هست که حاکی از الزام حسن سلوک با آنها است. از جمله یک حدیث معروف در باب اهل کتاب می‌گوید: من ظلم معاهداً او کلفه فوق طاقته فانا حجیجه یوم القیامه. و در بعضی روایات حدیث، به صراحت نام نصاری و یهود در متن خبر هست [۱۱]، مع هذا از اینکه مسلمین شیوه نصاری و یهود را تقلید نمایند در حدیث منع صریح هست. از آنجمله است حدیثی از بوسعید الخدری که بروفق آن رسول خدا مسلمین را از تقلید کورکورانه از استهای سابق، سخت برحذر می‌دارد: عن ابوسعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشراً و ذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تتبعوهم قلنا یا رسول الله، الیهود والنصارى؟ قال فمن؟ [۱۲]

۵

عیسی در روایات

چهره عیسی در روایات تفاسیر و کتابهای مربوط به تاریخ و قصص انبیاء تصویری از فقر و زهد و حکمت به نظر می‌رسد. جنبه اخیر شخصیت او، که از عهد کودکی و حتی از تکلم وی در سهد آغاز شد مخصوصاً در روایات و سنن صوفیه بیشتر انعکاس دارد. از جمله سعدالدین حمویه در ضمن نقل یک روایت از حدیث نبوی داستان مکتب رفتن عیسی را که در آن معنی بسمله را بر طریق معمول نزد صوفیه بر معلم مکتب تقریر کردن نقل می‌کند و بدینگونه عیسی را که در سهد به طهارت مادر شهادت داد و ملامتگران را تنبیه نمود، در مکتب نیز هادی و مرشد معلم خویش نشان می‌دهد: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وان عيسى بن مريم اسلمته امه الى الكتاب لتعلمه فقال له المعلم اكتب فقال ما اكتب قال بسم الله الرحمن الرحيم فقال له عيسى ما بسم الله فقال المعلم لا ادري فقال له عيسى صلوات اله عليه: الباء بهاء الله والسين سناه والميم ملكه والله اله آلهه، الرحمن رحمن الدنيا والرحيم رحيم الاخره [۱].

و در آنچه به دوران تبشیر عیسی مربوط است نیز اقوالی که از صوفیه نقل است متضمن حال تعلیم اوست. از جمله «عیسی را علیه السلام پرسیدند از حلم گفت حلم آنست که اگر کسی صد زخم بر یک روی چهره توزند دیگر سوی پیش داری بی انکاری» [۲].

همچنین، عیسی علیه السلام را پرسیدند که به چه قوت بر آب می‌روی؟ گفت به ایمان و یقین. گفتند ما نیز ایمان و یقین داریم گفت اگر دارید بروی دریا بروید قصد کردند که بروند نتوانستند. گفت چه بود شما را؟ گفتند از موج می‌ترسیم. گفت

صاحب یقین از خدای ترسد از موج نترسد و کسی را که از خدای تعالی ترس باشد، امیدش هم به خدای تعالی باشد پیوسته ملازمت بندگی نماید این چنین کس صاحب یقین باشد، وی را هم در میان ایشان باز توان یافت. از آنکه حق تعالی ایشان را یقینی تمام ارزانی داشته است [۳].

در روایات صوفیه و زهاد تعداد قابل ملاحظه‌ای حکایات و مواعظ و حکم منسوب به عیسی نقل شده است که مخصوصاً کیمیای سعادت غزالی از آن میان درخور ذکر جداگانه است. همچنین در مثنوی مولانا هم پاره‌ای از همین حکم و مواعظ منسوب به او به نظم آمده است، تعداد بیشتری از اینگونه اقوال و روایات در کتب عمده صوفیه، مخصوصاً کتب عربی ایشان نقل است که از آنجمله است، حلیة الاولیاء ابی نعیم، قوت القلوب ابوطالب مکی، نواد الاصول ترمذی، و احیاء علوم الدین غزالی و تفصیل مندرجات آنها در اینجا البته ممکن نیست [۴].

در باب احوال عیسی و مادرش و فرجام کار آنها آنچه در اقوال ارباب تاریخ و قصص می‌آید مأخوذ از اهل تفسیر و احیاناً مستند به روایات عامیانه یا اناجیل اپوکریفا به نظر می‌آید. بروفق پاره‌ای از این روایات که در تادیخ بلعی آمده است، مریم از کودکی با پسر عم خود یوسف در نزد زکریا و در معبد قوم (مزگت) بزرگ شد سیزده ساله بود که در معبد در حجره‌ای در بسته که وی در آن مشغول به شستشوی سرخویش بود، جبرئیل بر صورت یوسف بروی ظاهر شد و او را به فرزندی، نامش عیسی و مسیح، بشارت داد. چون عیسی به دنیا آمد، «آن عباد و زهاد که به مزگت اندر بودند» در باب مریم بدگمان شدند و او در پاسخ ملامتگران اشارت به کودک کرد. کودک به سخن آمد و با آنچه او گفت ملامتگران را مجال طعنی در مریم باقی نماند. آنگونه که از روایتی مذکور در «دعوة الصفا» برمی‌آید عیسی در دوازده یا سیزده سالگی مبعوث شد و روایات دیگر بعثت وی را در هفده سالگی و بیست و هفت سالگی گفته‌اند و به هر حال قول مشهور آنست که عیسی در سن سی و سه سالگی «مرفوع» شد و از روایت شهرستانی در الملل والنحل برمی‌آید که آن حضرت را وحی به ابلاغ در سی سالگی واقع شد و دعوت اهداء آیاتش سه سال و سه ماه و سه روز بود. در روایات دیگر هست که چون او را در بیت المقدس، به دلالت یکتا از حواریانش شمعون (یهودا) نام بگیرفتند، خداوند وی را ناپدید

کرد و دیگری را به جای وی بردار کردند. اشارت عیسی که در خطاب به قوم گفت: **انی اذهب الی ابی فی السماء** چنانکه ناصر خسرو خاطرنشان می نماید رسی از بازگشت نفس جزئی به کلی است، به هیچوجه مستضمن دعوی فرزندی خداوند نیست. به این طریق عیسی مرفوع شد و به آسمان برده شد و آنجا در جایی به نام بیت المعمور هست تا آنگاه که در آخر الزمان به دنیا باز گردد. در روایتی که مؤلف **حبیب المیر** بدان استناد دارد چنین آمده است که «بعد از ظهور مهدی علیه السلام از آسمان نزول خواهد نمود و در نماز اقتدا به آن امام عالیمقام کرده در ترویج دین اسلام و دفع ارباب کفر و ظلام مساعی جمیله به تقدیم خواهد رساند.» در باب احوال عیسی، و داستان دعوت و فرجام کار او آنچه در این روایات هست در بسیاری جزئیات با روایات اناجیل تفاوت هست و با اینحال از پاره‌ای مشابهنها برمی آید که روایات اناجیل هم از نظر راویان دور نبوده است. در مورد ولادت عیسی، این روایت جالب است که به قول مصنف **تاریخ بلعمی** آن روز که وی از مادر بزاد اندر روی زمین هرجا که بتی بود نگونسار شد و هرجا دیوی بود بگریخت. با این حال ابلیس دیوان را گفت از این مولود اندیشه مدارید که خلائق بسیار بدو فتنه خواهند شد و ما را از وی خرمی بیش باشد از آنچه از بت پرستان حاصل آید. حاصل روایت نشان می دهد که مأخذ قول به مخالفان قوم مربوط است و لاجرم مأخذ از منابع نصاری نیست. درباره دوران کودکی عیسی در همین مأخذ نقل است که مادرش سریم به همراه پسر عم خویش یوسف نجار وی را از بیت المقدس به مصر برد و آنجا به دیهی از دیه های مصر وی را به سختی و بی برگی همی پرورد. داستان کشف سرقتی که به وسیله یک نابینا و یک مفلوج زمین گیر (**مُقَعَّد**) در خانه یک دهقان مصری روی داد و عیسی آن را کشف کرد، در روایت بلعمی آمده است و صورتی است از یک قصه معروف که در مأخذ دیگر نیز هست و نقل آن در مورد عیسی از خلط مأخذ حاکی است [ه].

در آنچه به بعثت عیسی و دعوت او مربوط است در طی این روایات کرامات و معجزات بسیار به عیسی منسوب است که با آنچه در انجیلها هست توافق دارد و با اینحال جزئیات در آنها موافق نیست. قراین نشان می دهد که مأخذ این روایات باید اناجیل دیگر، غیر از اناجیل متداول، باشد. از جمله در بین معجزات وی

داستان احياء سام بن نوح است که يهود و اعراب و ساير اقوام بنی سام اولاد واعقاب او محسوبند. گویند بنی اسرائیل از عیسی خواستند تا سام را که پدر ایشان بود زنده کند چون عیسی وی را از گوری که در آن خفته بود بخواند سام از خاک گور برخاست به نبوت عیسی شهادت داد اینکه جهودان نبوت عیسی را تصدیق نکردند، در ضمن این روایت تاحدی تکذیب قول سام محسوبست و پیداست که اصل روایت از منابع مخالف باقوم باید مأخوذ باشد. به هر حال بروفق این روایات عیسی دو سال در بین خلق به نشر دعوت پرداخت و به قول بلعی هرگز دوشب در یک جای نخفت و «هرگز هیچ کس او را خانه و بنائی و فرش و خواسته‌ای ندید» اما هیچکس در بیت المقدس به وی نگروید و چون در آنجا همه بروی کافر شدند روی به غربت نهاد، دوازده تن از گازران به وی پیوستند و باوی روی به غربت نهادند و ایشان حواریان بودند. داستان نزول مائده هم چنانکه در بلعی نقل است به همین حواریان مربوط بود و این خبر بدانگونه که در *مجمع‌التواریخ* نقل است چنان بود که «حواریان به درخواست خلقی که به دنبال عیسی آمده بودند از عیسی مائده خواستند و عیسی دعا کرد و خدای تعالی ایشان را مائده فرستاد» و گویند آن مائده «دوازده نان بود اسفید به عدد حواریان و ماهی بزرگ بریان و قدری نمک و تره و آن همه خلایق بخوردند و هر چه از آن برگرفتندی عوض بجای باز آمدی.» در باب این مائده که چندین روز تکرار شد در جزئیات روایات اختلاف‌هایی است که از اختلاف مأخذ ناشی است.

داستان عبرت‌انگیز جالبی هم در زمینه‌ای مشابه در باب عیسی با اصحاب هست که از جمله در *دوخته‌الصفاء* نقل است. بروفق این روایت روزی عیسی با اصحاب به مزرعه‌ای رسیدند جوع بر یاران غالب بود و کشت نزدیک به حصاد رسیده بود یاران التماس نمودند که روح‌الله اذن فرماید تا از آن کشت یاران چیزی بکار برند. چون صاحب مزرعه در آن هنگام در رسید و بر یاران اعتراض کرد به اعجاز عیسی صاحبان گذشته باغ هم هریک از گوشه‌ای سر بر آوردند و از پر خاش آنها صاحب مزرعه حاضر دریافت که ملک تا این غایت دست بدست شده است و از عیسی و اصحاب عذر خواست. در باب فرجام حال عیسی هم در این روایات اخباری هست که ظاهراً از اناجیل مفقود آپو کریفا مأخوذ باشد و به هر حال حاصل این اخبار با

آنچه در مورد مصلوب نشدن عیسی معتقد بعضی فرقه‌های قدیم مسیحی از جمله طایفه‌ای موسوم به «دوسیت» آمده است توافق دارد و فحوای قرآن کریم هم آن را تأیید می‌کند، بروفق این روایت چون جهودان عیسی را بگرفتند، خدای تعالی او را ناپدید کرد و به بیت‌المعمور در آسمان چهارم برد «پس خدای تعالی صورت عیسی را بایشوع افکند—مهرت جهودان—او را بگرفتند و بردارش کردند و نزدیک جهودان و بعضی ترسایان چنانست که او عیسی بود. قوله تعالی: وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم [۶].

احوال حواریان که رسولان عیسی به اطراف بلاد بودند، داستان نشر آیین نصاری است و در یک روایت که در جوامع الحکایات عوفی آمده است تفصیل آن هست و از تأثیر کتاب اعمال رسولان در عهد جدید حاکی است. در باب قول نصاری راجع به عیسی مسیح، و در باب تعداد فرقه‌های نصاری هم آنچه از روایات برمی‌آید غالباً احوال و اقوال کلیسای شرقی را تصویر می‌کند. در باب عقاید نصاری مؤلف تبصرة العوام خاطر نشان می‌کند که قوم «عیسی را پسر خدای گویند و کلمه او دانند» و «گویند یوحنا و مرقس و متی و لوقا ~ از حواریان بودند و بهترند از داود و موسی و سلیمان و هارون و جمله انبیاء» درباره اختلاف نصاری و تفرقه آنها به فرق مختلف شهرستانی می‌گوید: اختلاف ایشان به دوا سر عاید می‌شود یکی نزول و اتصال (به مادر) و تجسد به کلمه و دوم کیفیت صعود و اتصال به ملائکه و توحید به کلمه. در باب فرقه‌های نصاری از بعضی روایات برمی‌آید، که آنچه موجب اختلاف و تفرقه قوم شد ناشی از القاء یاران عیسی شد چنانکه در بعضی روایات بولس را عامل عمده این تفرقه خوانده‌اند و در مثنوی مولانا هم حکایت وزیر جهود، به آنچه در روایات به بولس منسوب است مربوط می‌نماید [۷] «گویند بعد از عیسی نصاری متفرق شدند به هفتاد و دو فرقه. بزرگان ایشان سه فرقه‌اند: ملکائیه، نسطوریه، یعقوبیه» [۸]. در باب مراتب روحانی کلیسا هم از این روایات چنین برمی‌آید که «محتشم‌ترین ایشان بطریق باشد که یکی به قسطنطنیه نشیند، دوم به رومیه، سوم به اسکندریه و چهارم به انطاکیه ~ جاثلیق کم از بطریق باشد و مطران زیر دست جاثلیق باشد ~ و از دست او به هر کشوری اسقف باشد.» [۹] بر موجب این روایات قول نصاری در باب عیسی آنست که در آخر الزمان عیسی به عالم باز می‌آید و

محاسبه اعمال خلق با اوست «و ایشان را در نزول اختلاف است (بعضی) گویند پیش از روز قیامت واقع شود چنانچه اهل اسلام گویند و بعضی گویند نزول نیست الا در روز حساب.» [۱۰].

فرقه دوسیت^۱ هم قایل بوده اند به اینکه مصلوب شدن عیسی فقط ظاهر امر و مجرد یک نمایشی تصویری بوده است [۱۱].

عیسی نزد صوفیه

نزد صوفیه عیسی نه فقط مظهر زهد و فقر صوفیانه بلکه الگوی کمال تجرد و تفرید و عزلت و انزوای عارفانه نیز هست. در عین حال فقر عیسوی، که رهبانیت را تبلیغ و الزام می‌کند، در مقابل فقر محمدی که صوفیه آن را دستاویز الزام صحبت و خدمت می‌شناخته‌اند، متضمن کمالی نیست اما خود عیسی در مراتب قرب مرتبه عالی دارد. وی یک تن از پنج تن انبیاء اولوالعزم محسوبست و اولوالعزم آنست که او را وحی و معجزه و کتاب باشد، شریعت اول را منسوخ گرداند و شریعتی دیگر بنهد. [۱] در بین طبقات اولیاء که شامل سیصد و پنجاه و شش هستند، سیصد تن بر دل آدم و چهل تن بر دل موسی‌اند فقط هفت تن از آنجمله بر دل عیسی باشند، نه تن دیگر بر دل ملایک باشند جبرئیل، میکائیل و اسرافیل [۲]. اهمیت مرتبه عیسی از قلت تعداد اولیائی که بر قلب وی باشند پیداست. تلقی ابن عربی از وجود عیسی مبنی بر قول به «کلمه» بودن عیسی و «روح» بودن اوست. به عقیده وی خداوند جسم وی را به مرتبه روح رسانید و او را مظهر فعل خالقیت خویش کرد و اینکه وی قادر به احیاء مردگان گردید از همین جا است. عیسی بدان سبب احیاء مردگان کرد که خود روح خداوند بود. در تحقق این امر هر چند دم عیسی عامل فعل بود آنچه موجب حیات محسوب می‌شد فقط خداوند بود. چنانکه نفحه‌ای که در مریم القاء شد از آن جبرئیل بود اما کلمه که وجود عیسی عبارت از آن بود از خداوند بود [۳] از همین سبب بود که بین ارباب ملل در باب عیسی اختلاف پیش آمد. آنکس که او را از جهت بشریت نگریست او را فرزند مریم خواند و آنکس که

در وی از جهت آنچه بر مریم به صورت بشری ظاهر شد نظر کرد او را به جبرئیل منسوب داشت آنکس هم که از جهت آثاری چون احیاء مردگان در وی نگریست وی را به خداوند منسوب کرد و روح الله خواند چرا که هر چه وی در آن دمید در آن حیات پدید آمد [۴].

به هر حال صوفیه «مقام تجرد و تنزه از قید کثرات و رسوم و عادات را که تعبیر از او به ترسائی کرده می شود» از روح الله مأخوذ می دانند که به اعتقاد ایشان هر چند انبیاء سابق علیهم السلام همه را جامعیت کمال بوده است فاما به مرتبه او نبوده است [۵]. گویند از همین جهت بود که رسول خدا فرمود *انی اولی الناس بعیسی بن مریم* فانه لیس بینی و بینة نبی. شیخ شبستری عیسی را که روح الله نام دارد و از روح القدس پدیدار شده است در کل عالم به مثابه جانی می دانند که در وجود انسان هست و آن نیز ناشی از روح القدس محسوبست و انسان هرگاه از نفس ناسوتی خویش خلاصی یابد آن جان روح قدسی مثل عیسی که روح الله بود در جناب قدس لاهوت وارد می شود.

زروح الله پیدا گشت این کار که از روح القدس آمد پدیدار
هم از الله در پیش تو جانی است که از روح القدس در وی نشانی است
اگر یابی خلاص از نفس ناسوت در آیی در جناب قدس لاهوت
هر آنکس که مجرد چون ملک شد چو روح الله بر چارم فلک شد [۶]

با اینحال چنانکه لاهیجی شارح گلشن، خاطر نشان می کند عیسی مظهر توحید صفاتی است آنچه توحید ذاتی نام دارد مرتبه اکمل است اختصاص به مقام محمدی دارد. انبیاء قبل از عیسی مظهر توحید افعالی بوده اند که مرتبه عیسی برتر از آنست. علماء است هم در تحقیق مراتب توحید هیچ یک از آنچه نفوس انبیاء مظهر آنست تجاوز نمی کنند [۷] به هر حال به اعتقاد صوفیه «از عهد آدم تا وقت عیسی هریک از انبیاء بر خمیر مایه دین دستکاری دیگر می کردند اما تنور تافتة پر آتش محبت محمد را بود علیه الصلوة» [۸] قول عیسی *لم یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین* [۹] را هم صوفیه متضمن تعلیم وی در الزام از خود رهایی تلقی کرده اند [۱۰] همچنین کسانی که نزد صوفیه به مرتبه «روحانیت» رسیده اند و بزعم ایشان از مداومت مجاهدات و ملازمت خلوات و ریاضات تن ایشان

همرنگ جانشان گردیده است در بین انبیاء غیر از خضر و الیاس و ادریس شامل عیسی نیز هست [۱۱] از اینجا است که عیسی مظهر روحانیت محسوبست و تعبیر از همین معنی است که سعدالدین حمویه می‌گوید: هر نفسی که معنی بر وی غالب است - نسبت عیسی در وی بیشتر است [۱۲].

۷

مسیحیت در انجیل

درباره احوال عیسی مأخذ عمده اناجیل و رسالات حواریان است که در عهد جدید آمده است و آنچه در این مأخذ راجع به ولادت و ظهور و رحلت عیسی هست مشحون از غرائب و کرامات و خوارق و معجزات است که از جهت تاریخی البته اعتبار آنها محل بحث است.

به موجب این مأخذ مادر عیسی مریم، متی: ۱/۱۸ و لوقا ۱/۲۷، نامزد یوسف نجار بود که نسب او به ابراهیم می‌رسید، متی: ۱/۱۰-۱۶ و لوقا ۳-۴-۵، وقتی یوسف دانست که مریم حامله است خواست او را رها کند اما فرشته‌ای برام ظاهر گشت و او را از این کار منع کرد. این فرشته او را بشارت داد که نامزد تو از روح القدس باردارد پسری خواهد زائید که نام او را عیسی خواهی نهاد، متی: ۱/۱۹-۲۱.

مقارن این ایام آگوست امپراطور روم حکم کرد که جمیع افراد امپراطوری را سرشماری کنند. یوسف و مریم چون در جلیل از شهرهای ناصره بسر می‌بردند ناچار به بیت لحم رفتند تا نامشان در شهر خودشان ثبت شود، لوقا: ۲/۴-۵. اما در بیت لحم به سبب کثرت جمعیت مکانی پیدا نکردند که در آن، شب را به روز آورند ناچار در طویله کاروانسرائی فرود آمدند. همان شب مریم را درد زادن گرفت و عیسی به دنیا آمد. کودک را در پارچه‌ای پیچیدند و در آخور خوابانیدند، لوقا: ۲/۶-۷ در همان شب شبانان که در بیابانها گوسفندان خویش را پاس می‌داشتند فرشته‌ای را دیدند که ولادت عیسی را به آنها بشارت داد. آنها به رهنمائی فرشته

رفتند و مریم و یوسف را با طفل بدیدند و این خبر را منتشر کردند، لوقا: ۲/۶-۷، نیز در همان وقت چندتن از مجوسان از مشرق به اورشلیم آمدند و گفتند آن مولودی که پادشاه یهوداست کجا است؟ ما ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم، لوقا: ۲/۸-۱۸.

هیروдіس پادشاه اورشلیم چون از ولادت این کودک آگاه شد بترسید در صدد از بین بردن او برآمد از این سبب بود که در خواب به یوسف الهام شد مادر و طفل را بردارد و راه مصر را پیش گیرد و تا وفات هیروдіس در آنجا بماند. یوسف بگفته هاتف رفتار کرد و چون هیروдіس وفات یافت به سرزمین اسرائیل بازگشت و در ناصره سکونت گزید متی: ۲/۱-۳. چندی بعد به رسم یهود عیسی را جهت تطهیر به اورشلیم بردند تا برای او در هیکل قربانی کنند در آنجا شخصی را بنام شمعون دیدند. این شمعون مردی صالح و متقی بود و خداوند به او وحی کرده بود که قبل از دیدن مسیح نخواهد مرد، تا کودک مریم را دید او را در بغل گرفت و گفت خداوندا دیگر بنده خود را رخصت خواهی داد لوقا: ۲/۳۳-۲۹.

وقتی عیسی دوازده ساله بود در روز عید فصح با پدر و مادر خویش به اورشلیم رفت. چون مراسم عید را بجای آوردند یوسف و مریم بشهر خویش بازگشتند اما عیسی را ندیدند و در جستجوی او اهتمام تمام کردند که بجائی نرسید. ناچار به اورشلیم آمدند در آنجا او را دیدند که در هیکل بین معلمان نشسته است و به سخنان آنان گوش می‌دهد و از آنها سؤال می‌کند، لوقا ۲/۴۲-۴۷. هنگامیکه عیسی نزدیک به سی سال داشت، لوقا: ۳/۲۳ یحیی تعمید دهنده متی: ۱/۱۱ در بیابان یهودیه موعظه می‌کرد. وی مردم را در نهر اردن تعمید می‌داد و می‌گفت من شما را با آب تعمید می‌دهم لیکن آنکه پس از من می‌آید و من لایق برداشتن نعلین او هم نیستم شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی رفت و از او تعمید یافت، متی: ۳/۲۳-۱ و مرقس ۱/۹ و لوقا ۳/۲۱ و یوحنا ۱/۲۹، سپس به بیابان رفت و چهل شبانه‌روز روزه گرفت. هنگامیکه عیسی بشدت گرسنه بود شیطان بر او ظاهر شد و خواست او را امتحان کند از او پرسش کرد جوابی سخت شنید از او معجزه خواست و سپس او را تطمیع نمود، اما عیسی بشدت پایداری کرد و شیطان را از خود راند، متی:

۱۱-۱/۴ و مرقس: ۱۳/۱ ولوقا: ۱۳-۱/۴.

در این هنگام چون خبر قتل یحیی را شنید که بدست هیروдіس تیتراخ گرفتار و کشته شده است، ناصره را ترک کرد و به جلیل روانه شد و در کفرناحوم در حدود زیولون و نفتالیم ساکن شد، متی: ۱۲/۴-۱۳، از این زمان عیسی موعظه و ارشاد خود را آغاز کرد و مردم را بشارت داد که ملکوت آسمان نزدیک است، مرقس: ۱۵/۱، متی: ۱۷/۴. یک روز که عیسی در ساحل دریای جلیل راه می‌رفت پطرس و اندریاس را دید، این دو برادر به ماهی‌گیری روزگار می‌گذاشتند چون عیسی آنها را بدین حال دید گفت: «بامن بیایید تا شما را صیاد مردم گردانم» آنها داسهای خود را بگذاشتند و به همراه او روانه شدند، متی: ۱۸/۴-۲۰ و مرقس: ۱۶/۱-۱۸، آنگاه به یعقوب و برادرش یوحنا برخورد که نیز ماهی‌گیر بودند آنها هم به عیسی گرویدند و در سلک شاگردان او درآمدند، متی: ۲۱/۴-۲۲ و مرقس: ۱۹/۱-۲۰. اندک اندک عیسی در سراسر سوریه شهرت یافت. همه جا می‌رفت و در کنایس یهود به موعظه می‌پرداخت. مریضان را شفا می‌داد، نابینایان را بینا می‌کرد، مبروصین را طاهر می‌نمود، دیوانگان را بعالم عقل باز می‌گرداند و مردگان را زنده می‌ساخت، متی: ۲۳/۴-۲۴. ایلعازر (=عازر) را که چهار روز از مردنش گذشته بود و کسانش او را در قبر پوسیده و متعفن می‌پنداشتند زنده کرد و از قبر برآورد.

به این طریق عده‌ای بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن پیرو او گشتند و مردم مریضانی را که به انواع امراض مبتلا بودند نزد او می‌آوردند و او همه را شفا می‌داد، متی: ۲۵/۴ و مرقس: ۳۹/۱-۴۲ ولوقا: ۳۳/۴-۴۲ و ۱۲/۵-۱۴ و یوحنا ۱/۵-۸.

تعالیم عیسی ساده بود. سخنان نامفهوم نداشت و با مردم سخن به تمثیل و تشبیه می‌گفت. در مخاطبه یهود می‌گفت: گمان نکنید که من آمده‌ام تا تورات و کتب انبیاء را باطل نمایم بلکه آمده‌ام تا دستورات آنها را کامل و تمام کنم، متی: ۱۷/۴-۱۸. به شما گفته‌اند که مکافات چشمی به چشمی و مکافات دندانی به دندانی است اما من به شما می‌گویم با شیرین مقاومت نکنید بلکه هر کس بر گونه راست شما سیلی زد گونه چپ را نیز بسوی او بگردانید، متی: ۳۸/۴-۳۹. به شما گفته‌اند همسایه خود

را محبت نمائید و با دشمن خود عداوت ورزید اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای کسانی که بشما لعنت می کنند برکت بطلبید و درحق کسانی که از شما نفرت دارند احسان کنید و به آنانکه شما را فحش می دهند وجفا روا می دارند دعای خیر نمائید، متی: ۴۳/۴-۴۴.

اینگونه سخنان دلنشین و شگفت انگیز مردم را فریفته عیسی می کرد و به پیروی او وامی داشت. عیسی وقتی حرص و آز مردم را می دید می گفت: باخودنگوئید چه بخورم و چه بیاشام مرغان هوا را بنگرید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ اندوه لباس خویش را چرا می دارید در سوسن های چمن تأمل کنید ببینید چگونه نمو می کنند نه محنت می کشند و نه می ریسند و حال اینکه سلیمان هم با همه جلال خود از آنها آراسته تر نبود، متی: ۲۵/۶-۲۹. عیسی سخنان خود را با ضرب امثال برای پیروانش ثابت می کرد. بسیاری از این امثال شهرت تمام دارند از جمله آنست: مثل برزگر، متی: ۱۳/۳-۸، مرقس: ۴/۱-۸. مثل مردی که گندم نیکو کاشت و دشمنانش در آن تخم گرکاس ریختند، متی: ۱۳/۲۴-۲۰. مثل غلامی که برای ادای قرضش از آقای خود سهلت خواست، متی: ۱۸/۲۳-۳۴. مثل صاحبخانه ای که باسدادان بیرون رفت تا عمله برای تا کستان خود اجیر کند، متی: ۲۰/۱-۱۶ و مثال بره ای که از بین گله فرار کرد، لوقا: ۱۵/۴-۷.

روزی عیسی با باجگیران و گناهکاران نشست و غذا می خورد فریسیان که منکران وی بودند به شاگردانش گفتند چرا استاد شما با گناهکاران غذا می خورد عیسی شنید و گفت بیماران نیازمند طبیب هستند نه تندرستان، متی: ۹/۱۰-۱۲. عیسی دوازده شاگرد داشت که حواریان او نامیده شده اند و در حقیقت دوازده فرستاده و رسول عیسی شمرده می شوند آنها عبارتند از:

۱. شمعون معروف به پطرس

۲. اندریاس برادر شمعون

۳. یعقوب زبدي

۴. یوحنا برادر یعقوب

۵. فیلیپس

۶. برتولما

۷. توما

۸. متی باجگیر

۹. یعقوب بن حلفی

۱۰. لبثی معروف به تدی

۱۱. شمعون قانونی

۱۲. یهودای اسخر یوطی، متی: ۱۰/۱-۴.

عیسی به این دوازده تن نشر و تبلیغ تعالیم خود را توصیه کرد و گفت بروید مردم را موعظه کنید بگوئید که ملکوت آسمان فرا رسیده است. بیماران را شفادهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید اما طلا یا نقره در کمرهای خود ذخیره نکنید، برای سفر توشه‌دان یا پیراهن دیگر یا کفش‌ها یا عصا بردارید که مزدور مستحق خوراک خود است، متی: ۱۰/۵-۱۰. و چون مردم مخالف شما را تسلیم کردند اندیشه ندارید که با منکران چه بگوئید زیرا در همان ساعت بشما عطا خواهد شد که چه باید گفت، متی: ۱۰/۱۹.

روزی عیسی برای جماعتی سخن می‌گفت مادر و برادرانش به انتظار او برادر ایستاده بودند یکی گفت مادر و برادرانت به انتظار هستند. عیسی گفت مادر من و برادر من کیست؟ سپس بادمست به شاگردان خویش اشارت کرد گفت اینها مادران و برادران من هستند، متی: ۱۲/۴۶-۵۰.

وقتی که عیسی به وطن خود ناصره بازگشت مردم گفتند که این مگر همان پسر نجار نیست همان که مادرش مریم و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا هستند و همه خواهرانش در بین ما می‌باشند بدینگونه در حق او شک کردند. عیسی گفت نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن خویش، متی: ۱۳/۵۴-۵۷. روزی عیسی در حالیکه مردم بسیاری او را احاطه کرده بودند در اورشلیم به هیکل یهود اندر آمد کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند بیرون راند تختهای صرافان و کبوتر فروشان را واژگون ساخت و گفت خانه خدا خانه دعا است نه مغاره دزدان.

عیسی به کاتبان و فریسیان که منکر او بودند گفت: وای بر شما ای ریاکاران

که خانه های بیوه زنان را می بلعید اما از روی ریا نماز را طولانی می کنید، متی: ۱۴/۲۳. نعناع و زیره را عشر می دهید اما اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید، متی: ۲۳/۲۳. شما به قبرهای سفید و آراسته می مانید که از بیرون بس نیکو جلوه می کنند ولیکن درونشان از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات انباشته است، متی: ۲۳/۲۷.

دو روز قبل از عید فصح، که عیسی را در آن روز به دشمنان تسلیم کردند عیسی به خانه شمعون ابرص رفت شاگردانش هم با او بودند در آنجا زنی نامش مریم بارطلی از عطر سنبل خالص گرانبها پاهای عیسی را شست و با موهای خود آنها را خشک نمود بطوریکه خانه از بوی عطر پر شد، یوحنا: ۱۲/۳، بعضی از شاگردان برآشفتنند و به آن زن گفتند این کار تو اسراف بود می توانستی این عطر را به قیمتی گزاف بفروشی و پول آنرا به فقرا بذل کنی. عیسی شنید به شاگردان خود گفت چرا به این زن پرخاش می کنید، او کاری نیکو کرد جسد مرا قبل از مرگ به جهت دفن تدهین نمود. شما فقرا را همیشه دارید و هر وقت می توانید به آنها احسان کنید اما مرا همیشه با خود ندارید، یوحنا: ۱۲/۴-۸ و متی: ۲۶/۶-۱۲.

در این اوقات سه سال از بعثت و ظهور عیسی می گذشت رؤسای معبد و مشایخ قوم یهود در نزد رئیس کهنه جمع آمدند و در این باب به مشورت پرداختند که عیسی را چگونه گرفتار نمایند و بقتل برسانند، متی: ۲۶/۳. یکی از دوازده نفر حواریان مسمی به یهودای اسخر یوطی که آنجا حاضر بود پرسید اگر من او را تسلیم کنم چه مبلغ به من خواهید داد ایشان وعده دادند که اگر عیسی را به آنها تسلیم نماید سی پاره نقره به او بدهند، متی: ۲۶/۱۴-۱۶.

روز اول عید فصح شاگردان عیسی از او پرسیدند فصح را کجا خواهی خورد گفت شما به شهر بروید، به خانه فلان و به او بگوئید استاد می گوید زمان من نزدیک شده است می خواهم فصح را با شاگردان خویش در خانه تو صرف نمایم، متی: ۲۶/۱۷-۱۹. شاگردان چنین کردند و عیسی در هنگام خوردن فصح گفت یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد سپس نان را برکت داد و گفت بخورید که این بدن من است و پیاله را گرفته شکر کرد و گفت همه ازین بنوشید چون این خون من است که در راه آمرزش گناهان ریخته می شود، متی: ۲۶/۲۶-۲۹. عیسی چون از فصح

پیرداخت به کوه زیتون رفت و شاگردان را گفت پس از تسلیم من همه لغزش خواهید یافت. پطرس گفت من هرگز لغزش نخواهم یافت گفت به تو می‌گویم که همین امشب قبل از بانگ خروس سه بار انکار من خواهی کرد، متی: ۲۶/۳۰-۳۱. در آنجا عیسی تا صبح مشغول دعا و عبادت بود و شاگردانش خفته بودند. سپیده دم عیسی آنها را بیدار کرد و گفت برویم که تسلیم کننده من نزدیک شده است در همین هنگام یهودا با عده زیادی مردم که مسلح به چوب و شمشیر بودند از دور پدید آمدند. یهودای اسخر یوطی را با یهود قراری بود که چون عیسی را ببیند بوسد، و بدان یهود عیسی را بشناسند. پس یهودا پیش از دیگران بیامد و به عیسی سلام کرد و او را بوسید در حال دیگران آمدند و عیسی را دستگیر کردند. یکی از طرفداران عیسی شمشیر کشید و گوش یکی از دستگیر کنندگان را بیفکند، عیسی به او گفت شمشیر خود را غلاف کن سپس گوش او را لمس نمود شفا داد، لوقا: ۲۲/۴۹-۵۱ و یوحنا: ۱۱/۱۸ و به آنها گفت مگر برای گرفتن دزد آمده‌اید که با شمشیر و چوب مسلح شده‌اید من که هر روز شما را در هیكل تعلیم می‌دادم، متی: ۲۶/۴۷-۵۶، چه حاجت به شمشیر و چوب داشتید؟ عیسی را به شورای کهنه و مشایخ یهود بردند رئیس کهنه از او پرسید آیا تو مسیح و پسر خدا هستی؟ عیسی گفت تو اینطور می‌گوئی، مرقس: ۱۴/۳ و متی: ۲۷/۱۲، من می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که بردست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید، مرقس: ۱۴/۶۲. رئیس کهنه گفت کفر گفت دیگر ما را چه حاجت به شهود است چه مصلحت می‌بینید؟ همه گفتند مستوجب قتل است سپس مردمی که در مجلس بودند آب دهان برویش انداختند و او را سیلی زدند و می‌گفتند نبوت کن که چه کسی ترا زده است، مرقس: ۱۴/۶۴-۶۵.

پطرس در ایوان نشسته بود که کنیزکی نزد وی آمد و گفت تو هم با عیسی جلیلی بودی گفت نه و از آنجا به دهلیز رفت کنیزی دیگر او را بحاضرین نشان داد و گفت این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است پطرس باز قسم خورد و انکار کرد. لحظه‌ای بعد عده‌ای که در آنجا ایستاده بودند به پطرس گفتند که لهجه تو دلالت می‌کند که تو هم از اینها هستی پطرس باز سوگند خورد که من این شخص را نمی‌شناسم، در همان ساعت بانگ خروس را شنید و بیاد آورد که عیسی او را

گفت قبل از بانگ خروس سه بار مرا انکار خواهی کرد، مرقس: ۷۲-۶۷/۱۴ و متی: ۷۵-۶۹/۲۶، چون صبح شد همه رؤسا و شایخ قوم یهود شوری کردند و همه براین رای اتفاق نمودند که عیسی مستوجب قتل است سپس او را بند نهادند و به پنتیوس پیلاتس، والی، تسلیم کردند، مرقس: ۲-۱/۱۵، و بدو چنین گفتند که این شخص قوم را گمراه می کند و از جزیه دادن به قیصر منع می نماید و می گوید که خود مسیح و پادشاه است، لوقا: ۳-۲/۲۳، پیلاتس از عیسی پرسید آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی جواب داد، پادشاهی من ازین جهان نیست اگر پادشاهی من از این جهان می بود طرفداران من جنگ می کردند تا مرا در دست یهود نگذارند، یوحنا: ۳۶/۱۹.

در آن هنگام رسم چنان بود که در هر عیدی والی یکی را از زندانیان که عامه مردم مایل به آزادی او بودند آزاد می کرد و چون دید عیسی گناهی ندارد و زنش نیز گفته بود این مرد عادل را آزار مرسان که بن دیشب او را در خواب دیده ام، مرقس: ۱۰-۶/۱۵ و متی: ۱۹-۱۵/۲۷ درصدد برآمد که او را آزادی نرساند و آزاد کند ازین رو رؤسای کهنه و سران قوم را خواند و به ایشان گفت من این مرد را امتحان کردم و از آنچه بر او ادعا می کنید اثری نیافتم بنابراین او را تنبیهی نکنم و رهائی دهم. اما رؤسای کهنه مردم را تشویق کردند برنابا را از والی بخواهند، متی: ۲۰-۲۲/۲۷ مردم فریاد زدند که او را هلاک کن. پیلاتس دوباره دیگر به آنها گفت که عیسی هیچ گناهی ندارد اما یهود همچنان به اصرار تمام طالب آن بودند که عیسی مصلوب شود، متی: ۲۷-۲۲/۲۷، ناچار پیلاتس بفرمود تا عیسی را تازیانه زدند و به مأسورین سپرد تا مصلوب نمایند، مرقس: ۱۵/۱۵. سپاهیان والی عیسی را به دیوانخانه بردند لباس قرمز بر او پوشاندند تاجی از خار بر سرش نهادند و نئی بدست راستش دادند آنگاه استهزاء کنان در پیش او زانو می زدند و می گفتند سلام بر تو ای پادشاه یهود و آب دهان برویش می انداختند، متی: ۲۸-۳۲/۲۷ سپس شمعون نامی را مجبور بردن صلیب کردند، متی: ۲۷/۳۳ و عیسی را تا محلی موسوم به جلجتا بردند، گروهی بسیار از مردم و زنانی که سینه می زدند و گریه می کردند در عقب او افتادند، عیسی رو به آنها کرده گفت: ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید بلکه برای خود و فرزندان خود گریه کنید،

متی: ۲۷/۳۲-۳۳ و مرقس: ۱۵/۲۱-۳۳.

در آنجا سر که ممزوج به مر به او دادند. عیسی چشید ولی نخواست بنوشد. سپس او را مصلوب نمودند، و لباسهایش را بحکم قرعه بین خود تقسیم کردند و همانجا به نگهبانی نشستند و بر بالای سر او تقصیر نامه‌اش را آویختند در آن نوشته شده بود: «اینست پادشاه یهود» دو تن از دزدان را نیز در دو طرف عیسی مصلوب نمودند مردم در حین عبور می‌گفتند اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا، آن دودزد که با او مصلوب شده بودند به او دشنام می‌دادند، مرقس: ۱۵/۲۳-۲۷ و نیز ۲۹-۳۱ و متی: ۲۷/۳۹-۴۲ عیسی در حدود سه ساعت بر فراز صلیب زنده بود پس از آن به آواز بلند گفت: الهی چرا مرا ترک کردی یکی از حاضران اسفنجی را پر از سرکه کرد و بر سر نئی گذارد و بدهان او نزدیک کرد تا بنوشد ولی عیسی فریادی کشید و جان تسلیم نمود، مرقس: ۱۵/۳۴-۳۷، متی: ۲۷/۴۶-۵۰.

یوسف نامی از اعضای شورای یهود که مردی نیکوکار و صالح بود و در رای و کار ایشان همدستان نبود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید از پیلاتس جسد عیسی را درخواست چون آن را از صلیب فرود آورد در کتانی پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود گذاشت و آن روز، روز قبل از سبت بود، متی: ۲۷/۵۷-۶۰ و لوقا: ۲۳/۵۰-۵۳. روز بعد از سبت یعنی روز سوم مصلوب شدن عیسی بقولی عده‌ای از زنان، لوقا: ۲۳/۵۵-۵۶، و بقولی مریم مجدلیه و زنی دیگر مریم نام، متی: ۲۸/۱-۸، و بقولی مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریدند و پیامدند تا او را تدهین کنند. صبح روز یکشنبه و موقع طلوع آفتاب بود. با یکدیگر مشورت میکردند که سنگ را چگونه از سر قبر بردارند اما چون بر سر قبر رسیدند دیدند سنگ از روی قبر کناری رفته است و جوانی با جامه سفید در سمت راست قبر نشسته است به آنها گفت آیا شما عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید، مرقس: ۱۶/۱-۲ چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید، بیاد آورید که چگونه وقتی که زنده بود شما را خبر داد و گفت ضروریست که پسر انسان بدست مردم گناهکار مصلوب گردد و روز سیم برخیزد اما او به جلیل می‌رود، شاگردانش را خبر دهید، متی: ۲۸/۷ آنان با خوشحالی تمام برفتند تا این بشارت را به شاگردان عیسی برسانند که در راه ناگهان خود عیسی بر آنها ظاهر گشت. آنها به پاهایش افتادند و او را پرستش کردند. عیسی

گفت به برادرانم بگوئید به جلیل بروند آنجا مرا خواهند دید.
 یازده رسول در جلیل بر همان کوه که از پیش عیسی نشان داده بود، وی را دیدند
 و عیسی به آنها گفت: بروید استها را راهنمایی کنید و ایشان را به اسم اب و ابن
 و روح القدس، تعمید دهید و من تا انقضای عالم همه روزه همراه شما می باشم،
 یوحنا: ۲۰/۲۰-۲۳ و مرقس: ۱۶/۱۵-۱۶ و متی: ۲۸/۱۹-۲۰.



در تحقیقات جدید

در باب وجود عیسی و مآخذ و منابع دیانت نصاری، عده‌ای از مشاهیر محققان اروپا مانند ارنست رنان^۱، ژوزف تورمل^۲ و دیگران تحقیقات جالب و بدیع دارند که ذکر و نقل بعضی از آنها در این رساله مفید و مناسب بنظر می‌آید.

اما چون شرح تمام آنها مفصل است اینجا به نقل پاره‌ای اقوال از آنچه محققان تاریخ ادیان درین باب آورده‌اند اکتفا می‌رود. شرح وافی‌تر را چون با اصل موضوع این کتاب ارتباطی ندارد باید در تحقیقات مستقل مربوط به اصل آئین مسیح جستجو کرد.

بر وفق این تحقیقات، عقاید عرفانی اقوام شرقی، با اعتقادی که یهود به وجود مسیح موعود داشته‌اند همراه با عقاید و افکار یونانی و رومی منشأ عمده نشر آئین عیسی در عالم گشت. آئین مسیح البته مبنی بر توحید است اما نکته اساسی و لب تعالیم آن عبارت از اعتقاد به اتصال و ارتباط با خدائی است که مربی و پدر عالمیان است اما ارتباط با او به وسیله فرزندش عیسی مسیح که سنجی بنی آدم به شمار می‌آید حاصل می‌شود. برای ادراک حقیقت این دیانت که اکنون رواج تمام دارد و تأثیر و نفوذ عمده در جمیع عالم کرده است اول باید به مطالعه کتاب مقدس قوم که «عهد جدید» باشد پرداخت و سپس در احوال عیسی که موجد و مؤسس این دیانت است، و نیز در باب تعالیم او که اصحاب مذاهب مختلف مسیحی از آن متابعت

1. Ernest Renan

2. Josef Turmel

می‌کنند و همچنین در باب دستورات اخلاقی و مناسک و آدابی که در بین فرق مختلف مسیحی شایع است و تمام به آئین مسیح ارتباط دارد به تحقیق پرداخت. شک نیست که منابع و مآخذ تحقیق در باب چنین موضوعی البته متعدد و بلکه فراوان است و از اینجهت انتخاب و اختیار بعضی از آن مآخذ در این مقام کاری بس دشوار خواهد بود. کتاب مهم ارنست رنان که عنوانش مبادی مسیحیت و درواقع دنباله کتاب معروف بزرگ اوموسوم به تاریخ قوم اسرائیل شمرده می‌شود از بسیاری جهات مطالب آن امروز کهنه شده است و تحقیقات و تتبعات محققان از حدود معلومات مندرج در کتاب او مراحل بسیاری جلو رفته است، مع ذلک این کتاب هنوز محتوی معلومات دقیق است و مخصوصاً این مزیت را دارد که ذوق نقادی و نکته‌سنجی را در خواننده برمی‌انگیزد بطوریکه مجلد اول این کتاب موسوم به زندگی عیسی برای بسیاری از اذهان آفاق تازه‌ای گشوده و حقایق جدیدی روشن کرده است. نیز از کتابهایی که به همین شیوه از تحقیق و آزاداندیشی نوشته شده است می‌توان مجموعه موسوم به آئین مسیح را که تحت نظر دکتر پ. ل. کوشودا در هشت مجلد انتشار یافته است و نیز کتابی را که ژوزف تورسل در باب تاریخ عقاید و ادیان نوشته است مورد مطالعه قرار داد [۱].

کتاب دینی مسیحیان عهد جدید است که با عهد عتیق مجموعاً «کتاب مقدس» را تشکیل می‌دهد. کلمه عهد ترجمه نارسائی است از لفظی که به معنی اتحاد و ارتباط است و بنابراین مراد از عهد در اینجا همان ارتباط است بین خدا و بنی آدم. کتب عهد جدید به زبان یونانی عامیانه‌ای نوشته شده است و در آنها بعضی عبارات آرامی نیز هست.

آثار و کتبی را که کلیسا اساس عقاید مسیحی می‌شمارد معمولاً کتب قانونی می‌گویند و کلمه قانون از لغت کانون یونانی آمده است بمعنی قاعده و دستور. این کتاب مقدس علاوه بر عهد عتیق شامل بیست و هفت متن یونانی است که «عهد جدید» را تشکیل می‌دهند. و عبارتند از اناجیل اربعه، اعمال رسولان و بیست و یک رساله دیگر منسوب به پولس و سایر حواریان و همچنین مکاشفات یوحنا.

آخرین تدوین این مجموعه کتب قانونی در قرن چهارم میلادی (ح. ۳۵۰ م) تمام پذیرفته است [۲]. تألیف و تدوین این مجموعه بدین نحو بوده است که آنچه را از آثار مکتوب در اکثر کلیساهای بزرگ نخستین شایع و متداول دیده‌اند و آنها را با عقاید و آراء عامه مسیحیان آن ادوار موافق و مطابق می‌یافته‌اند در یکجا تألیف و تدوین نموده‌اند. متونی که بدین ترتیب انتخاب گردیده است شباهت تمام دارد بسایر آثار ادبی مربوط به مسیحیت اولی و نیز به سایر اناجیل و سایر رسالات و سایر کتب مکاشفات. کتب اخیرالذکر نیز جهت مطالعه در تاریخ آئین مسیح از حیث اهمیت کمتر از «کتب قانونی» نیست، مع‌هذا از بعضی از اینگونه نوشتجات جز قطعاتی پراکنده باقی نمانده است. امروز کلیه این آثار را اعم از آنچه قانونی باشد یا غیرقانونی تحت عنوان «ادبیات مسیحیت اولی» می‌خوانند که از جهت علمی دقیق تر و واضح تر است.

نسخ خطی که امروز از «عهد جدید» در دست است بمراتب از نسخ خطی موجود از «عهد عتیق» کهنه‌تر می‌باشد. قدیم‌ترین این نسخ که بعنوان «واتیکانوس»^۱ معروف است و در واتیکان ضبط هست متعلق به قرن چهارم میلادی است. از ترجمه‌ها و روایات قدیم کتب «عهد جدید» می‌توان روایت قدیمی سریانی را نام برد که در اواخر قرن دوم میلادی تألیف آن آغاز شده است همچنین از دو روایت قبطی که متعلق به قرون سوم و چهارم میلادی هستند و نیز از ترجمه لاتینی متعلق به حدود سال ۵۰۰ میلادی که موسوم است به «وولگات»^۲ می‌توان نام برد. در اوایل قرن سیزدهم میلادی استفن لانگتن^۳ اسقف اعظم کانتربری^۴، برای اولین بار متن لاتینی «عهد جدید» را تقسیم به ابواب کرد و این طرز تبویب هنوز همچنان باقی است. طبعی که به سال ۱۵۵۱ در شهر ژنو بوسیله ربرت استین^۵ از این ترجمه لاتینی «عهد جدید» انتشار یافته است، نخستین طبعی است که در آن آیات هر باب از یکدیگر جدا شده است. بسیاری از مردم «کتاب مقدس» و علی‌الخصوص «عهد جدید» را کلام خدا می‌شمردند و هنوز می‌شمارند. مجمع سی نفری بسال ۱۵۴۶ هرگونه شک و تردیدی را در این باب که کتاب مقدس

1. Vaticanus 2. Vulgate 3. Stephen Langton

4. Canterbury 5. Robert Estienne

وحی الهی است حرام و ممنوع شمرده است. در هر حال مذاهب و فرق مسیحی عموماً این عقیده را دارند که کتاب مقدس یا بوسیله خداوند «تقریر» شده است و یا آنکه «الهام» گردیده است. حتی فرقه پروتستان که در باب اعتبار فوق العاده مقام پاپ تردید کرده اند در باب اعتبار کتاب مقدس شک نکرده اند و مع ذلک در بین فرق اخیر بعضی سعی کرده اند وحی و الهام را فقط منحصر و محدود به آیات و عبارات مربوط به دیانت و اخلاق بدانند اما کلیسای کاتولیک این عقیده را مطرود و مردود شناخته است. مع هذا عده ای از دانشمندان که شماره آنها هر روز افزوده می شود معتقدند که «عهد جدید» را نیز باید مانند «عهد قدیم» با همان اصول و قواعد انتقادی دقیقی مورد مطالعه قرار داد که متون مختلف ادبی و تاریخی را محققان با آن اصول و قواعد مورد تحقیق قرار می دهند [۳].

اصول یک چنین تحقیقی را ارنست رنان با وضوح و دقت تمام بیان کرده است. وی با نهایت شدت، اعتقاد به اعجاز و هم اعتقاد به وحی و الهام را که عموماً در باب کتب مقدس دارند جرح و رد کرده است می گوید: «برای محقق که اهل تعقل و استدلال است اناجیل به مثابه متونی هستند که می بایست اصول و قواعد معمولی و عادی فن نقادی را در مورد آنها بکار بندد. بنابراین ما نسبت به این اناجیل همان کاری را باید انجام دهیم که محققان عربی شناس در مورد تحقیق در متون قرآن و حدیث بکار می برند و یا علمای هندشناس آنرا درباره کتب ودا و کتب بودائی بکار می برند.» [۴].

* * *

در بین آثار قانونی مسیحیت اناجیل در درجه اول قرار دارند. کلمه انجیل اختصاصی به دیانت مسیحی ندارد. معنی آن بشارت و نوید است و یا آنچه بعنوان مژدگانی به کسی می دهند که خبری خوش آورده باشد چنانکه وقتی درباره الطاف و مکرّمات امپراطور اگوست این کلمه را بکار برده اند مراد از آن افاضه و ظهور نظم و نسق الهی تازه ای بوده است که بوسیله وی به عقیده آنها در عالم پدید می آمده است. با آنکه نام بیشتر از شخصیت انجیل بر ما معلوم است از آن میان فقط چهار انجیل که عبارت از اناجیل متی، مرقس، لوقا، و یوحنا باشند معتبر و قانونی شناخته شده اند اما چرا فقط چهار انجیل؟ زیرا که عدد چهار جنبه رمزی و عرفانی دارد و

زیرا که بقول یکی از اولیاء قدیم آئین مسیح «سن ایرنه» جهات اصلی در عالم چهار است.

به موجب اقوال مأثوره متی یا «لاوی» مردی بود از باجگیران که به آئین عیسی گروید و از حواریون او گردید. مرقس فرزند مریم زنی از اهل اورشلیم بود که مسیحیان اولی در نزد وی گرد می آمدند وی مدتی همکار پولس مقدس بود و سپس منشی پطرس حواری گشت. لوقا طبیبی بود که با پولس مقدس رفاقت و مصاحبت داشت. یوحنا شاگرد مقرب عیسی بود و وی در بالای صلیب مادر خویش را بدو سپرده بود و یوحنا در شهر افسوس می زیست و انجیل خود را در آن شهر و در حقیقت قبل از تحریر مکاشفات خویش که در شهر تیموس نوشت تدوین کرد بدین ترتیب از مؤلفان اناجیل دو تن شاهد عینی ظهور عیسی هستند و دو تن دیگر اصحاب نزدیک شهود وی بشمارند. اما مسأله انتساب این اناجیل به اشخاص مذکور مشکلات بسیاری را از همه جهت سبب گشته است. امروز عموماً اناجیل را از قبیل «کتب مجهول المؤلف» به حساب می آورند. اناجیل سه گانه متی، مرقس و لوقا را تحت عنوان «اناجیل متحد المضمون»^۱ ذکر می کنند و مراد از این تسمیه بیان این نکته است که بین این سه انجیل مشابهت و ارتباط نسبتاً کاملی برقرار است و مضمون آنها به نهایت درجه با یکدیگر مشابه است در صورتی که انجیل یوحنا با این هر سه متفاوت است و وضعی دیگر دارد. بین اناجیل متحد المضمون و انجیل یوحنا هم از جهت لحن و اسلوب بیان و هم از جهت مطالب و عقاید تفاوتی آشکار هست حتی درباره حوادث و وقایع نیز بین این کتاب و کتب سه گانه مزبور تناقض و تباین هایی دیده می شود چنانکه در کتب متحد المضمون تمام دوره دعوت و تبلیغ عیسی بیش از یکسال نیست در صورتی که انجیل یوحنا این مدت را به سه سال می رساند.

در اناجیل متحد المضمون اکثر مساعی و اقدامات عیسی در جلیل صورت می گیرد در صورتی که انجیل یوحنا صحنه فعالیت های وی را در یهودیه قلمداد می کند اما حتی اناجیل متحد المضمون نیز علاوه بر اختلافات نسبتاً مهمی که در

مسائل مربوط به عقاید دارند در موارد متعدد دیگر نیز اختلاف دارند. ولادت اعجاز آمیز عیسی به آنصورت نه در انجیل مرقس و نه در انجیل یوحنا است. نسب نامه هائی که عیسی را از طریق یوسف به داود منسوب می کنند در انجیل متی و انجیل لوقا بر یک گونه نیست. بر طبق قول متی عیسی در عهد هیرودیس که در واقع چهار سال قبل از میلاد است ولادت یافت اما بموجب قول لوقا ولادت او مقارن بود با یک سرشماری که در حقیقت شش سال بعد از تاریخ میلادی می شود. مع ذلک از پاره ای جهات دیگر اناجیل متحد المضمون و حتی هر چهار انجیل با یکدیگر شباهتهای بسیار دارند که از آن برمی آید در یکدیگر تأثیر داشته اند و یا لامحاله از سبئی واحد و مشترك نشأت گرفته اند.

عموماً به تقدم مرقس و یا کتابی را که از آن بعنوان مرقس نخستین تعبیر می کنند محققان اعتراف دارند و معتقدند که متی و لوقا از آن استفاده کرده اند. نود درصد روایت مرقس در متی منتها بصورت تلخیص نقل شده است. پنجاه درصد آن روایات نیز در لوقا آمده است. از طرف دیگر مقایسه بین قسمتهائی از انجیل متی و لوقا که در انجیل مرقس روایت نشده است این گمان را پیش آورده است که در این قسمتها متی و لوقا مأخذ واحد مشتركی داشته اند و آن مأخذ واحد را بعضی محققان «لوقای نخستین» نام نهاده اند. تحقیق درباره این امور فرضیه های متعدد را به میان آورده است که هنوز در باب هیچ یک از آنها اسروز بین محققان اتفاق حاصل نشده است. یکی از جالبترین این فرضیات آنست که «کوشود» آورده است و در بحثی تحت عنوان «اناجیل خمسہ - تحقیق در باب مسأله پیدایش آنها» آنرا بیان نموده است. به عقیده وی انجیلی که مفقود شده است و به عنوان انجیل «لوقای نخستین» از آن یاد شده است همان انجیل است که بنابر مشهور بوسیله «مرقیون» تحریر شده است [ه].

مرقیون یکی از مرتدین بزرگ مسیحی در اوایل قرن دوم میلادی بود پدرش درجه اسقفی داشت و وی خود در آئین مسیح پرورش یافت سپس با فلسفه یونان آشنائی گزید. آثار افلاطون را خواند و عقاید و تعالیم رواقیان را مطالعه کرد، درباره علم کلام و علوم الهی فلسفه ای بدیع آورد که بنیادی قوی و جمالی مؤثر داشت. موافق رای مرقیون مسأله وجود شر را فقط در صورتی می توان حل و تاویل

کرد که قائل به دو خدا شویم یکی خوب و دیگری بد. خدای بد همان خدائی است که در «عهد عتیق» آمده است و آن خدائی است که خالق عالم است خدائی است که عالم مرئی را بوجود آورده است مسئول سقوط و گناه آدم همین خداست اما غرامت این گناه را بر اولاد آدم نهاده است.

اما خدای خوب در ایجاد و ابداع عالم و با انسان هیچ تأثیری نداشته است و این خدا فقط مبدع و آفریننده موجودات نامرئی است وی از کمال رحمت و رأفت خویش در صدد برآمده است انسان را که بوسیله خدای بد مورد ظلم و جفا واقع شده است نجات دهد از اینرو با شکل عیسی در روی زمین فرود آمده است و صورت مردی جوان را که از هیکل آدمی جز ظاهری و نمودی ندارد اختیار کرده است وی قوانین و دستورات انبیاء را نسخ نموده است و با تعلیم و توصیه احسان و شفقت و عفو و تسلیم به نجات ارواح پرداخته است.

از انجیل مرقیون هیچ نسخه خطی بجا نمانده است اما ترتولیان^۱ که از مخالفان شدید آئین مرقیون بوده است بطوری در نقل عبارات انجیل او اهتمام ورزیده است که از روی منقولات او تمام مندرجات انجیل مرقیون را می توان مدون نمود. این انجیل ظاهراً بایستی در حدود آسیای صغیر و یا یونان قریب به سنین ۱۳۴ در بین جماعتی که از اتباع پولس بوده اند تصنیف شده باشد [۶].

انجیل مرقس که ظاهراً در روم در حدود سالهای ۱۳۶ یا ۱۳۷ به زبان لاتینی تدوین شده است گویا از همین انجیل مرقیون نشأت گرفته باشد اما مؤلف انجیل مرقس با مرقیون این تفاوت را دارد که خدای مذکور در عهد عتیق را با خدائی که پدر عیسی است یکی می کند. انجیل مرقیون و انجیل مرقس ظاهراً موجد و منشأ انجیل متی گشتند که در مشرق و ظاهراً در انطاکیه تألیف گشت اما مؤلف انجیل متی که عقاید او با عقاید مرقیون مغایرت دارد طرف خطایش قوم یهود است و سعی دارد به آنها ثابت کند عیسی همان مسیحی می باشد که انبیاء بنی اسرائیل ظهور او را وعده داده اند.

در مقابل انجیل متی که مطالب آن با مندرجات انجیل مرقیون مغایرت

کلی دارد انجیل یوحنا است که مبالغه و افراط در آن حتی از انجیل مرقیون بیشتر است و این انجیل در حدود سال ۱۴۰ در شهر افسوس تألیف شده است. مؤلف این انجیل چون کتاب خود را برای عیسویان عارف مشرب و افلاطونی مذهب نوشته است خدای مذکور در عهدعتیق را در وجود اقنوم اب «پدر» منهمک و مستغرق کرده است.

بالاخره در روم در حدود سال ۱۵۰ یکی از کاتبان کلیسا چون طرف خطابش قوم رومی بود و می خواست مزایائی را که آئین یهود در مملکت روم بدست آورده بود برای آئین مسیح نیز بدست آورد کتابی بصورت تاریخ در توصیف و ستایش آئین مسیح نوشت. این کتاب عبارتست از انجیل لوقا که کتاب دیگر او بنام اعمال دنباله آنست...

این فرضیه مشعشع و درخشان البته نزد همه اهل نظر مورد قبول واقع نشده است بطور کلی اکنون در باب اناجیل هیچ فرضیه ای نیست که به اتفاق آراء مورد قبول عامه صاحب نظران باشد.

برحسب رایی که آلفرد لوازی^۱ اظهار کرده است کتاب اعمال رسولان در بادی اسراری دقیق و مختصر بوده است که یکی از کسانی که شاهد عینی حوادث بوده اند در بیان سرگذشت و احوال جامعه نخستین پیروان مسیح تألیف نموده است، اما بعدها در این تألیف نخستین تصرفاتی کرده اند و زیادت و نقصانهای به عمل آورده اند تا موافق ذوق خویش مناقب بیشتری برای مسیح و پیروانش روایت نمایند.

در باب رساله های پولس رسول در بین محققان مشاجرات بسیار رخ داده است به عقیده ژوزف تورمل^۲ که با نام مستعار هانری دولافوس^۳ این عقیده را اظهار کرده است، در تمام این رسالات بعضی قسمتها کاملاً موثق و معتبر و اصیل است اما در تمام این رساله ها بعدها اشخاص دیگری که هر یک سلیقه ها و عقیده های مختلف داشته اند و بعضی از آنها تمایل بعقاید مرقیون داشته اند و بعضی دیگر

1. Alfred Loisy

2. Joseph Turmel

3. Henri Delafosse

از مخالفین طریقه مرقیون بوده‌اند، دست‌برده‌اند و در آنها تصرفاتی کرده‌اند. اما در باب رساله‌های منسوب به یعقوب، پطرس، یهودا و یوحنا بطور کلی اهل تحقیق صحت انتساب هیچیک از آنها را به اشخاص مذکور تأیید نکرده‌اند. به عقیده پ.ل. کوشود رساله مکاشفات درواقع اثر یوحنا یحوی است و ظاهراً آنرا در رد پولس و بعضی از شاگردان او نوشته است. همین رساله یوحنا دو روایت دیگر هم داشته است که بعدها جامعین آنها را پهلوی هم گذاشته‌اند و نیز شرحی در باب نرون و اعمال او بر نوشته‌های یوحنا افزوده‌اند.

در بین عقاید و آرائی که صاحب‌نظران و محققان در باب کتب «عهد جدید» اظهار داشته‌اند بخش عمده‌ای عبارتست از فرضیه‌ها و احتمالات. مع‌هذا در این باب اتفاق‌نظر حاصل است که از این کتابها آنچه کتب قانونی و رسمی نام دارند از جهت اساس و بنیادکار با سایر آثار ادبیات قدیم مسیحی هیچگونه تفاوت ندارند. در بین اناجیل و رساله‌ها و مکاشفات رسمی و قانونی با سایر اناجیل و سایر رساله‌ها و سایر مکاشفات هم هیچگونه اختلاف کلی و تمایز اصلی در بین نیست. مع‌هذا آثار و تحریرات قانونی و رسمی بندرت اتفاق می‌افتد که اثر اصیل و معتبر کسی باشند که معمولاً بدانها منسوب هستند و تقریباً همیشه عبارتند از آثاری مخلوط و درهم و مشحون از تغییر و تحریف که غالباً بین آنها نیز تضاد و تناقض بچشم می‌خورد. در هر حال این آثار بطور قطع آثار بشری می‌باشند و ممکن نیست که این کتب را بعنوان کلام خدا موصوف شمرد.

* * *

آیا وجود عیسی به نحوی که از اناجیل نصاری برمی‌آید جنبه تاریخی داشته است؟ تحقیقات و انتقاداتی که در این باب شده است اکنون رفته رفته در مبنای این عقیده که از قدیم مسلم شمرده می‌شده است تزلزل افکنده است [۷].

ارنست رنان در تحقیق احوال عیسی بنای کارش را بر این گذاشت که در این کار هرچه را جنبه خرق عادت و کرامت دارد بکنار بگذارد می‌نویسد: «کلام لیتره^۱ سخنی متین و بی‌ایراد است آنجا که می‌گوید هر قدر تحقیق و جستجو شده

است هرگز یک بار هم خرق عادت و کرامتی در آنجا که ممکن بوده است اشخاص ملاحظه و تحقیق بنمایند اتفاق نیفتاده است. این کلام بقدری استحکام و ستانت دارد که در آن به هیچوجه نمی توان رخنه و خلل وارد آورد. این سخنان اموری هستند که مطلقاً و هرگز اتفاق نمی افتند... ما به وجود آن سخنان اعتقاد نداریم چنانکه به وجود ارواح و وجود شیطان و به صحت سحر و نجوم هم معتقد نیستیم. «ازین سبب ارنست رنان می نویسد: «بنابراین اگر در شرح احوال عیسی انسان خود را موظف کند که جز امور محقق و مسلم را قبول نکند، ناچار باید بچند سطر مختصر اکتفا کرد» در حقیقت همین «چند سطر مختصر» است که رنان با استفاده از حدس و گمان و احتمال آنها را شاخ و برگ می دهد و یک جلد کتاب بزرگ پر از لطف و زیبایی از آن می سازد.

بعد از رنان هم، تحقیق در باب حیات عیسی در سایر ممالک عی الخصوص در آلمان دنباله پیدا کرد. آلفرد لواز، از مورخین فرانسوی که در باب عیسویت تحقیق کرده است، مجموع این تحقیقات مختلف را خلاصه کرده است و چنین نوشته است: در روایات انجیل، هیچ خبری نیست که اعتبار واقعی داشته باشد مگر قضیه مصلوب شدن عیسی به حکم پنطوس پیلطس، به اتهام آنکه داعیه مسیحیت داشته است و سبب فتنه و اغتشاش شده است.

در نظر ژوزف تورسل مورخ و محقق معروف که در باب عقاید و آراء نصاری تحقیقات بدیع دارد، عیسی در اصل مردی بوده است انقلابی که داعیه مسیحیت داشته است و ظاهراً معتقد بوده است که با کمک خداوند می خواهد رومی ها را از فلسطین اخراج بنماید و در آنجا خود حکومتی و سلطنتی ایجاد بنماید که در آن به راهنمایی اوتام مردم در خصم و نعمت به سر برند و ظاهراً سبب به همین جنبه سیاسی قضیه است که رومی ها او را بعقوبت صلیب که یکی از انواع مجازاتهای رومی شمرده می شود محکوم کردند. سالومون ریناک^۱ نیز در تحقیقات خود نتیجه ای شبیه به همین نتیجه را گرفته است.

مع هذا بعضی مورخین در این باب تحقیقاتی دقیق تر کرده اند چنانکه برخی

اصلاً منکر شده‌اند که عیسی جنبهٔ تاریخی داشته است و او را موجودی دانسته‌اند کاملاً روحانی که هیچوقت وجود جسمانی و مادی نداشته است و درواقع او را خدائی می‌دانند که ساده‌دلی و خوش‌باوری پیروانش اندک‌اندک او را بصورت انسان مجسم و ممثل نموده است.

در بین صاحب‌نظرانی که این نظریه را آورده‌اند یکی کوشود می‌باشد. دلیل عمده‌ای که بر این دعوی هست این است که در متون و کتب معتبر و موثق یهودیان و رومیان اصلاً هیچ صحبتی از یک عیسی تاریخی در میان نیست چنانکه فلاویوس ژوزفوس نویسنده یهودی در کتابهای خود مثل *جنگ یهود* و *تاریخ قدیم یهود* که در آنها وضع و حال مملکت یهودیه را از عهدتیر^۱ تا دوره نرون شرح می‌دهد هیچ ذکری از عیسی نکرده است. ژوستوس طبریه^۲ هم در کتب و آثاری که نیز مربوط به همین دوره است باز هیچ ذکری از عیسی نمی‌کند. تلمود یهود هم از عیسی حتی به لحن تحقیر تا به قرن سوم میلادی هیچگونه یادی نشده است. در سال ۱۱۱ یا ۱۱۲ میلادی پلین اصغر^۳ که با سمت و مقام دولتی در ایالت بیتی‌نی و پونت بوده است گزارشی به امپراطور تراژان تقدیم می‌کند حاکی از فعالیتها و اقدامات عیسویان که در ادعیه و سرودهای خویش «از مسیح مانند خدا» یاد می‌کنند. کوشود می‌گوید از این مطلب معلوم می‌شود که پلین شاهد وجود عیسی در مفهوم یک وجود الهی بوده است نه شاهد وجود عیسی بطوری که دارای شخصیت تاریخی باشد.

تاسیت^۴ مورخ رومی هم در کتاب *وقایع نامه‌ها* (۴۴/۱۵) ذکری دارد از مسیح که «در عهد حکومت تیر بوسیله پنطوس پپلاطس محکوم به مجازات شده است.» این روایت که متعلق به سنین ۱۱۵ تا ۱۱۷ میلادی است فقط نشان می‌دهد که مقارن این زمان قصه و افسانه‌ای که بین این دو نام عیسی و مسیح را جمع می‌کند تازه شروع به تکوین و پیدایش کرده است. سوئتون^۵ هم صحبت از مشاجره و اختلافی می‌کند که وجود یک مسیح در بین قوم یهود پدید آورده و برانگیخته است. اگر مراد او واقعاً عیسی باشد این فقره سوئتون فقط این مطلب را

1. Tibère

2. Justus Tiberiade

3. Pline le Jeune

4. Tacite

5. Suéton

می‌رساند که مباحثه‌ای و مشاجره‌ای بوده است بین آن عده از یهود که معتقد به مسیحیت او بوده‌اند و آن عده که به مسیح بودن او اعتقادی نداشته‌اند بنابراین روایت مزبور بهیچوجه مربوط به عیسی تاریخی نیست، بلکه فقط مربوط است به کیفیت تصویر مسیح در اذهان و آراء مردم.

برای کشف و درک وجود تاریخی عیسی ناچار باید به متون نصاری رجوع کرد. ازین میان قدیم‌ترین متون که خیلی هم از اناجیل کهنه‌تر می‌باشد عبارت است از نامه‌های پولس رسول. رساله به تسالونیکیان قدیم‌ترین سند و مأخذی است که نام عیسی در آن دیده می‌شود. در آنجا پولس رابطه نزدیکی بین خدا و عیسی یا مسیح قائل می‌شود و حتی فصلی را که به این دو اسم مربوط می‌شود بصورت مفرد استعمال می‌نماید. در رساله به فیلیپیان پولس عیسی را بصورت خدائی وصف می‌کند که دارای شخصیتی مثالی از نوع تجلیات و مکاشفات است و در طی آن هیچ اشاره راجع بزمان و یا مکان او نیست. در رساله به قورنطیان، پولس شرح می‌دهد که عیسی از میان مردگان برخاسته است و نخست کفا (صفا، شمعون)، او را دیده است سپس اثنی عشر و بعد از آن پانصد تن اخوان و آنگاه یعقوب و تمام حواریان دیگر و سرانجام خود او وی را مشاهده کرده‌اند. این تجلیات و ظهورات عیسی از واقعات مسلم شمرده شده است و بالاخره وجود عیسی را از اعمال و اطواری که بدو نسبت داده‌اند می‌توان دریافت. و آنچه از این راه از وجود عیسی دریافته می‌شود وجودی است که روحانی محض است. فقط آن عیسی که از میان مردگان قیام کرده است جنبه تاریخی دارد.

پولس هرگز گمان نمی‌برد که حواریان اهل فلسطین عیسی را طوری دیگر یعنی غیر از آن طوری که خود او دیده‌است دیده باشند. خودش را از هر حیث با آنها مقایسه می‌کند و سپس از خود می‌پرسد: «آیا من یک حواری نیستم؟ و آیا من عیسی خداوندگار ما را ندیده‌ام؟»

عیسی را آنگونه که تقریباً در سراسر ادبیات قرون اولیه نصاری می‌بینیم وجودی است که روحانی صرف است. چنانکه در مکاشفات یوحنا که از اصحاب و یاران عیسی شمرده می‌شود هرگز از او چون انسانی که با او سرآورده داشته باشد سخن به میان نمی‌آورد بلکه وی عیسی را به منزله یک «بره آسمانی» معرفی می‌کند

که وی فقط در حال جذبه و خلسه بدیدارش فائل آمده است. اما این موجودی که جز یک کمال مطلوب تصویری نیست از کجا پیدا شده و بخاطرها رسیده؟ البته از کتب مزامیر و کتب انبیاء بنی اسرائیل خاصه کتاب دوم اشعیا که توصیفات دربارۀ مسیح دارند و نیز کتابهای جدیدتری که مکاشفات انبیاء بنی اسرائیل نامیده می‌شوند مثل کتاب دانیال که «پسر انسان» را وصف می‌کند و کتاب خنوخ که «انسان آسمانی» را می‌ستاید و او را با همان شخصی که اشعیا او را خدمتکاریهوه خوانده است یکی می‌داند و نیز از کتاب موسوم به معراج موسی که صحبت از رسول و فرستاده‌ای است از جانب خدا نشان او را می‌توان یافت.

یحیی تعمیددهنده نیز ظهور انسان آسمانی را خبر داده است این انسان آسمانی نیز بهمان لفظی که در مزموں صدود هم آمده است و عبارت از لفظ (خداوند) ست نامیده شده است. اما لفظی که مسیح^۱ ترجمه شده است گویند از لغتی عبرانی است که در آن زبان به معنی تدهین شده آمده است. نام یشوع هم در یکی از فقرات سفر خروج مذکور است و همین کلمه است که در یونانی بشکل yesous و در لاتینی yesus شده است و نام عیسی از آن بیرون آمده است.

تجلی عیسی، اول بر شمعون صفا و سپس بر دیگر حواریان بوده است و تاریخش در حدود سنین ۳۷ و ۳۸ میلادی است. در تفسیر این عبارت مزامیر داود (مزموں ۲۲) که می‌گوید: «دستها و پایهای مرا سفته‌اند» پولس قدیس چنین تصور می‌کند که بره آسمانی در راه گناهان انسان فدا نشد بلکه مصلوب گردید. باری عیسی روزگاری دراز همچنان مورد عبادتی عارفانه و مرموز... و بلکه معبودی دارای جنبه ابهام و اسرار بشمار می‌آمده است. مع هذا چون شماره معتقدان و مؤمنان به وجود این معبود روز بروز افزون‌تر می‌شده است و لازم بوده است که جواب تمام سؤالات و خواهش‌های این معتقدان مختلف داده شود از اوایل قرن دوم در بعضی از مجامع و محافل مسیحی این فکر پدید آمد که داستان مرموز و مبهم عیسی را بصورت روایتی ساده نقل کنند و آن را چنان روایت کنند که گوئی این داستان

مثل یک واقعه تاریخی اتفاق افتاده است از اینجا است که اناجیل بوجود آمد و این اناجیل که همه بعد از کتاب مرقیون نوشته شده است عبارت است از کتابهایی که در آنها بعضی فقرات و مطالب از متون عهد عتیق مثل مزامیر، اشعیا، زکریا، بایکدیگر تلفیق شده است و با بعضی خاطرات تاریخی به هم مزج و خلط شده است و همه نیز مربوط و منسوب به مسیحیان اولیه گردیده است. بدینسان «عیسی انسانی نیست که متدرجاً به مقام خدائی رسیده باشد بلکه خدائی است که اندك اندك بصورت انسان درآمده است و داستان عیسی عبارت است از تجسم و تصور و تلفیق جمیع احوال طبیعت و فطرت دینی انسان.» و این رأی و عقیده کوشودمی باشد که رایی جسورانه و دقیق است و در بیان آن نیز لطف بیان و فصاحت و بلاغتی تمام به کار برده است مع هذا براین عقیده او ایرادهای سخت و شدید هم وارد شده است. ایراد عمده ای که بر این رأی وارد شده است کلام کسانی است که خلاصه کلام آنها در این عبارت آلبرت هوتن^۱ بیان شده است: «بدون وجود عیسی تاریخ مسیحیت همانقدر عجیب و تفسیرناشدنی است که تاریخ اسلام بدون محمد و تاریخ فیثاغوریان بدون فیثاغورس».

بدین ترتیب مسأله ای که در باب حقیقت و هویت شخصی عیسی مطرح شده است هنوز راه حلی که تمام اذهان را قانع کند پیدا نکرده است و راه حل نهائی آن جز رسوخ باطن و اعتماد قلبی مؤمنان نیست [۸].

مسیحیت در ایران اشکانی

آئین مسیح در ایران از چه زمان انتشار یافته است؟ روایات مختلف که در این باب نقل است، غالباً افسانه آمیز به نظر می رسد. به موجب این روایات، از همان آغاز ظهور عیسی در بین مجوسان ایران کسانی بوده اند که ظهور وی را با چشم علاقه می نگریسته اند. در انجیل (متی ۲/۲-۱) گفته می شود که در هنگام ولادت او عده ای از مجوس، از مشرق به اورشلیم آمدند تا او را پرستش کنند. از قول این مجوسان نقل می شود که ستاره او را در مشرق دیده اند و برای پرستش او آمده اند. در دیاتسارون (۷) روایت متی با این توضیح همراه است که این ملکان مجوس از آوه و ساوه به بیت المقدس آمده اند، در آنکه در این قول یک تفسیر مأخوذ از مسیحیت ایرانی عصر تألیف در متن انعکاس یافته است تردید نیست اما قراین حاکی از آنست که نصارای ایران ارتباط خود را با مسیحیت به دوران ظهور عیسی مسیح می رسانده اند. روایت مذکور در اعمال رسولان (۲/۹) هم که می گوید در اورشلیم پارتیان و مادیان و عیلامیان هریک موعظه رسولان را به زبان خود شنیدند مؤید وجود شهرت و رواج این دعوی در بین نصارای ایران می نماید. از مجموع این روایات چنان برمی آید که در سنت های رایج بین مسیحیان ایران، بدانگونه که لابور [۱] خاطر نشان می کند مردم پارت (خراسان)، ماد (آذربایجان و عراق) و عیلام (خوزستان)، از خیلی قدیم با آئین مسیح آشنایی و ارتباط داشته اند. البته ولادت عیسی مسیح با روزگار فرمانروائی اشکانیان در ایران و بین النهرین مقارن بود. اینکه در اورشلیم و نواحی مجاور، در مواقع صلح با روم،

مجوسان ایران، از اهل پارت و نواحی دیگر تردد داشته باشند غریب نیست و این هم که برخی رسولان عیسی، از جمله شمعون و یهودا، در ایران به نشر دعوت وی پرداخته باشند با تسامح دینی که از اشکانیان منقول است منافات ندارد. و در واقع پادشاهان پارت (= اشکانیان) که تا حدود سال ۲۲۶ میلادی در ایران همچنان صاحب قدرت بودند، بواسطه همین روح تسامحی که در امور مذهبی داشته‌اند یا بدان سبب که در بعضی موارد برای تضعیف قدرت موبدان اتخاذ سیاست تسامح نسبت به ادیان دیگر را لازم می‌شمرده‌اند ممکن است پیدایش مسیحیت را در قلمرو خویش با نظر تساهل تلقی کرده باشند. به علاوه سیاست تعقیب و شکنجه‌ای که بعضی حکام و امپراطوران روم ظاهراً بیشتر بدان سبب که وجود مسیحی‌ها را موجب تهدید و خطر برای وحدت و بقای امپراطوری روم می‌دیده‌اند نسبت به پیروان این آئین جدید اعمال می‌کرده‌اند، ممکن است در برخی موارد اشکانیان را که حریف و رقیب و معارض روم بوده‌اند به اتخاذ سیاست ملایم و در واقع مغایر با سیاست خشونت‌آمیز روم نسبت به پیروان آئین مسیح واداشته باشد و چون فرمانروایان پارت به این جهات بانظر مساعدتری به مسیحیت نگریسته‌اند آنها را بدان سبب که دشمن روم محسوب می‌شده‌اند در نشر عقاید و آراء خویش آزاد می‌گذاشته‌اند و سوءظنی را که روم در آن ایام نسبت به آنها نشان می‌داد نداشته‌اند، آئین مسیح از همان اوایل پیدایش در قلمرو پارت، تا حدی بیشتر از قلمرو روم، مجال انتشار داشته است، هر چند به جهات محلی و آنچه به زبان و فرهنگ رسولان مسیح و ارتباط آنها با اورشلیم و فلسطین مربوط است، البته مسیحیت بیشتر در قلمرو روم منتشر شده است و آمادگی زمینه در پارت موجب تشدید فعالیت رسولان در نشر آئین مسیح در قلمرو پارت به آن اندازه که در نشر آن در قلمرو روم می‌شده است نشده باشد [۲].

به هر حال انتشار تدریجی آئین مسیح، در عهد اشکانیان، در ایران آغاز شد. مقارن سال صد میلادی در ناحیه اربل واقع در مشرق دجله جماعت‌های مسیحی می‌زیستند، به علاوه شهر کرکوک هم که آنرا کرخای بیت سلوخ خوانده‌اند در این عهد از مراکز مسیحیت بود. مسافرت افسانه‌ای توماس رسول هم به هند، که بر وفق روایات، از طریق پارت (= خراسان) انجام شد، نیز نشانه‌هایی از انتشار

مسیحیت را در نواحی شرقی قلمرو اشکانیان نشان می‌دهد.

قدر مسلم آنست که پادشاهان اشکانی مسیحیان را آزادی قابل ملاحظه داده‌اند و این درست در دوره‌ای بود که رومی‌ها در شرق و غرب ممالک خویش آنها را همه جا آزار و تعقیب می‌کرده‌اند. این اختلاف در سیاست دو امپراطوری تا حدی بارز بود که حتی روم یک تن از این مسیحیان را موسوم به کام‌یشوع متهم به جاسوسی برای پادشاهان اشکانی کرد [۳].

با اینهمه ظاهراً، مغان و موبدان زرتشتی که در اواخر عهد اشکانیان رفته‌رفته قدرتی کسب کردند از این سرعت نسبی انتشار آئین مسیح در ایران رضایتی نداشتند و با آن مخالفت تمام می‌ورزیدند. از روایات نصاری برمی‌آید که همین مغان در سال ۱۲۳ میلادی اسقف اربل را که شمعون نام داشت هلاک کردند. روایات دیگر از وجود تعدادی زنان مسیحی در گیلان و در باختر، در اواخر قرن دوم میلادی یاد می‌کند.

در هر صورت از قرار معلوم کسانی که در ایران این عهد آئین مسیح را می‌پذیرفته‌اند ظاهراً زرتشتی نبوده‌اند بلکه اتباع سایر مذاهب مخصوصاً بیشتر پیروان آئین بودا، یا مذاهب شمنی رایج در مرزهای شرقی ایران بوده‌اند اما از زرتشتی‌ها به سبب مخالفت و ممانعتی که موبدان در نشر و رواج آئین مسیح داشته‌اند، گویا چندان اسکانی وجود نداشت که کسی به آئین مسیح بگردد و به سخط و ایذاء موبدان گرفتار نیاید.

روی هم رفته وضع و حال انتشار مسیحیت در عهد اشکانیان درست روشن نیست و آنچه نیز در مآخذ مسیحیت آمده است از لحاظ تاریخی چندان اعتبار ندارد و مفید جزم و یقین تاریخی نمی‌تواند شد. از این میان آنچه به طور قطع معلوم است این است که با وجود رواج مسیحیت در بعضی مناطق ایران عهد اشکانی مسیحی‌ها در این دوره هنوز در داخل ایران مرکز خاصی نداشته‌اند [۴] و تعلیم و تبلیغ انجیل به وسیله مبلغانی که اکثر در حرکت و سفر بوده‌اند انجام می‌شده است اما وضع مسیحیان و آئین مسیح در دوره ساسانیان به کلی با وضعی که در دوره اشکانیان داشتند تفاوت داشت.

در عهد ساسانی

بر وفق قول لابور که تحقیقات او در باب مسیحیت در ایران ساسانی با وجود قدمت هنوز جامع‌ترین مطالعات در این زمینه محسوب است، پادشاهان ساسانی از آغاز تأسیس سلسله خویش تا هنگام سقوط و انحطاط آن، هم از جهت ضرورت مقتضیات سیاسی و هم به سبب تمایل و علاقه شخصی نسبت به دیانت مزدیسنان که آئین ملی ایرانیان بود همواره استوار و معتقد باقی ماندند. از وقتی قسطنطین دیانت شرك قدیم روم را که مبتنی بر اعتقاد به تعدد خدایان بود با مراسم و تشریفات خاصی ترك کرد و به دیانت مسیح گرائید، شاپور دوم شاهنشاه ساسانی اتباع مسیحی خویش را همواره به مثابه کسانی تلقی می‌کرد که در هر خطر احتمالی جانب دشمن ایران را که دولت روم باشد خواهند گرفت و بیاری روم بخواهند خاست و به سبب همین سوءظن بود که با قساوت و بیرحمی در صدد تعقیب و شکنجه مسیحیان برآمد و نو مسیحیان متوطن در بلاد آسور و کلدیه را قلع و قمع نمود.

وضع این کلیساهای شرقی وقتی رو به بهبود نهاد که به استدعای سفرای دولت بیزانس و همچنین بسبب ستار که و مصالحه کم دواسی که بین دولتین منعقد گشت یزدگرد اول اجازه داد مسیحیان ترتیبات و تشکیلات روحانی خویش را دوباره برقرار کنند و حتی آنها را به این کار تشویق هم نمود اما مخصوصاً هنگامی این بهبود در وضع مسیحیان ایران محسوس و مشهود گشت که در اواخر قرن پنجم میلادی آئین نسطوری در بین مسیحیان متوطن در بلاد تابع ایران مقبول و متداول

گشت و در نتیجه فاصله‌ای در بین دو قسمت از مسیحیان سوریه پدید آمد که به هیچوجه قابل عبور نبود.

مع هذا وضع کلیسای ایران همیشه متزلزل بود و بعضی اوقات نیز بکلی در خطر می افتاد. البته عقوبت مرگ فقط در حق آندسته از مسیحیانی انجام می شد که از دیانت مجوس دست می کشیدند و به آئین مسیح می پیوستند و این عقوبت نیز در صورتی اجرا می شد که روحانیان زرتشتی قضیه را به محکمه بکشاند ولیکن در شهرها و ولایات دورافتاده به اقتضای میل و اراده مغان و بحکم خواست و هوس عمال دولت بسا که کلیساها بغارت می رفت و منهدم می شد و همچنین مکرر اتفاق می افتاد که بخواست پادشاه و یا بسبب سعایت اطرافیان او مسیحیان را اجازه نمی دادند که مطابق رسوم خویش به انتخاب اسقف بپردازند و کار انتخاب اسقف و حتی گاه مراسم انتخاب جاثلیق را با اینگونه بهانه جوئی ها و اشکال تراشی ها به تأخیر و تعویق می افکندند.

در دوره سلطنت خسرو دوم دسیسه ها و حوادثی هم که در حرم سرای پادشاه اتفاق می افتاد حتی در وضع مجامع مذهبی و مجالس مباحثات دینی نیز انعکاس و تأثیر داشت [۱]. بر این قول لایبور می توان این نکته را نیز افزود که هرچند سلطنت ساسانی جز در مواردی که از لحاظ مصالح سیاسی لازم می دیده است از مزید فعالیت مسیحیان ممانعت می کرد، باز به آن اندازه که مورخین و وقایع نگاران متعصب سربانی و ارمنی ادعا کرده اند نسبت به آئین مسیح و نسبت به اتباع مسیحی خویش جفا نکرده اند، حتی رفتار بعضی از آنها مانند یزدگرد و هرمزد و خسرو در غالب موارد از مودت و محبت خالی نبوده است. از جالب ترین شواهد اینگونه رفتار مساعد و جوانمردانه ایرانیان نسبت به نصاری قضیه پس دادن صلیب مسیح است که سرداران ساسانی از اورشلیم به تیسفون آورده بودند و سالی چند در ایران بود و سرانجام شهربراز چون به تخت بنشست برای دلجوئی از هراکلیوس امپراطور روم آن را باز داد و به روم فرستاد. این چلیپا که ظاهراً مدت پانزده سال از ۶۱۴ تا ۶۲۹ میلادی در ایران بود، در عهد خسرو پرویز بدست ایرانیان افتاده بود [۲].

در هر حال با آنکه اقتضای حکومت مذهبی ساسانیان که متکی بر مبادی

آئین زرتشت بود، ممانعت از توسعه کلیسا در ایران بود و مصلحت سیاسی و نظامی هم اقتضای آن را داشت که امپراطوران ایران از انتشار آئین مسیح در قلمرو خود جلوگیری نمایند، باز جز در مواردی که اتباع مسیحی برخلاف امنیت و مصلحت مملکت رفتار می کرده اند، نسبت به آنها چندان شدت عمل نشان داده نمی شد و از این روست که محققان وقتی ملاحظه می کنند حمایت قیصره روم از دیانت مسیح منتهی به ایجاد اختلافات شدید و بروز دستجات و فرق متعدد گشت، از خود می پرسند که آیا حکومت ساسانی با وجود نظر نسبتاً نامساعدی که نسبت به آئین مسیح داشته است بیش از حکومت بیزانس به این آئین خدمت نکرده است؟ [۳].

به هر حال ساسانیان برخلاف شاهنشاهان اشکانی اساس دولت خود را بر دیانت نهاده بودند و آئین زرتشت که آنها در واقع مروج و پشتیبان آن بودند البته نمی توانست رواج و نفوذ آئین مسیح را در حوزه قلمرو خویش با نظر مساعد و موافق بنگرد. گذشته از این امر از وقتی که قسطنطین، امپراطور روم به آئین مسیح گروید و فرمان معروف میلان را صادر کرد و مذهب را در قلمرو حکومت خویش آزاد گذاشت، آئین مسیح در روم و نزد بزرگان و سرداران روم دیگر با آن بدبینی سابق تلقی نمی شد و چندی بعد آئین رسمی امپراطوری روم واقع گشت و این تحول سبب شد که مسیحیان ایران علی الخصوص آنها که در نواحی مجاور سرحد روم بودند، نسبت به دولت مسیحی روم علاقه و دلبستگی پیدا کردند و به همین سبب شاهنشاهان ساسانی از آن پس در حق آنها به نظر شک و سوءظن می نگریستند و دیگر مانند سابق و بخصوص مانند عهد پارتی ها از طرف دولت ایران نظر خوشی نسبت به آنها اعمال نمی شد. حتی در بعضی موارد نیز به آزار و شکنجه اتباع مسیحی خود پرداختند، و این تحولی که در اوضاع و احوال حکومت پیش آمد و رفتار دولت ایران را نسبت به آنها عوض کرد موجب شد که وقایع نامه ها و تاریخ ها و کتب نصارای شرق پر از تهمت و افترا و موهوم از لعن و نفرین به سلاطین ساسانی شده است و همین مطلب کار محقق را در بررسی درست و دقیق احوال مسیحیان ایران در زمان ساسانیان دشوار می کند.

باری در باب تاریخ مسیحیت در عهد ساسانیان از مهمترین مآخذی که اطلاعات مهم می توان از آنها کسب کرد منابع سریانی است که اکثر مطالب آنها

نیز اکنون به السنه اروپائی ترجمه شده است. ولیکن به هنگام استفاده از این منابع یک نکته را همواره باید بخاطر داشت و آن اینست که نویسندگان این منابع غالباً از تعصب و افراط خالی نبوده اند و بدین سبب در بیان رفتار سلاطین ساسانی نسبت به اتباع مسیحی خویش در اکثر موارد سخن به گزاف و از روی تعصب و خلاف گفته اند.

ادوارد براون در این مورد چنین می نویسد: «نویسندگان عیسوی علی الخصوص سریانی ساسانیان را بصورت تاریکتری مجسم می کنند و چنانکه نولدکه می گوید اغلب شرق شناسان از این منبع اطلاعات بقدر کافی استفاده نکرده اند.» دوقره از این آثار بخصوص را ممکن است به طلاب تاریخ ایران که متأسفانه مانند خود نگارنده نمی توانند به اصل متون مزبور مراجعه کنند توصیه و سفارش نمود. اول کتابی است که در سال ۵۰۷ بعد از میلاد تألیف شده و در وصف تسخیر آسیای صغیر است از طرف ایرانیان بدست قباد و بویژه از رنج ها و متاعبی که در آغاز قرن ششم میلادی متوجه ادسا (رها) و آمدگردید، سخن گفته است (اکنون این دو محل اورفا و دیار بکر خوانده می شود) کتاب دیگر اسناد و یا ثبت وقایع مربوط به شهدای ایرانی است^۱ و مستخرج از نسخ مختلف خطی سریانی است که با حواشی و تعلیقات بسیار عالمانه به قلم گئورگ هوفمان به زبان آلمانی ترجمه شده است [۴].

در این کتابها ایرانیان را از جهت سیاسی و مذهبی طبعاً با قیافه مهیب و مرگباری نشان داده اند. کتاب اول را چون مطالعه کنیم و رفتار ایرانیان را با رفتار دشمنان عیسوی مذهبشان بسنجیم خواهیم دید که ایرانیان بیش از دشمنان خود ظلم و ستم روا نداشته و خدعه و تزویر بیشتری بکار نبرده اند. لکن باید در نظر داشت که جنگی جهانسوز در گرفته بود و خانه و کاشانه مؤلف آن کتاب هم بر اثر جنگ خراب و ویران گشته و دو سه سال بعد از خاموش شدن آتش جنگ بشرح وقایع آن زمان پرداخته است، پس اگر احیاناً بدین سخن گفته است امری طبیعی بوده است. چنین گوید که، «آن قوم شریر نسبت به کسانی که به آنها سر تسلیم فرود آورده اند رحم نکردند و از این عمل خود لذت بردند، آنان را رسم و عادت چنانست

1. *Acts of the Persian Martyrs*

که از بدی کردن به ابناء بشر لذت برند و شادی کنند».

احساسات مذهبی در واقع از هر دو طرف شدت یافت و موبدان زرتشتی و کشیشان مسیحی از جهت گذشت و اغماض هیچکدام بر دیگری برتری نداشتند. برای اینکه معلوم شود صرفاً ملاحظات مذهبی تا چه درجه در تشخیص مورخین و نظر آنان در باره منش رجال مؤثر بوده است مقایسه اقوال مختلفی که در احوال یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۱ بعد از میلاد) در دست است مثال خوبی تواند بود.

تاریخ نویسان عربی اطلاعات و نظرهای خود را بالمال از کتاب پهلوی خدای نامه می گرفتند و خدای نامه تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود. اگر شرحی را که تاریخ نویسان عربی نوشته اند با شرحی که به زبان سریانی درباره سیرت همان پادشاه به خامه یک نویسنده معاصر عیسویش نوشته شده است مقایسه کنیم اغراض مذهبی روشن می شود. از مجموع شواهد برمی آید که رفتار خوشوند آمیز و عاری از تسامحی که نصارای سریانی به موبدان نسبت داده اند، غالباً عکس العمل اقدامات تحریک آمیز خود آنها در مقابل مزدیسنان بوده است و آن نیز از وقتی سریانی ها به آئین نسطوری گرویده اند جز بندرت مورد تأیید حکومت ساسانی واقع نشده است.

البته ذکر این نکته هم ضرورت دارد که سریانیان هم، در دوره ای که از نظر حکومت مورد سوءظن نبوده اند، همراه با توسعه شهرها در ایران، و به رغم دشمنی ها و مخالفت هایی که از جانب موبدان زرتشتی و عامه مزدیسنان متعصب نسبت به تبلیغات و احیاناً تحریک آنها اظهار می شد، توانستند در داخل قلمرو ساسانی، از جمله در شهر نصیبین، به ایجاد مدارس و مکاتبی بپردازند که تأثیر آنها در حیات فرهنگی و عقلی مزدیسنان عصر هم تا حد قابل ملاحظه ای محسوس بود. در واقع آکادمی نصیبین، که بعد از تعطیل «مدرسه ایرانی» — یعنی آکادمی مخصوص نسطوریان تحت حمایت ایران — در شهر ادسا، به امر زنون امپراطور روم (۴۸۹) بسته شد دوباره با جلب استادان و طلاب آنجا توسعه و تحکیم یافت و غیر از حمایت طبقات مختلف نسطوری از بازرگانان و پیشه وران ساکن نواحی دولت ساسانی، هم این مؤسسه علمی را مورد حمایت قرار داد.

به هر حال تعداد کسانی که در آکادمی نصیبین به کسب علم پرداختند،

و بدون شک غیر از سریانیان، شامل ایرانیان هم می شد قابل ملاحظه بود. اساسنامه این آکادمی، که یک نسخه از آن اکنون در دست است در عهد قباد پادشاه ساسانی به وجود آمد (اکتبر ۴۹۶) و ابتکار تدوین آن به اسقف برصوما، از قدماء روحانیان سریانسی ساکن در ایران منسوب است. بعدها هم، چنانکه از اسناد برمی آید، در روزگار خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸) و در سلطنت هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰)، همچنین در عهد فرمانروائی خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸) آنچه در باب این اساسنامه آمده است حاکی از حمایت این پادشاهان نسبت به اولیاء این آکادمی است برای تفصیل بیشتر در این باب رجوع شود به (پیکولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پادشاهان دساسانیان) [۵].

آثار بازمانده این آکادمی متضمن اطلاعاتی است که غیر از احوال عیسویت در عصر ساسانی، وضع علوم و معارف رایج در قلمرو ساسانیان را هم که اندکی بعد از سقوط آنها مسلمین وارث آن شدند روشن می سازد. در حقیقت، چنانکه از این اسناد و بعضی قراین دیگر برمی آید چون نصیبین در نواحی مرزی ایران و روم و در عین حال در فاصله بین دنیای ایرانی و دنیای سامی واقع بود، کسان بسیاری از همه جا به این شهر می آمدند و چون بعد از فراغ از تحصیل به بلاد خود باز می گشتند شعبه هایی از این مدارس، یا لاقلاً خلاصه ای از تعالیم رایج در آن را که غیر از علم لاهوت مسیحی شامل طب و حکمت و منطق و علم بلاغت هم بود، در نواحی دیگر نیز منتشر می کردند. بسیاری از آثار ارسطو و نیز کتاب ایساغوجی اثر فرفورئوس، جزو برنامه درسی این آکادمی بود [۶]. در باب وضع طلاب و تنبیهات آنها و مخصوصاً نفوذ و قدرت اولیاء آکادمی در امور مربوط به اداره شهر نصیبین مقایسه شود با همان مأخذ که ذکرش گذشت [۷].

مع هذا قسمت عمده روایات مربوط به شهدای مسیحی در ایران عهد ساسانی، که در عین حال از مبالغات معمول در نظیر این موارد نیز خالی نیست، مربوط به دورانی است که ساسانیان تحت تأثیر تلقینات خصومت آمیز موبدان زرتشتی، و بیشتر در دوره ای که هنوز مسیحی های سریانسی به علت قبول آئین نسطوری از سوءظن ارتباط با رومی ها تنزیه نشده بودند، نسبت به آنها سیاست تعقیب و خشونت را اعمال می کردند و بدون شک در بعضی موارد اقدامات متعصبانه و تحریک آمیز

خود مسیحی‌ها عامه مزدیسنان و موبدان محلی را به این خشونت‌ها تحریک و وادار می‌نمود.

در واقع مسیحی‌های ایران که مخصوصاً بیشتر در نواحی مجاور مرزهای روم می‌زیستند از وقتی قسطنطین امپراتور روم به آئین مسیح گروید، تا وقتی کلیسای - ایرانی به مذهب نسطوری گرائید و از تابعیت نسبت به کلیسای روم شرقی خارج شد، به اتکاء دولت روم که حامی و هم‌کیش آنها بود و غالباً در نواحی مرزهای شرقی خویش با ایران منازعات طولانی داشت، از تحریکات دائم بر ضد زرتشتی‌ها و از اقدام به آنچه حاکی از جانبداری نسبت به روم محسوب می‌شد خودداری نداشته‌اند.

اینکه شاپور دوم در یک فرمان خویش، ضمن الزام دریافت جزیه و خراج مضاعف از نصاری قلمرو خویش، در باب آنها می‌گوید که «آنها در مملکت ما بسر می‌برند اما دوستدار دشمن ما قیصر هستند.» [۸] اتهام نیست از آنچه افرعت^۱ نام از بزرگان سریانی در همان ایام می‌گوید پیداست که در این جنگها مسیحیان ایران «رومی‌ها» را «قوم خدا» می‌خواندند و از اینکه ایران در جنگ با آنها پیروز شود اظهار وحشت می‌کرده‌اند و چنان پیروزی را نشانه غضب خداوند و تنبیهی از جانب او نسبت به قوم نصاری تلقی می‌کرده‌اند [۹]

با چنین حال عجب نیست که شاپور دوم، مقاومت شمعون بر صباعی^۲، اسقف قوم را در مقابل فرمان خویش نشانه آن تلقی کند که وی «می‌خواهد پیروان خود را به شورش برانگیزد و کشور را به هم‌کیش خود قیصر بسپارد» و به همین اتهام که ظاهراً بکلی بی‌اساس نبوده است، وی و عده‌ای از طرفدارانش را به اعدام محکوم کرده باشد. [۱۰] مع‌هذا در باب تعداد کسانی که در این واقعه و وقایع مشابه به امر شاپور یا به تحریک موبدان محلی عرضه هلاک شدند، البته روایات مذکور در اعمال شهیدان سریانی که مستند بعضی محققان عیسوی واقع شده است چنانکه برخی از آنها نیز خود تصدیق کرده‌اند به‌طور قطع سبالغه‌آمیز و غیر قابل اعتماد می‌نماید و ادعای آنکه از روی آنها بتوان احوال تمدن و فرهنگ ایران

1. Afraat

2. Barsabbae

عهد ساسانیان را دریافت [۱۱] اساس ندارد.

با وجود این، در اینکه عیسویان ایران در مدتی نزدیک به دو قرن با فواصل چند غالباً به اتهام همدلی و همکاری با روم، دشمن خارجی ایران، مورد سوءظن و تعقیب و احیاناً اذواء و تضییق بوده‌اند البته جای تردید نیست و هر چند لحن کتب سریانی مربوط به اعمال شهدای مسیحی، در شرح و نقل این حوادث از مبالغه بسیار و تعصب فراوان خالی نیست، استمرار جنگهای دایم بین ایران و روم در آن ایام وجود این محدودیت و جفاها را محتمل و توجیه می‌کند.

البته شاهپور سوم و وهرام چهارم، که به اقتضای احوال با امپراطور روم سیاست مودت آمیزی پیش گرفتند، نسبت به عیسویان هم بر شیوه تسامح سلوک کردند چنانکه یزدگرد اول (۳۹۹-۴۴۲)، چون برای حفظ تاج و تخت خویش از تجاوز طبقات ممتاز - از جمله موبدان - در حق آنها ناچار به سختگیری شد، نزد آن طایفه که ظاهراً سرانجام برای قتل او توطئه هم کردند، به عنوان بزه‌گر (= یزد - جردائیم) خوانده شد اما نسبت به نصاری، که به علت مودت با روم از جانب آنها احساس امنیت می‌کرد، رفتاری مساعد داشت چنانکه سریانی‌های مسیحی او را «پادشاه نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان» خواندند، با اینهمه چون مسیحی‌ها از این حمایت و آزادی سوء استفاده کردند [۱۲] یزدگرد ناچار شد در رفتار خود با آنها تجدید نظر کند و حتی از اعمال خشونت هم خودداری ننماید، چنانکه بالاخره وی نیز قبل از وفات خویش، به زجر و تنبیه عیسویان فرمان داد و در سالهای بلافاصله بعد از مرگ او - که پسرش وهرام پنجم تازه به سلطنت رسیده بود - تعداد زیادی از سکنه عیسوی بلاد مجاور سرزمین دسته دسته به سرزمین بیزانس فرار کردند و تعداد بسیاری هم کشته شدند و این حوادث منجر به بروز جنگ تازه‌ای بین ایران و روم شد که قرار داد مصالحه آن (۴۲۲)، مدتی آزادی اتباع هریک از دو کشور را در اجراء مراسم دینی خویش در قلمرو یکدیگر تضمین نمود.

در عهد سلطنت وهرام پنجم و پسرش یزدگرد دوم نیز این سیاست سوءظن و تعقیب نسبت به عیسویان مخصوصاً در مواردی که تحریکات آنها موجب ناخرسندی عام می‌شد یا اختلافات داخلی آنها اغراض سوء رؤساء ایشان را بر سلا می‌کرد

همچنان با شدت و ضعف ادامه یافت. در دوران سلطنت یزدگرد دوم، کلیسای نسطوری، استقلال خود را در مقابل کلیسای ملکائی بیزانس اعلام کرد. دادیشوع نام جاثلیق نسطوری در مجمعی که در شهری از ولایات عرب تشکیل شد این مطلب را به وسیله حاضران مجمع اعلام نمود. در عهد پیروز پسر این یزدگرد و بلاش پسر او برصوما نام اسقف نسطوری، توانست به سبب همین جدایی از کلیسای بیزانس حمایت و اعتماد پادشاه را جلب کند و در تصفیه امور سرحدی و اعلام جلوس پادشاه به قیصر قسطنطنیه، نماینده ایران باشد.

جالب‌ترین واقعه مربوط به تاریخ مسیحیت در عصر ساسانیان، در دوران بعد از بلاش واقعه قیام انوشزاد (= انوشگزام)، پسر مسیحی خسرو اول است برضد پدر که در روایت دینوری و فردوسی با برخی اختلافات مذکور است و بعضی اطلاعات دیگر هم که از مآخذ سریانی و بیزانسی به دست می‌آید، بر ابهامات آن پاره‌ای روشنی‌هایی اندازد در واقع از مقایسه این روایات چنان بر می‌آید که برخلاف آنچه کریس تنسن در باب تاریخ وقوع قیام خاطر نشان می‌سازد، این واقعه نه در اواخر سلطنت خسرو (۵۷۰) بلکه سال‌ها قبل در حدود سالهای ۵۵۰-۵۵۱، باید روی داده باشد و این تاریخ، آن را تا حدی با نهضت مزدکیان مقارن می‌سازد که ظاهراً هر دو واقعه بهم مربوط بوده‌اند و اینکه ابن اثیر انوشزاد را «زندیق»- ظاهراً در معنی مزدکی- می‌خواند نشان می‌دهد که دونهضت با هم نوعی ارتباط داشته‌اند و شاید تا حدی معلول علتهای مشترک بوده‌اند [۱۲].

انوشگزام چنانکه از روایات مستفاد است از مادری مسیحی به دنیا آمد که از تأثیر تربیت مادر و به پیروی از او مسیحی شد و چون سعی خسرو در الزام وی به گرویدن به آئین مغان بی‌نتیجه ماند به امر خسرو در جندی‌شاپور توقیف شد. در این بین در بازگشت از جنگی که بین خسرو با بیزانس پیش آمد، خسرو بیمار شد و شایعه مرگ او منتشر گشت. انوشگزام در جندی‌شاپور به کمک زندانیان شورش به راه انداخت و کوشید از این شورش وسیله‌ای برای دستیابی خویش به تخت و تاج حاصل کند. اما شایعه بی‌اساس بود، و اقدامات او که شامل اخراج عمال خسرو از جندی‌شاپور و تهیه مقدمات حرکت به تیسفون بود، و حتی بر وفق بعضی روایات بکمک جاثلیقان و اسقفان که مادرش آنها را به طرفداری از وی جلب کرده بود در

بعضی بلاد دیگر مثل اهواز و شوشتر نیز شورش شده بود، موجب خشم و ناخرسندی خسرو نسبت به وی و مسیحیان طرفدار وی گشت [۱۳].

سپاه خسرو که در غیاب وی و از جانب وزیر اعظم به دفع انوشزاد گسیل شد، شورشیان را مغلوب کرد و در دنبال آن انوشزاد به اسارت افتاد. با آنکه خسرو در مورد مسیحیان پیرامون وی که ظاهراً بعضی از آنها در دستگاه اداری تیسفون هم بودند، سختگیری زیادی نشان نداد و اقدامات آنها را در خور اعتنا نشمرد [۱۴]. این نکته که انوشزاد در آغاز قیام با قیصر روم (بیزانس) تماس حاصل کرده بود و به قول فردوسی به او نامه نوشته بود، نزد خسرو اهانت آور تلقی شد. با اینهمه شورش به خونریزی منجر نشد [۱۵] و با آنکه خسرو عیسویان و رؤساء مذهبی آنها را تهدید کرد، نسبت به انوشزاد هم چندان سختگیری نکرد اما آسیبی که به حکم شاه بر چشم او وارد شد او را از احتمال نیل به سلطنت محروم ساخت.

جنگهای خسرو دوم با رومیان، حتی استرداد صلیب عیسی هم که با تاریخ مسیحیت و بیزانس مربوط می شود، ارتباط زیادی با تاریخ مسیحیت در ایران ندارد. به هر حال به رغم تضییقات و احیاناً عقوبتهایی که در بعضی موارد نسبت به رؤساء مذهبی نصاری اعمال می شد، آئین مسیح چنانکه زاخائو خاطر نشان می کند، مورد تهدید و فشار واقع نبود و ظاهراً موردی پیش نمی آمد که مانع از اجرای مراسم دینی برای عامه مسیحیان باشد. البته در مورد کسانی که از آئین زرتشتی به مسیحیت می گرویدند عقوبت مربوط به ارتداد انجام می شد اما این نیز ظاهراً در موردی اتفاق می افتاد که موبدان زرتشتی قضیه را به محکمه بکشانند.

در قرون نخستین اسلامی

رفتار مسلمین با نصاری در داخل قلمرو اسلام، توأم با مسامحه و تساهل و تسامحی بود، که در مورد اهل ذمه الزام شده بود. چون اهل کتاب بودند خلفا از همان اوایل فتوح مسلمین نسبت به آنها رفتاری مساعد کردند. بعضی قیود که آنها را بدان قیود ملتزم می کردند در واقع گویی سهمی بود که آنها به نسبت تمتع و تعمیش در دارالاسلام می بایست بپردازند. آنها در ازاء این قیود و حقوق در ذمه اسلام در می آمدند و اهل ذمه محسوب می شدند. قرآن کریم رفتاری که می بایست در اخذ جزیه نسبت به اهل ذمه بشود به اجمال بیان کرده بود حتی **يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** (۹: ۲۹) اما تفصیل رفتاری را که مسلمین با اهل ذمه عموماً و با نصاری خصوصاً کرده اند از تاریخها و مغازی و سیر استنباط می توان کرد. عهد منسوب به عمر بن الخطاب متضمن قراردادی است که نصاری شام با خلیفه امضاء کرده اند و در طی آن قدیم ترین نمونه این طرز رفتار را می توان یافت. به موجب روایاتی که در باب این عهد و پیمان است در نامه ای که این طایفه نزد عمر می فرستند از مسلمین جهت نفوس و اهل و اموال خویش امانی می طلبند و تعهد می کنند که جزیه بپردازند و با مسلمین به محبت رفتار کنند و آنها را از دخول در معابد خویش منع نکنند و ناقوس را جز به آهنگ خفیف ننوازند و کلیساهای دیگر نسازند و دشمنان اسلام را یاری و پناه ندهند و کسی را از نزدیکان خویش از قبول اسلام منع نمایند و پیش سر را بتراشند و زنارها بر میان بندند و در لباس و هیئت و سلوک خویشتن را بشکل و صورت مسلمین در نیاورند و مسلمین را حرمت و توقیر

دارند و پیش آنها برپای خیزند و در خانه مسلمین سرزده وارد نشوند و سلاح و سیف برنگیرند و شراب نفرشند و... [۱] این قیود و شروط و بعضی شروط و قیود دیگر، در چند عهد دیگر هم که نسخ آنها در کتب تواریخ آمده است، بیش و کم مذکور است. مثل عهد ابی عبیده که مدتی والی شام بوده است و در آن عهد نیز نصاری متعهد می‌شوند از آنچه در «عهد عمر»، مذکور شده پیروی نمایند. یعنی رفتاری به همان گونه داشته باشند [۲]. در صحت این عهدها بعضی شک کرده‌اند. در فتوح البلدان بلاذری هم عهده‌ای از خالد بن ولید نقل شده است که در طی آن خالد، وقتی با مردم دمشق مصالحه می‌کند متعهد می‌شود که به آنها امان بدهد و اموال و کلیساهای آنها را از تعریض مصون بدارد و در خانه‌های آنها به زور مسلمین را نشانند و مادامی که آنها جزیه بپردازند به آنها هیچگونه تعرضی نرساند [۳]. باری رفتار مسلمین با اهل ذمه از آنچه در این عهد و نظایر آنها هست قطعاً ملایم‌تر بوده و بسیاری از این قیود و شروط برای آن بود که اهل ذمه در صدد خروج بر مسلمین و آزار آنها برنیایند و وقتی چنین بیمی در کار نبود رفتار با آنها تعدیل می‌شد و اخذ جزیه و قبول بعضی شروط دیگر هم که در عهد و سنن وارد شده است لازم بود تا حمایت و ذمه و تعهد احوال آنها در دارالاسلام امکان داشته باشد و در حقیقت فتوح مسلمین و توسعه قلمرو اسلام هم ضرورت این مسامحه و تساهل را نسبت به اهل ذمه ایجاب می‌کرد. علی‌الخصوص در شام و جزیره و مصر و فلسطین رعایت و حمایت نصاری برای اداره مملکت ضرورت داشت. چون این ممالک که اسلام آنها را از جنگ نصاری روم بیرون آورده بود، جهت اداره و تدبیر به عمال بلدی مسیحی محتاج بود و بی‌استفاده از وجود آنها اداره این ممالک ممکن نبود، از این رو نصاری در این بلاد در نهایت امنیت و حرمت بسر می‌بردند و مناصب و مشاغلی هم عهده‌دار می‌شدند. امور مربوط به مالیات و دواوین و بعضی مشاغل از قبیل طبابت غالباً بر عهده آنها بود.

استخدام نصاری در امور حکومت و دولت از اوائل عهد اسلام رایج و معمول گشت. ابوسوسی اشعری کاتبی نصرانی را در خدمت خویش داشت [۴] نوشته‌اند که عمر بن خطاب راضی نشد که یکی از نصارای حیره راه عمل برگمارد و این کار را روا نداشت [۵] اما اطباء عیسوی نزد رجال و امراء عرب مکانت و

مرتبتی داشتند چنانکه عبدالرحمن بن خالد را طبیبی نصرانی بود نامش ابن آثال، معاویه او را بفریفت تا خداوند خویش را زهر داد و معاویه به پاداش آن وی را از جزیه معاف داشت و متولی جمع خراج حمص کرد [۶].

به هر حال نصاری از همان اوایل حال در بین مسلمین عهده‌دار امر طبابت و امر کتابت و جبايت بودند و نسبت به آنها نهایت حرمت و رعایت انجام شد. بنی‌امیه به نصاری اعتماد کردند و از میان آنها کاتبان، اطباء، عمال و حتی شعراء برگزیدند. سلیمان بن عبدالملک خلیفه کاتبی نصرانی برگزید که او را بطریق ابن النقا می‌خواندند و مراقبت و نظارت در امور قنوت و حتی مسجد رمله از اعمال فلسطین را نیز بدو واگذاشته بود [۷]. خالد بن یزید، از نصاری در تعلیم کیمیا و طب استفاده کرد و نام کسانی مانند ماسرجویه که در تعلیم و نشر طب و نجوم و کیمیا سعی کردند در تاریخ‌ها مکرر آمده است.

از بنی‌عباس، منصور و مأمون به نصاری و دیگر اهل ذمه نظر مساعد و تساهل داشتند. اطباء و عمال و گاه کتاب را نیز احیاناً از بین آنها انتخاب می‌کردند چنانکه کسانی مانند حنین بن اسحق و جبرائیل بن بختیشوع از علماء و اطباء نصاری نزد آنها تقرب تمام داشتند و بعضی از فضلاء نصاری نیز در بیت‌الحکمه مأمون می‌بودند. در عهد مأمون بسبب علاقه‌ای که این خلیفه به مباحثات و مناظرات کلامی و فلسفی داشت، در مجالس بحث و نظر هم نصاری حضور می‌یافتند و در باب دیانت خویش بحث و جدل هم می‌کردند.

اما در دوره متوکل نسبت به نصاری و سایر اهل ذمه تا اندازه‌ای خشونت بیشتری مرعی شد. این خلیفه استخدام و استعانت از اهل ذمه را در امور سلطانی منع کرد و لکن وضع بدین منوال نماند و بسبب حاجتی که خلفا، و وزراء در ممالک مغرب به نصاری داشتند به استخدام آنها توجه تمام نمودند چنانکه مطابق روایت مقدسی، در قرن چهارم هجری کاتبان شام و مصر اکثر مسیحی بودند و اطباء شام نیز از نصاری بودند [۸]. در بغداد نیز مقارن اواخر قرن چهارم به سال ۳۶۹ متولی وزارت شخصی بود نصرانی بنام نصر بن هرون. ابن الفرات وزیر را مردم سلامت کردند و او را به سبب آنکه یکی از نصاری را اسارت سپاه داده بود به کفر منسوب داشتند و او این تهمت را رد کرد و از خود دفاع نمود و گفت که در این کار به خلفای سابقین

اقتدا کرده است که وظایف دولت را به نصاری و اگذارسی کرده اند [۹].

باری در بغداد و شام و مصر و مغرب نصاری به سبب آنکه غالباً عهده دار اسورجیایت و کتابت و طبابت بودند مورد توجه و حرمت زیاد بودند و اما در فارس و بلاد مشرق ایران وضع بدینسان نبود و در اسور این بلاد چندان به وجود نصاری احتیاجی نداشتند. مع هذا در مشرق نیز اسر طبابت غالباً در دست نصاری بود و علاوه بر آن مناصب اداری هم به آنها واگذار شد.

به هر حال انتشار مسیحیت در ایران، در قرون نخستین اسلامی، نخست مربوط به نواحی فارس و خوزستان بود، و سپس به خراسان و سرزمین های ماوراءالنهر و بلخ و گرجستان که آئین نسطوری در آن نواحی فعالیت تبلیغی داشت، رسید همچنین در نواحی جنوب خزر هم فعالیت و تعداد مسیحیان قابل ملاحظه بود. در نواحی خوزستان، از عهد ساسانیان یک حوزه سطرانی در ناحیه ری وارد شیر، در کنار رود طاب بود. شخصی ادیب بطران نشین دیگری در جندی شاپور وجود داشت چنانکه، در شوش و اهواز و شوشتر هم اسقف نشین هایی موجود بود. آنگونه که از روایت ابن الاثیر در شرح فتوح برمی آید وقتی مسلمین بر این نواحی غلبه یافتند یک دیر مسیحی با تعداد قابل ملاحظه ای از نصاری در شوش وجود داشت. در قرون بعد هنوز در خوزستان تعدادی مسیحی وجود داشت [۱۰]. و حتی آنچنانکه از بعضی اخبار مستفاد است، جماعت مسیحی منطقه حلوان در این ایام از یک مرکز اسقفی که در همدان بود پیروی می کرد. در فارس از گزارش اخباری که در باب حکومت آل بویه نقل است چنان برمی آید که جمعیت مسیحی در قرن چهارم باید قابل ملاحظه بوده باشد، حتی به موجب برخی روایات در سال ۳۱۸ هجری تعداد مسیحی های فارس از یهود بیشتر، اما از مجوس کمتر بوده است. اینکه بروفی روایات ابن الاثیر در زمان برمکیان سطران شیراز بهترین طبیب عصر خود محسوب می شد و اینکه عضدالدوله دیلمی در شیراز وزیری نصرانی داشت کثرت و نفوذ نسبی نصاری فارس را قابل ملاحظه نشان می دهد [۱۱]. این نکته هم که با وجود منع رسمی تجدید بنای کلیسا در دارالاسلام، این وزیر نصرانی عضدالدوله، چنین اجازه ای از عضدالدوله برای نصاری فارس تحصیل کرد (۳۶۹ هـ)، نیز ظاهراً حاکی از کثرت نسبی نصاری در فارس باشد [۱۲].

از سایر نواحی ایران، پاره‌ای روایات حاکی از وجود نصاری در نواحی مازندران و گیلان هست که سابقه آنها را به قبل از اسلام می‌رساند. گفته‌اند که در فتوح اعراب، مسیحی‌ها هم در این حدود همراه با زردشتی‌های طبرستان، بر ضد اعراب اسلحه بدست گرفتند (۴۰هـ). حتی در قرن دوم هجری (ح ۱۸۴)، نیز از کلیسای مداین، کسانی برای تبلیغ مسیحیت به نواحی دیلم و گیلان اعزام می‌شد که هرچند توفیقی از آن حاصل نشد حاکی از وجود زمینه مسیحیت در آن نواحی است. در بین سایر نواحی ایران در طی قرون نخستین اسلامی، از جمله در قم [۱۳] و ظاهراً اصفهان و ری هم تعداد مسیحی‌ها قابل ذکر بوده است اما در خراسان — و همچنین سیستان و ماوراءالنهر — جماعت مسیحی بیشتر بوده‌اند. در خراسان در اواخر عهد اسوی (ح ۱۲۶) چنانکه ابن اثیر [۱۴]، خاطرنشان می‌کند، تعداد آنها آن اندازه بود که احتمال کمک آنها به مخالفان برای اعراب موجب نگرانی می‌شد، آنگونه که از روایت مقدسی [۱۵] و اصطخری [۱۶] برمی‌آید، در نواحی مختلف خراسان اسقف‌نشین‌ها و جمعیت‌های مختلف مسیحی وجود داشته‌است که غیر از نسطوریان آنها، سایرین از طریق مطران‌نشین مرو، به کلیسای بیزانس مربوط بوده‌اند.

انتشار مسیحیت در سغد [۱۷] و ماوراءالنهر مرهون هیئت‌های تبلیغی نسطوری بوده است که در آن باب باید جداگانه سخن گفت.

از مواردی که وضع نصاری را در نواحی شرق ایران بیان می‌کند توصیه‌هایی است که نظام‌الملک در عدم استخدام آنها دارد. می‌گوید هرکاری را که یهودی یا نصرانی یا مجوس و یا قمرسطی تعهد کند، در آن اهمال پدید آید و از این، هم رأی خواجه نظام‌الملک در باب این طایفه برمی‌آید، و هم، برمی‌آید که در این زمان پاره‌ای امور را هم به آنها واگذار می‌کرده‌اند، می‌نویسد: «و عجیب‌تر آنکه به همه عهدی و روزگاری شغل به کسی فرمودند که او هم مذهب و هم اعتقاد آنها بودی و اصیل... اما امروز این تمیز برخاسته است اگر جهودی به کدخدائی و عمل ترکان می‌آید و اگر گبر و رافضی و خارجی و قمرسطی اند می‌شاید... در روزگار محمود و مسعود و طغرل و البارسلان انا الله برهانهم، هیچ‌گیری و ترسایی و رافضی را یارای آن نبودی که بصحرا تواند آمد یا پیش بزرگی شد...» [۱۸]. اما به عقیده

محققان، اینکه خواه ادعا کرده است، در عهد محمود و مسعود و طغرل بیگ و البارسلان، مجوس و یهود و نصاری را در امور عامه وارد نمی کرده‌اند، ظاهراً صحیح نیست و منشأ این دعوی کراهیت عام اوست نسبت به این طوایف و در واقع به گذشتگان فضیلتی را نسبت داده است که در بین آنها نبوده، چون آنها نیز در هنگام ضرورت از وجود نصاری برای پاره‌ای امور استفاده می کرده‌اند نهایت آنکه در مشرق و فارس وجود نصاری آنطور که در شام و مصر و بغداد مورد حاجت بوده است چندان مورد نیاز نبوده است.

در عهد منسوب به عمر و بعضی روایات دیگر که از مصالحات بین مسلمین و نصاری در کتابها آمده است ظاهراً شرط بود که نصاری کلیسای تازه نسازند و آنچه را هم خراب شد تعمیر نمایند. مع هذا، در اکثر بلاد، نصاری همچنان به بنای کلیساها ادامه دادند تا آنکه بعضی خلفا در صدد برآمدن دیرها و کلیساهائی را که نصاری در مدن و امصار بنا کرده بودند خراب کنند، اهل مدن عهدها و صلحنامه‌های خویش بیرون آوردند [۱۹]، و از این مطلب و قراین دیگری که محققان ذکر کرده‌اند برمی آید که در اکثر بلاد اسلام، خاصه بلادی که قبل از اسلام در دست نصاری بوده، همچنان کلیساها و دیرهای ساخته می شد که در بلاد مختلف پراکنده بود و در این دیرها و کلیساها رفت و آمد مسلمین هم در کار بود.

در ماوراءالنهر و ترکستان

در نواحی شرقی خراسان و آنسوی چیحون نیز مسیحیت از عهد ساسانیان مجالی برای بسط و توسعه بیشتر یافت با آنکه بر وفق روایات در اوایل قرن چهارم میلادی (لااقل از حدود ۳۳۴ م)، در مرو یک اسقف مسیحی می زیسته است درباره میزان و حدود رواج مسیحیت در خراسان و ماوراءالنهر در دوره ساسانیان اطلاعات موثقی در دست نیست. از قراین برمی آید که به هر حال در قرن ششم میلادی و بعد از آن در مرو و سمرقند اسقف هایی وجود داشته است. روایت ابن الندیم که از وجود نصاری در سغد یاد می کند ظاهراً به اوایل عهد اسلام مربوط باشد. از قول نرشخی هم در روایت تاریخ بخارا برمی آید که مسجد بنی حنظله در آن شهر در محل «کلیسای ترسایان» بنا شده بوده است. اینکه بر وفق روایت بیرونی [۱]، در عصر وی (وفات. ۴۴۰) در مرو مطران ملکائی (= ارتدکس) وجود داشته است نشان می دهد که بعد از غلبه اعراب مذهب ملکایی هم در خراسان و ماوراءالنهر سعارض کلیسای نسطوری بوده است و حتی مذهب یعقوبی هم در این نواحی مدتی انتشار داشته است.

این نکته که رجال عمده فرهنگ سریانی اکثر ایرانی الاصل بوده اند، و نام های آنها، همانطور که بار تولد ذکر می کند معرف این واقعیت است [۲]. نقش ایرانی ها را در نشر آئین نسطوری در ماوراءالنهر و ترکستان قابل ملاحظه نشان می دهند. در قلمرو ساسانیان، وجود مسیحیان، حاکی از شیوه تسامح حکومت های اسلامی در معامله با اهل ذمه است. در این دوره چنانکه ابن حوقل [۳] اشارت می کند در

سمرقند مسیحیان بوده‌اند که از بین النهرین به آن نواحی آمده بوده‌اند. در ناحیه مرز تاشکند کنونی هم، چنانکه از قول ابن حوقل و یاقوت برمی‌آید، جایی بنام یا عنوان «قریه النصری» وجود داشته است. در طراز (= طلاس) هم، که در نزدیک اولیاء آتای کنونی واقع است، وقتی سامانیان - اسمعیل بن احمد - آن را مسخر کردند آئین ترسایی رواج داشت از نام‌های فرزندان سلجوق که میکائیل و اسرائیل نام داشته‌اند محققان حدس زده‌اند که در این ایام در بین غزهای ترکستان آئین مسیح انتشار داشته بوده است و این نکته‌ایست که از روایت گردیزی هم استنباط می‌شود. به هر حال هرچند در این زمان چنانکه بارتولد متذکر می‌شود [۴] اسکان رخنه کردن بلغان بیزنطیه (= روم شرقی) هم در میان غزها وجود داشته است، ظاهراً فعالیت نسطوریها موجب اشاعه آئین مسیح در میان ترکان شرقی بوده است، مع‌هذا این نکته که در بین اقوام خزر و همچنین در بین اهل خوارزم و نواحی طلاس آئین مسیحی منحصرأ تعلق به گروههای نسطوری نداشته است نشان می‌دهد که یعقوبیه و ملکائیان هم در این نواحی فعالیت تبلیغی داشته‌اند. طریقه مونوفیزیت هم مثل اعتقاد ملکائیان در بین بعضی اقوام رایج بوده است و به هر حال اسقف ملکائی انطاکیه هم مثل اسقف نسطوری بین النهرین در نشر مسیحیت در این ایام نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در دوره قراخانیان، که در اشاعه و تبلیغ اسلام بین اقوام ترک اهتمام داشته‌اند، ظاهراً مسیحیان مورد ایذاء و تعقیب نبوده‌اند. مطران نشین مسیحی کماکان در سمرقند وجود داشته است. در برخوردی که بین سنجر و گورخان خطائی روی داد و به شکست سنجر منجر شد (۶۴۵)، ظاهراً مسیحیت در قلمرو سلجوقیان و قراخانیان مجال بیشتری برای بسط و انتشار در بین ترکان یافت. با آنکه قراخانیان خود نسطوری و مسیحی نبودند، غلبه گورخان بر سنجر به رواج این شایعه که یک پادشاه مسیحی به نام یوحنای کشیش در آن نواحی قدرت یافته است کمک کرد و چنان می‌نماید که عناصر مسیحی در سپاه گورخان به انتشار این شایعه کمک کرده‌باشد. به هر حال قول کسانی که خواسته‌اند نام ژان کشیش (= یوحنای کشیش) را صورت تحریف شده‌ای از نام گورخان بخوانند، ظاهراً مبنی بر اساس درستی نیست اما قراین نشان می‌دهد که با غلبه خطائیان در ترکستان مسیحیت توانست آزادانه تر

از عهد قراخانیان توسعه و انتشار یابد [ه]. حتی سرکرده قوم نایمان، کوچلک نام که بعدها مقهور سلطان محمد و چنگیزخان شد و در واقع وارث قدرت گورخانیان در آن نواحی بود، چنانکه از یک روایت جوینی برمی آید مثل اکثر نایمانان در آغاز مسیحی بود. زوجه وی که دختر گورخان بود، بروفق روایات میرخواند و شرف الدین علی یزدی، آئین مسیحی داشت، و مثل خود کوچلک که ظاهراً بعدها از آئین مسیح خارج شد. در مخالفت و آزار مسلمین همدست بود [و]. مقایسه شود با رفتار خشونت آمیز کوچلک با امام علاء الدین الختلی [و] به هر حال خشونتی که کوچلک خان، تا حدی به کمک مسیحی ها و به تشویق زوجه مسیحی خود، نسبت به اتباع مسلمان خویش، اعمال کرد از اسبابی بود که مسلمین نواحی شرقی ترکستان را به شدت از آنها بیزار کرد [۸] و تا حدی از اسباب عمده پیشرفت مغول در این نواحی شد.

در عهد مغول و تاتار

در فاجعه استیلای مغول که منجر به انقراض خلافت بغداد گشت حکومت اسلامی دچار ضعف و فترت طولانی شد و پیشوایان مسیحیت که در جنگهای ممتد و متمادی صلیبی بارها از مسلمین چشم زخم دیده بودند موقع را مناسب دیدند که از وجود مغول برای استیصال و قلع و قمع مسلمین استفاده نمایند از اینرو ارتباط مابین اروپای غربی که در واقع مرکز مهم مسیحیت بود با دربار مغول آغاز گشت و سفرائی از همان آغاز بین سلاطین اروپا با ایلخانان مغول مبادله شد تا با عقد اتحاد نصاری و مغول کشمکش طولانی بین اسلام و مسیحیت که جنگهای صلیبی نمایش عمده آن بود خاتمه قطعی پذیرد. در این زمان برای مغرب زمین، این اندیشه پیدا شد که قآن مغول باید از اعقاب همان یوحنا کشیش، پادشاه مسیحی سرزمین های ترک باشد و این اندیشه مدتی عیسویان مغرب را امیدوار کرد که شاید با کمک این پادشاهان مسیحی— که فقط در تصور آنها وجود واقعی داشت— بتوانند جنگهای صلیبی را به ثمر برسانند. بنابراین باب ارتباط مابین اروپای غربی و قراقرم پایتخت دور دست و مهمان نواز مغولستان افتتاح گردید. مراسلاتی مبادله نمودند و سفرای بنای آمدورفت را گذاشتند. البته ممالیک مصر که در این حوادث مغلوب مغول نشدند، مانع از تحقق این اتحاد بودند و این اتحاد بین مغول و مسیحیت هرگز از مرحله تصور وارد مرحله تحقق نشد با وجود این مجرد طرح این فکر از جهت تاریخ مسیحیت در ایران قابل ملاحظه است.

پاپ اینوسنت چهارم. ظاهراً تحت تأثیر این فکر و با موافقت لویی نهم، پادشاه

فرانسه عده‌ای را که ژان پلانوکا رپینی و ویلیام روبروک از آنجمله بود به‌نواحی جنوب روسیه نزد باتوفرمانروای مغولی آن دیار و نیز به آسیای صغیر که هم در دست مغول بود فرستاد. راهبهای متعصب با کمال جرأت و جسارت تن به انواع شداوند و مخاطرات دادند و راه طولانی و پرهزمت مابین مغولستان و اروپا را درپیش گرفتند و خشونت و نخوت مغولها را برای اداء رسالتی که به آنها واگذار شده بود برخویش هموار ساختند اما با آنکه توانستند بعضی از سرکردگان مغول را غسل تعمید بدهند، موفق نشدند هیچ یک از اسراء مغول را مسیحی نمایند. پیام پاپ و پادشاه فرانسه را خانان مغول به منزله اظهار اطاعت و انقیاد آنها تلقی کردند، جوابی که به آن پیامها دادند طوری بود که پادشاه فرانسه خود را ناگزیر از قطع رابطه با خانان مغول دید. به هر حال کارپینی مکتوبی از پاپ را به تاریخ نهم مارس ۱۲۴۵ م، حامل بود و در پائیز ۱۲۴۷ م به لیون مراجعت نمود یعنی دو سال و نیم مسافرت او بطول انجامید و یک پیغام کتبی از خان مغولستان گیوک خان بعنوان پاپ در جواب همراه آورد. روبروک هم که مسافرت خود را در سال ۶۰ هـ/ ۱۲۵۳ م انجام داد و مدت هشت ماه از ژانویه تا اوت ۱۲۵۴ م را در اردو و پایتخت منکوخان بسر آورد و چندین دفعه با او مکالمه و مواجهه نمود، حاصلی از این مسافرت عاید نکرد. هر دو مسافر از سفرهای پرحادثه و پر مشقت خود سرگذشت‌هایی بجای گذاشته‌اند و سفرنامه راهب دومی یعنی ویلیام روبروک مخصوصاً دارای ارزش زیاد و استفاده بسیار است.

آن هردو تن از دربار مغول تصویرنمایی نقش کرده‌اند و از رسوم و عادات ایشان و تحفه‌ها و اربغانهای باشکوه که سفرا و ایلچیان متعدد و سلاطین خارجه یا ملل مغلوبه به دربار خان مغول تقدیم می‌نمودند و همچنین از افراط در اکل و شرب که خیلی متداول بوده (و چنانکه خواهیم دید دربار تیمور هم در ۱۵۰ سال بعد نیز به همین صفات موصوف بوده است) حکایت‌ها نوشته‌اند و نیز از دحام بسیار مسافران ملل مختلفه را که در میان آنها علاوه بر ملل آسیائی طوایف روس و گرجی و مجارستانی و روتنی [۱] و حتی فرانسوی یافت می‌شدند، ذکر کرده‌اند. بعضی از آنها ده یا بیست بلکه سی سال بوده است که در میان مغولها بسر برده و زبان ایشانرا آموخته و حاضر و مایل بوده‌اند که این سفرا و مبلغین را از تمام امور مطلع سازند و برای آنها مانند دیلماج باشند. مسأله زبان بطوریکه از مراسله جواب به پاپ معلوم

می‌شود یکی از مسائل دشوار بوده است. مغولها سؤال می‌کرده‌اند که آیا نزد پاپ کسی یافت می‌شود که خط و زبان روتنی یا اسلامی یا مغولی بداند؟ لکن راهب مزبور بهتر آن دیده بود که مکتوب را بزبان مغولی بنویسد و از روی دقت برای او ترجمه و تفسیر نمایند تا آنکه خود او آنرا به لاتین ترجمه نموده و اصل و ترجمه را هر دو همراه ببرد. خان مغولی تقاضا کرده بود که همراه کارپینی راهب سفارتی از خود به اروپا گسیل دارد ولی راهب مذکور به دلایلی وی را منصرف کرد از آن جمله بود، آنکه می‌ترسید مبادا سفراء مغول جنگها و مخاصمات مابین مسیحیان را دیده و تشویق شوند که بر آنها بتازند، همچنین گمان می‌کرد که ممکن است فرستادگان مغول در بلاد مسیحی اقدام به جاسوسی نمایند. به علاوه کارپینی می‌اندیشید که چون مسیحی‌های غربی غالباً مردمانی تندخو و متکبر هستند ممکن است به این فرستادگان صدمه و اذیائی وارد نمایند. عادت مغولها این است که با کسانی که سفراء آنها را می‌کشند هیچوقت صلح نمی‌نمایند مگر وقتی که انتقام خون آنها را گرفته باشند.

عاقبت کارپینی راهب با همراهان خود به شهر کیف باز آمد و در آنجا مثل کسی که از مردن گریخته باشد در سرتاسر روسیه و لهستان و بوهیمیا هرجا که عبور کرده است مردم او را تهنیت و تبریک می‌گفته‌اند.

تاریخ هیئتهای اعزامی سیاسی که مابین اروپا و مغولستان در طول قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی اتفاق افتاد بطور قابل تحسینی در دو جلد کتاب کلاسیک آبل رموزا [۲] ذکر شده. از نه فقره مراسله مغولی که بتوسط سفراء مختلف در اوقات مختلفه بدربار فرانسه گسیل داشته‌اند بعضی نمونه‌ها در آن کتاب آورده شده است همچنین عین نوشتجات بطبع رسیده و در بعضی موارد ترجمه لاتینی یا فرانسوی آنها را نیز منضم به آن نموده است. اصل مراسلات مزبور که بعضی از آنها در طومارهای مخصوص بطول شش پا نگاشته‌اند هنوز در آرشیو پاریس موجود است و ملاحظه می‌توان کرد. لهجه پرنخوت و غرور این نوشتجات خیلی قابل دقت است. همچنین در یک ترجمه لاتینی از نامه‌ای که باتونیان به پاپ نگاشته است و به لاتین ترجمه شده یک جمله تهدیدآمیز مخصوص موجود است [۳] که جوینی مورخ ایرانی نیز به همان عبارت به آن اشاره می‌کند. جوینی می‌گوید که پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه به تهدیدات لفظی شدید

نپرداخته‌اند، وقتی که دشمن را به تسلیم و اطاعت دعوت می‌کرده‌اند به آنها منتها تهدیدی که می‌نمودند همینقدر بود که می‌نوشتند: «اگر مطیع و منقاد نشوی ما آن را چه دانیم خدای قدیم داند» [۴]. در واقع هرگاه درمقابل مغولها مقاومتی می‌شد بلاشبه آنچه که روی میداد بر همه معلوم بود به قول جوینی هرکجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که بخلاف پیش آمد، او را با اهل و بطانه، خویش و بیگانه ناچیز کردند به حدی که هرکجا صدهزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند و مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هریک بوقت و موضع خویش ثبت شده است [۵]. در هر حال مقارن دوره استیلای تاتار و عهد سلطنت ایلخانان مسیحیان قوت و اعتباری بدست آوردند. هم بدان سبب که حشمت و شکوه علما و فقهای اسلام بدانگونه که در روزگار خلفا بود شکسته بود و هم بسبب آنکه سلاطین و امراء مغول نسبت به آئین مسیح علاقه می‌ورزیدند. در واقع تسامح مغول نسبت به مسیحی‌ها و همکاری مسیحی‌ها با آنها ایشان را معروض سوءظن مسلمین ساخت و وقتی سپاه مغول در تعقیب جلال‌الدین خوارزمشاه تا دیار بکر رفت، در آنجا مسلمانان عیسویان را مورد تعرض قرار دادند و حتی اسقف اعظم کلیسای یعقوبی را در آن نواحی به قتل آوردند. همچنین در حمله طرفداران خلیفه مقتول - المستعصم بالله - به بغداد، چنانکه از روایت جوزجانی برمی‌آید [۶] مسلمین نخست دست به قتل عام مسیحیان زدند [۷].

معامله هولاکو با اتباع مسیحی مبنی بر تسامح و به کلی مخالف با رسوم رایج در قلمرو دارالاسلام تلقی می‌شد و نه فقط به اصرار زنش دقوزخاتون در کلیساهایی که او ساخت در مراسم دعا شرکت کرد بلکه اجازه داد تا برخلاف رسم معمول در دارالاسلام، مسیحیان ناقوس کلیساهارا به صدا درآورند. اباقاخان پسر هولاکو، نسبت به عیسویان محبت داشت و حتی بعضی مورخین نقل کردند که وی بموجب میل زن خود که دسپینا^۱ نام داشت و دختر میخائیل پلیولوگوس^۲ بود غسل تعمید یافت و به آئین مسیح درآمد البته در صحت این قول جای تردید است ولی تردید نمی‌توان کرد که این پادشاه عیسویان را محبت می‌نمود و در حقیقت وصول

1. Despina

2. Michael Palaeologus

به تخت سلطنت را از اثر نفوذ آنان می دانست که بوسیله دقوزخاتون زن پدر او اعمال می نمودند. این زن که یکسال بعد از شوهرش، زنده بود از ابراز مساعدت و یاری نسبت به هم کیشان خود به هر طریق که می توانست خودداری نمی نمود. مع ذلک مناسبات سیاسی اباقاخان را با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا بهر احتمال به عوامل و اسباب سیاسی بیشتر منسوب باید نمود تا به علل مذهبی [۸]. با آنکه اباقاخان و ارغون، در بعضی موارد از هولاکونیز فراتر رفتند و حتی سکه هایی با نقش صلیب و نام پدر و پسر و روح القدس هم ضرب کردند، رابطه آنها با مسیحی ها به گرمی هولاکون نبود ارغون با اینکه بودائی بود و هرچند از باب اظهار تسامح یا برای آنکه خود را در نظر نمایندگان کلیسای روم، مورد توجه و قابل اعتماد نشان دهد جزیه را از مسیحی ها برداشت، و اجازه داد مسیحی ها در نزدیک خرگاه او کلیسا هم بوجود آورند، در اظهار تمایل به مسیحیت، بیشتر ناظر به مصالح سیاسی بود، تا مذهبی. گیخاتو، سیاست تسامح را مستلزم تقدیم مسیحی ها بر مسلمانان نیافت. غازان حتی مسلمان شد و بعد از جلوس نه فقط فرمان چپاول معابد بودائی و مسیحی را هم صادر کرد بلکه یهود و نصاری را به پرداخت جزیه نیز الزام نمود. وی در مورد اهل ذمه ظاهراً تسامح داشت اما مرتدان را به بازگشت از آئین مسیح ملزم کرد و کسانی از مسیحیان را که در گذشته به تخریب مساجد پرداخته بودند مورد تضييق قرار داد. تضييقاتی که او در مورد بعضی از رؤساء نصاری اعمال کرد تا بجائی رسید که پادشاه ارمنستان خود را ناچار به وساطت یافت.

سایر ایلخانان مغول مانند الجایتو و ابوسعید نیز هرچند آئین اسلام را پذیرفته بودند لیکن با سلاطین مسیحی مغرب زمین و هم بادر بار پاپ روم ارتباط داشتند و نامه و سفیر تبادل می کردند [۹] این مناسبات را داعی تسامح نسبت به مسیحی های قلمرو خویش شمردند. درباره الجایتو حتی نوشته اند که در زمان کودکی بر حسب میل مادرش اروک خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت اما چندی بعد زوجه اش او را به دین اسلام درآورد [۱۰]. و از آن پس مسیحی ها در قلمرو وی تحت تضييق واقع شدند. با این همه اکثریت ایلخانان با آنکه گاه به تخریب کلیساها نیز فرمان می دادند غالباً به سبب علاقه و ارتباطی که از جهت مادران و زنان خویش با آئین مسیح داشتند یا بجهت رابطه ای که بادر بار پاپ

داشتند جز در مواردی که بروز تحریکات اقدامات شدید را الزام می کرد نسبت به مسیحیان به نیکی رفتار می نمودند.

از این جهت در دوران مغول کلیسای شرق روز به روز اهمیت پیدا کرد و آئین مسیح در این دوره در ایران رواج و اعتبار یافت و در بلاد مختلف از طوس و سناباد و نشابور کلیساها و نمازخانه ها دایرگشت [۱۱]. از خانان مغول گیوک به مسیحیت علاقه نشان داد [۱۲] و بعضی او را مسیحی پنداشتند. منکوقآن هم با آنکه هرگز به مسیح ایمان نیاورده بود بدان سبب که مادر و همسرش مسیحی بودند نسبت به مسیحیت علاقه نشان می داد. تأثیر مادران و زنان این خانان مغول مدتی عامل عمده در آزادی تبلیغ مسیحیت در بین مغول بود البته تسامح خانان مغول در امر دین هم موجب مزید این آزادی می شد. یک نشانه این تسامح ترجمه فارسی انجیل بود تحت عنوان دیاتسادون. در واقع ترجمه ئی از دیاتسادون که عبارت از مجموعه مخطوطی از چهار انجیل است در همین دوره به زبان فارسی به وجود آمد و هرچند مترجم کتاب معلوم نیست انتساب آن به این دوره محقق است. نسخه خطی از آن به تاریخ ۹۵۴ تحریر شده است که در یکی از کتابخانه های فلورانس موجود است و مسینا از خاورشناسان مشهور ایتالیائی آن را با مقدمه ای جالب در ایتالیا بطبع رسانیده است. این نسخه که از روی یکی از نسخ قدیم دیاتسادون که اصل آن به وسیله طاطیانوس^۱، در قرن دوم میلادی از مزج و تلفیق متون اناجیل چهارگانه ترتیب یافته بود بفارسی ترجمه شده است، انشائی لطیف اما کهنه دارد و با آنکه تاریخ تألیف و نام مؤلف آن معلوم نیست لیکن احتمال قطعی و ظن قریب به یقین می رود که در عهد مغول نقل شده باشد و ظاهراً در هیچ عهد از عهود اسلامی بجز عهد ایلخانان محیط مناسبی برای ترجمه این کتاب بفارسی بوجود نیامده است و سبک و اسلوب انشاء کتاب هم این ظن را تأیید می نماید.

* * *

در دوره تیمور با آنکه این فاتح خونخوار با سلطان اسپانیا مکاتبه و ارتباط داشت و کلاویخو و چند تن دیگر را که فرستادگان آن سلطان بودند با حرمت و

محبت پذیرفت اما نسبت به اتباع مسیحی چندان لطف و محبتی ابراز نکرد. تیمور و اخلاف او بسبب تعصبی که در دیانت اسلام از خود ظاهر می کردند البته ممکن نبود توسعه و انتشار آئین مسیح را مجالی بدهند و لیکن دلیلی در دست نیست که حکایت کند با اتباع مسیحی خویش سخت گیری و خشونت هم ورزیده باشند از یک گزارش که اسقف سلطانیه در باب او و پسرش میرانشاه می دهد، برمی آید که حتی در بعضی موارد نسبت به مسیحیت با نظر تسامح و علاقه نگریسته اند. از سلاطین و امراء ترکمان هم اوزن حسن ظاهراً در عین حال که مسلمان معتقدی بوده است نسبت به مسیحیان علاقه ای و محبتی داشته است. سبب این محبت را چنین نوشته اند که وی هنگامی که در دیاربکر امارت داشت زنی را بنام دسپینا خاتون به عقد ازدواج خویش در آورده بود که دختر کالوژان^۱ آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان بود. و از این زن او را یک پسر و سه دختر ولادت یافت. یکی از این دختران مارتا^۲ خاتون نام یافت که اوزن حسن او را به عقد ازدواج شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل اول صفوی در آورد.

عهد صفویه و مابعد

سلاطین صفوی نیز با آنکه به سبب منازعات دائمی با عثمانی‌ها غالباً روابط خوبی با سلاطین اروپا و حتی بادر بار پاپ داشتند چون حکومت و سلطنت خود را براساس مذهبی نهاده بودند نمی‌توانستند بسط و توسعه کلیسای مسیحی را آزاد بگذارند مع‌هذا نسبت به اتباع مسیحی چنانکه مقتضای قوانین شرع اسلام بود با مهربانی و لطف رفتار می‌کردند. رفتار شاه‌عباس با ارامنه از روی محبت و جوانمردی بود. درست است که آنها را به اقتضای مصلحت از مجاورت سرحدات قفقاز و بلاد مسیحی گرجستان دور کرد، اما در جلفای اصفهان وسایل معیشت و اسباب امنیت خاطر آنها را فراهم داشت و ارامنه در کنف حمایت او در اصفهان به امور تجارت و زراعت دست زدند و مراسم و مناسک مذهبی خود را نیز با آزادی انجام می‌دادند [۱]. آزادی آنها در اجرای مراسم تا حدی بود که پادشاه به رغم اصرار آنتونیو دوگوا فرستاده پرتغال حاضر نشد آنها را به ارتباط با پاپ الزام کند [۲]، در واقع حسن سلوک شاه‌عباس با نصارای ایران و فرستادگان خارجی سبب شد که کلیسای پاپ و پادشاهان مسیحی هم در تقرب به‌وی اظهار علاقه نمایند [۳]. چنانکه فیلیپ پادشاه اسپانیا چند تن کشیش پرتغالی از فرقه‌اگوستین، و پاپ کلمنت هشتم چند تن کشیش کرملی را به دربار او گسیل کردند. شاه‌عباس به هر دو دسته اجازه داد در اصفهان کلیسا و صومعه دایر نمایند حتی به‌ژان تاده^۱ کشیش کرملی اجازه داد برای

1. Jean Thadé

تعلیم اطفال نصاری در اصفهان مدرسه دایرکند[۴]. البته شاه عباس از مهربانی که در حق پیروان دین عیسی می کرد بیشتر نظر سیاسی داشت و می خواست با جلب اتحاد دول مسیحی از کمک آنها در مبارزه با عثمانی ها استفاده کند.

از تألیف کتابی چند که مقارن عهد صفوی در شرح و رد عقاید نصاری به فارسی تألیف شده است و در فصل خاصی نام و مشخصات آنها در همین رساله مذکور است چنین برمی آید که اتباع مسیحی ایران در این دوره غالباً آن اندازه آزادی داشته اند که بتوانند به تبلیغ عقاید خویش نیز بپردازند. واقعه مجازات و عقوبت رودلف استادلر^۱ ساعت ساز سویسی که به امر شاه صفی انجام گرفت جنبه جنایی داشت. وی که بقول تاورنیه سیاح فرانسوی «اولین و تنها اروپایی بود که در ملا عام مقتول شد» مرتکب قتل نفس شده بود و فقط قبول اسلام می توانست او را از قصاص برهاند و چون نپذیرفت اجراء حکم شرع در حق او ضرورت داشت بنابر این مورد او به هیچ وجه عقوبت و تضییق مذهبی و عدول از تسامح نسبت به نصاری محسوب نیست.

با وجود این، آزادی و آسایش ارامنه و سایر اتباع مسیحی هم چنانکه در سایر موارد مشابه نیز معلوم است همیشه در این دوره حاصل نبود و به تفاوت تسامح یا تعصب سلاطین و فقها و رجال عصر ممکن بود متزلزل شود چنانکه در دوره شاه سلطان حسین صفوی نسبت به ارامنه بدرفتاری شد و این پادشاه که بنابر مشهور قشری و متعصب بود به بهانه های مختلف به آزار ارامنه پرداخت و حتی نوشته اند که وقتی کشیش بزرگ ارامنه اعتراض نمود بفرمود تا او را زنده در آب جوش انداختند[۵].

در روزگار نادرشاه و بعد از آن وضع مسیحیان تا حدی متزلزل بود. نادر که در اواخر احوال گرفتار تزلزل شده بود مدتی به آزار آنها پرداخت و کلیسای آنها را بست. اما سیاستی که گویا به پیروی و تقلید از اکبر امپراطور هند پیش گرفت و در صدد تلفیق بین عقاید و ادیان برآمد، او را واداشت که در مراجعت از هند تسامح بیشتری نسبت به مسیحیان پیش بگیرد.

نوشته‌اند که در بازگشت از هند امرکرد تا انجیل را به فارسی نقل کنند و از این روعده‌ای از علمای مسیحی با همکاری منشی او میرزامهدی خان استرآبادی به نقل و ترجمه انجیل پرداختند آن را به فارسی درآوردند و به‌وی عرضه کردند. ظاهراً قسمتی از همین ترجمه اکنون در کتابخانه ملی پاریس هست که در فهرست بلوشه هم [۶] ذکر شده است و فقط شامل قسمتی از عهد جدید می‌باشد.

به هر حال در اصفهان اگرچه آرامنه وضعی متزلزل داشته‌اند اما در مواقعی که از دخالت در فتنه‌ها اجتناب می‌ورزیده‌اند و در صدد تجاوز و آزار مسلمین بر نمی‌آمدند و سوءظن دولت را جلب نمی‌کرده‌اند، در امنیت نسبی بوده‌اند.

گزارش پطروس گیلانتس، در باب جریان تاج‌گذاری نادر در دشت مغان در عین حال حاکی از موضع قابل ملاحظه آرامنه و دیگر مسیحی‌ها، در این عصر به نظر می‌رسد [۷].

در دوره قاجار

در دوره قاجاریه که مقارن با عصر اعتلاء قدرت‌های استعماری مسیحی و فعالیت روزافزون هیئت‌های تبلیغی کلیسایی در شرق بود مسیحیت در ایران به ندرت مواجه با تضییقات قابل ملاحظه شد و جماعات مختلف قوم از نسطوریهای کردستان و کاتولیک‌های اصفهان و ارامنه جلفا، چنانکه سرجان ملک‌مشرقی‌نشان می‌کند [۱] غالباً در آسایش و امنیت می‌زیسته‌اند حتی یک جهانگرد اروپائی در اوایل این عهد تصریح می‌کند که هرچند در ایران آئین مسلمانی حاکم و قاهر است در تمام شرق هیچ کشوری نیست که تعداد نصارای آن، از نسطوری و ارمنی، تا این اندازه زیاد باشد. حتی این طایفه، بر وفق قول جهانگرد مزبور، در تمام مدت انقلابات طولانی قبل از استقرار قاجار مجبور به خدمات لشکری نشدند و این خود از اسباب فزونی جمعیت آنها نیز گردید [۲]. البته واقعه هجوم اکراد به نواحی سلماس (۱۲۳۸) که منجر به هلاک هزارها نفوس مسیحی در نواحی اورمیه گشت در واقع از تحریکات عمال عثمانی ناشی می‌شد [۳]، همچنین ماجرای قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه (شعبان ۱۲۴۳) و همراهانش را با آنکه در ظاهر مبنی بر تعصبات عام به نظر می‌رسید، نباید نشانه‌ای از تعصبات مذهبی ضد نصاری تلقی کرد. این وزیر مختار روسیه از آغاز ورود به ایران در اجراء مفاد عهدنامه ترکمانچای مبالغه‌ای تمام کرد چنانکه در قزوین و تهران با سعی در الزام ارامنه و گرجی‌های محلی به بازگشت به روسیه با مقاومت خود آنها و تحریک غوغای عام مواجه شد و چون در تهران از اینکه کسانی را هم از آن جماعت که مسلمان شده بودند به این امر الزام

و در واقع وادار به ارتداد نماید ابا نکرد به علاوه شرکت وی در توطئه‌ای که منجر به ناخرسندی دربار و درباریان قاجار هم شد و تا حدی اهانت به عفت عمومی تلقی می‌شد وی را در نزد عامه مورد نفرت ساخت و این معنی محرك شورش عامه، و همراهی بعضی از علماء عصر با مقاصد آنها گشت. به هر حال با آنکه قتل سفیر و هتک حریم سفارتخانه اسری بکلی مخالف آداب و رسوم مقبول بود، تا آنجا که از مجموع گزارش‌ها بر می‌آید گریبایدوف خود موجب بروز حادثه و مسبب واقعی هلاک خویش بود و رعونت و استبداد او بیش از تعصب قومی سبب این حادثه گشت [۴]. همچنین واقعه حمله به محله آرامنه در تهران که در همان سالها (ح. ۱۲۳۰) در جو حاد و تحریک آمیز «جهاد» [۵] برضد روسیه، رخ داد و ملا محمد زنجانی از علماء تهران با جمعی سریدان، در محله آرامنه به بهانه خم‌شکنی، خانه فقرای قوم را هم در این ماجری بدست عوام به غارت داد، نزد عقلاء عصر با نظر تأیید تلقی نشد چنانکه به امر دولت خود وی با عده‌ای از یارانش از تهران تبعید شدند، دولت پرداخت خسارت به نصارای مزبور را تعهد کرد و ظرفای شهر هم در این باب عدم توافق خود را با این اقدام نشان دادند. رباعی میرزا مهدیخان متخلص به شحنة در این باب قابل نقل است [۶].

با آنکه اهتمام دولت در حل اینگونه مسایل تا حدی هم ناظر به آن بود که بهانه‌ای به دست دولت‌های استعماری مسیحی مداخله جویی چون روس و انگلیس و دستاویزی برای اعتراض آنها به دست ندهد، تمرکز تدریجی که در امر اداره کشور حاصل می‌آمد نیز ضرورت توجه به امنیت اقلیت‌های مذهبی را الزام می‌کرد. از همین رو بود که میرزا تقی‌خان امیرکبیر به تحجیب اقلیت‌های مذهبی توجه خاص داشت از الزام آنها به تغییر دین که از جمله گاهی در بعضی نواحی آذربایجان انجام می‌شد به شدت منع کرد، ممانعت از تعمیر کلیساها را که بوسیله بعضی عمال محلی اعمال می‌گردید لغو یا تقبیح کرد حتی از آرامنه اورمیه و سلماس فوج جداگانه‌ای به وجود آورد و یک تن از خود آنها را به نام جبرئیل خان پسر صمصام خان سرهنگ فوج مزبور کرد [۷]. توجه دولت به رفاه احوال مسیحی‌ها گاهی حتی بهانه‌ای می‌شد تا فی‌المثل میرزا علی‌اصغرخان اتابک صدر اعظم معروف ناصری به بهانه اصل و نژاد گرجی خویش به طرفداری از آرامنه نصاری منسوب یا

متهم گردد [۸] و بدینوسیله مشاجرات سیاسی در داخل دولت گاهی منجر به تحریک احساسات ضد مسیحی در سطح های مختلف حیات عامه نیز می شد. با این حال فقر عمومی، در این دوره مسیحی ها را هم که غالباً به نحوی تحت حمایت دول خارجی بودند، مخصوصاً در آذربایجان و اصفهان ناخرسند و احیاناً وادار به مهاجرت به روسیه یا هند می کرد. در اواخر عصر ناصری تعداد آرامنه، چنانکه از گزارش یا کوب ادوارد پولاک طبیب یهودی اتریشی مقیم ایران بر می آید، روز بروز در کاهش بود و غیر از تزییقاتی که حکام محلی گاه گاه در حق آنها روا می داشتند اختلافات مذهبی هم که از فعالیت میسیونرهای اروپایی در بین آنها پیدا شد آنها را محکوم به تفرقه و مهاجرت می کرد [۹].

این فعالیت های تبلیغی میسیونرها [۱۰]، که از عهد صفویه آغاز شده بود، در این دوره در داخل حوزه اسلام هم موجب ایجاد عکس العمل هایی گشت و یک رشته مناظرات و ردود بین مسیحی ها و مسلمین را به وجود آورد. از این جمله فعالیت های هنری مارتین کشیش انگلیسی بود، که به حمایت نمایندگان وابسته به بریتانیا از جمله سرجان ملکم و سرگور اوزلی در شیراز و تهران فعالیت تبلیغی شدیدی به وجود آورد که علماء اسلام ضرورت مبارزه با آن را احساس کردند و در رد مقالات وی که متضمن رد اسلام و انکار نبوت خاصه بود اهتمام به جا آوردند. در بین کسانی که در این معرکه تا مدت ها بعد از عزیمت و مرگ هنری مارتین، به تصنیف مقالات و رسالات پرداخته اند میرزا بزرگ قائم مقام صاحب رساله اثبات النبوه، ملا محمد رضا همدانی مصنف رساله مفتاح النبوه و ملا احمد نراقی مؤلف کتاب سیف الامه را باید نام برد، رساله اخیر الذکر نه فقط شبهات پادری انگلیسی (= هانری مارتین) را رد کرد، بلکه سنن و آداب نصارای غرب را هم به شدت مورد انتقاد و تخطئه قرار داد [۱۱].

مع هذا غوغای مجادلات و ردود به هیچ وجه موجب ایجاد تزییقات بیشتری برای نصارای ایران نشد و این جماعت، به استثنای موارد بسیار نادر که تحریکات شدید پیش می آمد و در بعضی موارد خود آنها محرك خشم عامه می شدند، همچنان تحت حمایت مسلمین از آزادی هایی که اهل ذمه بر وفق احکام اسلامی مشمول آن می شدند بهره مند ماندند. در مازندران البته از آرامنه و گرجی هایی که به روزگار

صفویه به آن نواحی کوچانده شدند در عهد قاجار فقط عده معدودی باقی مانده بود [۱۲]. در سایر شهرها عده نفوس آنها تابع احوال اقتصادی محل بود. در اصفهان از قرار آنچه مادام دیولافوا از قول کشیش پاسکال خلیفه جلفا نقل می کند در عهد حکومت ظل السلطان، ارامنه از آزادی و آسایش نسبی برخوردار بوده اند. [۱۳]. در سنج در همین ایام جماعت ارامنه کلیسایی داشته اند که هر روز صدای ناقوس آن به گوش مسلمین می رسیده است. عمارات عالی هم در محله خود داشته اند و از املاک «دکاکین و باغات و کاروانسرا» هم بهره داشته اند [۱۴]. در تهران عیسویها محله جداگانه داشته اند و حتی یک کلیسای آنها موسوم به کلیسای طاپاوس نزدیک بقعه سید اسمعیل - یک زیارتگاه عمومی مسلمین - فعالیت می کرده است. [۱۵]. با اینهمه تعصبات مذهبی ضداسلامی در بین مسیحی ها هم در این ایام و بعد از آن به هیچ وجه از آنچه نزد عوام مسلمین وجود داشته است کمتر نبوده است. کشیش پاسکال در گفت و شنود با خانم دیولافوا خاطرنشان می کند که آنچه ارامنه را از یاد گرفتن زبان فارسی مانع می آید نفرتی است که نسبت به مسلمین دارند [۱۶]. در اواخر جنگ اول (۱۳۳۶ ق) این نفرت در خونریزیهایی که بوسیله آنها، با همدستی طوایف آسوری (= جیلو) در نواحی اورمیه و خوی و سلماس روی داد، شدت یافت و منجر به قتل و ایداء تعدادی از مسلمین گشت [۱۷]. مع هذا این احوال که با رفع تحریکات استعمارگران پایان یافت مانع از همزیستی و دوستی مستمر مسلمین با این اقلیت ها نشد. فعالیت میسیونرهای مسیحی در زمینه ایجاد مدارس قابل ملاحظه بود. ارامنه در تیریز فعالیت فرهنگی خود را دنبال کردند و کتابخانه های عمومی و خصوصی به وسیله آنها تأسیس شد [۱۸]. در امور نظام و فعالیت اجتماعی هم در عهد مشروطیت و مقدمات آن همکاریهای آنها قابل ملاحظه بود. وجود اشخاصی مانند یفرم خان، و یقیکیان در اواخر این دوره نشانه یی از همین دوستی و همزیستی بود که استمرار حیات مسیحیت را در محدوده یک اقلیت مذهبی و بر وفق قاعده ذمه اسلامی ممکن ساخت. به هر حال در باب احوال ارامنه و نسطوریهای ایران عهد قاجار، از گزارش های سیاحان و نویسندگان اروپائی عصر اطلاعات مفید به دست می آید [۱۹] که از مطالعه آنها نقش سیاستهای استعماری را نیز در نشر و تبلیغ مسیحیت می توان دریافت.

مسیحیت در شعر فارسی

در ادبیات ایران عیسی تقریباً همواره با چهره‌ای که در قرآن کریم از وی تصویر می‌شود آشکار می‌گردد. جزئیات تازه‌ای هم که بر این تصویر روشنی می‌افکند از تفسیرها مأخوذ است و البته تاحدی از اناجیل— رسمی یا اپوکریفا— اخذ شده است. اما چهره مسیحیت، گاهی با آنچه در قرآن در باب نصارای عرب آمده است تفاوت پیدا می‌کند. این از آن رو است، که نصارای ایران، در شهرها و روستاهای این سرزمین سابقه دیگر و آداب و رسوم دیگری را، و رای آنچه نزد نصارای حجاز معمول بوده است داشته‌اند. با این حال ترسا در ادبیات فارسی همچنان گاه چهره زاهد متنسک را دارد، گاه مظهر شرک و انکار نسبت به توحید اسلام تلقی می‌شود. مواردی هم هست که رمزی از عشق و زیبایی و مستی و خوشباشی است، وجودش با باده و ساده و با بیقیدی نسبت به حدود شریعت همراه است. اعتقادش در اسناد الوهیت به مسیح و در تلقی از او به عنوان فرزند خدا نمونه‌ای از ضلالت و جهالت محسوب است. لباس او از طیلسان تا زنار، و مسکن او از دیر و صومعه تا کوی ترسایان حس تحقیر و حس نفرت را برمی‌انگیزد و ارتباط او با روم، که تقریباً همیشه در عهد اسلام و قبل از اسلام، دشمن ایران است، همچنین با یونان که به جهت وجود فلاسفه‌اش نوعی سرزمین شرک و شک و کفر محسوب است، تصویر آن را غالباً تیره می‌دارد با این وجود در نزد صوفیه ترسائی گاه رمز تجرید و تجرد محسوب است و حیات ترسایان مانند نمونه زهد و عزلت و سعی در تزکیه نفس به عنوان سرمشق، یا به عنوان نمونه‌ای که مسلمانان باید در راه خدا از آنها بازپس نمانند، وسیله اعزاز و

تشویق یا تحذیر و تقریر واقع می‌شود. در سراسر ادبیات این صورتهای گونه‌گون جلوه دارد و تنوع قابل ملاحظه‌ای به‌تصویر عیسی و عیسویت در ادبیات ایران می‌بخشد.

بسیاری از لغات و عبارات خاص مربوط به آئین مسیح در نظم و نثر فارسی آمده است و در اقوال و کلمات صوفیه و عرفا همانطور که اشاره شد، برسبیل تمثیل و مجاز از آنها مکرراً استفاده شده است.

تعبیرات و ترکیباتی مانند دیر راهب، بت ترسا، زنار زلف، اعجاز مسیحا، نفس عیسوی، مکرر در شعر و نثر فارسی آمده است. لیکن تداول و انتشار این لغات در شعر و ادب فارسی همه‌جا و همیشه به‌سبب آن نیست که گویندگان و نویسندگان فارسی معرفت صریح و واضح و قاطعی از این معانی و مفاهیم داشته‌اند بلکه تا اندازه‌ای این تداول و انتشار سببش همانطور که گفتیم رواج و شهرت و تداول قصص قرآن و تفاسیر و روایات و اخبار اسلامی مربوط به عیسی است.

البته بعضی از این گویندگان و عرفا در عقاید متکلمین و ملل و نحل تتبع داشته‌اند و بسا که با متون اناجیل و کتب نصاری مربوط بوده‌اند و احیاناً هم به دیر و کلیسا آمد و شد داشته‌اند، لیکن غالب آنها از آئین مسیح اطلاع درست و قاطعی نداشته‌اند و از الفاظ و معانی خاص مربوط به آئین مسیح نیز آنچه دانسته‌اند از قبیل مسموعات مبهم و درهم و غیر موثق بوده است. نه با کلیسا و راهبان و آباء نصاری آشنائی داشته‌اند و نه از متون اناجیل و کتب و اسفار قوم مطلع بوده‌اند. بسا که مطران و کشیش نصاری را نیز با موبدان و مغان و برهمنان اشتباه می‌کرده‌اند و زنار مسیحی را از کستی‌گبران تفاوت نمی‌نهادند. کسانی مانند ناصر خسرو، خاقانی، نظامی که بیش و کم اطلاعات صحیح‌تر و جامع‌تری از طریق مراوده و معاشرت و یا از راه مطالعه و مباحثه از عقاید و مناسک مربوط به آئین مسیح داشته‌اند درین گویندگان و نویسندگان بسیار نیستند.

مع‌ذلک تمام الفاظ و عبارات خاص مربوط به آئین مسیح که بر وجه تمثیل و استشهاد و یا برسبیل مجاز و استعاره، در شعر و ادب فارسی وارد شده است یکسره از طریق قرآن و اخبار اسلامی و یا از راه تقلید و تکرار اقوال سابقین نبوده است. نه فقط زندگی عیسی به‌سبب غرابیتی که داشته است و مواعظ و تعالیم او به‌جهت

مناسبتی که با آراء صوفیه و عرفا داشته است مورد توجه و اعتنای خاص اهل فضل و ذوق واقع شده است بلکه وجود دیرها و کلیساها در اکثر بلاد قدیمی ایران و اشتمال کتب کلام و ملل و نحل برپاره‌ای عقاید آنها و نیز مباحثه‌ها و معاشرت‌هایی که در بیشتر اوقات بین مسلمین و پیروان مسیح روی می‌داده است و نیز سفرهایی که بعضی از مسلمین به بلاد نصاری می‌کرده‌اند و روابط تجارتنی و صلح و جنگ که بین مسلمین و رومی‌ها بوده است، همه اینها از اسباب و علل عمده و مهمی بوده است که توجه مسلمین را به آراء و عقاید و آداب و مناسک پیروان مسیح معطوف کند و هرچند این توجه در بسیاری موارد سطحی و ظاهری بوده است و کمتر به عمق و غور این عقاید و مناسک فرو می‌رفته‌اند اما ناچار در رفتار و گفتار مسلمین بی‌تأثیر نبوده است. صوفیه بدون شک، بعضی از مناسک و آداب راهبان مسیحی را اقتباس کرده‌اند و بدانها لباس عرفانی پوشیده‌اند و در عقاید و آداب خویش وارد و داخل کرده‌اند، مثل عزلت و سیاحت و فقر و ریاضت و تجرد و در یوزگی و امثال اینها که تمام از تأثیر فقر عیسوی است و محققان صوفیه آنها را از فقر محمدی دور و برکنار می‌دیده‌اند و در این باب باید به تفصیل تر سخن راند. اما البته این تأثیر و نفوذ اطوار و اقوال نصاری در بین عامه و خاصه مسلمین فقط در رفتار آنها نبوده است در گفتار آنها نیز ناچار تأثیری داشته است و بسا که مسموعات ساده بی‌تحقیق که از اقوال و احوال نصاری به گوش مسلمین رسیده است در آنها تأثیر قوی نموده و برسبیل عبرت و موعظه در کلمات و اقوال آنها منعکس شده است.

به هر حال تحقیق در این مطلب که در اقوال و آثار شاعران و عرفاء ایران تأثیر آئین مسیح تا چه حد بوده است و نزد کدام یک از مشاهیر شاعران این تأثیر سطحی و ظاهری بوده است و کدام یک نفوذی عمیق‌تر و صحیح‌تر از آن آئین پذیرفته‌اند فواید بسیار دارد و منابع و مبانی قسمتی از معانی و مضامین رایج در ادب فارسی را بیان می‌کند به همین جهت ما در این فصل از کتاب حاضر، آثار بعضی از شاعران و عارفان مشهور را که این تأثیر و نفوذ، خواه سطحی و خواه عمقی، در آنها محسوس‌تر و مشهودتر است، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم و بعضی از آن موارد را که الفاظ و معانی خاص مربوط به آئین مسیح در کلام آنها آمده است، جمع

و تدوین می‌نمائیم.

البته بررسی و تحقیق در تمام دواوین و کتب فارسی میسر نیست اما آنچه در این فصل نقل می‌شود بخوبی می‌تواند نموداری باشد از کیفیت انعکاس و انتشار اینگونه معانی و الفاظ در ادبیات فارسی و باقی کتب و دواوین را نیز بیش و کم بر همین منوال توان قیاس کرد.

رودکی - از استاد ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی که به کثرت شعر معروف بوده است و مطابق ادعای رشیدی سمرقندی بالغ بر یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر داشته است اکنون متأسفانه بقدر هزار بیت هم باقی نمانده است و البته از این مقدار آندک که باقی مانده است نمی‌توان بر میزان و کیفیت تأثیر و نفوذ آئین مسیح در شعر او حکم کرد. چند بیت از ایات او که از الفاظ و معانی مربوط به مسیحیت مشحون به نظر می‌رسد در اینجا نقل می‌شود:

روح القدس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مسرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب چه آب جویم از جوی خشک یونانی
برای پرورش جسم، جان چه رنجه کنم که حیف باشد روح القدس به سگبانی
عیسی و مرد کشته؛ مقایسه شود با قول عیسی در باب مکافات اعمال (انجیل لوقا / ۳۱).

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت بدن‌دان سرانگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه بدر کوفتن مشت
این قطعه در دیوان ناهر خسرو نیز ضبط شده است اما در لغت فرس اسدی بیت ذیل که از همین قطعه است:

این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند انگور نه از بهر نبیذست بچرخشت
بنام رودکی آمده است و ظاهراً از اوست.

کلیسا؛ مجمع و جامعه دینی نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

از کعبه کلیسیا نشینم کردی آخر در کفر بی‌قرینم کردی
بعد از دوهزار سجده بردر گه دوست ای عشق چه بیگانه زدینم کردی
این رباعی در دیوان رودکی تصحیح مرحوم سعید نفیسی ضبط شده است،

اما چنانکه خود ایشان در ذیل صفحه ۴۶. ۱ کتاب احوال و اشعار رودکی یادداشت کرده‌اند از سبک سخن رودکی دور است و به شعر گویندگان متوسطین بیشتر می‌ماند.

کسائی- حکیم کسائی مروزی نیز که از شعرای بزرگ قرن چهارم است بخش عمده اشعارش از میان رفته است و یا تاکنون به دست ما نرسیده است. توجه او به معانی حکمی و کلامی حاکی از آن است که ظاهراً در کلام و ملل و نحل بی‌وقوفی نبوده است. اما از اشعار او شواهدی که این دعوی را کاملاً ثابت کند در دست نیست و طبعاً کیفیت تأثیر آئین مسیح را نیز در آثار او نمی‌توان تحقیق کرد. چند بیتی از اشعار او که معانی و الفاظ آئین مسیح در آنها منعکس شده است از این قرار است:

راهب: ترسا، زاهد نصرانی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 نیلوفر کبود نگه کن میان آب چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
 همرنگ آسمان و بکردار آسمان زردیش برسیانه چوماه ده و چهار
 چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد وز مطرف کبود ردا کرده و ازار
 چلیپا: صلیب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 طیلسان: لباس سیاه خاص راهبان نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 ابرآمد از بیابان چون طیلسان رهبان برق از میانش تابان چو سبدین چلیپا

فرخی- استاد ابوالحسن علی بن جلولوغ، فرخی سیستانی متوفی در سال ۴۲۹ هجری که شعرش به لطافت و انسجام ممتاز است کمتر به معانی اخلاقی و عرفانی توجه دارد. ذکر کلمات و تعبیراتی مخصوص آئین عیسی در اشعار او اکثر از باب تشبیه و توصیف است. لغاتی مانند صلیب و ناقوس و ترسا و مسیح و عیسی که در اشعار او مکرراً آمده است به هیچوجه حکایت از تأثیر قطعی و مستقیم آئین مسیح در ذهن او ندارد:

لباس ترسا: جامه سیاه که راهبان پوشند.
 دل ترسا همی داند کز او کیشش تبه گردد لباس سوگواران زان قبل پوشد همی ترسا

ترسا: به معنی راهب.

تا نماز است نامه مومن تا صلیب است قبله ترسا
 ناقوس: جرس یا زنگ کلیسا که اعلام مراسم و اوقات می کند؛ رجوع کنید
 به ل.ت.ع.

قیصر بر درگه تو سوزد ناقوس هرقل در خدمت تو درد زنا
 زنا: کمر بند ترسایان؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 صلیب: دار چوبین از دو پاره چوب که عیسی را بنا بر مشهور بدان مصلوب
 کردند و آن را چلیپا نیز خوانند؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 کستی هرقل به تیغ هندی بگسل بر سر قیصر صلیبها همه بشکن
 صومعه: محل عزلت و عبادت راهب نصرانی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 در زاویه امروز بخندد لب زاهد در صومعه امروز بخندد لب ابدال
 معجز عیسی: کنایه از زنده کردن مردگان به وسیله وی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 به سخا مرده صد ساله همی زنده کند این سخا معجز عیسی است همانا نه سخاست

*

هم بکشد و هم زنده کند خشمش وجودش آن موسی عمران بود این عیسی مریم
 باد مسیح: کنایه از نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 نه مسیح است ولیکن نفسش باد مسیح نه کلیم است ولیکن قلمش چوب کلیم

عنصری- از حکیم ابوالقاسم عنصری ملک الشعراء دربار سلطان محمود
 غزنوی جز دیوانی مختصر و بعضی ابیات پراکنده چیزی باقی نیست. آنچه از مطالعه
 این دیوان برمی آید آنست که عنصری از مسیح و آئین او ظاهراً جز از طریق روایات
 اسلامی اطلاعی نداشته است. از معجزات مسیح و دعای عیسی و مرده زنده کردن
 او در اشعار وی ذکر می هست:

دعای عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 صلح را همچون دعای عیسی مریم بود جنگ را همچون عصای موسی عمران شود
 مسیح پرست- مسیحی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 آمد آن رگزن مسیح پرست نیش الماس گون گرفته بدست

الوهیت مسیح؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 همی بگوید کاندرا تو آن همی شنوم که در مسیح شنیدم ز جمله جهال
 معجز مسیح؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چنان خبر که شنیدم زمعجزات مسیح عیانش در تو همی بینم ای شه ابطال [۱]
 اگر به دعوت او مرده زنده کرد خدای خرد زحجت تو رسته شد زبندضلال

منوچهری - ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری دامغانی شاعر معروف دربار سلطان مسعود غزنوی، اشعارش اکثر در وصف طبیعت و مدح ممدوح و بیان احوال مستی و عاشقی است. از این رو به معانی اخلاقی و زهد و عرفان در شعر او بر نمی-خوریم. اما در بعضی از ابیات او کلمات و الفاظ و تعبیراتی از قبیل آنچه مخصوص به آئین مسیح است ذکر شده است که ظاهراً به سبب انس و الفتی که با اشعار عربی داشته است آن الفاظ و عبارات را مانند بعضی کلمات و معانی دیگر از شعر عربی خاصه اشعار کسانی مانند اعی و اخطل، که نام آنها مکرر در شعرش آمده است، گرفته باشد و بعضی دیگر از این معانی از قرآن است:

قندیل: چراغدان که از سقف آویزند؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چو از زلف شب باز شد تابها فرومرد قندیل محرابها

محراب: عبادتگاه عیسی که بنا بر مشهور در آنجا عیسای مسیح خدا را بعنوان معبود نیایش می کرد. این تعبیر متضمن جوابی است که مسلمین در نفی الوهیت مسیح، به نصاری که قائل به اثبات آن بودند داده اند.

آبستنی مریم: که از طریق نفخ جبرئیل و بدون وساطت شوی بود؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

انگور سیاه است و چوماه است و عجب نیست زیرا که سیاهی صفت ماه روان است
 عیبش جز این نیست که آبستن گشتست او نیز یکی دخترک تازه جوانست
 بیشوی شد آبستن چون مریم عمران وین قصه بسی خوبتر و خوشتر از آنست
 گویائی مسیح؛ رجوع کنید به نطق عیسی ل. ت. ع.

خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار
 این یکی گویا چرا شد نارسیده چون مسیح و اندر بیشوی چون مریم چرا برداشت بار

چشمه معمودیه: آبی که عیسویان کودکان خود را به قصد اجراء مراسم تشریف در آن غسل می دهند و در این بیت اشارت شاعر به چشمه، ممکن است ناظر به چشمه رود اردن باشد که یحیی تائبان قوم یهود را در آنجا تعمید می داد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون صبح صادق بردمدمیر مرا اومی دهد جامی بدستش برنهد چون چشمه معمودیه
حواری: نخستین شاگردان و پیروان عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چندان دروغ و بهتان گفتند آن جهودان بر عیسی بن مریم، بر مریم وحواری
من کیستم که برمن نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم نه ماه ده چهراری
دم عیسی: مراد معجزه عیسی در زنده کردن مردگان و شفای بیماران؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گل زرد و گل خیری و بید و باد شبگیری ز فردوسی آمدند امروز سبحان الذی اسری
یکی چون دورخ و امانی دوم چون دولب عذرا سیم چون کیسوی مریم چهارم چون دم عیسی
یکشنبد: روز عید هفتگی نصاری.

طریق و مذهب عیسی: در اینجا مراد اباحه شرب خمر است که در جامعه اسلامی نزد نصاری مخصوصاً در دیرهای مسیحی مجاز و رایج بوده است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اگر توانی یکشنبه را صبحوحی کن کجا صبحوحی نیکو بود به یکشنبد
طریق و مذهب عیسی بپاده خوش ناب نگاهدار و مزن بخت خویش را به لگد

ناصر خسرو- حکیم ناصربن خسرو بن حارث قبادیانی متوفی در ۴۸۱ هجری، به سبب آشنائی و تبجری که در عقاید و آراء ملل و نحل داشته است و هم به جهت توجه و عنایتی که به زهد و عبادت می ورزیده است، توجه زیادی به معانی و الفاظ خاص آئین مسیح داشته است و بعید نیست که در طی اسفار خویش با رهبانان و آباء نصاری ارتباط و آشنائی یافته و از عقاید و آراء آنها به طریق بحث و مناظره استحضار حاصل کرده باشد. در آثار منظوم او ذکر ترسایان و عقاید آنها مکرراً آمده است و در آثار منشوری هم به بعضی عقاید و رسوم آنها اشارت ها هست:
آبستن از باد: مراد نفعه روح است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گل آبتن از باد مانند مریم هزاران پسرزاده از چارمادر
 انجیل: کتاب مقدس نصاری که شامل بشارات عیسی و در واقع مبنی بر
 روایات منقول از اصحاب نخستین اوست؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چون ندانی که فضل فرقان چیست پس چه فرقان ترا و چه انجیل
 جامه ترسا: لباس راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 از برف تر بنفشه گرایمن گشت ایدون چرا چو جامه ترسا شد
 ترسا: رجوع کنید به ل. ت. ع.
 گرمارنه ای مردمی، از بهر چرا اند مؤمن زتونایمن و ترسان زتو ترسا
 سیه شب ترسائی: کنایه از جهل و ضلالت نصاری است در اعتقاد مسلمان.
 تاویل در سیه شب ترسائی شمع و چراغ عیسی و شمعون است
 پور دخت عمران = عیسی.
 ای زنده شده بتوتن مردم مانا که تو پور دخت عمران
 ترسا پسر خدای گفت او را از بی خردی خویش و نادانی
 زیرا که خبر نبود ترسا را از قدر بلند نفس انسانی
 قسیس: پیشوایان دین نصاری که به فارسی کشیش گویند؛ رجوع کنید به
 ل. ت. ع.
 بشناس امام و مسجد را آنکه قسیس را نکوه و چلیپا را
 دم عیسی: رجوع کنید به ل. ت. ع.
 وافی و مبارک چو دم عیسی مریم عالی و بیاراسته چون گنبد خضرا
 روح قدس: روح پاک؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 روح قدس راز فخر روزی صدار گردد درو مجلسش مجال و مدارست
 سم خر: سم خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 بیاویزند عیسی را بخواری سم خرا خرنند از خاکساری
 قسطای بن لوقا: ریاضی دان معروف نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 هر کسی چیزی همی گوید ز تیره رای خویش تا گمان آیدت کو قسطای بن لوقاستی
 تهیتر دانش از دانش از آن کز مغز تر بارچه به منبر برهمی بینیش قسطائی و لوقائی
 قنديل: چراغدان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

یلدا: نمونه شب دراز و تاریک؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 قنديل فروزی به شب قدر به مسجد مسجدشده چون روز دلت چون شب یلدا
 قنديل میفروز بیاموز که قنديل بیرون ببرد از دل پرجهل تو ظلما
 کنشت: معرب کنیسه در عبری به معنی جامع و جامعه است که صورت کلیسا
 با آن مربوط و متضمن تخصیص به نصاری است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 کلیسیا: جامعه روحانیت نصاری همچنین معبد قوم که مراسم دینی را در
 آنجا بجا می آورند؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد زاهد محرابی و کشیش کنشتی
 مسجد کلیسیا نشدست ای پسر هنوز گرچه به شهر همبر مسجد کلیسیاست
 گندم و مسیح: اشاره به آنکه گندم هم مثل مسیح است، گرسنه ای را که
 مشرف به مرگ است زنده می کند.
 اگر مرده را زنده کردی مسیح چنان چون برین قول ایزد گواست
 به یک دانه گندم درای هوشیار مسیح است بسیارو بی منتهی است
 بام مسیح: کنایه از آسمان چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 بام مسیح و جای خردمندان این خاکدان طویله و شوغارش
 شوغار: جای خوابیدن چارپایان. بوهان
 سخن مسیحا: نطق عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 زنده به سخن باید گشتنت ازیراک مرده به سخن زنده همی کرد مسیحا

معزی- امیر عبدالملک معزی نشابوری ملک الشعراء دربار ملکشاه و سنجر به
 سبب آنکه سلاطین ممدوح او مناسباتی از صلح و جنگ با قیصره روم داشته اند،
 توجه خاصی به مذهب و اعتقاد نصاری داشته است و ذکر مصطلحات و معتقدات
 منسوب به نصاری در شعر او بالنسبه زیاد است منتهی این قبیل الفاظ در کلام او
 ظاهراً مأخذی جز اطلاعات و معلومات متداول در بین عامه مسلمین آن زمان ندارد
 و نمونه ای از آن اطلاعات و معلومات را در اشعار ذیل که از دیوانش استخراج
 شده است می توان یافت:

زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گر تعبیه سازی بسوی روم دگر بار
 بر میان بند کمر بندد بخدمت پیش شاه
 ترسا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 سم خر مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 اینجا زفر عدلت ایمن شده است مؤمن
 خانان همی بخدمت بسوسند سم اسبت
 دم مسیحا، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 بازآوری به احسان جان رمیده از تن
 کف دادش همی ماند دم عیسی مریم را
 مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 کلکی به جهان در که شنیدست که آن کلک
 صلیب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 کلیسیا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 فخر آورم بحضرت درگاه تو همی
 قندیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 ترسا؛ جامه، تفاخر.
 چو نور چشمه خورشید زیر او برون تابد
 زانکه به مهرت بود تقرب مؤمن
 افسون مسیحا.
 ضمیر روشن و اندیشه او
 گریبید یست که عیسی به دعا افسون کرد
 باد مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 کلک تو در مرتبت چو مهر سلیمان
 تویع توینم سبب زندگی خلق
 عیسی، عیسی وار.
 چون ببخشد روز بزم و چون بکشد روز رزم
 کردند آشکارا معجز به عالم اندر
 ز نار چو افسار کنی بر سر ترسا
 هر که اندر روم فخر از بند ز نار آورد
 و انجا ز سهم تیغت ترسان شده است ترسا
 چونانکه بت پرستان سم خر مسیحا
 احسان تست گوئی همچون دم مسیحا
 دل پاکش همی ماند کف موسی عمران را
 گاهی ملک الموت بود گاه مسیحا
 چونانک رومیان به صلیب و کلیسیا
 تو گوئی نور قندیلست زیر جامه ترسا
 زانکه به کینت بود تفاخر ترسا
 کف موسی و افسون مسیحا است
 ورشگفتست که موسی به عصا ثعبان کرد
 دست تو در معجزه چو باد مسیحا
 گوئی که صریر قلمت باد مسیحا است
 عیسی مریم بود یا موسی عمران بود
 عیسی به بیت مقدس موسی به طور سینا

به تیغ گر ملک الموت و ارجان ببرد بدست باز دهد جان رفته عیسی وار
 جاثلیق: عالم و عابد ترسایان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 و گر پیام تو در خواب بشنود قیصر ز جاثلیق جز اسلام نشنود تعبیر
 مادر عیسی: مریم.
 ای از ورع چو مادر عیسی بلند قدر وی از شرف چو دختر احمد بزرگوار
 قسیس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 رهبان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 تو آن شاهمی که طاعتگاه قسیسان و رهبانان بشمشیر صنم و ارت چه خالی از صنم داری
 دعوت عیسی، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چون عدورا خیره باید کرد موسی کف بود چون ولی را زنده باید کرد عیسی دم بود
 سحر عدورا به خشم معجز موسی توئی مرگ ولی را به مهر دعوت عیسی توئی
 ز نار بستن، گشودن.
 اندر صف خورشید پرستان شدم اینک زیرا که میان سخت به زنار بستم
 پیش تو برم سجده میان بسته به زنار تا خلق بدانند که خورشید پرستم
 و گر نشان رسد از دین اوبه قیصر روم کمر ببندد و بگشاید از میان زنار
 یحیی: یحییای تعمید دهنده فرزند زکریا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 ای زجباری مقدس همچو عیسی از دروغ ای زبیدادی مطهر همچو یحیی از گناه
 چلیپا، صلیب.
 پیش روی تو همی سجده برد قیصر روم تا بخورشید سراز ملک چلیپاست ترا
 قیصر بدل بت و چلیپا سی پاره دهد بدست رهبان
 مرکبان توبه سم خود خواهند شکست هر چه در خانه کفار صلیب و صنم است
 به گردون بردن عیسی: مطابق نص قرآن کریم خداوند عیسی را به آسمان
 برد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 به گردون برد عیسی را ز هامون محلش با کواکب کرد یکسان
 معجز عیسی، دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 خالق عرش سه چیز سه پیمبر بتو داد معجز عیسی و عمر خضر و شاهی جم
 گوئی کف تو هست ید موسی عمران و اندر لب تو هست دم عیسی مریم

سنائی- حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم، سنائی غزنوی شاعر عارف مشهور، گذشته از دیوان قصاید و غزلیات خویش چندین مثنوی در زهد و عرفان دارد که اهم آنها همان حدیقة الحقیقه است مشحون از معانی عرفانی و مملو از تمثیلات و مواظ صوفیانه و البته در چنین اثری معانی و عبارات خاص مربوط به آئین مسیح زیاد است و این گونه الفاظ و تعبیرات نه فقط برسبیل تشبیه و توصیف بلکه نیز به طریق تمثل و استشهاد، در نزد عرفا و صوفیه آمده است. بعضی از این اقوال نیز بامتنقولات اناجیل مناسباتی دارد هرچند اکثر آنها در اناجیل نیست:

شفای بیماران: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تاچنان دولبت رها نکند ناتوان نرگس نوان ترا

زان دو تا عیسی و دو تا بیمار شرم ناید همی روان ترا

از پی چه معالجت نکند آن دو عیسی دو ناتوان ترا

ابجد خوانی مسیح: اشاره است به قصه عیسی در مکتب؛ رجوع کنید به

ل. ت. ع.

تا زاول برنخیزد از ره ابجد مسیح سرمسح سرنداند خواند برلوح صبا

سم خرد در زر گرفتن: خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مجرما ترسا که از فرمان عیسی سربتافت دل بدان خرم که روزی سم خرد زر گرفت

انگلیون: انجیل- کتاب نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون دم عیسی چلیپا گرشد اکنون بلبلان بهر انگلیون سرائیدن به ترسائی شدند

طیلسان: پوشش راهبان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چون به حکم اوست خواهی تاج خواهی پای بند چون نشان اوست خواهی طیلسان خواهی غیار

کنشت؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چه مسلمان چه گبر بردارو چه کنشت و چه صومعه بر او

گبرو ترسا و نیکو و معیوب همگان طالبند او و مطلوب

روح القدس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

آستان درش بسروژه انس بود بستان روح روح القدس

تجرد عیسی، روح عیسی.

با ثنای تو عقد بسته بهم در عزب خانه عیسی مریم
خلق او آمد از نکو عهدی روح عیسی و قالب مهدی
عصمت یحیی: یحیی بن زکریا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

تا بگویند ز عصمت یحیی تا بگویند ز ناله عیسی

دم مسیح - دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

هر عبارت کز آن فصیح آید دم بود کز لب مسیح آید
زهد عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زهد و ورز اقتدا به عیسی کن طلب او و ترک دنیا کن
آن شنیدی که از سر سوزی گفت عیسی به همراهان روزی
زین جهان دل به طمع بردارید مهر او جمله کینه انگارید

انوری - حکیم اوحدالدین محمد بن محمد (یا علی بن اسحق) انوری ابیوردی از استادان مهم زبان فارسی و از مشاهیر قصیده سرایان است و اشعار او محتوی اصطلاحات ریاضی و فلسفی بسیار است و به همین سبب غالباً مشکل است. مع هذا ذکر معانی و مضامین مربوط به علم کلام و ملل و نحل در سخن او برخلاف خاقانی زیاد نیست و از آنچه مربوط به آئین عیسی و مسیحیت است نیز جز پاره‌ای تعبیرات مشهور مأخوذ از قرآن چیزی ندارد:

اشاره به ساختن مرغ و سخن گفتن در مهد و مرده زنده کردن و شفا دادن
بیماران؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نسیم باد ز اعجاز زنده کردن خاک ببرد آب همه معجزات عیسی را
جرعه جام لبّ پرده عیسی درید نقطه فرق خط خامه آزر شکست

معجزه عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

شاد باش ای به معجزات کرم مریمی از هزار عیسی بیش
دم مسیح - دم عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اعجاز کف کلیم عمران آثار دم مسیح مریم

آستین مریم: اشاره به نفحه جبرئیل که در آستین مریم دمید؛ رجوع کنید به

ل. ت. ع.

در شیر رایت تو باد هوای هیجا روح الله است گوئی در آستین مریم

نظامی- حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی از گنجه بود و در حدود سال ۵۹۸ یا ۶۰۷ وفات یافت. گذشته از بعضی غزلیات و قصاید که مجموعه‌ای از آنها را مرحوم وحید دستگردی به عنوان گنجینه گنجوی گرد آورده است مثنویات پنجگانه دارد که به نام **خمسه نظامی** معروف است و از آن میان قصه شیرین و خسرو و قصه اسکندرنامه به مناسبت موضوع و یا ارتباط مآخذ، بیش از سایر آثارش از روایات نصاری تأثیر پذیرفته است. در واقع داستان شیرین و خسرو به سبب آنکه شیرین زن قهرمان داستان، ارمنی و ترسا است موقع و مجالی بدست نظامی می‌دهد تا گاه‌گاه از آئین عیسی یاد کند و اسکندرنامه هم چون از مآخذ غربی نقل شده است و از اقوام روس و قفقاز که در عهد نظامی مسیحی بوده اند یاد می‌کند و این همه برای او مجالی برای اظهار نظر در باب مسیح و آداب مسیحیت فراهم می‌کند. مع هذا آن وسعت نظر و دقتی را که خاقانی در باب آئین مسیح و مراسم و عقاید نصاری دارد در کلام نظامی نمی‌توان یافت و آنچه در ذیل آید براین دعوی گواه است:

خسرو و شیرین:

روزه مریم: مراد روزه صمت است که مریم بعد از زادن عیسی بدان وسیله از گفتار با مردم لب فرو بست؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چو مریم روزه مریم نگه داشت دهان در بست از آن شکر که شه داشت
 جشن مریم: اشاره به خرمای تازه است که از درخت خشک به مریم نازل شد؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

چو مریم کرد دست از جشن کوتاه جهان چون جشن مریم گشت بر شاه

عیسی و خر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

اگر صد خواب یوسف داری از بر همانی و همان عیسی و بس خر

مسیحا = مسیح؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

حیاتش بر مسیحا هم رکابست صبحش تا قیامت در حسابست

دیر مسیحا = دیر عیسوی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 مسیحاوار در دیری نشیند که باچندان چراغش کس نبیند.
 مخزن الامراد:

خر مسیحا، رک خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 گرنه سگی طوق ثریا مکش گرنه خری بار مسیحا مکش
 گازری: اشاره است به حواریان که بر حسب روایات گازر بودند و عیسی که
 صنعت رنگری داشت و خورشید فلک چهارم است که خداوند عیسی را به آنجا برد؛
 رجوع کنید به ل. ت. ع.

گازری از رنگری دور نیست کلبه خورشید و مسیحا یکپست
 خر عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 زانکه زنی نان کسان را صلا به که خوری چون خر عیسی گیا
 راهب: زاهد نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 زانار: کمر بند مخصوص نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 زاهد و راهب سوی من تاختند خرقه و زانار در انداختند
 نکهت باد مسیح: اشاره به نفس عیسی است که مرده را زنده می کرد؛ رجوع
 کنید به ل. ت. ع.

نکهت بادی بزبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح
 عیسی زبان: آنکه زبانش مثل زبان عیسی نطق جان بخش دارد در بیت
 ذیل، نظامی سوسن را بدین وصف موصوف می نماید؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 سوسن یک روز عیسی زبان داد به صبح از کف موسی نشان
 بوسه چو می مایه افکندگی لب چو مسیحا نفس زندگی
 باد در او دم چو مسیح از دماغ باز رهان روغن خود زین چراغ
 هفت پیکر:

عیسی و دانش آموزی، رک ابجد خوانی مسیح؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 عیسی گاه دانش آموزی یوسفی وقت مجلس افروزی

لیلی و مجنون :

معجز مسیحی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 شمشیر زبانم از فصیحی دارد سر معجز مسیحی
 رهبان: زاهد نصرانی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 کلیسیا: معبد نصاری؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 طبال نفیر آهنین کوس رهبان کلیسیای افسوس
 نفس مسیح، رک دم عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 صبحش ز بهشت بردمیده بادش نفس مسیح دیده

گنجینه گنجوی :

فلک چهارم، رک دیر عیسوی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 رصد جهان فروزم فلک محیط چارم جسد حیات بخشم نفس مسیح ثانی
 دم عیسوی.
 دگر نسا زدم آب و هوای این گلشن که آب خضر و دم عیسوی کند ضررم
 زنار؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 به هر رنگی که خواهی بود هم رنگ تو خواهم شد
 اگر تسبیح میخوانی و گر زنار می بندی

اقبالنامه :

رنگری عیسی: اشاره است به اینکه عیسی از خم رنگری هر رنگ که می خواست
 بیرون می آورد، خم عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 مسیحا صفت زین خم لاجورد گه ازرق برآوردم و گاه زرد
 عیسی نفس، رک عیسی دم؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 ز چندان حکیمان عیسی نفس بلیناس فرزانه را برد و بس
 شرفنامه:

باد عیسی: دم عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 لب از باد عیسی پر از نوش تر تن از آب حیوان سیه پوش تر
 مرده زنده کردن عیسی: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل.ت.ع.
 چو عیسی بسی مرده را زنده کرد بخلق چنین خلق را بنده کرد

خاقانی- افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی متوفی به سال ۵۹۵، شاعر مشهور قرن ششم بسبب آنکه مادرش نسطوری بود و هم به سبب آنکه ظاهراً در تاریخ ملل و مذاهب تبحری داشت، بیشتر از سایر شعراء فارسی زبان از آئین مسیح و عقاید و مناسک نصاری در شعر خویش یاد کرده است و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و تلمیحات زیادی به عقاید و رسوم و مناسک و آداب مربوط به آئین مسیح در اشعار خویش آورده است از آنجمله قصیده حبسیه‌ای دارد که ترسائیه خوانده می‌شود و از لحاظ اشتغال بر اینگونه لغات و معانی قابل تأمل است. قصیده ترسائیه را ولادیمیر مینورسکی از روی متن چاپ عبدالرسولی، شرح کرده است. این قصیده که در مجله مدد مآلات شرقی و افریقائی طبع شده است، ترجمه آن با بعضی تعلیقات و فواید دیگر بوسیله عبدالحسین زرین کوب یک بار در فرهنگ ایران زمین و یک بار مستقلاً در تبریز منتشر شده است و اینک نمونه الفاظ:

ای کرده پاسبانی تسو عیسی آرزو وی کرده پرده داری تو مریم اختیار
پیران کعبه لاف زخاقانی آورند ترسای روم کیست که خاقانی آن اوست
اوست عیسی و من حواری او که حیاتم دهد به حسن جوار
هر خوک خواری بر زمین دهقان و عیسی خوشه چین

هر پشه‌ای طارم نشین پیلان بسر ما داشته

عود الصلیب: اشاره است به درخت فاونیا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
محراب قیصر کوی تو عید مسیحاروی تو عود الصلیب موی تو آب چلیپاریخته
خط ترسا: اشاره به خط یونانی است که از چپ به راست نوشته می‌شود؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

مسیح وار پی راستی گرفت آن دل که بازگونه روی داشت چون خط ترسا
روح القدس بشیبد اگر بکر همتش پرده در این سرا چه اشیاء براقند
بشیبد: برهم زده شود و بلرزد.

روح القدس براقش و زقدر هیکل او خورشید میخ ز راست اندر پی نعالش
هاون عیسی: اشاره به شفا بخشی بیماران است؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
مصطفی کمال عقل و کعبه دکان شفاست عیسی آنجا کیست هاون کوب دکان آمده

همچو عیسی گل و ریحان ز نفس بردم ت گرچه نزد گل و ریحان شدنم نگذارند
 نخل مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چون مریم از عصمتکده رفته مسیحش آمده نخل کهن زونوشده و ز نخل خرما ریخته
 عیسی رنگرز رجوع کنید به ل. ت. ع.
 خامه مانی است طبع چهره گشای جهان نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

ظهیر فاریابی - ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی متوفی در ۹۸۰ ه از مشاهیر
 شعرای قرن ششم هجری است با آنکه مدتی از عمر را در آذربایجان گذرانده و بعضی
 از ممدوحان او مانند ابوبکر بن محمد و سایر امراء ایلدگریان مناسباتی با سلاطین
 مسیحی مجاور داشته اند و خود ظهیر نیز از بعضی علوم واقف بوده، در اشعارش
 اطلاع بر آئین مسیح چندان منعکس نیست و بعضی کلمات و تعبیرات و مضامین
 که هست از طریق قرآن و مآخذ اسلامی است.

برای تعریف و توضیح اصطلاحات آئین مسیح درین اشعار او، به شعرای قبل
 یا به فصل لغات و تعبیرات و اعلام رجوع شود:

سخن چه عرضه کنم با جماعتی که ز جهل	زبانگ خسر نشانند نطق عیسی را
بخاک پای تو آن ساحری کنم در شعر	که پشت پای زند معجزات عیسی را
نموده است در احیای ملک و دین عدلش	هر آنچه مایه اعجاز بسود عیسی را
بنمود خنجر تو در احیای ملک و دین	آن خاصیت که در دم عیسی مریم است
آنکه در دیر مسیحا شود از هیبت تو	نبرد جان اگر افسون مسیحا دارد
هر که از قبله اسلام بگرداند روی	بسی گمان روی سوی قبله ترسا دارد
گر سخن نغز آمد اقبال تو آوردست از آنک	عزت عیسی است آن کاند رسم خریافتند
خصمت که پرستنده سم خر عیسی است	اندر نظر خلق چو دنبال خر آمد
صبا زسهد هوا چون دم مسیحا زد	گل از حجاب عدم خیمه سوی صحرا زد
هنوز نا شده سوسن زبند مهر آزاد	دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار
دیرست تا بجای صلیب و کلیسیا	محراب راست کرده و منبر نهاده ای
زنار بست خصم تو چون دید کز ظفر	توداغ برجبین مه و خور نهاده ای

جمال الدین اصفهانی - جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی متوفی در ۸۸۰ هجری از شاعران متشرع و متورع بود. در دیوان او پاره‌ای لغات و تعبیرات هست که به آئین عیسی ارتباط دارد ولیکن مأخذ همه آنها ظاهراً در اخبار و روایات اسلامی است و جمال الدین اصفهانی مسلماً بطور مستقیم از اناجیل و کتب مسیحی استفاده‌ای نکرده است:

فراش درت کلیم عمران	چاوش رخت مسیح مریم
روح الله با تو خر سواری	روح القدس رکاب داری
چه ماند مشکل برآی تو چو روح القدس	کند بواسطه نور عقل الهامت
گر نه خورشید پرست است سر زلف دوتاش	پس چرا گرد مه از مشک چلیپا دارد
نفس باد صبحدم گر نه	دعوی معجز مسیحا کرد
بر ص شاخ چون ببرد به دم	چشم نرگس چگونه بینا کرد
باز عیسی ز مهد روی نمود	باز دجال فتنه پنهان شد

روح محض بودن مسیح، رک روح الله؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کسی که گوید کز روح محض بود مسیح	تمام باشد او را به ذات استدلال
عیسی روزگاری در مهد کودکی	ناطق شدست در دهن توزبان عقل

کمال اسمعیل - کمال الدین اسمعیل بن جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی که بنا بر مشهور مقارن حمله مغول در اصفهان به سال ۶۳۰ هجری مقتول شده است سخنش از مواعظ و نصایح مشحون است و نکات اخلاقی بسیار دارد. اما وقوف او بر آئین مسیح از دیوانش بر نمی آید و ظاهراً جز از طریق اسلام با مسیحیت آشنائی نداشته است.

برای توضیح و تعبیر اصطلاحات آئین مسیح درین ابیات او به فصل لغات و

تعبیرات رجوع شود:

روح الله ارز آستی مریم آمده است	صد مریم است روح ترا اندر آستین
باغ از دم صبا شد چون آستین مریم	دست نشاط ازین پس از دامنش بمگسل
سوسن بسان عیسی یکروزه گشته ناطق	غنچه بسان مریم دوشیزه گشته حامل
فراز اصل بنیادت نهان خانه قارون	فرود سطح ایوانت وثاق عیسی مریم

عطار- شیخ فریدالدین عطار که از مشاهیر صوفیه قرن ششم و هفتم است گذشته از حکایات و امثالی که در مثنویات خویش راجع به عیسی و روح و امثال این الفاظ دارد در غزلیات و قصاید نیز از این قبیل اصطلاحات آورده است اما اکثر آنها را در معانی عرفانی و اخلاقی ذکر کرده است، مع هذا گمان می‌رود در بعضی موارد در مثنویاتش بطور مستقیم از اناجیل و یا عقاید و مذاهب نصاری متأثر شده باشد اینک بعضی نمونه‌ها از دیوان او:

و آنکه مسیح جهان هست نوآموزاو خوب نیاید از خواندن پازندوزند
عیسی و تمثیل در باب تلخی مرگ:

مگر که خورد کفی آب عیسی از جوئی	بطعم همچو شکر بود آب نوشگوار
پس از خمی که همان آب بود آبی خورد	که تلخ گشت دهان لطیف معنی‌دار
چو آب هردویکی بود و آب این یک تلخ	خطاب کرد که یارب شکال من بردار
فصیح در سخن آمد به پیش او آن خم	که بوده ام تن مردی ز مردمان دیار
هزار بار خم و کوزه کرده اند مرا	هنوز تلخ مزاجم ز مرگ شیرین کار
اگر هزار رهم خم کنند از سرباز	هنوز تلخی جان کندنم بود به قرار
همچون مسیح گرده و خوان بر زمین زنم	گر روح قدس آب نیارد ز کوثرم
بسویندم بسوزیدم به آتش	که زیر خرقه در زنار دارم

جلال‌الدین مولوی- جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی (۶۰۴-)

(۶۷۲) صاحب مثنوی و دیوان شمس که از اجله عرفا و شعراء قرن هفتم هجری است بواسطه کثرت تبخری که در علوم اسلامی و ملل و نحل و کلام داشته است هم در مثنوی و هم در دیوان شمس مکرر ذکر مصطلحات عیسویان را آورده است، در بسیاری موارد نیز برای این الفاظ و مصطلحات تعبیرات عرفانی و اخلاقی آورده است و مأخذ اطلاعات و معلومات او نیز ظاهراً در درجه اول همان کتب تاریخ و کلام و ملل و نحل و تصوف و عرفان است اما بواسطه اینکه با پیروان فرق وادیان مختلف هم به مسامحه و تساهل قائل بوده است ظاهراً معاشرت با نصاری هم داشته است و به صومعه و دیر آنها نیز سرکشی می‌کرده است. در هر حال ذکر حکایات و قصص مربوط به عیسی در مثنوی آمده است که بجای خود نمونه‌ای از آنها نقل خواهد

شده، اما در اینجا نمونه‌ای چند از مواردی ذکر می‌شود که این الفاظ و اصطلاحات را مولوی در کلیات دیوان شمس آورده است:

ترس جان در صومعه افتاد از آن زیبا صنم	می‌کش و زنا ر بسته صوفیان پارسا
مسلمانان من آن ترسا و گبرم	که در قصد مسلمانم من امشب
ناگهان عنبر فشان آمد صبح	چون مسیح از آسمان آمد صبح
دوش مرا آن پری تا در خماری برد	خرقه در آتش بسوخت دست به زنا برد
نومید مشو مریم گرچه بشد از دست	کان نور که عیسی را بر چرخ کشید آمد
مست گردید از آن می که خمارش نبود	بعد از آن خرقه و تسبیح به زنا ر دهید
عیسی که برگذشت او از اثر	با غم سرما و با گرما چکار
عیسیم این جان خاموش ترا	وقت شد تا بلبل گسویا کنم
کاسه‌ای پر زهر بودم دست در عیسی زدم	ساغری دردی بدم در آب حیوان ریختم
در خانه تدبیر ندانم در و بامی	در عشق تو تسبیح ز زنا ر ندانم
تاره نبرد ترسا دزدیده به دیر آ تو	که عاشق زناری که قصد چلیپا کن
چو عیسی گر شکر خندی، شکر خنده بین از وی	چو موسی گر کمر بندی بران کوه و کمر باری
منم عیسی خوش خنده که شد عالم به من زنده	ولی نسبت به حق دارم من از مریم نمی دارم
عیسی مرده زنده کرد دید فتنای خویشتن	زنده جاودان توئی شمس من و خدای من
بشکن سبوی خوبان که تو یوسف زمانی	چو مسیح دم روان کن که تو هم از آن هوایی
چو عیسی تو در این دیر و موسی اندر طور	نه طیلسان و نه ناقوس و نی چور هبانی

طیلسان: جامه راهبان نصاری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

سعدی- شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی به سال ۶۰۶ در شیراز ولادت یافت و در ۶۹۱ همانجا وفات یافت. آثار منظوم او که گذشته از غزلیات لطیف شیوا شامل بوستان و قصاید و قطعات عمیق و مؤثر و ملاحظات و مواعظ اخلاقی و عرفانی است اکثر سرشار از حس مذهبی و اخلاقی است. سعدی که در بغداد نزد ابن جوزی و دیگر مشایخ تلمذ کرد و در مدرسه نظامیه درس

خوانده است، ذوق عرفانی و اخلاقی خاص داشته است. باری ذکر مسیح و آئین او و الفاظ و عبارات مربوط به آئین ترسائی در کلمات شیخ بیشتر برسیل استشهاد و تنبیه و تمثیل است و همه جا نیز شامل تلمیحات و اشاراتی است به آنچه در قرآن کریم و تفاسیر و روایات مسلمین راجع به عیسی آمده است و پیداست که شیخ با آنکه مدتها در بلاد شام سیاحت کرده و به ادعای خود یک چند نیز اسیر فرنگ شده است در عقاید و مذاهب نصاری تبهر و تسلطی نداشته است و حتی در بعضی موارد مطران نصاری را با موید مجوس اشتباه می کرده است:

زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

عزیزان پوشیده از چشم خلق	نه زنار داران پوشیده دلق
چه زنار مغ در میانت چه دلق	که در پوشی از بهر پندار خلق
بر آرای مسلمان بشکرانه دست	که زنار مغ بر میانت نبست

مطران.

پس پرده مطرانی آتش پرست مجاور سر ریسمانی به دست

حافظ - خواجه شمس الدین محمد حافظ که ملقب به لسان الغیب شده است بسال ۷۹۱ در شیراز وفات یافت. تبهر او در حکمت و کلام و علوم نقلی از اشعارش و هم از روایت مقدمه گلندام استفاده می شود و سبب شهرت او را به تخلص حافظ این می دانند که قرآن کریم را به چهارده روایت، از بر می خوانده است. باری تبهر در علوم کلام و عقاید و اطلاع از قرآن و تفاسیر سبب شده است که در اشعار او به عیسی و بعضی احوال او بنحوی که مفسرین و متکلمین اسلام آورده اند مکرر اشاره شده است. بنابراین ذکر آن دسته از الفاظ و عبارات که به آئین مسیح مربوط است در شعر حافظ از طریق تأثیر قرآن است و حکایت زیادی از نفوذ مستقیم مسیحیت در ذهن او ندارد:

ترسا بچه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نغز گفت آن بت ترسا بچه باده پرست شادی روی کسی خور که صفائی دارد

عیسی صبا: عیسی دم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همیشه وقت تو ای عیسی صباخوش باد
 که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت
 صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 ناقوس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند
 ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست
 روح القدس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 روح القدس آن سروش فرخ
 داور دین شاه شجاع آنکه کرد
 ز ناز؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود
 داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
 حافظ این خرقه که داری توبه بینی فردا
 زلف دلدار چو زنار همی فرماید
 صومعه؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 تا بگویم که چه کشف شد از این میروسلوک
 صوفی صومعه عالم قدسم لیکن
 کردار اهل صومعه ام کرد می پرست
 ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
 کنشت؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
 طیلسان؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه
 معجز عیسوی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می کشت
 عیسی دم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 سایه قد تو بر قلبم ای عیسی دم
 زدست شاهد نازک عذار عیسی دم
 اگر تسبیح می فرمود اگر زنار می آورد
 خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
 که چه زنار ز زیرش بدغا بگشایند
 بروای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام
 به در صومعه با بریط و پیمانه روم
 حالیا دیر مغانست حواله نگاهم
 این دودین که نامه من شد سیاه از او
 قدم برون نه اگر میل جست وجو داری
 چو شمع صومعه افروزی از چراغ کنشت
 تسبیح و طیلسان به می و میگسار بخش
 معجز عیسویت در لب شکر خا بود
 عکس روحیست که بر عظم رمیم افتاده است
 شراب نوش ورها کن حدیث عادو ثمود

مسیح نفس، مسیح دم؛ رجوع کنید به عیسی دم.

طیب راه نشین درد عشق نشناسد	بروبست کن ای مرده دل مسیح دمی
هوامسیح نفس گشت و باغ نافه گشای	درخت سبز شد و باغ در خروش آمد
طیب عشق مسیح ادم است و مشفق لیک	چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

اوحدی- شیخ اوحالدین مراغه‌ای معروف به اوحدی از مشاهیر شعرا و عرفای قرن هشتم است. گذشته از دیوان قصاید و غزلیات، مثنویاتی دارد که مفصل تر و مهم تر از همه جا هم است و آن کتابی است مشحون از مواعظ و حقایق صوفیه و در آن ذکر احوال و اقوال عیسی نیز مکرر آمده است و غالباً ذکر عیسی و ترسایان در آن برسبیل تنبیه و موعظه است و به زهد و ریاضت و کرامات و معجزات عیسی اشاره بسیار می‌کند، اما ظاهراً مأخذ اقوال او از حدود روایات اسلامی تجاوز نمی‌کند و اگر به آداب و رسوم نصاری هم اشارتی رفته است چندان از روی تحقیق نیست. وفاتش به سال ۷۳۸ اتفاق افتاده است.

ناقوس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بیعه در بیعتش میان بسته زانکه ناقوس را زبان بسته

راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همه چشم و چراغ این دیرند راهب آسا همیشه درسیرند

قندیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

کرده هرشب ز گنبد نیلی در هوای تو ماه قندیلی

انجیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

نفس من زبور خوان گشته نفسم انجیل را زبان گشته

آستین مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دامنم زان فتوح گرما گرم داشت از آستین مریم شرم

دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

حق پرستی نظر به غیر مکن کعبه دیدی گذر به دیر مکن

بیت لحم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بیت لحم تو نیست گردانی بجز این هیکل هیولانی

بر مسیح دل تو بیت اللحم لایق آتشست و بابت فحم

جامی - عبدالرحمن جامی که از مشهورترین شاعران ایران در قرن نهم می باشد، گذشته از هفت اددنگ که عبارت از مثنویات اوست، دیوانهای متعددنیز دارد که غالب اشعار آنها محتوی مطالب عرفانی و اخلاقی و مذهبی است. در بعضی اشعار او ذکر مسیح و مسیحیت شده است. در بعضی موارد چنان می نماید که معلومات او در این باره از حدود اطلاعات متداول بین عامه مسلمین تجاوز می کرده است و شاید آشنائی با آثار ابن عربی او را به مطالعه در اناجیل برانگیخته باشد. نمونه ای از اطلاعات او این ابیات است:

دارم از پیر مغان نقل که در دین مسیح باده چون نقل مباح است زهی نقل صحیح

طارم چارم: فلک چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

سبحه انجم به ثریا که داد طارم چارم به مسیحا که داد

مسیحا و شفای بیماران: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

به که شفا جوز مسیحا شوی بو که ازین عیب مبرا شوی

مجردی عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

من عیسی مریمم در این دیر در راه مجردی سبک سیر

دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

صائب - محمدعلی صائب تبریزی در شعر به نکته سنجی و مضمون بندی توجه خاص داشت و سبک معروف به هندی در آثار او بنحو کامل و اتم تجلی نمود. کلام او از فواید و نکات اخلاقی و علمی و تحقیقی نظیر آنچه در سخن سنائی و خاقانی و مولویست عاری است و معارف دینی و فلسفی در آنها جلوه گر نیست مع هذا در همان مضمون بندیها و نکته سنجی های خویش از معانی و عبارات مسیحیت ملهم شده است:

چرخ چارمین: فلک چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

شهر رفعت بود هر حرفی از دیوان تو این دوشهر پیرد عیسی را بچرخ چارمین

دم عیسی نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

بدم عیسی اگر ناز کند جا دارد نسخه از چشم تو برداشته بیماری ما
 زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 به شاهراه تو کل بود سفر ما را یکی است سبجه و زنار بر کمر ما را
 عیسی و زسین؛ اشاره به بازگشت عیسی از آسمان چهارم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 لب میگون تو خمار کند تقوی را چشم بیمار تو آرد بزمین عیسی را
 ناقوس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 صرف دعوی در میان باطلان دارد رواج هست در بیتخانه گلبانگ دگر ناقوس را
 سوزن عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 رشته اشکم بدامن می رسد بی اختیار چون ز عیسی همچو سوزن یاد می آید مرا
 خار راه عشق چون مژگان به چشم بار نیست کو نرنجانند به منت سوزن عیسی مرا

هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف شاعر مشهور دوره افشاریان و زندیان که از پیشقدمان نهضت تجدد ادبی و بازگشت به سبک قدما بود به سال ۱۱۹۸ وفات یافت. دیوان مختصری که از او باقی مانده است مشتمل بر چند قصیده و مقداری غزلیات و قطعات و رباعیات است. اما به هر حال چون ظاهراً به حرفه طبابت اشتغال داشته است قطعاً از مبادی علوم حکمی و طبیعی بی نصیب نبوده است و به سبب همین شغل نیز بعید نیست که با آرامنه نصارای اصفهان که گاه به حرفه طبابت اشتغال داشته اند، آشنائی یافته باشد و در هر صورت به سبب کثرت نسبی نصاری در اصفهان دور نیست که هاتف با آنها صحبت و معاشرت هم کرده باشد. در ترجیع بند معروف او ذکر کلیسا و ترسا و زنار و تثلیث آمده است و از این رو نقل یک بند از آن در بخش منتخبات مناسب است، اما البته از ذکر این الفاظ به هیچوجه بر نمی آید که هاتف در مقالات و عقاید نصاری تتبعی داشته است و سخنانش در این مسائل هم به هیچوجه مبنی بر دقت و تحقیق کافی نیست.

وصال - میرزا شفیع معروف به میرزا کوچک وصال شیرازی متوفی در ۱۲۶۲ هجری از مشاهیر شعرای عهد قاجار است که در قصیده سرائی شیوه متقدمان خاصه انوری و خاقانی را تتبع می کرده است و در غزل به اسلوب سعدی و حافظ نظر

داشته. در شعر او ذکر ترسا و راهب و عیسی و روح الله و از این قبیل الفاظ هست، اما از آنها بر نمی آید که تتبع خاصی در آئین عیسی کرده باشد:

ترسا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 مگر در سایه احمد کنی این راه طی ورنه
 زنار؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 نه اندر طره شان بینی بغیر از دام طراری
 نه بینی ساکنانش را چو احمد در ره کوشش
 دیر؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 همین به صومعه و دیر فرق بس که به جامی
 زدود پیرمغان از دلم خیال کرامت
 عیسی طبیب: معجز عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 طبیب اگر همه عیسی است بی نیازم از او
 مریض عشقم و دردم دواى خویشتن است
 کنشت؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 از کعبه و کنشت چو مقصود روی اوست
 گر ره بکعبه نیست مقیم کنشت باش
 باد مسیحائی: نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 هزاران مرده دل سربر کند از دخمه تن ها
 برایشان گردمد از لعل خود باد مسیحائی
 مسیح؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 چو این دانی یکی دانی مسیح و موسی و احمد
 که این اسما نباشد جز شئونات مسمائى

صبا- فتحعلی خان صبای کاشانسی ملک الشعراء دربار فتحعلیشاه قاجار از پیشوایان بازگشت ادبی به اسلوب قدما است و چون با آثار قدما مانند انوری و خاقانی و امثال آنها آشنائی داشته است گاه به تبعیت از آنها ذکرى از کلمات و الفاظ و اصطلاحات مربوط به آئین مسیح دارد. اما اطلاع او در این باب به هیچوجه با اطلاعات کسانی امثال خاقانی از قدما طرف نسبت نیست. مع ذلک از اینگونه اشعار او در ذیل نقل می شود:

نهفت چهره چو هم خوابه مسیح ز گیتی
 عیسی آنست که آرد بپرش مریم مهد
 زمانه در طلب او گرفت چادر ترسا
 موسی آنست که ریزد به سرش آسیه آس

آس: ظاهراً به معنی گیاه معطر، ریحان یا مورد. برهان

عیسی مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دو آفتاب کز آن تازه شد زمین و زمان یکی بکاخ حمل شد یکی به گاه کیان

یکی چراغ شبستان عیسی مریم یکی فروغ تجلی موسی عمران

مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

همچو رنجور که هنجار مسیحا سپرد همچو درویش که دامن توانگر گیرد

قسیس؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

آنکه افریدون در حضرت او هیربدی آنکه اسکندر در درگاه او قسیسی

دم عیسوی: نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

پنجه مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دم عیسوی خانه زاد دمش کف موسوی پنجه مریمش

نخل و خرما: نخل مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

دخت عمران: مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

ز سوزان نار بهر پرور آزر پرورد گلشن ز بی نخل بهر دخت عمران آورد خرما

قآنی- میرزا حبیب قآنی شاعر قصیده سرای متأخر ایران از مشهورترین مقلدین

سبک قدما است و بدون تردید او را مقلد صرف هم نمی توان شمرد و ابتکارات او را

نمی توان از خاطر برد. به هر حال در کلام او که ذوق سخن قدما را با رایجه ای از

تجدد دارد ذکر اصطلاحات مسیحیت آمده است و ظاهراً از مآخذ او یکی دیوان

خاقانی است که قآنی اصطلاحات مسیحیت را غالباً از او گرفته است.

انگلیون؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

زبس گلهای گوناگون چمن چون صحف انگلیون

تو گوئی فرش سقلاطون صبا گسترده در مرعی

چلیپا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

خم خم، چین چین، شکن شکن، سرزلفش کرده ز هر سو پدید شکل چلیپا

مسیحا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.

گفتمش ای ترک در لبان تو گوئی رحل اقامت فکنده است مسیحا

عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 من عیسی زمان و بنهر اسم
 از فیض روح، غدر یهودان را
 ترسا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 قندیل؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 راهب؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 بتوکج رود هر که چون خط ترسا
 بسوزاد قلبش چو قندیل راهب
 انفاس عیسی: دم عیسی، نفس عیسی؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 بتن باز ناید ز انفاس عیسی
 روانی که از رحمت گشته غائب
 تا مسیح از خاک راهش مسح پیشانی نکرد
 کی شدی بر آسمان همچون دعای مستجاب
 زنا؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 ایمان بهلم که نوبت کفرست
 سبحه بدرم که وقت زنا را است
 عیسی ندید تا که دو صد ذلت از یهود
 کی صیت ملتش به جهان گشت منتشر
 حوارین، رک حواری؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 تا چرا یارب حوارین اعدا گشته اند
 چیره بر نفس سلیم عیسوی آسای من
 آبستنی مریم؛ رجوع کنید به ل. ت. ع.
 خم مریم تهمت زده، دوشیزه آبستن شده
 وز طفل می در می کده آب مسیحاریخته

* * *

گذشته از این گویندگان که الفاظ و عبارات مربوط به آئین مسیح در اشعار آنها بیشتر آمده است، بعضی گویندگان دیگر نیز اینگونه الفاظ و تعبیرات را در طی اشعار و سخنان خویش آورده اند اما تتبع در آثار آنها نشان می دهد که غالباً این الفاظ و عبارات را از راه تقلید نه از طریق تحقیق بکار می برده اند. به هر حال چون تتبع و تصفح کامل در تمام دواوین و متون آثار شعرای فارسی زبان مطلقاً میسر و ممکن نیست نویسنده این رساله تنها آثار و دیوانهای عده معدودی از مشاهیر شعرای فارسی زبان را مورد تحقیق و تتبع قرار داد و حتی المقدور جمیع مواردی را که بنحوی از انحاء با آئین مسیح ارتباطی داشت جمع یا نقل کرد. در ضمن هنگام مطالعه و تصفح کتابهای تذکره و تاریخ و مخصوصاً کتابهای لغت و همچنین در طی مطالعه دیوانهایی که فرصت و امکان قرائت تمام صحائف آنها دست نداد

یادداشت‌هایی مفصل جمع گردید که ذکر آنها طی فصول و عناوین خاص ممکن نشد و از این جهت قسمتی از آن یادداشت‌ها، تحت عناوین مناسب و در فصل‌های مناسب نقل می‌شود، قسمتی دیگر در ذیل همین فصل آورده می‌شود:

ارمنی

زاهدی به میخانه سرخ روی می دیدم گفتمش مبارك باد ارمنی مسلمانسی
(بهائی عاملی)

ترسا

یک‌عین که جزا و نیست در ظاهر و در باطن هفتاد و دو ملت شد ترسا و یهود آمد
(کوهی شیرازی)
اگر روی تو باشد در که و مه بت و زنا و ترسائی ترا به
(محمود شبستری)
کافر من و بت پرست من ترسا من اینها من و صدبار بتر زینها من
(فدایی لاهیجی)

ترسا و کلیسیا و دیرش رفتم دیدم سلوک و سیرش
بردم رشگی ز پیر ترسا که لریزه فکند در کلیسا

*

گر نه ز کف تو جام گیرد ترسا تثلیث کی پذیرد
(قادر مازندرانی)
بکوی دوست روم چون غریب رسوائی بود غریب رود چون بکعبه ترسائی
منم به دیر چو زاهد به کعبه چون ترسا به غیر دیر و حرم هست هم مرا جائی
(علی نوری مازندرانی)
مهدی و هادی من جز نور یارم کی بود عاشقان را کار کی با مومن و ترساستی
(جمالی اردستانی)
به معنی راه او پوید اگر مؤمن و گر کافر بیاطن قرب او جوید اگر هندو و گر ترسا
(رضاقلی هدایت)

چلیپا

بوی اسلام نیاید زمن و رنگ صلاح تا پرستنده آن زلف چلیپا باشم
(نزاری قهستانی)

بهر وقتی چو عالم را معادی باشد ای کامل
اگر نشناختی او را چو کافر میری و ترسا
آن زاغ را نگه کن چون پرد
(مختوم نشابوری)
مانند یکی قیرگون چلیپا
(عماره)

دم عیسی

گه دم عیسی ز فضلش روح پرور یافتند
گاه دست موسی از نورش منور داشتند
(نشاط اصفهانی)

دم عیسوی

نور فشان همچو کف موسوی
روح فزا همچو دم عیسوی
(نظر نائینی)

دیر

آن زمان دیر کعبه تو شود
که نبینی بجز خدا دیار

*

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
(خسرو دهلوی)

شور و شغف مسجد و میخانه از او
و آشوب و فغان و فتنه دیر ازوست
(سعدالدین حموی جوینی)

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا
طاعت گنه است و کعبه دیرست ترا
(غزالی مشهدی)

ز شیخ پرس و برهن طریق کعبه و دیر
که پیر عشق ازین هردو غافل افتاده است
(یوسف پتنی)

آن بت من تا که در دیر دل است
هرچه آید بر سرم خیر دل است
(رضاقلی هدایت)

این دیر فنا را سرآبادی نیست
اندر ره سیل خانه بنیاد مکن
(اشراق اصفهانی)

مائیم پیر میکده و کنج دیر او
امید ما بدوست که داریم غیر او؟
(حکیمی طبسی)

- گر جانب مسجد گذرم ور طرف دیر هر جا که روم میل دلم سوی تو باشد
(فیض تربتی)
- حرم و دیر تفاوت نکند عاشق را هر کجا می نگردد جلوه جانانه اوست
(آگه شیرازی)
- نی ز خلوت کام جستم نی ز سیر نی ز مسجد طرف بستم نی ز دیر
(بهائی عاملی)
- نه در مسجد جز او یابی نه در دیر نه در خود غیر او یابی نه در غیر
- *
- از در او متاز بر در غیر جز رخ او مبین به مسجد و دیر
(حسینی قزوینی)
- براه‌بندگی می‌پوچه در دیروچه در مسجد نشان بی‌نشان می‌جوچه از پیروچه از برنا
سالک همه را چو خویش بی‌سیر مبین چون حق همه جاست مسجد و دیر مبین
(رضاقلی هدایت)
- عیسی دیر نشین دلبر و دل همچون دیر زلف او همچو صلیب آمده دل چون ناقوس
- *
- دل بود اینکه بگوش آید از وی سخنی یا که از دیر صدای جرسی می‌آید
(مظفر کرمانی)
- بسویش گر نظر داری چه در دیروچه در مسجد بکوش گر گذر آری چه با شیخ و چه با برنا
- *
- شهرها بینی اندر آن یکسان مسجد و دیر و سبزه و زنا
(نشاط اصفهانی)
- از دیر و حرم باشدشان روی بمقصد زاهد زرهی پیر خرابات ز راهی
(نیاز شیرازی)
- تا بود کعبه یا که دیر بود هر چه دروهم تست غیر بود
- *
- کعبه و دیرت اریکی گشته شک تو عین بی‌شکی گشته
- *

همه عین خود یاب چه خود چه غیر	همه محو خود بین چه مسجد چه دیر
خرم آن وقت که جان طوف حریمت میکرد	(حسینی قزوینی)
ز کعبه عاقبت الامر سوی دیر شدم	روی از دیرو حرم تافته در کوی تو بود
در کعبه و دیر جمله را روی به تست	(رونق کرمانی)
	هزار شکر که من عاقبت به خیر شدم
	(صفائی نراقی)
	تو مقصد کافر و مسلمان شده‌ای
	(طیب شیرازی)

روح القدس

او بود عرش مجید مستطاب	او بود روح القدس ام الکتاب
	(نادری کازرونی)

روح قدس

بر مرقد ما خرام تا روح قدس	از تربت تو حیات در یوزه کند
کشته لعل لب ت کی کند اندیشه زمرگ	(اشراق اصفهانی)
	کز دم روح قدس زنده بجان دگرست
	(نسیمی شیرازی)

زنار

گفته زاهد بنام او تسبیح	بسته ترسا بیاد او زنار
در مذهب ما سبحه و زنار یکی است	(رضاقلی هدایت)
عشق تو چه سبحه ها که زنار نکرد	بتخانه و کعبه مست و هشیاریکی است
گاهی کافر شدن زنار بستن	(لاهیجی)
زنار زمن سبحه صد دانه ز تو	چشم تو چه فتنه ها که بیدار نکرد
که جویمش از صومعه گاهی ز کلیسا	(آگه شیرازی)
	گاهی مؤمن شدن ساغر شکستن
	(حسینی قزوینی)
	عالم همگی از تو وجانانه زمن
	(شحنه خراسانی)
	کز سبحه گهی، گاه ز زنار عیان است
	(فانی اصفهانی)

تا شد او بت، بت پرستی کار ماست	روی او بت موی او ز نار ماست
*	
بت پرستانیم اندر کوی او	بسته زناری ز تار موی او
گفتم ز زلف چون توئی زنار بندم گفت رو	(مظفر کرمانی)
در جامه صوف بسته زنار چه سود	در کفر هم صادق نه ای زنار را رسوا مکن
صوفی ارسجده صنم نکنی	(امیر خسرو دهلوی)
ور خواهش طبع دست او جنبانید	در صومعه رفته دل به بازار چه سود
ور حبل متین به گردنم در فکند	(رافعی نیشابوری)
هر خم و پیچی که شد از تار زلف یار شد	خرقه خصمت شود کمر زنار
بیقدری سبجه ننگ زنار از من	(رضی آرتیمانی)
شهرها بینی اندر آن یکسان	هر بخیه ورشته اش بت و زناری است
کلاه تقیه و دستار زاهدی از سر	(شفیق بلخی)
در مدرسه ها جواب گفتارم نیست	بیم است ز کفر من که زنار شود
بهائی گرچه می آید ز کعبه	(شمس الدین کرمانی)
*	
پودش همگی ز تار چنگ است	دام شد زنجیر شد تسبیح شد زنار شد
*	
	(قادری هندوستانی)
	هفتاد و دو ملتند بیزار از من
	(لطفی شیرازی)
	مسجد و دیر سبجه و زنار
	(نشاط اصفهانی)
	فرو نهادم و زنار بر میان بستم
	(نزاری قهستانی)
	زربتکده ها صلیب و زنارم نیست
	(اوحدی کرمانی)
	همان دردی کش زنار بند است
	*
	تارش همگی ز پود زنار
	*

گه زیر خرقه زنار بندم که بت پرستم (بهائی عاملی)	گه خرقه ریائی پوشم که شیخ و قتم
برهن می شدم گر اینهمه زنار می بستم (نظیری نیشابوری)	کمرد خدمت عمریست می بندم چه شد قدرم
کافری عشوه گری زلف چو زنار بدوش سنگ بر شیشه تقوی زن و پیمانۀ بنوش (مولانا عصمت)	پیشم آمد بسر کوچه پری رخساری گفت تسبیح به خاک افکن و زنار ببند

صلیب

زلف او همچو صلیب آمده دل چون ناقوس (مظفر کرمانی)	عیسی دیر نشین دلبر و دل همچون دیر
از حضرت او نصیب دارند (خسرو دهلوی)	گر سبزه و گر صلیب دارند

صومعه

صوفی چومن از توبه و طامات برآمد (نعیمی مشهدی)	در صومعه تا زمزمه عشق تو افتاد
گرد برگشتم و نیکو نظری کردم و رفت (ابن یعین فریومدی)	با ملائک پس از آن صومعه قدسی را
در صومعه کس چرا نشینند (شرف یزدی)	چون در همه جا بجز تو کس نیست
در محکمه مفتی غوغای تومسی بینم (مظفر کرمانی)	در صومعه صوفی اوصاف تومسی خوانند
از دین و دل سازد بری هم شیخ راهم شاب را (غالب تهرانی)	شوخی که من دارم همی گریگزد در صومعه
کز سبزه گهی گاه ز زنار عیان است (فانی اصفهانی)	گه جویمش از صومعه گاهی ز کلیسا
چون ندیدند قدم جانب میخانه زدند (مظفر کرمانی)	در رخ معتکف صومعه انوار قبول

تویه بشکستم و از صومعه بیرون جستم	در مقامر کده با شاهد و می بنشستم (نزاری قهستانی)
گردست بر آن زلف نگون اندازی	زهاد بصومعه بخون اندازی (روزبهان شیرازی)
در مدرسه آنچه صحبت یاران است	در صومعه آنچه بر گرفتاران است (شاه بدخشانی)
به قمارخانه رفتم همه پا کباز دیدم	چوبه صومعه رسیدم همه زاهد ریائی (عراقی همدانی)
شاید که در این میکرده‌ها دریاییم	آن عمر که در صومعه‌ها گم کردیم (محمد غزالی طوسی)

عیسی

ما که امروز گرانان جهانیم اینیم	که سبک روح ترا از عیسی مریم بودیم (عماد کرمانی)
کی بو که که قدم ازین جهان برگیرم	چون عیسی راه آسمان برگیرم (حسن غزنوی)
مست جام تو عیسی مریم	محو نام تو موسی عمران (رضاقلی هدایت)

قندیل

ذره‌ای از نور روی من چو بر منصور تافت	همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختم (شهاب‌الدین سهروردی)
---------------------------------------	--

کروبی

کروبیان چوناله من گوش می کنند	تسبیح و ذکر خویش فراموش می کنند (کامل خلخالی)
-------------------------------	--

کلیسیا

و آنجای که قصر کبریایی باشد	سجاده نشین کلیسایی باشد (خواجه عبدالله انصاری)
-----------------------------	---

یار به چه روی جانب کعبه رود	گبری که کلیسیا ازو دارد عار
	(بهائی عاملی)
زبانی گوش جان بگشا که در تسبیح حق یابی	چو حجاج حرم آواز ناقوس کلیسارا
	*
ز روی و موی تو ایمان و کفر گشت پدید	که فرق داد ز هم کعبه و کلیسارا؟
	(عیانی جهرمی)
دی شدم در کلیسیا از درد	چون دلم خون گرفت از غم یار
	(رضاعلی هدایت)
وانگهم سنگدل نگهبانی	که چو او در کلیسیا باشد
	(مسعود سعد)

کنشت

گاهی مسجد بود گاهی کنشت است	گاهی دوزخ بود گاهی بهشت است
	(محمود شبستری)
در دایره وجود موجود یکی است	در کعبه و در کنشت مقصود یکی است
	(مختوم نیشابوری)

مریم

من آندم دم از زندگی می زدم	که در نفس مریم مسیحا نبود
	(نعیمی نیشابوری)
شیر وفا مکیده ز پستان وحدتیم	آری مگر ز مریم دوشیزه زاده ایم
	(نزاری قهستانی)

مسیح

همچو برهان مسیح است سخن درد هنم	همچو ثعبان کلیم است قلم در دستم
	(نزاری قهستانی)
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد	یک نفحه بود از نفس روح پرورم
	(قاسم تبریزی)
شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح	باین حدیث لب لعل روح پروراو
	(هلالی جغتائی)

ناقوس

صوت ناقوس همه وصف جمال سبوح حرف ناقوس همه نعت جلال قدوس
(مظفر کرمانی)

مؤمن نشود تا نشمارد یکسان با بانگ نماز بانگ ناقوس فرنگ
(شاه بدخشانی)

ناله برداشت ناگهان ناقوس وین سخن کرد در نهان اظهار
(رضاقلی هدایت)

نفس عیسی، دم عیسی

تو مرده‌ای چنانکه نیابی دگر حیات ورنه ز هر طرف وزد انفاس عیسوی
(رضاقلی هدایت)

کف موسی کفی ز دریایش دم عیسی دمی ز دمهایش
(حسینی قزوینی)

۱۷

امثال و حکم

حدود تأثیر آئین مسیح، را آنگونه که در فرهنگ و ادب فارسی جلوه دارد هیچ چیز بهتر از حکم و امثال رایج در افواه و السنه نمی تواند به درستی تقریر کند. از این رو نقل پاره ای اشعار و کلمات که در طی زمان به صورت امثال سایر درآمده اند و در واقع از معانی و تعبیرات مربوط به آئین مسیح مأخوذند در اینجا خالی از فایده به نظر نمی آید.

در بین این اشعار و کلمات غیر از آنچه از کتب امثال خاصه کتاب جلیل-القدر امثال و حکم علامه علی اکبر دهخدا اخذ و نقل شده است، تعداد زیادی نیز مأخوذ از دواوین شعر است. به هر حال تداول آنها در السنه و افواه حاکی از نفوذ و رواج بعضی تعبیرات و اصطلاحات و حتی معتقدات فرق گونه گون نصاری در بین مسلمین ایران به نظر می آید و از این جهت تعدادی از آنها در این بخش نقل می شود تا نمونه یی از این نفوذ باشد:

آن مسیحا مرده زنده می کند وان جهود از خشم سبلت می کند

(مولوی)

از پس مریم نیامد همچو تالك آبستنی بعد عیسی هیچکس چون دخت رز جان بخش نیست
(کمالی)

از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد عابد محرابی و کشیش کنشتی
(منسوب به ناصر خسرو)

اگرچه رزق مقسوم است میجوی که خوش فرمود این معنی معزی
که یزدان رزق اگر بی سعی دادی به مریم کی ندا کردی که هزی
(ابن یمین)

ای دردمند خیره مشو غره بر طبیب زیرا نشسته بر در عیسی بن مریمی

*

با طاعت و ترس باش همواره تا از تو به دل حسد برد ترسا
(ناصر خسرو)

به جرم عیسی موسی را مگیر به حق گویا شواز باطن خمش باش
به نام عیسی به شکم موسی بنکوهی جهود و ترسا را
تو چه داری برین دو تن تفضیل (ناصر خسرو)

بیاویزند عیسی را به خواری سم خر را خرنند از خاکساری
(دوشنایی فامه)
ترا آسمان خط به مسجد نوشت مزن طعنه بر دیگری در کنشت
(بوستان سعدی)
توبا ترسا بر دانا به یک نرخی اگرچه تو کمر بستی و او کستی

*

تو مؤمن و گزیده محمد را او کافر و گزیده مسیحا را
جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار جز خر عیسی گور پدر هر چه خراست
چرا باید که عیسی کور باشد خطا باشد که قارون عور باشد
(ناصر خسرو)

چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا
(خاقانی)
چرخ خواهی صحبت عیسی گزین ورنه قصد گنبد خضرا مکن
(مولوی)

چو عیسی گر توانی خفت بی جفت مده نقد تجرد را ز کف مفت

*

چون کلیم و مسیح کی گردد هر که چوب و گلیم و خر دارد

*

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی	که همسایه است با خورشید عذرا
حیف باشد روح القدس به سگبانی (که ~)	(خاقانی)
خر عیسی گرش به مکه برند	چون بیاید هنوز خر باشد
خوب نبود عیسی اندر خانه پس درها و نان	(گلستان سعدی)
دل عیسی در آسمان زد چنگ	از برای توتیا سنگ سپاهان داشتن
دین عیسی صلح کل آمد نه آشوب و فساد	(سنائی)
رخت مسیحا نکشد هر خری	خر عیسی به ریسمان آونگ
ز ارباب تجرد نیست بر دل بار عالم را	(اوحدی)
ز دعوی هسته چون گردد زبان معنی شود گویا	نه تجبر که جهان بایست باستم گرفت
ز عیسی چه کاهید مگر جهود	(ادیب)
زنار اگر چه قیمتی باشد	محرم دولت نشود هر سری
سخن چه عرض کنم بر جماعتی که ز جهل	(نظامی)
سوزن عیسی میانش رشته مریم لبش	سبکرومی فزون از حمل عیسی گشت مریم را
سوزنی را پای بند راه عیسی ساختند	به گفتار آورد خاموشی مریم مسیحا را
	(صائب)
	کجا سوی گردون برد راه دود
	(ادیب)
	خیره کمری مده به زناری
	(ناصر خسرو)
	ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را
	(ظہیر فاریابی)
	رومیان زین رشک زنار از میان افشاندند
	(خاقانی)
	حب دنیا پای بند است از همه یک سوزن است
	(سنائی)

*

عقل دم مسیح را فرق کند ز دم خر
(خاقانی)
عیسات دوست به که حواریت آشنا
(خاقانی)
عیسی اینک پیش کعبه بسته چون احرامیان
چادری کان دست ریس دخت عمران آمده
(خاقانی)

عیسی به دین خود موسی به دین خود
عیسی چه محل دارد جائی گه خران باشد
عیسی را علیه السلام گفتند ترا این ادب گه آموخت گفت هیچکس همی
عرجه از دیگری زشت دیدم از آن حذر کردم.

(کیمیای سعادت)

عیسی زبر چرخ است از دار نیندیشد
عیسی مریم نشاید شد ز یک خر داشتن
عیسی نتوان کشت بتصدیق خری چند
فرزند گوهری را عزاز نسب نباشد
عیسی عزیز نفس است ارچه پدر ندارد
(سیف اسفرنگه)

فسون مسیحا گل مرده را
دهد جان نو نه دل مرده را
(ادیب)

فضل تو چیست بنگر بر ترسا
ایشان پیمبران و رفیقانند
از سر هوس برون کن و سودارا
چون دشمنی تو بیهده ترسا را
(ناصر خسرو)

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد
(حافظ)

قدر عیسی کجا شناسد خر
کجا رسد دم عیسی به گرد آن بادی
که بوی گیسوی جانان به عاشقان آورد
(ادیب صابر)

کجا عیسی طبیب آید کسی بیمارگی باشد
کسیرا که کیش است مکر یهود
ز عیسی و انجیل عیسی چه سود
(ادیب)

کسی ز عیسی مریم نجمت بیگاری
کفش عیسی مدوز از اطلس

خر او را مساز پشما گند

(سنائی)

کمر بادی و زنا ربستدی به گزاف
کی رسد از دین سر موئی به تو

کسی نداده به زنا رجز که تو کمری
زیر هر موئیست زناری دگر

(عطار)

گر آب چاه نصرانی نه پاک است

جهود مرده می شویم چه پاک است

(گلستان سعدی)

گر به سخن زنده کرد مرده مسیحا

چون سخن خوب نیست سوی من افسون

(ناصر خسرو)

گر (ن، ل، و) جهان رایک سره ایزد مسلمان خواهدی

جز مسلمان نه جهودستی و نه ترساستی

(ناصر خسرو)

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

گری تو قول ترسا بجهول است

معروف نیست قول توزی ترسا

(ناصر خسرو)

گر سبچه و گر صلیب دارند

از حضرت او نصیب دارند

(خسرو دهلوی)

گر نباشد ز برای شرف عیسی، کس

پوشش سم خراز اطلس و اکسون نکند

(فلکی)

گل که عیسا ش طرازد مرغ است

نی که ادريس نشانده قلم است

(خاقانی)

مایه عیسی دم است دارو نیست

مثل خط ترسا (= کج رو)

مثل خم عیسی (= هر رنگ ازو برمی آید)

مجرما ترسا که از فرمان عیسی سر بتافت

دل بدان خرم که روزی سم خرد رزر گرفت

*

مرغ کان ایزد کند چون مهر پرد بر سپهر
مرغ کان عیسی کند بس خوار باشد پیش خوار
(سنائی)

مرغ گلین کی شود بی دم عیسی روان

مست را مسجد و کنشت یکی است

مسجد کلیسیا نشده است ای پسر هنوز
گرچه به شهر همبر مسجد کلیسیا است
(ناصر خسرو)

مسیح پیمبر چنین کرد یاد

که پیچد خرد چون به پیچی ز داد

(فردوسی)

مؤمن و سجاده خود کافرو، ز نار خویش

هر کسی راهیل با چیزی و خاطر با کسیست

(اوحدی)

مهدی چو بیاید بشود آفت یاجوج

عیسی چو بیاید برود فتنه دجال

*

می باش طیب عیسوی هاش

اما نه طیب آدمی کش

(نظامی)

نار موسی چگونه بیند کور

نطق عیسی چگونه داند کر

(تاج المآثر)

هر درد و داغ را که مسیحا کند علاج

آن را چه احتیاج به معجون و مرهم است

(سلمان)

هر کسی در گوشه ای دم می زنند

لیک چون عیسی دمی کم می زنند

(عطارد)

هر که از قبله اسلام بگرداند روی

بی گمان روی سوی قبله ترسان دارد

(ظهیر فاریابی)

هست عیسی مست حق خر مست جو

(مولوی)

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

(حافظ)

همه دانند که پیدا بود از عیسی خر

همی میردت عیسی از لاغری

تو در بند آنی که خر پروری

(بوستان)

هیئت‌های تبلیغی و فرقه‌های مسیحی

اقدام به نشر دعوت و تبلیغ آئین مسیح در بین اقوام و طوایف دور و نزدیک، از آغاز همواره یک اشتغال عمده کلیسای مسیحی بوده است حتی الزام آن در تعلیم و اشارت خود عیسی (متی ۲۸/۱۹، لوقا ۲۴/۴۷) نیز هست علاوه بر مجاهدات بولس و پطرس قدیس و مسافرت‌های تبلیغی افسانه‌آمیز یا واقعی که به حواریان منسوبست از قرائن چنان برمی‌آید که از همان آغاز نشر مسیحیت هیئت‌های تبلیغی در سراسر قلمرو روم، حتی از جمله در شمال اروپا، به نشر و تعلیم آئین مسیح در بین طوایف و اقوام مشرک کوشیده‌اند.

در واقع اعمال دسولان را باید اولین تاریخ تبلیغات مسیحی شمرد. متأسفانه آنچه در سنن مسیحی دنباله اعمال دسولان را تقریر می‌کند، غالباً بر روایات ناموثق مبتنی است و در مورد قسمتی از آنها ابهام و تردید بسیار هست. مع‌هذا در آنچه به ایران و نواحی مجاور فلسطین مربوط است فعالیت تبلیغی بدون شک باید منجر به نتایج قابل ملاحظه بوده باشد که احوال شهداء مسیحی در بین آنها حاکی از عمق نفوذ تبلیغات دعوتگران قوم به نظر می‌رسد.

در هر حال در بین قدیمترین کسانی که در بلاد شرقی و نواحی قلمرو امپراطوری باستانی ایران به نشر و تبلیغ آئین مسیح پرداخته‌اند پانتانوس قدیس^۱ (وفات ۱۹۰) اهل سیسیل و استاد کلمنت اسکندرانی^۲ را باید ذکر کرد که از قرار روایت، یوزبیوس [۱] در هند به نشر و تبلیغ پرداخت، همچنین گریگور

1 Pantanus. St

2. Clement of Alexandria

نوربخش (ح ۳۱۲)، که در ارمنستان اقدام به تبلیغ انجیل نمود در شمار قدیمترین تبلیغگران آئین مسیح محسوب است.

در عهد اشکانیان و ساسانیان نشر دعوت‌های تبلیغی در ایران و نواحی وابسته به آن قابل توجه بود. تاریخ مسیحیت در ایران قبل از اسلام تا حدی تاریخ بسط و توسعه همین فعالیت‌های تبلیغی است.

در دوران اسلامی نیز، کلیسای مسیحی توجه خاصی به امر نشر و تبلیغ انجیل در بین مسلمین مبذول داشت. حتی جنگ‌های صلیبی که مقاومت و سوءظن مسلمین را در مقابل تبلیغات پی‌گیر، اما غالباً بی‌نتیجه، نصاری تحریک می‌کرد، موجب ایجاد وقفه در این باب نشد. البته روایات مربوط به مسافرت تبلیغی سن‌فرانسوا داسیز در تبلیغ مسیحیت در بین مسلمین اصل درستی ندارد. و مسافرت تبلیغی ریمون لول اسپانیائی هم که سرانجام به رجم و قتل او انجامید به نواحی خلافت شرقی، مربوط نیست اما آنچه در باب این نوع فعالیت‌ها در قرون وسطی در اروپا نقل شده است طرز نگرش کلیسای غربی را نسبت به دنیای اسلامی نشان می‌دهد.

درواقع در همان حال که هنوز جنگ‌های صلیبی بین نصاری و مسلمین در شام و مصر و فلسطین درگیر بود کلیسای روم در نشر مسیحیت در ماوراءالنهر، ترکستان و هند فعالیت داشت و حتی اقوام چین و تاتار را به آئین خویش می‌خواند. در عهد فاجعه مغول پاپ اینوسان دو هیئت تبلیغی به این نواحی شرقی آسیا گسیل کرد (۱۲۴۵) و چندی بعد، سن‌لویی-لویی نهم-پادشاه فرانسه، یک راهب فرانسیسکن به نام ویلیام روبروک^۱ را به مغولستان اعزام نمود. قوبیلای قاآن، خاقان مغول که برادران پولو، در قرن سیزدهم در دربار او بودند چنانکه از روایات مارکوپولو برمی‌آید خواستار آن شد که اطلاعات بیشتری در باب آئین مسیح بدست آورد. با آنکه به این علاقه او، از جانب کلیسا به موقع جواب مثبتی داده نشد، هیئت‌های تبلیغی چندی بعد در تمام قلمرو مغول به نشر دعوت اهتمام کردند. در چین جان‌دمونته کوروینو^۲، نزدیک سی سال عمر صرف تبلیغ مسیحیت کرد و با وجود مخالفت بعضی مقامات محلی حتی اناجیل و مزامیر را هم به زبان

1. William of Rubruck

2. John de Monte Corvino

چینی نقل نمود، اما در ایران ایلخانان که یک اسقف اعظم از جانب پاپ‌جان بیست و دوم، در سلطانیه می‌زیست نشر مسیحیت، بدان جهت که در این نواحی با غلبه اسلام مواجه بود، بسرعت چین و مغولستان ممکن نشد و بعدها نیز سفرهای جنگی تیمور استمرار این تبلیغات را متوقف ساخت.

با اینحال در عهد تیمور و اخلاف او هم کلیسای روم، از سعی در نشر مسیحیت باز نایستاد. علاقه‌ای که میرانشاه پسر تیمور، نسبت به یک اسقف دومی- نیکن، معروف به جان سلطانیه^۱ نشان داد به جای آنکه سلطان تاتار را به کلیسای روم متمایل نشان دهد، این روحانی مسیحی را جزو علاقه‌مندان و ستایشگران او کرد. این اسقف سلطانیه که قبل از آن مدتی نیز در نخجوان عنوان اسقفی داشت بعدها بعنوان فرستاده میرانشاه و پدرش تیمور به اروپا سفر کرد و گزارش وی در باب زندگی تیمور از مآخذ قابل ملاحظه در احوال خاندان تیموریان محسوبست. با آنکه ارتباط او با خود تیمور به درستی روشن نیست از گزارش او برمی‌آید که در شخص میرانشاه نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشته است به هر حال پیداست که تیمور و میرانشاه نسبت به اتباع مسیحی خالی از علاقه نبوده‌اند اما این نکته حاکی از توفیق فعالیت تبلیغی کلیسا در جامعه اسلامی عهد آنها نیست [۲].

در عهد صفوی و بعد از آن اعزام هیئت‌های تبلیغی در ایران و هند با دقت بیشتری دنبال شد. در این زمان، به علت توسعه مناسبات سیاسی بین ایران و اروپا، که ناشی از علاقه غرب به جلب دوستی صفویه و اتحاد با آنها بر ضد عثمانی و تهدیدهای آن بود، هیئت‌های تبلیغی متعدد به ایران آمد.

در بین اینگونه هیئت‌ها از جمله سه فرقه آگوستین (= آستین)، کاپوسین و کرملی را می‌توان یاد کرد که غالباً نمایندگان آنها در اصفهان و بلادی که تعدادی مسیحی در آنها وجود داشت به تبلیغ و دعوت اشتغال داشتند.

از این جمله آگوستینیان^۲، که برادران آگوستی و راهبان آگوستینی هم خوانده می‌شدند، فرقه‌ای از فقرای مسیحی بود که در قرون وسطی تحت عنوان نظامات سنت آگوستین به وجود آمد (۱۲۵۶) و با فرقه دومی نیکن منسوب و مربوط بود. در آغاز حال این فرقه کوشید تا در نواحی دور افتاده و در نقاط دور از بلاد بزرگ به ایجاد

1. John of Sultanyya

2. Augustinian Friars

صومعه‌ها بپردازد اما بزودی انزوا را رها کرد و برای نشر تعلیم در شهرها به بنای صوامع پرداخت. اهتمام در نشر فقر و اعتقاد مسیحی در سرزمین‌های آسیا هم آنها را در عهد صفویه به فعالیت تبلیغی در ایران واداشت [۳].

فرقه کاپوسین^۱، شاخه‌ای از فرقه فرانسیسکن بود که بوسیله مائتودباسی^۲، از آباء فرانسیسکن در روم به وجود آمد و با وجود مخالفت و اعتراض سایر اجزاء فرقه که غالباً زندگی زاهدانه داشتند با شولائی نوک تیز، کفش تسمه‌ای و باریش بلند در انتظار ظاهر می‌شدند، نظامات آنها غالباً سخت و متضمن احیاء طریقه فقر و زهد مرتاضانه منقول از فرانسوا داسیز بود. حرارت فوق‌العاده‌ای که اعضاء این فرقه در امر تبلیغ و موعظه داشتند آنها را مورد حمایت عامه مسیحی‌های اروپا کرد و با آنکه در طی زمان نظامات سخت آنها تعدیل شد بازاین شاخه از فقرای فرانسیسکن در بین سایر شاخه‌ها همواره به عنوان نمونه کامل زهد و فقر و ریاضت مورد توجه و قبول عامه بود. افراد فرقه بیشتر مرد عمل بودند و توجه زیادی به فضل و کمال نشان نمی‌دادند [۴]. در اصفهان و نزد عیسویان ایران هم با علاقه و اکرام تلقی می‌شدند.

کرملی‌ها یا کرملیه هم فرقه‌ای از برادران در یوزه‌گر^۳، از فقرای نصاری و زهاد آنها بودند که جمعیت آنها در عهد جنگ‌های صلیبی (ح ۱۱۴۵ م) در فلسطین به وجود آمد و بعد از خاتمه این جنگ به اروپا انتقال یافت. عنوان آنها مأخوذ بود از نام جبل کرمل در شمال فلسطین نزدیک بندر حیفاء. بعد از آنکه در اروپا به فعالیت تبلیغی پرداخت تدریجاً زهد و فقر را با تجربه کشف و شهود عرفانی توأم کرد و در بین پیشروان آنها کسانی چون سانتاترزا و خوان د کروسا^۴، جامع فقر مسیحی و نوعی عرفان عملی بوده‌اند. اعضاء فرقه توجه خاص به نیایش مریم نشان می‌دادند و متکلمان آنها به مسأله طهارت مریم و آبستنی بدون آرایش او^۵ توجه خاصی داشتند نمایندگان آنها در اصفهان عهد صفوی فعالیت تبلیغی داشتند و غالباً از حمایت و تکریم پادشاهان برخوردار بودند [۵].

با این همه فعالیت تبلیغی این هیئت‌ها، که پادشاهان صفوی مخصوصاً شاه

1. Capuchin 2. Maeta de Bassi 3. Mendicant Friars
4. Juan de Crossa 5. The Immaculate Conception

عباس غالباً با آنها رابطه دوستانه ملاطفت آمیز هم داشتند در جامعه اسلامی مجال نفودی نیافت و ظاهراً بیشتر هم ناظر به جلب مسیحی‌های شرقی از گریگوریان ارامنه و نسطوریان کلدانی به مذهب کاتولیک و طریقه‌های این فرقه‌ها بود. گرایش مسلمین به آئین مسیح ظاهراً مشهورترین نمونه‌اش ارتداد اروج بیگ ترکمان بود که همراه یک هیئت سیاسی به اروپا رفته بود و در همانجا و نه در ایران مذهب مسیحی اختیار کرد و دیگر به ایران برنگشت. گزارش گرایش او به مسیحیت هم در مآخذ فارسی عهد صفوی، به نحوی که حاکی از تأثیر مسیحیت در وی باشد نقل نشد اما خود او، که بعد از گرایش به مسیحیت در اسپانیا ماند و دون خوان ایرانی خوانده شد، در گزارش جالبی که در باب احوال خویش و اوضاع ایران املاء کرد، در این باب پاره‌ای اطلاعات جالب داد. رجوع شود به گگی لسترنج، دن خوان ایرانی. با آنکه در آخر عهد صفویه و مخصوصاً در عصر قاجار هیئت‌های تبلیغی متعدد در اصفهان و گیلان و آذربایجان و نواحی دیگر به فعالیت پرداختند و تدریجاً کشیشان پروتستان و یسوعی ضمن نشر دعوت در اقامه مجالس مناظره هم اهتمام کردند و یک سلسله ادبیات کلامی از مقوله ردود و مناقضات بین نصاری و مسلمین به وجود آمد، مساعی این هیئت‌ها در جلب مسلمین به آئین مسیح قرین توفیق نشد و مسیحیان ایران که دعوت و حمایت این هیئت‌ها تقریباً منحصر به جلب آنها ماند از همان دو جماعت قدیم ارمنی و آسوری که از قرن‌ها قبل از آغاز ورود اینگونه هیئت‌ها بر آئین مسیح بودند تجاوز نکرد فقط در بین آنها بعضی را بطریقه کاتولیک و برخی را به آئین پروتستان جلب نمود و به این طریق مسیحیت در ایران، همچنان مثل گذشته به همین دو جماعت منحصر ماند.

ارامنه ظاهراً در تمام عالم اولین قومی بودند که بطور رسمی و جمعی مذهب مسیح اختیار کردند، گریگور معروف به نوربخش (لوساووریچ)^۱ که فرزند یک تن از نجبا (= نخریران)^۲، از خاندان نجبای اشکانی ارمنستان موسوم به سورن پهلو بود، و مطران ولایت کاپادوکیه موسوم به لئونیتوس^۳ وی را به سمت اسقف ارمنستان برگزیده بود در آنجا تیریدات^۴ دوم (= تیرداد)، پادشاه ارمنستان (۳۱۴-۳۳۸ م)، را به قبول آئین جدید ترغیب کرد، وی را غسل تعمید داد و بدینسان ارمنستان را به

1. Lusaworitch

2. Nakharar

3. Leonitus

4. Tiridate

آئین مسیح درآورد. از آن پس مطران قیصریه، وی را عنوان جاثلیق (= اسقف اعظم) ارمنستان داد. تیریدات چون به آئین جدید گروید دسته‌های سپاه به اطراف اعزام کرد و حکم کرد تا معابد زرتشتی را ویران کنند و به جای آنها کلیسا بنا نمایند. به رغم مداخله پادشاهان ساسانی از جمله یزدگرد دوم که ناظر به اعاده حیثیت آئین زرتشتی بود مخالفت موبدان ارمنی که کرماپت خوانده می‌شدند مانع از انتشار مسیحیت در سراسر ارمنستان نشد و او چمپادزین را که پیش از این واگارشایا نام داشت، نزدیک جبال آرارات در ایروان مرکز کلیسایی ساخت که گویند محل آن را عیسی در طی رؤیائی مکاشفه‌آمیز به وی نشان داده بود. عنوان کاتولیکوس (= جاثلیق) مدتها در بین فرزندان او که به موجب یک رسم فتودال محلی وارث مقام او بودند، موروث ماند فقط در قرن پنجم میلادی بود که عنوان جاثلیق ارمنیه انتخابی شد. قبل از آن جاثلیق‌های ارمنستان که اخلاف گریگور بودند بعد از وی همچنان تابع مطران حوزه قیصریه باقی ماندند. بعد از وی پسرش ارستاکس^۱، عنوان وی را یافت و او در همان اوقات در مجمع نیقیه شرکت کرد. اما از ۳۷۴ م، کلیسای ارمنستان از تابعیت نسبت به مطران قیصریه دست کشید بعدها در قرن پنجم کلیسای ارمنستان، به عصر طلائی خویش وارد شد و تحت رهبری اسحق بزرگ، کتاب مقدس وادعیه و اوراد مذهبی از سریانی به ارمنی نقل شد و اسحق اول بزرگ^۲ به همراهی مسروپ مقدس^۳ مبانی کلیسای ارمنی را تحکیم کردند. او چمپادزین به عنوان یک کانون مهم مسیحی، مورد توجه نصارای ارمنی واقع شد. بنای این کلیسا که هنوز باقی است به سال ۳۶۰ میلادی منسویست و چنانکه در گزارش سیاحان قرن اخیر آمده است بعضی آثار متبرک هنوز در آنجا حفظ می‌شود از آنجمله است نیزه‌ای که گویند پهلوی حضرت مسیح را در هنگام مصلوب شدنش سوراخ کرده است و همچنین بازوی راست گریگور مقدس که در محفظه‌ای بسیار قدیمی آن را حفظ می‌کرده‌اند [۶].

به هر حال در مناقشات مربوط به لاهوت و ناسوت و وحدت یا تعدد طبیعت مسیح کلیسای ارمنستان خود را از معرکه جدال دور نگهداشت و حتی در شورای کالسدون (۴۵۱) هم شرکت نکرد، اما نیم قرن بعد ظاهراً بیشتر به جهات سیاسی

1. Aristaces 2. Sahac 3. Mashttots Mesrop

شورای مزبور را محکوم کرد و به همین سبب کلیسای ارمنستان هم بعد از آن در شمار قایلان به وحدت طبیعت درآمد [۷]. مع هذا کلیسای ارامنه هرگز با مذاهب قایل به وحدت طبیعت توافق تام هم پیدا نکرد. تختگاه اسقفی هم در طی حوادث بعد که از جمله شاهد سقوط ساسانیان و تجزیه بیزانس بود، چندبار تغییر محل داد. مدتی طولانی (۹۰۱-۴۸۴) به دوین^۱ منتقل شد، چندی به کیلیکیه انتقال یافت (ح ۱۱۱۶) و بالاخره باز به اوچمیا^۲ دزین انتقال یافت (۱۴۴۱).

تاریخ کلیسای ارمنستان در دوره اسلامی تاریخ ارمنستان در ارتباط با سلاجقه روم، عثمانی و صفویه را شامل است. کلیسای مزبور در تمام این دوره غالباً عرصه تعقیب و آزار مخالفان بود. آخرین این سلسله تعقیب‌ها به وسیله روس‌ها (۱۸۹۳) و عثمانی‌ها (۱۹۱۵) فاجعه‌آمیز بود. به هر حال مبانی اعتقادی کلیسای ارامنه با آنچه در کلیسای ارتودکس معمولست شباهت بیشتر دارد. روحانیان این کلیسا شامل دو طبقه عمده‌اند: ورداپت‌ها که علماء قوم محسوبند و ازدواج نمی‌کنند و کشیشان عادی که جز راهبان آنها باقی پس از ورود به جرگه روحانی بایست ازدواج نمایند [۸].

اما آسوریان عبارتند از بقایای نسطوریان بین‌النهرین قدیم که خود را، اخلاف قوم آشور، می‌شمردند و مشهور آنست که اجداد آنها در نینوا و نواحی دیگر به وسیله طوماس قدیس به آئین مسیح گرویده‌اند. اگرچه در باب سامی بودن آنها ظاهراً جای شک نیست، دعوی انتساب به آسوریان باستانی که نزد آنها رایج است مبنائی ندارد و محتمل است بوسیله مبلغان اروپائی به آنها تلقین شد باشد [۹]. با اینکه آنها خود را در بعضی موارد سوراتی می‌خوانند ارتباط آنها را با سریانی‌ها (= آرامی‌ها) مسیحی بیشتر محتمل می‌سازد و زبان آنها هم که سریانی آرامی است مؤید این معنی است و با زبان آشوری باستانی ارتباط ندارد. از گذشته احوال آنها این قدر معلوم است که آنها، نسطوریوس بانی مذهب نسطوری را که در دنبال مجمع افسوس^۲ (۴۳۱)، از حوزه کلیسای روم طرد شد، نزد خود پناه دادند و با این اقدام از حوزه تسلط کلیسای روم خارج شدند.

چندی بعد که امپراطور زنون مدرسه نسطوری ادسا را منحل کرد (۴۸۹)،

نسطوریان بین‌النهرین مورد حمایت و اعتماد نسبی ساسانیان واقع شدند و در قلمرو آنها غالباً، و به هر حال جز در مواردی که تعصب مویدان زرتشتی را تحریک می‌کردند، از امنیت و حمایت حکومت برخوردار بودند. چون با بیزانس از لحاظ مذهبی توافقی نداشتند در موارد جنگ ایران و بیزانس هم، مورد سوءظن ایران واقع نمی‌شدند. طریقه آنها هم به همان سبب در تاریخ کلیسای ایران و کلیسای فرس خوانده شد. با آنکه اکنون اسقف اعظم آنها در خارج از ایران مقرر دارد (سان‌فرانسیسکو- امریکا)، هنوز لااقل یک پنجم تمام جمعیت آنها در ایران بسر می‌برد.

در قرون نخستین اسلام علماء این جماعت، که از لحاظ اختلاف با کلیسای ملکایی ارتدکس، با بیزانس هم توافقی نداشتند، جهت اشتغالی که به نقل و ترجمه متون طبی و فلسفی از یونانی داشتند، در نزد خلفا و حکام ایشان مورد حمایت و علاقه بودند و موضع آنها در قیاس با صابئین حران که تلقی آنها به عنوان اهل کتاب مدتی محل اختلاف شد، به مراتب بهتر بود. در همین قرن‌ها و حتی از مدتها قبل از آن نسطوریهای بین‌النهرین هیئت‌های تبلیغی، از طریق خراسان به ماوراءالنهر اعزام کردند و بدینسان مذهب نسطوری را در ترکستان رواج دادند. بدینگونه فعالیت تبلیغی آنها در نواحی ترکستان و هند قابل ملاحظه بود. بروفق بعضی قرائن کسی که در عهد مغول به عنوان یوحنای قسیس پادشاه ترکستان خوانده می‌شد، یک خان ترک از اتباع کلیسای نسطوری بود.

بعد از سقوط عباسیان و بغداد بردست مغول (۶۵۶)، جاثلیق نسطوریان از بغداد به نواحی جبال کوچید و حدود موصل را مرکز فعالیت ساخت و بدین طریق در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی فعالیت نسطوریان از بین‌النهرین به جبال موصل و نواحی خراسان و ماوراءالنهر منتقل گشت. گرایش خانان مغول به اسلام، نفوذ آنها را در خراسان و ماوراءالنهر محدود کرد و حوزه فعالیت آنها تدریجاً در همان نواحی جبال عراق محدود ماند. تا مدتها بعد نسطوریهای مزبور در جبال عراق و نواحی مجاور قلمرو نژادی اکراد، موضع خود را حفظ کردند و به‌رغم تضییقات همچنان از حوزه کلیسای روم و بیزانس جدا ماندند.

در قرن پانزدهم میلادی جمعی از این طایفه که در قبرس می‌زیستند به

کلیسای روم پیوستند بعدها در قرن شانزدهم جاثلیق نسطوری دیاربکر به نام یوحنا سولا^۱ هم به روم رفت و عنوان جاثلیقی خود را از پاپ یولیوس سوم^۲ گرفت (آوریل ۱۵۰۳). در دنبال همین واقعه بود که پاپ وی و پیروانش را به نام کلدانی خواند و از همین جا بود که بعدها عنوان آسوری هم، برای اعقاب قوم قابل توجیه گشت.

در قرن بعد مرکز فعالیت کلدانی‌ها، از دیاربکر به اورمیه در آذربایجان منتقل شد و قوم با قطع رابطه با پاپ و کلیسای کاتولیک (۱۶۷۰) به آئین نسطوری بازگشت اما این بازگشت هم قطعی نبود چندی بعد باز بین جاثلیق قوم با کلیسای روم رابطه برقرار شد و پاپ موضع وی را تأیید کرد (۱۷۷۹). نسطوری‌هایی که سرجان ملکم (تاریخ ۴۲۵) از وجود آنها در صحنه کردستان خبر می‌دهد که به قول وی اکثر محترفه بوده‌اند و تحت حمایت حکام اردلان در آسایش بسر می‌برده‌اند، دسته‌هایی از همین طایفه محسوب می‌شدند.

در قرن نوزدهم، پروتستانها هم در صدد جلب آنها برآمدند. در سالهای ۱۸۲۰، ۱۸۴۰ فعالیت تبلیغی کلیسای پرسبی تریان و کلیسای انگلند، در بین آنها رو به ازدیاد نهاد. مادام دیولا فوا در سفرنامه خویش [۱] از وجود آنها در تبریز و بغداد و عماره نشان می‌دهد و سادگی مراسم و زیبائی زنان آنها را می‌ستاید. در ۱۸۸۵ هم اسقف اعظم کلیسای کنتربوری موسوم به بنسون^۳، با اعزام یک هیئت تبلیغی تازه در صدد جلب آنها برآمد. در گیرودار این فعالیت‌ها، نسطوری‌های بین النهرین و جبال بارها مورد آزار اکراد و تضییق حکام عثمانی واقع شدند [۱۱] در طی قرن نوزدهم لا اقل دوبار (۱۸۳۱-۱۸۴۵) شیوع وبای عام جمعیت آسوری‌ها را در اورمیه به شدت تحلیل برد. با آنکه اسقف اورمیه و پیروانش در این ایام همچنان به مذهب نسطوری باقی بودند و برخلاف آسوریان موصل با کلیسای روم رابطه‌ای نداشتند، در این حوادث مؤسسه‌های خیریه وابسته به جمعیت‌های خیریه مسیحی— از پروتستان و کاتولیک— برای تخفیف آلام آنها کمک‌های ارزنده کردند [۱۲].

در همین سالها بین آسوری‌ها با اکراد جبال مجاور جنگ‌های شدید و مکرر

1. Sulaqa

2. Julius III

3. E. W. Benson

(۱۸۴۱-۱۸۴۷) روی داد و در جنگ اخیر نزدیک ده هزار تن از آنها به قتل رسید و دنباله این مخاصمات سالها بعد همچنان (۱۸۹۶-۱۹۰۸)، ادامه یافت و به خونریزیهای بسیار انجامید.

در جنگ بین الملل اول هم چون آسوریهای اورمیه به سبب ناایمنی از عثمانی ها به روس ها پیوستند (۱۹۱۵) اکراد به تحریک عثمانی ها با آنها درافتادند و در طی مخاصمات تلفات سنگین بر آنها وارد آوردند. در دنبال سقوط رژیم تزار هم آسوریه تحت حمایت انگلیسی ها واقع شدند ما توافق دینی آنها با دشمن، که بعدها در دوره قیمومت هم آنها را به عنوان سرباز مزدور در خدمت انگلیسی ها نگهداشت نفرت اعراب و سایر مسلمین نواحی را در حق آنها تحریک کرد. به هر حال در پایان جنگ آسوریه در مقابل قوای متحد کرد و عثمانی مغلوب و منهزم شدند (۱۹۱۸) عده زیادی از آنها کشته شد و تعدادی در بعقوبا واقع در بین النهرین به انگلیسی ها پناه بردند. چندی بعد از همانجا، به حمایت انگلیسی ها و به رهبری فرمانده آسوری خود، مارشال آقاپطرس کوشیدند با تصرف نواحی موصل و دیاربکر دولتی مستقل به وجود آوردند اما موفق نشدند و انگلیسی ها هم که برای تحکیم موقعیت خود در بین النهرین آنها را تحریک کردند نتوانستند به آنها کمک کنند. در رجوع به جامعه ملل در لوزان سویس هم بهره ای عاید آنها نشد. با خاتمه دوران قیمومت و اعلام استقلال عراق (۱۹۳۰)، انگلیس هم از حمایت آنها دست کشید و آرمان استقلال طلبی آنها مورد تأیید متفقان ایشان واقع نشد و در سوریه هم توفیقی برای آنها حاصل نیامد ناچار باز به نواحی اورمیه در ایران عقب نشینی کردند.

مناظرات و ردود بین متکلمین اسلام و فرق نصاری

بارزترین مواردی که حدود تأثیر و نفوذ آئین مسیح را در ادب و فرهنگ ایران معلوم و معین می کند مناظرات و گفتگوهایست که بین متکلمان ایرانی و علماء مسیحی روی داده است و البته این مناظرات منتهی به تألیف کتب و رسالات متعدد در باب آئین مسیح و آراء و عقاید آن گشته است. چون از یکطرف دعاة و علماء مسیحی به نشر و تبلیغ آئین خویش می پرداخته اند و از سوی دیگر علماء ایران در رد و جرح آن آراء و عقاید می کوشیده اند و هر طایفه طبعاً در تأیید و اثبات عقاید خویش کتابهایی تألیف و تصنیف می کرده اند، از این راه یک سلسله کتابها و رساله های مهم در زبان فارسی تألیف شده است که بعضی در رد آئین مسیح است و بعضی دیگر متضمن تبلیغ و دعوت و تأیید و نصرت این آئین است.

پیش از اسلام، موبدان زرتشتی ظاهراً در مقابل نفوذ آئین مسیح از شدت و خشنونت بیشتر استفاده می کرده اند تا از حجت و دلیل. مع هذا کتب و رسالاتی هم ظاهراً تألیف می شده است که از آنها امروز چیزی باقی نمانده است. شاید کتب مرقیون و بردیصان و مانی و مزدک و رسالات اتباع و پیروان آنها متضمن مطالبی در این باب بوده است که از میان رفته اند اما بسبب آنکه اتباع این مذاهب همه بنحوی با آئین مسیح ارتباط و اتصالی داشته اند ظاهراً اگر در کتب آنها چیزی از این مقوله مشاجرات و مباحثات بوده است عبارت از بحثهایی بوده است که در باب این ادیان و آراء با عقاید بعضی از فرق و یا روحانیان مسیحی داشته اند و به هر حال این کتابها و رساله ها از قدیمترین کتابهایی است که ظاهراً در ایران راجع به این

مسائل تألیف شده است.

از قدیمترین مواردی که از بحث و مناظره متکلمان و صاحب نظران ایران با علماء نصاری حکایت دارد فصل جالبی است که در رساله پهلوی شکندگمایک و چاد آمده است. در این فصل نقدی دقیق و جالب از عقاید نصاری هست و تمام مبادی آنها را با دقت تمام جرح و رد می کند. از جمله مریم را به بدکاری متهم می دارد و ادعای او را که از روح القدس آستن شده است مسخره می کند (۸-۴) و دعوی ترسایان را که عیسی نزد آنها خدا شمرده می شود رد می کند و می گوید که اگر ممکن باشد که خدا ولادت یابد ناچار از مرگ هم مصون نیست (۳۱-۲۷) به علاوه اگر مرگ عیسی هم به اختیار خود او بوده است دیگر کشندگان وی را نباید مقصر و گنهکار شمرد (۴۵-۴۳). همچنین اعتقاد به تثلیث و عقیده به شفاعت وفدیه را رد می کند و هیچکدام را موجه و کافی نمی شمارد (۷۰-۶۴)، بعضی فقرات اناجیل را هم مورد بحث و جرح قرار می دهد (۷۱-۱۰۷) و از بعضی فقرات دیگر مطالبی در تأیید و انتصار آئین ثنوی پیدا می کند (۱۰۴-۱۰۸).

این رساله پهلوی البته از آثار عهد اسلامی است و فصلی هم در مناظره و مباحثه با عقاید مسلمین دارد. اما با این همه نمونه ایست از مباحثاتی که ظاهراً قبل از اسلام هم بین مویدان ایران و متکلمین نصاری در جریان بوده است. این کتاب را دمناش^۱ با شرح و تفسیر و مقدمه دقیق به زبان فرانسوی ترجمه کرده است و متن پهلوی را نیز به خط لاتین آورده است. فصل مربوط به رد عقاید نصاری را در این طبع بسیار نفیس باید در فصل پانزدهم و ذیل یادداشت ها مطالعه کرد.

مسلمین نیز از همان ظهور اسلام که با نصاری مواجه شدند به بحث و مناظره با آنها توجه کردند، بعضی از عقاید و مبادی نصاری مثل ابن الله دانستن عیسی و اعتقاد به ثالث ثلاثه و عقیده به مصلوب شدن عیسی بصراحت تمام در قرآن کریم رد شده است:

ما کان الله ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون

(سوره ۱۹ (مریم)، آیه ۳۴)

لقد كفرالدين قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من اله الا اله واحد...

(سوره ٥ (مائده)، آیه ۷۲)

و قولهم انا قتلنا المسيح عيسى بن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم...

(سوره ٤ (نساء)، آیه ۷-۱۵۶)

اما متکلمان در رد عقاید و افکار آنها به بحث و تحقیق بیشتر پرداختند و کتب و رسالات متعدد تألیف کردند. ابن الله دانستن مسیح از جمله اقوالی است که مسلمین بر آن ناخته‌اند. البته توحید صرف که برای خدا کفو و شریک و ولد و والد نمی‌تواند قبول کند زیر بار تثلیث نامفهوم غیر معقول نمی‌رود. در رساله رد برونصاری [۱] که نام مؤلف آن معلوم نیست و اخذ و اقتباس و تفصیل کتاب تخجیل ابوالبتا است می‌گوید در توراۃ تمام بنی اسرائیل ابناء خدا و تمام مصریها ابناء فرعون شمرده شده‌اند، وقتی تمام اسرائیل فرزند خدا باشند مزیت مسیح بر آنها چیست؟ [۲].

در واقع لفظ ابن و اب در این مقام به مجاز استعمال شده است و غفلت از این نکته است که سبب اشتباه نصاری شده است و می‌گوید از اناجیل هم برمی‌آید که عیسی نسبت بنوت به خدا را فقط مخصوص خود ندانسته است و جمیع کسانی را که تحت تعلیم و ارشاد خویش می‌دانسته است و بلکه جمیع بشر را فرزند خدا خوانده است از جمله در انجیل آمده است که: «گناهان مردم را ببخشید تا پدر آسمانی شما نیز گناهان آنان را ببخشد» و از اینجا پیداست که حتی گنهکاران است را نیز فرزندان و ابناء الله دانسته و در کلام پولس و سایر رسولان و حواریان مسیح نیز اقوالی ازین نوع بسیار است و تمام اینها نشان می‌دهد که استعمال کلفظ ابن و اب در این موارد از روی مجاز است نه حقیقت و بنابراین آنچه نصاری دعوی دارند که عیسی ابن الله است خطا است و از انجیل به صراحت بر نمی‌آید و یا لامحاله استنباط این عقیده و این رای از انجیل خالی از اشکال نیست. اما الفاظ رب واله که در انجیل در باب عیسی بکار رفته است نیز از همان الفاظ است که به عقیده مسلمین در فهم آن نصاری به خطا رفته‌اند و بجای آنکه متوجه و ملتفت معنی مجازی آن بشوند معنی حقیقی لفظ را گرفته‌اند رب و الله و پروردگار و مربی و خدایگان و خداوندگار و الفاظی از این قبیل برسبیل تعظیم و تجلیل در حق معلم و مربی و رئیس و زعیم قوم استعمال می‌شود، اما مقید به همین حد و همین معنی است نه

آنکه بطور مطلق بکار برود، چنانکه در تورات خداوند به موسی می گوید که من ترا اله فرعون قرار دادم؛ معنیش اینست که ترا بر او مسلط و حاکم کردم [۳]. و شمعون صفا می گوید: «خداوند مسیح را رب قرار داد» مرادش آنست که تدبیر کار اصحاب را بدو واگذار فرمود، چون اگر مسیح رب و پروردگار بود چه معنی دارد که خداوند او را پروردگار کند [۴]. و در تفسیر معنی خدائی مسیح از انجیل یوحنا منقولست که عیسی روزی در اورشلیم در رواق سلیمان نشسته بود یهود نزدیک آمدند و او را احاطه کردند و سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند و او را گفتند که تا چند جان ما را شکنجه و عذاب دهی؟ عیسی گفت شما را کارهای نیک آموزم آیا مرا به سبب کارهای خوبی که می آموزم سنگباران می کنید؟ گفتند ترا بدان سبب سنگ می زنیم که در عین آنکه انسانی خویشتن را خدا می دانی. گفت آیا در آئین شما مکتوب نیست «که من شما را خداوند خواندم» وقتی آن قوم گذشته را به سبب آنکه مورد خطاب کلام خدا بوده اند جایز باشد الله و خداوند گفت چرا شاید آنکس را که خدا او را منزه کرده و فرستاده است چنین خواند (یوحنا ۱۰/۳۰-۳۳) و به حکم این حکایت مفهوم صریح قول یوحنا و مسیح آنست که اطلاق نام خداوندی بر مسیح بهمان نهجی است که این لفظ بر حکماء و علماء قدیم بنی اسرائیل اطلاق شده است [۵] و بنابراین نصاری به خطا رفته اند که از انجیل الوهیت مسیح را استنباط کرده اند و بدان معتقد شده اند.

در حقیقت مهمترین ایرادی که مسلمین بر نصاری داشته اند همین نکته بوده است در صورتیکه از انجیل به عقیده مسلمین عبودیت عیسی برمی آید. و امامطالب دیگری هم بوده است که در آن بین مسلمین و نصاری اختلاف و مناقشه بوده است. مثل شهادت و بشارت انجیل به اسم احمد و مثل قضیه مصلوب شدن عیسی که بین آنچه نصاری معتقد بوده اند با آنچه مسلمین می گفته اند اختلاف بوده است و بدین سبب مسلمین به اثبات تحریف انجیل پرداخته اند و نصاری طبعاً بدفاع برخاسته اند و یک رشته مجادلات هم در این مسائل فیما بین ملتین رخ داده است که داستانی مفصل دارد و مسأله وجود اناجیل اپوکریفا از فروع این مجادلاتست.

تحریف انجیل—از دلایلی که متکلمان در اثبات تحریف این اناجیل می آورند وجود تناقضات در آنهاست که مطالب آنها بایکدیگر مطابقت ندارد سهلست در بعضی

موارد بین آنها تناقض و تعارض هست و این معنی را که از مقایسه اناجیل بخوبی برمی آید مسلمین دلیل آن می دانسته اند که اینها آن اناجیل راستین که به طریق وحی و از جانب خداوند بر عیسی نازل شده باشد نیست ناچار بر آنها اعتمادی هم نمیتوان داشت [۶]. انجیلی هم که نصاری بر آن اعتماد دارند چنانکه گفته شد یکی نیست چهار انجیل است که جملگی بعد از عیسی و هر کدام به زبانی دیگر و در کشوری دیگر نوشته شده است و تازه بین آنها نیز بسی تضاد و تناقض و اختلاف هست و در هر کدام قصص و حکایاتی هست که در اناجیل دیگر نیست. بعلاوه دو تن از این چهار تن که اناجیل اربعه بدانها منسوبست یعنی مرقس و لوقا از جمله آن دوازده تن حواری که اصحاب مسیح بوده اند نبوده اند و مطالب خود را از قول دیگران گرفته اند و از اینجا پیداست که اناجیل آنها یعنی انجیل مرقس و انجیل لوقا از جانب خدا نیستند [۷]، بین انجیل متی و یوحنا هم اختلاف و تناقض هست که اعتماد را از آنها سلب می کند از جمله در حکایت ملاقات عیسی با یحیی تعمید دهنده. انجیل یوحنا می نویسد که مسیح نزد یحیی تعمید دهنده رفت تا از او تعمید گیرد چون یحیی او را دید گفت این است بره خدا که گناه مردم عالم را رفع می کند و برمی گیرد و این همان کسی است که من گفتم بعد از من می آید و از من برتر است و طبق در دست دارد و خرمن خویش را بدان می پالاید و پاکیزه می کند و گندم را به انباری می برد و کاه را به آتشی که هرگز انطفاء نمی پذیرد می سوزاند (یوحنا: ۱/ ۲۹) اما متی و لوقا به خلاف قول یوحنا می گویند. متی می گوید که چون یحیی تعمید دهنده مسیح را دید گفت من محتاجم که از دست تو تعمید بیابم برای چه تو اکنون آمده ای تا از دست من تعمید بیابی؟ و می گوید بعد از آن کسی نزد عیسی فرستاد و پرسید آن مسیح که قرار است بیاید تویی یا باید منتظر کسی دیگر باشیم؟ اینست آنچه متی می گوید که البته با آنچه یوحنا آورده بود تفاوت بارز دارد اما مرقس از این باب هیچ نمی گوید و پیداست که بین این اقوال تعارض و تناقض بسیار زشتی هست چه در یوحنا یحیی جزم دارد که عیسی مسیح است و هیچ حاجت نمی بیند که از او سؤال کند، اما در متی در یقین نیست و حاجت می بیند که از زندان کسان نزد عیسی بفرستد و از او بپرسد آیا مسیح اوست یا نه؟ و مرقس اصلاً متعرض ذکر قصه نمی شود و این امر ناچار سبب ایجاد سوءظن و موجب بروز شک می شود و اناجیل

را بکلی سست و بی اعتبار جلوه می دهد [۸]. همچنین در ذکر بردار کردن عیسی متی می گوید عیسی را بدار زدند و دو تن از دزدان را نیز با او بدار کردند یکی بردست راست او و آندیگر بردست چپش و آن دو دزد با یهود که عیسی را استهزاء می کردند شریک و هم فکر بودند و مثل یهود عیسی را سرزنش می کردند و مسخره (انجیل متی ۲۷: ۴۴ و ۳۸) اما لوقا خلاف این را ذکر می کند و می گوید که از آن دو دزد یکی عیسی را استهزاء می کرد و آندیگر رفیق خود را از استهزاء به مسیح باز می داشت و می گفت از خدا نمی ترسی؟ ما جزای کار خویش را می بینیم اما این شخص کار بدی نکرده است. پس از آن به مسیح گفت ای خداوند مرا در ملکوت خویش بیاد آر و مسیح گفت تو امروز بامن در بهشت خواهی بود (لوقا ۲۳: ۴۳-۳۹) و این قصه را مرقس و یوحنا هیچکدام نیاورده اند و اگر چنین واقعه ای اتفاق افتاده بود ممکن نبود که شایع نشود و اگر شایع بوده است چرا مرقس و یوحنا چنین واقعه ای را ترک نموده اند و نقل نکرده اند و وقتی این داستان را ترک کرده باشند از کجا که مواضع کثیره دیگر را از انجیل حذف نکرده باشند [۹] و به هر حال از این نکات و امور عدیده دیگر مسلمین نتیجه می گرفته اند که اناجیل نصاری محرف است و دلایل زیادی از مقایسه و مقابله اناجیل می آورده اند که همه دلیل ضعف و تناقض مندرجات آنها و مؤید احتمال بروقوع تحریف در آنها می باشد.

برای تحقیق در کیفیت مجادلات مسلمین با فرق نصاری در اینجا فهرستی کوتاه از کتب و رسالات مشهوری که طرفین در رد و جرح عقاید و آراء یکدیگر نوشته اند تهیه و درج می شود. خلاصه مندرجات این کتب نیز همانست که در فوق به نحو اختصار مذکور گشت اینک فهرست کتابهای مذکور:

۱. رساله فی دد علی التصادی (عربی)؛ از ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ متوفی ۲۵۵ که در مجموعه ثلاث رسائل او با رساله ذم اخلاق الکتاب و رساله فی القیان در قاهره به سال ۱۳۴۴ چاپ سربی شد.

۲. الرد الجمیل علی من غیر التوادة والانجیل؛ از ابو حامد غزالی. این کتاب را بقاعی در الاقوال القویمة بدو نسبت داده رک: کشف الظنون، ج ۱، ص ۸۳۷، معلوم می شود حاجی خلیفه این کتاب را خودش ندیده است.

۳. رساله فی المناظره بین المسلمین و النصاری و ذکر استلثمهم و هی رساله جیده

لامام العلامة نجم الدین مختار بن محمود الزاهدی المتوفی سنه ۶۵۸ ک ظ
 ۸۹۳/۱ و ظاهراً این کتاب باب سوم باشد از الرسالة الناصریه همین مؤلف که آن
 را برای برکه خان چنگیزی تألیف کرده است. باب اولش در اثبات نبوت
 حضرت محمد (ص) بود و باب دومش ذکر مخالفین نبوت وی و دفع شبهات آنها
 و باب سوم مناظره بین مسلمین و نصاری. ک ظ/۸۹۵.

۴. التنجیل لمن بدل التوراة والانجیل؛ از ابوالعباس احمد بن ابی المحاسن
 عبدالحلیم عبدالسلام معروف به ابن تیمیه حرانی متوفی در ۷۲۸ رک: ک ظ
 ۳۷۹/۱.

۵. هداية الحیادی فی اجوبة اليهود والنصارى؛ ردی است بر یهود و نصاری از ابن
 قیم الجوزیه متوفی ۷۵۱.

۶. الصراط المستقیم و مخالفة اصحاب الجحیم؛ ردی است بر نصاری و یهود
 از ابن تیمیه حرانی.

۷. الجواب الصحیح لمن بدل دین المسيح؛ تألیف ابن تیمیه (۷۲۲). در
 کشف الطنون نام کتاب چنین آمده است: بیان الجواب الصحیح لمن بدل دین المسيح.

۸. تخییل من حرف الانجیل؛ از امام ابی البقاء صالح بن حسین الجعفری.

۹. المنتخب الجلیل فی تخییل من حرف الانجیل، از ابی الفضل المالکی
 المسعودی ۹۴۲.

۱۰. کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیة آئینه حق نما در رد مذهب نصاری
 تألیف سید احمد بن زین العابدین العلوی العاملی اصفهانی. در رد کتاب آئینه حق نما
 تألیف ژروم گزاویه، چاپ لیدن ۱۶۳۹.

کتاب مصقل صفا که سید احمد علوی در سال ۱۰۳۲ هجری تألیف کرده
 است اتحاف به شاه عباس صفوی گردیده است. مؤلف در مقدمه کتاب می گوید که
 پیش از این هم کتبی در رد نصاری و یهود نوشته است از جمله کتاب اللوامع
 الربانیة فی رد الشبه النصرانیة را در رد نصاری نوشته و صواعق الرحمن در رد مذهب
 یهودان و تغییر توراة را بر ضد یهود و در سال ۱۰۳۲ چون دو تن از راهبان
 نصاری که یکی پادری جوان، و دیگری پادری بریو^۱ بوده اند کتاب آئینه

حق نما را که در تأیید تثلیث تألیف شده بود به او نشان داده‌اند و او در صدد رد آن کتاب برآمده است و در مقدمه اللوامع الربانیة که در آن نیز قصدش رد بر اناجیل و اثبات محرف بودن آنهاست می‌گوید که حضرت امام المهدی در خواب وی آمده و او را مأمور کرده است که کتب نصاری را رد کند. اما از قرائن برسی آید که کتابی که در دسترس وی بوده است منتخب آئینه حق نما بوده نه اصل آن. کتاب مصقل صفا ظاهراً مورد توجه نصاری واقع شده و آن را دو دفعه جواب سخت داده‌اند یکی در ۱۶۲۸ بوسیله بوناوانتور مال والیا^۱ و دیگر بوسیله فیلیپو گواداگنولو^۲ که در ۱۶۳۱ در روم چاپ شده است [۱۰].

۱۱. آئینه حق نما؛ تألیف ژروم گزاویه در تبیین دین عیسی و اثبات افضلیت آن بر اسلام. اب ژروم گزاویه^۳ از آباء یسوعی در هیات تبلیغ و دعوت مسیحی گوئا^۴ در ۱۵۱۷ به هند رفت و در ۱۶۱۷ در همان شهر گوئا وفات یافت. قسم اعظم عمر او در دربار جلال الدین اکبر پادشاه گذشت و با جهانگیر نیز سروده و ارتباط داشت و وی بود که اکبر را واداشت امر به ترجمه کتب مهمه دین نصاری به زبان فارسی بدهد. خود اب ژروم گزاویه هم کتابی نوشت به نام آئینه حق نما در بیان احوال حیات عیسی که در آن کتاب انکار شریعت محمد و اثبات حقانیت مسیح را کرده است کتاب به سبک مکالمه نوشته شده است بین پادری فرنک با یک حکیم که در دربار ملاقات کرده است گاهی هم یک (ملا) وارد صحبت می‌شود به اصطلاح شخص سوم می‌شود. کتاب دارای پنج باب است که هر باب فصول متعدد دارد. در سال ۱۶۰۹ تألیف شده است و ظاهراً در ۱۶۰۲ هم حاضر به انتشار بوده است. و همین کتاب را در عهد اکبر و ظاهراً به فرمان همو یکی از فضلاء هند به نام عبدالستار بن قاسم لاهوری باوی کمک کرد و به فارسی درآورد که اکنون موجود است و نسخه‌ای از آن هم در کتابخانه ملی پاریس در جزو کتب فارسی هست نسخ دیگر هم ظاهراً از آن در کتابخانه‌های دیگر موجود می‌باشد.

آئینه حق نما را خود مؤلف برای جهانگیر خلاصه کرده و آن را به نام منتخب آئینه حق نما به وی هدیه کرده است. این کتاب را احمد بن زین العابدین اصفهانی

1. Bonaventure Malvalia 2. Philippo Guadagnolo
3. Le Pere Jesuite Jerome Xavier 4. Goa

جوابی دادنامش مصل صفا در تجلیه و تصفیه آئینه حق نما و در آن بهوی جوابی سخت داد. یکی از یاران این شخص در سال ۱۰۶۶ کتابی در رد این کتاب نوشت به نام آلائشهای مصل صفا و در ضمن آن مطالب احمد بن زین العابدین را رد کرده و مدلل کرده است که وی حتی اصل کتاب آئینه حق نما را ندیده بلکه جوابهای وی متکی بوده است برخلاصه آئینه حق نما [۱۱].

۱۲. کتاب اللوامع الربانیة فی رد شبه النصرانیة (فارسی)؛ این کتاب در ماه محرم ۱۰۳۱ تألیف شده بوسیله سیداحمد بن زین العابدین العلوی (العالمی) و در مقدمه می‌گوید چون بعضی قسیسان فرنگیان مدعی رذوبت حضرت محمد و واقع نبودن تغییر در انجیل شده جواب او را من درین رساله می‌دهم و می‌گوید که من «سخنان او را به عبارت نقل نموده و از کتابهای آسمانی که نزد ایشان معتبر است مانند انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و زبور و توریة دفع کلمات او نموده...» [۱۲].

۱۳. سیف المؤمنین فی قتال المشرکین (فارسی)؛ علیقلی جدید الاسلام در عهد شاه سلطان حسین به دستور «مولانای فاضل بهاءالدین محمد» در این کتاب ردی بریهود و نصاری نوشت و ثابت کرد که متون عبری و یونانی ولاتین سفر پیدایش باهم ناسازگار است و در آنها تحریف هست. می‌گوید که من پادری بودم و ترسا، اسلام آوردم و چون دیدم ترجمه عربی توراة درست نیست آن را با اصل لاتین برابر کردم تا بتوان برنصاری رد نمود در این کتاب بعضی از کتب و اسفار توراة را نیز شرح و ترجمه کرده است و بر آنها ایرادهائی گرفته است. نسخه‌هائی از این کتاب هست از جمله در کتابخانه دانشگاه (رک فهرست دانش پژوه، جلد سوم، بخش یکم، ص ۵۸۵ که به شماره ۶۵۲ ضبط است) و در کتابخانه آستان قدس هم نسخه‌ای به شماره ۷۵۹ هست.

۱۴. اشداد المضلین فی اثبات نبوت خاتم النبیین؛ تصنیف محمد رضابن محمد امین همدانی. کتابی است که در دوره فتحعلیشاه در رد برهانری مارتین از دعاة نصاری نوشته شده است. در مقدمه می‌گوید هدایت ارباب یقین اگرچه در ظاهر بر برهان مترتب است در حقیقت موقوف است به توفیقات یزدانی—و از بحث و تحقیق و نقل عبارات اناجیل نتیجه می‌گیرد که به موجب حریج انجیل حضرت عیسی گفته است

من می‌روم و رفتن من بهتر است از برای شما زیرا که تا من نروم روح یقین و فارقلیط نخواهد آمد و او از برای شما بهتر است از من برای شما... و حمل آن بر جبرئیل و روح القدس چنانکه نصاری تأویل می‌نمایند امکان ندارد [۱۳].

۱۵. مفتاح النبوه (فارسی)؛ رساله‌ایست از حاج محمد رضای همدانی متخلص به کوثر (علیشاه) متوفی در ۱۲۴۷ که آن را به فرمان فتحعلیشاه در اثبات نبوت خاصه تألیف کرده و مخصوصاً سعی کرده است به شبهات و تمویهات هنری مارتین انگلیسی جواب بدهد. این کتاب شهرت بسیار دارد و مقدمه‌ای هم قائم مقام معروف فراهانی بر آن نوشته و در تهران چاپ سنگی شده.

۱۶. هنری مارتین انگلیسی کشیش که پاتریا پادری خوانده می‌شد بر کتابی که فیلیپ پادری در فرنگ در رد بر اسلام نوشته بود چیزهائی افزود و رساله‌ای ساخت و در دسترس مسلمانان گذارد. علماء اسلام از نشر این کتاب سخت برآشفتنند و به جواب آن پرداختند. نخست ملا احمد بن محمد مهدی نراقی به دستور عباس میرزا نایب السلطنه کتابی در رد آن نوشت به نام سیف الامه که در آن استشهاد به نصوص عبری تورا و اقوال هانری مارتین را رد نمود. این کتاب را وی در سال ۱۲۳۳ به پایان آورد و در مقدمه فتحعلیشاه راستود. این کتاب در تهران به سال ۱۲۶۷ به چاپ سنگی رسید. سپس آخوند ملا محمد تقی کاشانی از فقهای شیعه که به عبری و سریانی آشنا بوده است کتابی در رد کتاب مارتین نوشت به نام هدایة المسترشدين که به سال ۱۳۱۲ در تهران چاپ سنگی شد.

۱۷. ینایع الاسلام (فارسی)؛ رساله‌ایست از تیزدال^۱ مبلغ عیسوی این مبلغ چندین زبان شرقی را خوب می‌دانسته و در عهد مظفرالدینشاه جهت تبلیغ به اصفهان آمده است و مرحوم داعی الاسلام با او مناظره کرده است. کتاب ینایع الاسلام تلفیقاتی است تمویهی در رد دیانت اسلام. تیزدال منابع قصص قرآن را در تورا و انجیل نشان داده و خرده‌هائی هم بر آن گرفته است. این کتاب به فارسی خط نسخ در لاهور به سال ۱۸۹۹ چاپ سنگی شد و شش سال بعد انگلیسی آن هم به نام: منابع اصلی قرآن^۲ (۱۹۰۵) نشر گردید.

1. Saint Clair Tisdall

2. The Original Sources of the Coran

شیخ حسین بن عبدالعلی تبریزی معروف به توتونچی کتاب ازالة الوساس والادهام عن قدس ساحة الاسلام را در رد این کتاب و کتابی به نام میزان الحق نوشت کتابش به فارسی و در تبریز به سال ۱۳۵۱ چاپ شده و شیخ احمد شاهرودی هم کتابی به نام ازالة الادهام فی جواب ینایع الاسلام نوشت که در سال ۱۳۴۴ نشر شد. ۱۸. میزان الحق؛ کتابی است از فاندرا نام در رد بر اسلام که یک بار در کلکته با طریق الحیة و مفتاح الاسرار هر دو در اثبات کیش مسیحی از ۱۸۳۳ تا ۱۸۵۰ چاپ شد و بار دیگر در لندن به خط نسخ به سال ۱۸۶۲ چاپ شد. کتاب ازالة الوساس والادهام شیخ حسین توتونچی تبریزی جوابی است که بر این کتاب میزان الحق و همچنین بر کتاب ینایع الاسلام داده.

۱۹. اس. لی^۲، استاد عربی دانشگاه کیمبریج مجموعه ای از ردود و نقوض بین فرق مسلمین و نصاری را به انگلیسی ترجمه کرده و به نام رسالات مربوط به مناظرات بین مسیحیت و آئین محمدی^۳ چاپ کرده است. اکثر کتابهایی که در این مجموعه ترجمه آنها منتشر شده است اصلشان را خود لی کتابت کرده برای چاپ، که آن نسخه خطی هم که به خط لی هست اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج موجود است، اما محتویات این کتاب از این قرار است:

رساله میرزا ابراهیم در رد بر هانری مارتین

رساله سوم هانری مارتین در جواب میرزا ابراهیم

رساله اول و رساله دوم هانری مارتین به تعبیر وی در بطلان دین محمدی

است که البته علماء اسلام آنها را رد کرده اند.

۲۰. مقالة فی الاسلام (عربی)؛ رساله ایست از جرجس سال انگلیسی (وفات

۱۷۳۶). شامل تمویهات و مغالطاتی در رد بردیانت اسلام. این کتاب در اصل به انگلیسی بوده و آن را کسی به امضاء (هاشم) ترجمه به عربی نموده است. گمان می رود نام مترجم مستعار باشد و ترجمه عربی کتاب بوسیله جمعية الهدایة در مصر منتشر شده باشد. این کتاب را مکرر رد کرده اند.

1. Phander 2. S. Lee

3. Controversial tracts on Christianity and Mohammadanism. (Cambridge, 1924)

از آن جمله بیان الحق والهدی الی دین المصطفی راسی توان نام برد. بیان الحق تألیف میرزا صادق فخر الاسلام در تهران چاپ سنگی شده و کتاب الهدی الی دین المصطفی تألیف شیخ محمد جواد بلاغی است که ۱۳۳۰ تألیف شده و در صیدا به سال ۱۳۳۱ چاپ شد.

۲۱. بت پرستی و مسیحیت کنونی، ترجمه کتاب الوثنية والنصرانية تألیف محمد طاهر... بیرونی. مترجمش حاج میرزا رضا شریعتمداری داسغانی است. متوفی در ۱۳۴۶ که مقدمه‌ای هم در هویت تورا و انجیل متداول بر آن نوشته. این کتاب در تهران به سال ۱۳۰۴ چاپ شده است.

۲۲. مقاله دد بر مسیحی (فارسی)؛ نگارش سیدحسین عرب باغی رضائیه. مقاله ایست در رد بریک نفر مسیحی که از روی آیه الکرسی بر شفیع بودن حضرت مسیح بر جمیع اسم استدلال کرده، چاپ تبریز ۱۳۴۵.

۲۳. لسان المسلمین (فارسی)؛ رساله ایست مبنی بر استدلال از طریق آیات تورا و انجیل های رائج بر سخافت آنها و در اثبات تحریف و بطلان آنها. مؤلف شیخ عبدالحسین شرع الاسلام است از معاصرین. کتاب در اصفهان مکرر چاپ شد. انجیل برنابا: در ذیل این بحث به مناسبت اقوالی که در ردود و مناقضات بین مسلمین و نصاری روی داده است اشارتی به آنچه انجیل برنابا خوانده می شود خالی از فایده به نظر نمی رسد. در باب صحت و اصالت این انجیل بین علماء مسیحی و متکلمین اسلامی اختلاف است. مسیحیان این کتاب را بکلی مجعول می شمارند در صورتیکه نزد عده ای از علماء اسلام این انجیل قطعاً اصیل شمرده شده است در هر حال بر فرض عدم اصالت این انجیل، چون بعضی مطالب و مندرجات آن ردی است بر عقاید جاری و رائج بین نصاری اشاره ای به این کتاب در ذیل فصل حاضر ضروری بنظر می آید.

در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی نسخه ای چند از انجیل برنابا به زبانهای ایتالیائی و اسپانیائی پیدا شد. اما علماء اروپا در صحت صدور این انجیل شک کردند و غالباً اصالت آن را منکر شدند. بعضی گفتند برنابا انجیل نداشته است و بعضی گفتند این انجیل مجعول است و اصلش عربی بوده است. بعضی گفتند آن را کسی که به تورا و کتب عهد عتیق وقوف داشته است و شاید هم یک نصرانی مرتد یعنی نصرانی

نو مسلمان بوده در عهد دانته به زبان ایتالیائی ترجمه کرده است. بعضی در تأیید اینکه این انجیل از مجعولات مسلمین است به اقوال و روایات خاور شناسان متمسک شدند که گفته اند مسلمین انجیل منسوب به برنابا به زبان عربی دارند که با آنچه محمد (ص) در باب عیسی گفته است مطابقت دارد و کسانی که این قول را رد کرده اند گفته اند در مأخذ و کتب مسلمین چه قدیم و چه جدید ذکری از وجود انجیل عربی برنابا نیست. اما به هر حال کسانی که اصل این انجیل را عربی می دانند شک ندارند که جاعل و واضع آن یک نصرانی یا یک یهودی بسیار مطلع از عهد عتیق و عهد جدید و از تلمود و غیره بوده است.

در اینکه به شهادت مورخین نصاری، در قرون نخستین از ظهور عیسی اناجیل بسیاری بین مردم متداول بوده است و بعدها رجال کلیسا ناچار شده اند آنها را نفی کنند و چهار انجیل را اصلی بدانند و باقی را مجعول و مردود بشمارند، حرفی نیست و البته اگر تمام این اناجیل مردود باقی مانده بود تاریخ مسیحیت روشن ترمی شد و شاید تأویلات متعصبان و اشکالات منکران در این باب پیش نمی آمد و کسانی مانند رنان و اشتراوس در وجود مسیح یا در احوال او به تردید دچار نمی شدند، اما برنابا مسلم است که از حواریان و انصار عیسی بوده و با پولس صحبت داشته است. اینکه آیا انجیلی هم داشته است مسأله ای است.

قدیمترین ذکری که از انجیل او شده منشوری است که پاپ گلاسیوس (اواخر قرن پنجم میلادی) نوشته و قرائت بعضی کتب را بر نصاری تحریم کرده و از آن جمله انجیل برنابا است. این منشور قبل از اسلام و قبل از ظهور پیغمبر اسلام نوشته شده است اما علماء اروپا در صحت صدور آن منشور شک دارند و آن را نیز مجعول می شمارند. باری از مطالبی که سبب شک در صحت و اصالت انجیل برنابا شده است یکی این است که نام محمد در آن بطور بشارت از زبان عیسی نقل شده و می گویند در بشارات تصریح به اسم معهود نیست بل به اشاره و کنایه بشارت می دهند. دیگر از مطالبی که سبب شک علماء در اصالت این انجیل شده است آنست که در نسخه قدیم ایتالیائی که یگانه نسخه موجود این کتاب است در حواشی عبارات و کلمات عربی است و وجود این کلمات و عبارات عربی کاشف از آنست که مسلمین و اعراب باید آن را جعل کرده باشند. در جواب این شکوک مسلمین

گفته‌اند که تصریح به نام در بشارت هرچند شاید از غرابتی خالی نباشد اما نه بکلی بی‌وجه و بی‌سابقه است و نه اینکه بعید است مترجم ایتالیائی که از اصل یونانی مثلاً آن را ترجمه کرده است عبارتی نظیر فارقلیط را به محمد ترجمه کرده باشد (چون مترجم ایتالیائی قطعاً بعد از ظهور اسلام می‌زیسته) اما وجود کلمات و عبارات عربی در حواشی نسخه ایتالیائی هیچ دلالتی بر مجعول بودن یا عربی بودن اصل کتاب ندارد زیرا ممکن است از نصاری کسانی به عربی آشنائی داشته‌اند و آن حواشی را بر نسخه تعلیق کرده باشند.

برنابا یا برناباس از جمله حواریان مسیح بوده و بر پولس برتری داشته و چنانکه از اخبار نصاری برمی‌آید انجیلی هم داشته است نهایت آنکه نسخه موجود انجیل برنابا را چون بعضی مضامین آن با قرآن شباهت و قرابت دارد و می‌تواند مستند مسلمین در اثبات نبوت محمد در رد بر نصاری شود، آنرا کلیسا از جمله آپوکریفاها دانسته است و علماء نصاری بر پایه‌ها و بنیادهای وهمی و فرضی ردودی بر آن نوشته‌اند و آنرا را بی‌اعتبار دانسته‌اند.

این انجیل را دکتر خلیل بک سعاد به عربی ترجمه کرده و با مقدمه‌ای از سید محمد رشید رضا مدیر مجله المناد در تقریر گفتار منکرین این انجیل و صحت انتساب آن به سال ۱۳۲۵ چاپ کرده است. مرحوم سردار حیدرقلی خان بن نور محمد خان قزلباش کابلی از علماء معاصر مقیم کرمانشاه نیز آن را بفارسی ترجمه نموده است و به سال ۱۳۵۰ در کرمانشاه طبع سربی نمود.

بعد از نشر ترجمه عربی انجیل برنابا عده‌ای از علماء نصاری مجدداً در صدد رد این کتاب و اثبات مجعول بودن آن برآمدند از جمله کتابی به نام شرح انجیل برنابا در دست است که به سال ۱۹۲۸ در مصر چاپ شده و آن را کسی به امضاء عبهر به فارسی ترجمه کرده است. در این کتاب حدس‌ها و ظن‌ها و تأویل‌ها بکار برده تا عدم صحت انتساب انجیل برنابا را ثابت کند.

غیر از انجیل برنابا، که اسناد آن به‌وی محل مناقشه است نوشته‌ای هم به نام ده‌ساله یونانی از جانب کلمنت اسکندرانی به برنابا منسوب است که حاوی تعریض و انتقادی بر یهود است خاصه بر رسم قربانی حیوانی و بر رسم ختان و بر تکریم هیکل

ظاهر که نزد آنها رایج بوده است و در ضمن رساله تأکیده شده است که قوم معنی واقعی احکام را درک نکرده‌اند و آن را بیشتر بر ظاهر حمل کرده‌اند و در اسناد این رساله هم به‌وی اظهار تردید کرده‌اند و با وجود نشانه‌های قدمت که در آن هست به هر حال، تعلق آن به عصر وی قابل تأیید می‌نماید.

خود برناباس در تاریخ کلیسا ظاهراً اولین پیشرو تبلیغ مسیحیت در خارج از فلسطین محسوبست. لوقا در تمجید از او می‌گوید که او مردی نیکو بود پسر از روح القدس و ایمان (اعمال ۱۱/۲۴). وی در آغاز از یهود قبرس و از خاندان لاوی بود و عنوان برناباس (=ابن بشارت؟) از جانب رسولان عیسی به‌وی داده شد (اعمال ۴/۳۶) با آنکه وی بود که پولس را بعد از گرایش او به مسیحیت به رسولان شناساند (اعمال ۹/۲۷)، و با این همه بعدها از او فاصله گرفت (اعمال ۱۵/۳۹). نقش او در تبلیغ مسیحیت قابل ملاحظه بود و از این حیث او را در ردیف پولس و صدیق و شریک او می‌دانند و رساله به‌عبرانیان را ترتولیان به‌وی منسوب می‌دارد [۱۴].

منتخبات*

الف - نمونه‌هایی از نثر

۱. تاریخ بلعمی

گفتار در حدیث عیسی بن مریم علیه السلام

... و مفسران چنین گفته‌اند که مریم تا سیزده ساله نشد حائض نشد و چون باردوم حائض شد و بار سوم از حیض پاک شد، خدای تعالی، عزوجل، جبرئیل علیه السلام را سوی او فرستاد و بادی اندروی دمید و به عیسی علیه السلام بار گرفت و عمران پدر مریم مرده بود و گروهی گویند عمران آن گاه مرد که مریم هنوز در شکم مادر بود و از پس آن عمران بمرد. مادر مریم، مریم را محرر کرد و مریم همچنان اندر آن حجره مزگت بدست زکریا علیه السلام بود و بجز از زکریا علیه السلام پیش او هیچ کس نشدی و عمران را برادری بود نام او یعقوب بن ماتان بود و آن یعقوب پسری را محرر کرده بود با مریم و نام او یوسف و چون بزرگ شد درودگری بیاموخت و خادمی مزگت همی کرد و زکریا علیه السلام نگذاشتی که مریم را کسی بدیدی بجز این یوسف که پسر عم او بود و وقتی که زکریا علیه السلام شغلی داشتی کلید حجره به یوسف دادی تا او مریم را آب و نان دادی و هر حاجتی که داشتی روا کردی پس چون مریم از حیض سوم پاک شد آب اندر حجره بنهاد تا او سرشوید و در حجره

*. در این بخش پاره‌بی از آثار نظم و نثر که شامل اشارت به احوال عیسی و مسیحیت است بر سبیل نمونه نقل میشود و البته ذکر تمام اینگونه آثار نه ضرورت دارد و نه در حوصله این کتاب است.

بست و بیرون همی شد و مریم به آفتاب گاهی شد هم اندر آن حجره که سرشوید و نیز حجابی نبود... چون جبرئیل علیه السلام بدان حجاب در بسته شد و اندر پیش مریم رضی الله عنها آمد و بایستاد آنگاه که او سرشسته بود و جامه پوشیده جبرئیل بر صورت آن یوسف درودگر پیش او بایستاد و خود را بصورت یوسف بدو نمود که مریم از مردم جز یوسف را ندیده بود و نیز زکریا علیه السلام پنداشته بود که او یوسف است و مریم او را گفت **قوله تعالى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا** گفت اگر تو مسلمانی زینهار از تو به خدای تو. چنین پنداشت که او یوسف است و پیش او آمده است تا او را برهنه ببیند تا با او کاری کند جبرئیل علیه السلام چون دانست که مریم از او بترسید او را گفت **قوله تعالى انما انا رسول ربك لا هب لك غلاما زكيا** گفت من رسول خدایم آمده ام که ترا پسری دهم پاک از پلیدیها... مریم رضی الله عنها چون دانست که او نه آدمی است دلش بیارامید و با او مناظره کرد و گفت **قوله تعالى عز وجل انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر ولم اک بغیا** گفت مرا پسر کجا باشد که هیچکس دست بر من ننهاده است نه به حلال و نه به حرام جبرئیل گفت... خدای عزوجل چنین گفت که من این پسر را بیافرینم از مادر بی پدر و این بر خدای عزوجل آسان است چنانکه آدم علیه السلام را بیافرید بی مادر و پدر، او را نبی خواهد کردن خلق را و این کاریست که خدای تعالی قضا کرده است و نام او را جبرئیل علیه السلام با مریم بگفت که خدای تعالی او را دو نام کرده است یکی مسیح و یکی عیسی، تا چون بیاید تو نیز همچنین نامش کنی چنانکه خدای عزوجل گفت **ان الله یبشرك بكلمة منه اسمہ المسیح**. خدای تعالی عزوجل ترا همی بشارت دهد به سخن او که این فرزند را اندر شکم تو به سخن خواهد آوردن و مردی بود از مردمان جهان... و جبرئیل علیه السلام این صفت عیسی بن مریم را بگفت تا دل او خوش گردد... چون مریم رضی الله عنها این صفتها بشنید بدانست که او رسول خداست و او را برستی بزرگ خواهد داشت نه آدمی است که از وی فسادی خواهد بوقوع آید و دل مریم بیارامید و سخن خدای تعالی از زبان جبرئیل علیه السلام بشنید بگروید و او را راست گوی داشت و بدلتش اندر شک نمود... و جبرئیل علیه السلام دل مریم را خوش کرد به فرمان خدای تعالی بادی به آستین مریم اندر دمید و مریم رضی الله عنها از آن باد بار گرفت... و

عیسی علیه السلام نه (ماه) در شکم مادر بود. در خبری چنان است که چون مریم رضی الله عنها نماز کردی، عیسی علیه السلام اندر شکم او در تسبیح بودی و جهودان گویند که جبرئیل علیه السلام اندر میان نبود و آن خود یوسف درودگر بود که با مریم گرد آمد و مریم بار گرفت. عیسی علیه السلام پسر یوسف بود به حرام. دروغ گفتند این ملعونان خاکشان بردهان باد... و مریم از این (تهمت) پاک بود که جهودان گفتند و ایشان بدین سخن کافر شدند و مرایشان را یعنی خلق را بر زمین عیسی علیه السلام قدرت خدای تعالی بود و خدای تعالی خلق را به عیسی علیه السلام آزمایش کرد. و آنان که بروی نگرویدند به دوزخ شوند و ترسایان ندانستند که آن چه چیز بود که مریم ازو بار گرفت و خدای را به حقیقت نشناختند و چون عیسی به آسمان شد ترسایان سه گروه گشتند گروهی گفتند المسیح ابن الله، یعنی مادر عیسی از خدای تعالی، بار گرفت و عیسی پسر خداست؛ گروهی گفتند ان الله ثالث ثلاثة یعنی خدای یکی است از آن سه که یکی مریم است و یکی عیسی؛ و گروهی دیگر گفتند ان الله هو المسیح بن مریم یعنی گفتند خدای خود عیسی است که از آسمان فرود آمد و به شکم مریم اندر شد و به صورت آدمی بیرون آمد و خود را به صورت آدمی در میان آدمیان به مردم نمود و باز به آسمان عروج نمود و این همه مقالاتها کفر و دروغ است و سخن اهل اسلام درین آن است که اندرین جهان امری و فرمانی بود و فرمانهای خدای تعالی که امر کرد که بپاش و ببود همچنانکه چیزهای دیگر از آسمان و زمین و فرشته که خدای عزوجل از ناچیز بیافرید و مثالش بکار نیاید... و چون مریم رضی الله عنها را وقت حمل نهادن بود بدشت رفت جای دور، مریم را درد زادن گرفت و آن درد را بتازی مخاض گویند و طلق نیز گویند و مریم رضی الله عنها از دور درخت خرما دید خشک شده و برگها از آن ریخته و شاخ آن شکسته چون پیش آن درخت رسید بنشست که (از) درد بیش نتوانست رفتن چنانکه خدای عزوجل گفت **فاجاءها المخاض الى جذع النخلة** و چون بار بنهاد عیسی علیه السلام از وی جدا شد از درد خویش و از شرم خلق چنین گفت **قوله تعالى ياليتني مت قبل هذا وكنت نسيا منسيا** کاشکی من پیش از این بمردمی یا کسی بودمی که او را یاد نکردندی به میان مردمان اندر و از فراموشان بودمی که هیچکس مرا نشناختی **قوله عزوجل فناديها من تحتها الا تحزني** یعنی

نادیها جبرئیل علیه السلام من تحت قدمها و قال بعضهم نادیه عیسی علیه السلام گفت اندوه مدار قد جعل ربك تحتك سريا والسرى النهر الصغير و چون عیسی علیه السلام از مادر جدا شد خدای تعالی از زیر خرما بنی خشک چشمه آب بجوشانید تا آب بر زمین می رفت و مریم خویشتن را بشست بدان آب و عیسی را نیز بشست و خدای عزوجل گفت و هزی الیک بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا گفت این درخت خشک بجنبان که خرمای تر بیرون آرد و چون مریم آن درخت خرمای خشک را بجنبانید هم در ساعت رطب گشت و بیفتاد و مریم بخورد و قوت گرفت... و جبرئیل علیه السلام دل مریم رضی الله عنها خوش کرد و گفت قوله تعالی فکلی و اشربی و قری عینا گفت ازین درخت بخور و ازین چشمه بیاشام و چشم خود را روشن دار ازین فرزند که آوردی فاماترین من البشر احدا اگر کسی از آدمیان بینی فقولی انی نذرت للرحمن فلم اکلم الیهوم انسیا بگوی که من خاموشی نذر کرده ام که امروز سخن نگویم... مریم خرما بخورد و آب بخورد (و) یک زمان برآمد قوت گرفت و عیسی علیه السلام را برداشت و به مزگت باز آمد و پیش بنی اسرائیل چنانکه خدای تعالی گفت فانت به قومهها تحمله و آن عباد و زهاد که به مزگت اندر بودند چون مریم را با عیسی بهم بدیدند همه ایشان حیران بماندند و زکریا علیه السلام را ملامت کردند که تو این (زن) را چرا ضایع کردی تا زن جوان زنا کرد و کودکی آورد زکریا علیه السلام گفت هیچ کس دست برین ننهاد و گفت یا مریم لقد جئت شيئا فريا یعنی منکران گفتند یا مریم چیزی منکر آوردی یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا ای خواهر هارون پدرت بدنبود و مادرت زن نیک بود تو این کودک را از کجا آوردی؟... و مریم با ایشان سخن نگفت و اشارت کرد بسوی عیسی علیه السلام که سخن با او بگویند چنانکه خدای عزوجل گفت فإشارت الیه قالوا کیف یکلم من کان فی المهد صبیا ایشان گفتند بر ما همی افسوس می کنی کودک کی را که در گهواره است اشارت می کنی که او با ما سخن گوید پس خدای تعالی عیسی را در آن طفلی به سخن آورد...

تکلم عیسی علیه السلام با اهل مزگت

عیسی علیه السلام گفت انی عبدالله یعنی من بنده خدایم و نخستین سخنی

که عیسی علیه السلام گفت آن بود که به بندگی خدای مقرر آمد و سخن ترسایان را دروغ کرد (و گفت) **اقافی الکتاب** یعنی انجیل، گفت مرا کتاب انجیل پیاموخت و اندر خبر چنان است که عیسی علیه السلام انجیل را اندر شکم مادر پیاموخت هرگاه که مریم نماز کردی عیسی علیه السلام اندر شکم او انجیل می خواندی و تسبیح همی گفתי پس گفت و **جعلنی نبیا** و گردانید مرا پیغمبر و هیچ پیغامبری را پیغام نیامد تا چهل سال تمام نشود مگر آدم و عیسی علیهما السلام را زیرا که ایشان را هم آن روز که بیافرید پیغامبری داد و **جعلنی مبارکا اینما کنت** و مرا هر جا که باشم مبارک کرد تا خلایق از من علم و حکمت آموزند (و) بمن راه راست یابند و **اوصانی بالصلوة والزکوة** و مرا دین داد و نماز و روزه و زکوة فرمود و **ما دمت حیا** و خدای عزوجل بر من درود داد اندر آن روزی که درین جهان آمدم و آن روز که ازین جهان بیرون روم...

و بخبر اندر چنین گفته است که آن روز عیسی علیه السلام از مادر بزاد همان روز اندر روی زمین هر جا که بتی بود همه نگویند ساز شدند و همه دیوان از میان مردمان بگریختند و بکوهها و بیابانها شدند و ابلیس را از آمدن عیسی علیه السلام آگاه کردند ابلیس پیامد و عیسی علیه السلام را بدید خواست که پیش او شود (او را) بزدند... ابلیس دیوان را گفت هیچ اندیشه مدارید ازین فرزند که از مادر بزاد که مرا ازین پسر خرمی یش بوده از آنکه (از) بت پرستان دیوان گفتند چگونه؟ ابلیس گفت زیرا که خلایق بسیار بدو فتنه خواهند شد که بدوزخ شوند.

گفتار (اندر) حدیث هجرت کردن مریم با عیسی علیه السلام

... و سبب هجرت عیسی علیه السلام آن بود که چون از مادر جدا شد از پس ذوالقرنین بود و روزگار ملوک الطوائف بود (و هیرودس؟) پادشاه (یونانیان) بود و پنجاه و شش سال ملک او را بود و چون از پادشاهی او چهل و دو سال بگذشت عیسی علیه السلام از مادر جدا شد و این را هیرودیس بشنید شگفت آمدش گفت کودکی بی پدر از مادر چگونه آید و چون روزه برین برآمد گروهی مردم از زمین یونان قصد بیت المقدس کردند که عیسی علیه السلام را ببینند و این مردمان علم نجوم را نیک دانستندی و اندر زائچه طالع عیسی علیه السلام آیتی از آیتهای

خدای تعالی هست به خلق و چون مولود عیسی علیه السلام بود همه بیامدند تا عیسی علیه السلام و مادرش را ببینند و با خویشتن هدیه آوردند که عیسی علیه السلام و مادرش را دهند و آن هدیه سه چیز بود یکی زرو (دیگر) پاره‌یی مر و پاره‌یی کندر بود و چون به بیت المقدس رسیدند هیرودیس را آگاه کردند که گروهی مردمان از یونان آمده‌اند بدین شهر ما پادشاه ایشان بخواند و گفت شما بدین شهر ما به چه کار آمده‌اید ایشان گفتند ما را ملک ما فرستاده است (تا) این پسر را که بی پدر از مادر زاده است ببینیم و او را هدیه آورده‌ایم بدهیم و برویم... پس هیرودیس گفت این هدیه شما (چه) معنی دارد و به چه کار آید؟ گفتند زر برتر از همه گوهرهاست و همچنین این پسر بهترین مردم این جهان است و مر چیز است که شکستها را ببندد و همچنین این پسر شکستها و جراحاتها و بیماریها را درست کند و دعای او را خدای تعالی رد نکند و مستجاب گرداند و کندر چیز است که چون بسوزی بر آسمان شود و این پسر چون خدای تعالی او را بر آسمان برد و این هر سه چیز که به هدیه او را آورده‌ایم بلندی و مقدار او را خواستیم، هیرودیس بر عیسی علیه السلام آمد و خواست که عیسی علیه السلام را بکشد و گروهی دیگر گفتند خدای عز و جل مریم را الهام داد و بدل او افکند که از آن ملک بترسد و گروهی گفتند که فرشته بیامد و مریم را آگاه گردانید و بگفت عیسی علیه السلام را از بیت المقدس بیرون بر و مریم بر خری بنشست و عیسی علیه السلام را پیش گرفت و آن یوسف بن یعقوب که پسر عم او بود با خویشتن ببرد و از بیم ملک بگریخت و بزمین مصر شد و در آنجا به دیهی از دیه‌های مصر بنشست، عیسی علیه السلام را بدانجا همی پرورد بسختی و بی برگی و بخیردیگرچنین گویند که مریم و یوسف به خوشه چیدن مشغول شدند تا بدان سختی او را بپروردند و او را اندر پشت بسته بودند و خوشه همچنین چیدند و آن دیهی بود پر از نعمت با آبهای روان... و اندرین دیه دهقانی بود که درویشان را نیکو داشتی و بسیار چیز دادی و مریم و عیسی پیش او شدند و ایشان را سخت نیکو داشتی گفتم که این زن غریب است و کودکی یتیم دارد و مریم را از وی غمخواریهای دیگر بسیار بودی... این دهقان که ایشان در دیهش بودند شبی دزدش در خانه شد و مال بسیار از خزینۀ او ببرد و دهقان ازین معنی سخت تافته شد و مریم نیز از سبب دهقان

تافته شد چون عیسی علیه السلام مادر را غمگین دید و تافته یافت گفت ترا چه رسیده است که چنین تافته گشتی؟ گفت از بهر این دهقان که دزد خانه او را از مال تهی کرد و او بجای ما بسیار نیکوئی کرد و می کند و اکنون ما را که دارد؟ عیسی علیه السلام گفت او را بگوی که من آنکس را که او خانه ترا تهی کرده است با دست آورم و خواسته های ترا پیدا کنم مریم چون این سخن با دهقان گفت دهقان بغایت شادمان شد. عیسی علیه السلام پیامد دهقان را گفت هر درویشی که دوش اندر خانه تو خفته اند همه را بخوان و اندر میان ایشان نابینائی بود و مردی دهگر مقعد. عیسی علیه السلام گفت آن مقعد را (تا) بگردن این نابینا برنشیند برنشست و نابینا را گفت برپای خیز نابینا گفت ضعیفم عیسی علیه السلام او را برگرفت و گفت دوش می توانستی و امروز ناتوانی؟ نابینا را برپای کرد و دهقان را گفت دوش چنین کردند و این مقعد رسی اندر کتف خویش بر بست و سرش بدست نابینا اندر نهاد و بگردن نابینا برنشست (و) نابینا برخاست تا این مقعد دست اندر دیوار خزینه زد و برپام شد و نابینا را برکشید و این مقعد را به روزن خزینه فروهشت مقعد رسی را برکشید و یک سرش اندر کتف او بود و یک سر رسی در دست نابینا و این مقعد در خزینه شد و دینارها برگرفت و نابینا رسی برکشید و برآورد و بسرای فروهشت و برآمد.

چون از عیسی علیه السلام این سخن بشنیدند مقرر آمدند و آن مالها باز آوردند و دهقان شاد شد و از آن دینارها نیمی به مریم داد و گفت به پسر خودده و بعد از این با پسر از خانه من بیرون نشوید هم آنجا باشید که شما مردمان مبارک آید و مریم آن دینارها برگرفت و با عیسی علیه السلام در خانه دهقان می بودند و دهقان عیسی علیه السلام را خزینه دار خویش کرد...

و چون عیسی علیه السلام سی ساله (شد) انجیل و حکمت پیاموخت و خلائق را از او بسیار آیت ها پیدا گشت و شریعت را راست کرد و خدای تعالی او را فرمود که باز بیت المقدس شو و خلق را بمن خوان زیرا که پیغامبری و این شریعت انجیل آشکارا کن تا بپذیرند و عیسی علیه السلام باز به بیت المقدس شد و اندر آن زمان که عیسی علیه السلام از بیت المقدس رفته بود بنی اسرائیل زکریا علیه السلام را را کشته بودند...

حدیث نبوت عیسی علیه السلام

چون خدای عزوجل عیسی علیه السلام را باز به بیت المقدس فرستاد به بنی اسرائیل، و عیسی علیه السلام بیامد و به مزگت بیت المقدس شد و خلق را به خدای تعالی خواند و انجیل را برایشان عرض کرد و نخست یحیی بن زکریا علیها السلام باو بگروید و بنی اسرائیل نیز بگرویدند... عیسی گفت بدرستی که من آمدم شما را و از خدای آیت آوردم گفتند چه آیت آورده ای... گفت بدرستی که من از گل مرغی بکنم پس بادی اندر و بدسم و این مرغ به فرمان خدای عزوجل بیرد پس عیسی علیه السلام را گفتند بکن پس عیسی از گل مرغی ساخت و باد اندرو دسید و هم اندر زمان پیرید و مفسران گویند که آن مرغ آنست که بتنازیش خفاش خوانند که خدای تعالی تا آن روز او را نیافریده بود و عیسی (ع) آن روز او را پرانید و مرغیست از همه مرغان عجبر که همه شب بیرد و بر تن او موئی نیست و همه گوشت است و استخوان در اعضای او نیست. بنی اسرائیل گفتند هیچ آیتی دیگر داری؟ گفت... نابینائی را که از مادر بی چشم بزاید و هیچ آلت چشم نداشته باشد او را بینا کنم... پس عیسی علیه السلام اکمه را بینا کرد... و همه پزشکان مقررند که برص و جذام را علاج نیست و این هر دو علامت پیغامبریست زیرا که هرچه مردم از آن عاجز آیند معجزه باشد.

بار دیگر بنی اسرائیل گفتند هیچ معجزه دیگر داری گفت معجزه بسیارتر و بزرگتر اینست... من مرده را زنده کنم باذن خدای تعالی و تقدس و اگر خواهید بنمایم. ایشان کسی را می جستند که از دیرباز مرده بود کسی نیافتند مگر نوح علیه السلام و فرزندانش را و ایشان را در بیت المقدس نهاد بودند و اندر میان کوه وادیها است و ایشان در توریت چنین خوانده بودند که گورسام بن نوح علیه السلام در آن وادیست و سام بن نوح علیه السلام پدر بنی اسرائیل بود زیرا که بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب اند و یعقوب پسر اسحاق علیها السلام است از فرزندان سام بن نوح علیه السلام پس گفتند سام را گورش اندرین وادیست او پدر است او را زنده کن. عیسی (ع) برگوشه آن وادی بایستاد و آواز داد که یا سام بن نوح قم باذن الله تعالی آنجا که گور او بود زمین بجنبید و بشکافت سام بن نوح سر بر کرد و

بنشست و خاک از سرو ریش او همی ریخت و ریشش سپید شده بود و پیش از ابراهیم علیه السلام هیچ کس را ریش سپید نشده بود و عیسی (ع) از او پرسید که تو که باشی گفت من سام بن نوح ام. گفت من کیستم گفت تو عیسی بن مریم و پیغامبر خدائی. عیسی (ع) گفت چرا ریش تو سپید است در ایام تو کسی را ریش سپید نبود و همه خلائق سیاه موی بودند گفت من نیز سیاه موی بودم ولیکن چون آواز تو بشنیدم پنداشتم که آواز اسرافیل علیه السلام است از هول رستخیز مویم سپید شد. گفت ای سام خواهی که خدای را دعا کنم تا ترا زنده در دنیا بگذارد. گفت ای پیغامبر خدای چه شود که اگر دیرتر بمانم آخر بیايد رفت و تلخی جان کندن هنوز در گلوی من اندر است و دیگر باره نتوانم تلخی مرگ چشیدن دعا کن تا باز بجای خود روم همچنانکه بودم. عیسی (ع) دعا کرد و سام دیگر باره بگور اندر افتاد و زمین بروی راست شد و جهودان این سخن را منکر نتوانند بودن که زنده نشد ولیکن یک ساعت بگور اندر بنشست تا همه او را بدیدند پس بیفتاد و بمرد و هیچ سخن نگفت و دیگر آیت عیسی (ع) آن بود که گفت: هر چه بشب بخورید از طعام و شراب بگویم که چه خوردید و چه ماند و روی یکی کرد گفت تو دوش طعام چنین خوردی و چندینی بماند. گفت درین سخن من شما را آیتهاست که اگر به آیت من نگروید... بتوریت من راستگوی باشم... و آن سخنهاست سخت که اندر شریعت توریت است بر شما آسان کنم و بعضی از آنکه بر شما حرام است حلال کنم و از آن چیزها که اندر توریت حرام بود و عیسی (ع) حلال کرد یکی پیه گوسفند بود که گوشت او بر جهودان حلال بود و پیه حرام... و بعضی از آن چیزها که اندر توریت حرام بود مثل ماهی گرفتن بود در روز شنبه و کار کردن بر روز شنبه که بر جهودان حرام بود. عیسی (ع) گفت من این آیتها نمودم و این شریعتها پیدا کردم و ایشان اینهمه آیتها بدیدند و این شریعتها بشنیدند، بدو کافر شدند و گفتند این همه جادوست... و بروی نگرویدند... و به اخبار و تفسیر اندر چنانست عیسی (ع) دو سال اندر میان خلق بود و پیغام همی گذارد و معجزات و حکمتها همی نمود و هرگز دوشب در یک جای نخفت و هرگز هیچکس او را خانه و بنائی و غرس و خواسته ای ندید و چون پیغامهای خدای تعالی عزوجل به اهل بیت المقدس بگذارد و کسی بروی نگروید و همه کافر شدند عیسی (ع) چون آن کفر

و نافرمانی از ایشان بدید از میان ایشان بیرون آمد و همی شد شهر به شهر تا تمام شام و منصر و حدود مغرب را بگردید و هیچ شهری نبود که او به آنجا نرسید و هیچ کس با او نبود مگر دوازده تن از حواریون که گازران بودند و گازران را بتازی قصاران خوانند. و آن روز که عیسی (ع) دانست که مردم بیت المقدس بر وی کافر شدند و بدان چند معجزات و آن عجایبها که بدیدند نگرویدند و ملک هیرو دیس همچون بنی اسرائیل بدو کافر شد و عیسی را از بیت المقدس بیرون کردند چون بیرون آمد روی به غربت نهاد تا کسانی را بیابد که به خدای تعالی بگروند. گفت کیست که با من روی به خدای تعالی نهد و دست ازین جهان باز دارد؟ از آن گازران دوازده تن گفتند ما با تو روی به خدا نهیم... گفتند یا رب ما بتو و این کتابها که تو به پیغامبران فرستادی بگرویدیم و عیسی رسول ترا متابع شدیم... پس از گازری دست باز داشتند و با عیسی (ع) برفتند و بر هر شهری که می رسید هر کس بدو می گروید همی رفت و لیکن پیشدستی برایمان حواریان را بود... محمد بن جریر از علامات نبوت عیسی (ع) و اخبار او هیچ نگفته است مگر چنین گفت که او به پیغمبری به بنی اسرائیل آمد و کسی بدو نگروید و چون سه سال برین برآمد او را بگرفتند که بکشند و خدای عزوجل او را به آسمان برد و اخبار عیسی (ع) و معجزات و حکمت های او بیش از آن است که چنین اندک باید گفتن و من از اخبار و معجزات عیسی (ع) یک خبر بخواهم گفتن هر چند که محمد بن جریر نگفته است اندرین کتاب بدانکه خداوند عزوجل این خبر اندر کتاب کریم خود یاد کرده است و آن حدیث مائده است که عیسی (ع) را از آسمان فرود آمده است. عیسی بن مریم (ع) هر جا که رفتی حواریون با او همی رفتند و از هر شهری خلقی با او نیز همی رفتند گروهی آنان بودند که معجزات از او دیده بودند، گروهی با او همی رفتند تا دیگر عجایبها ببینند پس روزی از آن سوی مصر بزمینی رسید که نام آن زمین اندلس بود و آن مردمان که با او بودند در آنجا طعام نیافتند و گرسنه شدند و به پیش حواریان آمدند و گفتند عیسی علیه السلام را بگوئید تا ما را از خدای تعالی عزوجل طعام خواهد که از آسمان فرو فرستد تا بخوریم و از گرسنگی خلاص یابیم و نیز هم آیتی بود ما را حواریین این سخن با عیسی بگفتند عیسی گفت... از خدای تعالی بترسید اگر شما مؤمنانید ایشان گفتند... خواهیم از آن بخوریم... ودل

ما بیارامد هر چند می دانیم که تو پیغامبری اما ندانیم که هیچ مقدار هست ترا پیش
خداى تعالى يا نه چون ما را از آسمان مائده فرستد... بدانیم که ما را راست گوئى...
و ما گواهی دهیم اندرین پیش مردم.

پس عیسی (ع) خداى عزوجل را دعا کرد و گفت... ای خداى ما را از
آسمان مائده فرست و مائده آن طعامها بود که آراسته بود مرخوردن را... و آیتى و
علامتى بود از تو خلق را از نبوت و راست گفتن من... خداى عزوجل گفت من
این بر شما فرو فرستم لیکن هر کسى که بخورد، کافر شود او را عذابى فرستم که
هرگز هیچکس را آن عذاب نفرستادم عیسی (ع) مر حواریان را بگفت و با آن
دیگران همین شرط بکرد. روز دیگر همه مردم گرد آمدند و عیسی (ع) دعا کرد و
همه مردمان چشم سوى آسمان داشتند و چون دیدند که از هوا اندر سفره چیزى همى
آمد تا پیش عیسی (ع) آمد و دستارى بر سرش فرو هشته بود. عیسی (ع) دست فراز
کرد و آن دستار خوان را برگرفت دوازده تاه نان سپید دید بعدد حواریین و ماهی
بزرگ دید بریان کرده و نمک سپید زده و عبدالله بن عباس گفت هر چه اندر جهان
تره است بدان خوان بود مگر گندناوسیر که بر آن مائده نبود و آن همه مردمان که
با عیسی (ع) بودند بر آن مائده بنشستند و نان همى خوردند و هر کدام یک لقمه
از آن ماهی با تره همى گسستند در حال همچنان گشت که اول بود و آن روز همه
روز از آن ماهی خوردند و چون آفتاب فرو شد سفره همچنان بود که از آسمان فرود
آمده بود و باز به آسمان شد و آن روز یکشنبه بود و روز دیگر چاشتگاه فرود آمد و
همه خلایق از آن مائده بخوردند و شبانگاه باز به آسمان شد و سه روز دیگر پس از
آن همچنان بیامد و منافقان از آن مائده خورده بودند گفتند این جادوئى باشد و جادو
را بیش از سه روز نتواند کردن چون این سخن بگفتند و آن شب بخفتند دیگر روز
چون برخاستند اندامهای ایشان باشکونه گشته بود و خداى تعالى ایشان را مسخ
کرد. و بروایتى دیگر چنین است که این مائده نه از آسمان آمده بود ولیکن
عیسی (ع) روزى مر حواریان را گفت با شما هیچ طعامى هست یکى از حواریان نام
او شمعون بود برخاست و پنج نان کرده و دو ماهی بریان کرده آورد و عیسی (ع)
آن همه را گرد کرد و لقمه کرد و خداى تعالى را دعا کرد تا بر آن برکت افکند
تا چندین هزار کسى که با عیسی (ع) بودند همه از آن طعام بخوردند و سیر شدند و

هر کسی سه روز طعام برداشتند پس شمعون دست فراز کرد و آن گردها و آن ماهی همچنان که اول آورده بود برداشت که هیچ از آن ذره‌ای کم نشده بود و گروهی نیز بر آن کافر شدند و خدای تعالی ایشان را نیز همچون دیگران به صورت خوک گردانید و سه روز بهم بر آن صورت خوکان بودند بعد از سه روز همه بمردند زیرا که مسخ عقوبت باشد از خدای عزوجل و آن کسی را که مسخ کند سه روز بیش نزید.

گفتار در حدیث بردن عیسی علیه السلام را به آسمان

...عیسی علیه السلام چند سال اندر میان خلق بود و بکتاب اخبار انبیاء علیهم السلام اندر است که دو سال بود چون آخر عمرش بود با بیت المقدس آمد از پس مائده و جهودان بنی اسرائیل گرد آمدند و تدبیر کشتن او کردند و آن ملک بیت المقدس را با خویشان یار کردند این ملک بر مذهب یونانیان بود و جهودان باملك گفتند که این جادویی است و مردمان را از راه همی برد ملک نیز بفرمود تا او را بکشند و جهودان در طلب عیسی (ع) در آمدند و عیسی (ع) اندر خانه پنهان شد و نمی یافتندش تا یکی شب بخانه اندر شده بود با حواریین و گفت امشب مرا دعا کنید و پاس دارید گفتند ما را در هیچ شب خواب نمی آید که امشب می آید. عیسی (ع) گفت شما مرا به دشمنان سپارید و هم از شما باشد که از من بیزار شوید و هم از شما باشد که جهودان را بر من دلیر کنید که مرا به بهای ارزان بفروشید. روز دیگر یکی از حواریان که نام او شمعون بود از خانه بیرون رفت و جهودان او را بگرفتند و گفتند این از یاران عیسی (ع) است. همین زود ما را به عیسی (ع) راهنمایی کند که او کجاست زود باش و عیسی را با ما بنمای که او کجاست و گرنه ترا بکشیم. شمعون گفت اگر مرا هدیه دهید بگویم ایشان او را سی درم بدادند و او عیسی (ع) را به سی درم بفروخت و او جهودان را بدان خانه آورد که عیسی (ع) در آنجا بود و حواریین همه بخسبیدند و جهودان عیسی (ع) را بگرفتند و از گردن تا پای او به رسن بستند و با او گفتند تو جادویی چنین گوئی که من مرده را زنده همی کنم چرا خویشان را از دست ما نرهانی و این رسن و بند را از خویش نگسلی و او را پیش آن دار بردند که تراشیده بودند خواستند که بردار

کنندش جهودان بر او گرد آمدند و ایشان را مهتری بود نام ایشوع او بیامد و چون عیسی (ع) را بگشادند و همی خواستند که بردارش کنند خدای تعالی عیسی علیه السلام را از ایشان ناپدید کرد و شبیه عیسی و گونه روی او را برایشوع افکند که مهتر ایشان بود و چون عیسی ناپدید شد جهودان متحیر شدند و گفتند جادوئی کرد و از میان ما ناپدید شد. یک ساعت صبر کنید که جادوئی او هم در زمان ناچیز گردد و چون زمانی برین برآمد نگاه کردند ایشوع را دیدند که راست به عیسی می ماند و او را بگرفتند و هرچند که ایشوع می گفت که من ایشوع ام ایشان می گفتند تو عیسی دروغ می گوئی و خویشتن را به جادوئی از میان ما پنهان کردی که جادوئی تو آخر شد آمدی هرچند که او می گفت ایشوع ام باور نمی داشتند سود نداشت و او را بردار کردند و عیسی علیه السلام را خدای عزوجل به آسمان برد... و این ایشوع هفت روز بردار بماند و هر شبی مادر عیسی به زیر آن دار آمدی و تا روز همی گریستی و ندانستی که او عیسی نیست و زنی بود دیوانه که عیسی او را از دیوانگی بهتر کرده بود و آن زن را نیز مریم نام بود او نیز بیامدی و همی گریستی چون شب هفتم درآمد خدای عزوجل از آسمان عیسی (ع) را سوی مریم فرستاد تا آن شب مریم او را بدید و بدانست که کشته نیست و زنده است و دلش بیارمید و عیسی (ع) آن شب در خانه مریم بود و یحیی و زکریا علیهما السلام را بخواند و حواریین را بخواند دوازده تن بودند و یکی از ایشان شمعون بود از او بیزار شد و دیگر آنکه او را به سی درم بفروخت و جهودان را بدو راهنمائی کرد. پس ده تن مانده بود از حواریین، عیسی (ع) ایشان را طلب کرد و هفت تن را بیافت. عیسی (ع) ایشان را گفت آنکه مرا به سی درم بفروخت کجاست گفتند او از کرده خود پشیمان شد و دانست که گناه عظیم کرده است و خود را بکشت. عیسی (ع) گفت او توبه می کرد، خدای عزوجل توبه او می پذیرفت که هیچ گناه نیست که به عفو خدای تعالی عزوجل ننگند. پس عیسی (ع) یحیی را وصیت کرد و آن هفت کس را از حواریین که مانده بودند که دین او را نگاه کردند و از پس او خلائق را به دین او خواندند و هر کسی را بگوشه هائی بفرستاد دو تن را به زمین رومیه بفرستاد و پادشاهی روم و یونانیان بدیشان داد و نام ایشان یکی فرطوس (= فطروس، پطروس) و دیگری یونس (= بولس!) تا به حد مغرب ایشان را داد و

یکی را به زمین بابل و عراق فرستاد نام او یجریس بود بدان شهر که اصحاب کهف آنجا می بودند و یکی را فرمود که به بیت المقدس با یحیی بن زکریا علیهما السلام و مردمان را به دین خدای میخوان و نام او بقنوس بود و یکی را به زمین حجاز فرستاد نام او یکما بود. چون یحیی (ع) را با حواریین بر روی زمین خلیفه کرد و ایشان را وصیت تمام کرد و مریم را بدرود کرد وقت سپیده دم خدا را دعا کرد تا او را باز به آسمان برد و ترسایان آن شب را بزرگ دارند که عیسی (ع) در آن شب از آسمان فرود آمد و باز به آسمان شد و آن شب را عید دارند و اندر خانه های خویش و کلیساها بویهای خوش دود کنند [۱].

۲. شرح تعرف

شرح ابواب ابراهیم المستملی البخاری بر کتاب الثعوب کلا باذی

نه بینی که عیسی پیغمبر علیه السلام نخست به بندگی افتخار کرد پس به نبوت و گفت انی عبدالله اتانی الکتاب وجعلنی نبیاً [۲].
و در صفات عیسی علیه السلام حسن بصری می گوید رحمه الله که عیسی علیه السلام جامه موئین پوشیدی و پوست درختان خوردی و هر جائگه شب درآمدی هم آنجا بخفتی یعنی او را وطن پدید نبود و طعام مهیا نبود تا در خبر آمده است که عیسی را و مادرش را علیهما السلام هیقله (= گوشه دهن) دهن ریش گشته بود از پوست درخت خوردن و در همه دنیا عیسی را جز کاسه نبود که به آن آب خوردی روزی مردی را دید که بدست آب می خورد کاسه ینداخت و گفت خدای مرا کاسه داده بود و من خبر نداشتم تا در اخبار آورده اند که روز قیامت بر درویشان حجت گیرند به عیسی (ع) و درویشان را بیارند و با ایشان به حق خدای شمار کنند درویشان بهانه آرند که درویشی ما را از حق خدای بازداشت عیسی را بیارند و گویند شما درویش تر بودی یا او که بدنیا درآمد و بیرون شد که او را از دنیا هیچ ملک نبود و در حق ما هیچ تقصیر نکرد پس ایشان را هیچ عذر نماند [۳].

و چون عداوت بی کفر نباشد گفتن که کافران اعدای خدایند رواست و سر این سخن آن است که بنده ولی آنگاه گردد که خدا او را دوست دارد و از سر خدا کس را خبر نیست چنانکه عیسی علیه السلام گفت **تعلّم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک** [۴].

۳. کشف المحجوب هجویری

... و به سیاحت به عیسی کی اندر سیاحت خود چنان مجرد بود کی جز کاسه و شانه نداشت چون بدید که کسی بدو مشت آب می خورد کاسه بینداخت و چون بدید که به انگشتان تخلیل می کرد شانه بینداخت [۵].

اندر آثار صحیح واردست کی عیسی بن مریم عم مرقعه داشت کی وی را به آسمان بردند و یکی از مشایخ گفت وی را به خواب دیدم با آن مرقعه صوف و ازهر رقعۀ نوری می درخشید گفتم ایها المسیح این انوار چیست برین جامۀ تو گفت انوار اضطرار منست کی هرپاره ازین به ضرورتی بر دوخته ام خدای عزوجل مر هر رنجی را کی بدل من رسانیده است مر آنرا نوری گردانیده است [۶].

... و معروفست از پیغمبر صلعم حدیث جریح راهب و ابوهریره رض راوی آنست کی پیغمبر گفت عم کی بخورد کی اندر گاهواره سخن نگفت الا سه کس یکی عیسی عم و شما همه می دانید [۷].

و مذهب نسطوریان از رومیان و نصاری آنست که گویند مریم بمجاهدت از کل اوصاف ناسوت فانی شد و بقاء لاهوت بدو پیوست و وی بدان بقا یافت تا باقی شد به بقاء اله و عیسی نتیجه آن بود و اصل ترکیب عیسی نه از مایۀ انسانیت بود که بقاء وی بتحقیق بقاء الهیت بود پس وی و مادرش و خداوند هر سه باقیات اند یک بقاء که آن قدیمست و صفت حقست [۸].

... اگر خواهد فعلی را از افعال خود دلیل یکی کند و وی را بخود راه نماید و خواهد همان فعل را حجاب وی گرداند تا هم بدان فعل از وی بازماند چنانکه عیسی عم دلیل گشت قومی را بمعرفت و قومی را حجاب آمد از معرفت تا گروهی گفتند این بنده خداست عزوجل و گروهی گفتند پسر خداست عزوجل [۹].

...و باز شبلی گوید رح التوحید حجاب الموحد عن جمال الاحدیة توحید حجاب موحد بود از جمال احدیت حق از آنچ اگر توحید را فعل بنده گوید لامحاله فعل بنده مرکشف جلال حق را علت نگردد اندر عین کشف از آنچ هر چه کشف را علت گردد حجاب باشد و بنده با کل اوصاف خود غیر باشد چون صفت خود راحق شمرد لامحاله موصوف صفت را و آن ویست هم حق باید شمرد آنگاه موحد و توحید واحد هر سه وجود یکدیگر را علت گردند و این ثالث ثلثه نصاری بود بعین [۱۰].
...و اندر آثار معروفست که تا یحیی بود نخندیده بود و تا عیسی بود نگریست صلوات الله علیهم، از آنچ یکی منقبض بود و آن دیگری منبسط چون فرا یکدیگر رسیدند یحیی گفت یا عیسی ایمن شدی از قطیعت عیسی گفت یا یحیی نومید شدی از رحمت. پس نه گریستن تو حکم ازلی را بگرداند و نه خنده من قضا کرده را رد گرداند [۱۱].

۲. ناصر خسرو

پس عالم کبیر بمثل جسد نفس کلیست با این آلتها که یاد کردیم و بدین روی گفت عیسی بن مریم علیه السلام که من همی سوی پدر خویش باز شوم و پدر من اندر آسمانست بدین خبر که **انی اذهب الی ابی فی السماء** یعنی نفس جزوی من همی تا بگردد سوی نفس کلی که او اندر آسمانست و جهال امت او پنداشته اند که او همی گوید که من پسر خدایم [۱۲].

۵. بیان الادیان

مذهب ترسایان

ایشان صانع را جوهر گویند و سه اقائیم است و آن سه اقائیم را بدین تفصیل گویند، ابا، ابرا، روحا قدسا و سه گروه اند، یعقوبی، نسطوری، ملکائی.

الیعقوبیه

ایشان منسوبند بمردی که او را یعقوب نام بود و شارح مذهب او مردی از

اسقفان نام او متی بن التمیم الیعقوبی و مذهب ایشان آنست که گویند صانع قدیم است از یک روی و محدث است از یک روی در (عیسی) صفت لاهوت است یعنی خدایی و صفت ناسوت یعنی آدمی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

النسطوریه

ایشان منسوبند بمردی که او را نسطورس نام بود گویند پسر از پدر بوجود آمد نه برسیل تناسل و توالد برسیل نور از آفتاب چنانکه هرگز آفتاب بی نور نباشد. و بعضی گویند مسیح بنده ای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی و قوت او پس او (هم) الله و هم آدمی است هم ماسح و هم ممسوح و از این روی مسیح خوانند.

الملکائیه

ایشان منسوبند به ملکا و بیشتر ترسایان بر مذهب ملکائی اند و گویند مسیح یک جوهریست پاک و در گوش مریم شد و از پهلوی راست او بیرون آمد و با او هیچ ممازجت نکرد و گویند روح در مریم چنان رفت که آب رود در ناودان و هر که خویش را از طعامهای دنیا صافی گرداند خدای را جل جلاله بیند. هیکل عبادتگاه ایشان (را) خوانند و در او صورت پیغامبران نگاشته باشند و صورت عیسی علیه السلام.

ترتیب ایشان در دین و حرب، محترمترین ایشان بطریق باشند و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی بقسطنطنیه نشینند و دوم برومیه و سهام به اسکندریه و چهارم به انطاکیه. این چهار جای را کراسی خوانند جمع کرسی و جاثلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسلمانی بودش در دارالخلافه بغداد و اوزیر دست بطریق انطاکیه بود و مطران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او به هر کشوری اسقف باشد و شماس شاگرد قسیس باشد.

و قیصر را عظیم الروم و طاغیه الروم و کلب الروم خوانند و باید که او را دوازده بطریق بود یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هریکی ده هزار مرد و پیوسته از ایشان شش تن پیش قیصر باشند و شش در مملکت می گردند. طرنکار از دست بطریق باشد و او را فسطیار نیز گویند و هزار مرد فرمان بردارش باشد، و قومس کم از او باشد و او را دویست فرمان بردار و عسرتج کم از او باشد و او را چهل مرد

در فرمان و زواج کم از او باشد و او را ده مرد فرمان بردار باشد [۱۳].

۶. کیمیای سعادت

عیسی — علیه السلام — دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیرزنی، گفت: چند شوهر داری؟ گفت در عدد نیاید از بسیاری گفت بمردند یا طلاق دادند؟ گفت نه که همه را بکشتم. گفت پس عجب ازین احقان دیگر، می بینند که با دیگران چه می کنی، وانگه در تو رغبت می کنند و عبرت نمی گیرند [۱۴]. عیسی علیه السلام می گوید: مثل جوینده دنیا چون مثل خورنده آب دریاست، هر چند بیش خورد تشنه تر می شود، می خورد و می خورد تا هلاک شود، و هرگز آن تشنگی از وی بنشود [۱۵].

عیسی — صلوات الله علیه می گوید:

در مال این دنیا منگرید که روشنائی دنیائی ایشان، شیرینی ایمان از دل شما ببرد [۱۶].

و به عیسی — علیه السلام — وحی فرستاد که: «اگر همه عبادتگاه اهل آسمان و زمین بجای آری و در میان، دوستی و دشمنی برای من نباشد آن همه صورت ندارد.» و عیسی گفت — علیه السلام —: خویشان دوست گردانید نزدیک خدای تعالی بدشمن داشتن عاصیان، و نزدیک گردانید خود را بخدای تعالی بدور بودن از ایشان و رضای خدای تعالی طلب کنید بخشم گرفتن با ایشان. گفتند یا روح الله باکی نشینیم؟ گفت با کسی که دیدار ایشان خدای را با یاد شما دهد، و سخن ایشان در علم شما زیادت کند، و کردار ایشان شما را در آخرت راغب تر کند [۱۷]. و عیسی می گوید — علیه السلام —: «چه گوئی از کسی که برادر خویش را خفته بیند، جامه از عورت وی باز کند تا برهنه ماند؟ گفتند یا رسول الله که روا دارد که این کند؟ گفت شما که آن عیب برادر خود بدانید آشکارا کنید و بگوئید تا دیگران بدانند» [۱۸].

عیسی علیه السلام هیچ نام دوست را از آن نداشتی که گفتندی: «یا مسکین» [۱۹]. عیسی می گوید — علیه السلام — که هر که علم داند و بدان کار کند و دیگران

را پیاموزد، ویرا در ملکوت آسمان عظیم خوانند [۲۰].
 عیسی را — علیه السلام — گفتند: ترا ادب که آموخت؟ گفت هیچ کس، هر
 چه از دیگری زشت دیدم از آن حذر کردم [۲۱].
 عیسی — علیه السلام — گفت: خویشتن گرسنه و برهنه دارید، تا باشد که
 دلها شما حق را ببینند [۲۲].

عیسی — علیه السلام — با حواریان بر سگی مردار بگذشت گفتند این گنده
 چیز است. عیسی — علیه السلام — گفت آن سپیدی دندان وی سخت نیکو چیز است. ایشان
 را پیاموخت که از هر چه ببینند آن گویند که نیکوتر است. خوکی بر عیسی — علیه السلام —
 بگذشت گفت برو بسلامت گفتند یا روح الله خوک را هم چنین می گوئی؟ گفت
 زبان خود را خوفرا نکنم جز فرا خیر [۲۳].

عیسی — علیه السلام — گفت یا حواریان من دنیا اندر پیش شما اندر خاک
 افکندم، وی را باز مگیرید، که از پلیدی دنیا یکی آنست که معصیت حق تعالی
 جز در وی نرود، و دیگر پلیدی وی آنست که به آخرت نرسید تا بترک او نگوئید،
 پس بیرون گذرید از دنیا و به عمارت وی مشغول مشوید و بدانید که سر همه خطاها
 دوستی دنیا است و گفت چنانکه آب و آتش اندر یکجای قرار نگیرد، دوستی دنیا
 و آخرت اندر یکدل جمع نیاید و عیسی را — علیه السلام — گفتند چرا جامه نکنی
 گفت کهنه دیگران مرا کفایت بود. یک روز باران و رعد وی را بگرفت، تا همی
 دوید تا جائی جوید، خیمه ای دید آنجا شد، زنی دید بگریخت، غاری بود آنجا شد،
 شیری دید اندر آنجا بگریخت گفت بار خدایا هر چه آفریده ای وی را آرامگاهی است
 مگر مرا؟! وحی آمد به وی که آرامگاه تو مستقر رحمت من است — یعنی بهشت —
 اندر بهشت چارصد حور را جفت تو خواهم کرد که همه را بدست لطف خویش
 آفریده ام و چهار هزار سال عروسی تو خواهد بود — هر روزی چند عمر دنیا — و
 منادی را برنمایم تا ندا کند که کجا اند زاهدان دنیا تا همه بیایند و عروسی عیسی
 را ببینند و یکبار عیسی — علیه السلام — با حواریان به شهری بگذشت اهل آن شهر همه
 مرده و اندر میان راه افتاده گفت یا قوم این همه در خشم خدای سبحانه مرده اند،
 و اگر نه اندر زیر خاک بودند، گفتند خواهیم که بدانیم تا سبب آن چه بوده است
 آن شب عیسی — علیه السلام — بر سربالایی رفت و آواز داد که یا اهل شهر، یکی

جواب داد که لبیک یا روح الله گفت قصه شما چیست؟ گفت شب سلامت بودیم، بامداد در این عذاب افتادیم، گفت چرا؟ گفت برای آنکه دنیا دوست داشتیم و اصل معصیت را طاعت داشتیم. گفت دنیا را چگونه دوست داشتید؟ گفت چنانکه کودک مادر را، چون بیامدی شاد می شدیم و چون برفتی غمناک می شدیم. گفت دیگران چرا جواب ندادند؟ گفت ایشان هر یکی لگامی از آتش در دهان دارند گفت تو چون نداری، جواب داد گفت من اندر میان ایشان بودم لیکن نه از ایشان بودم چون عذاب بیامد من نیز در عذاب بماندم و اکنون برکنار دوزخم ندانم نجات یابم یا نه. عیسی — علیه السلام — گفت یا حواریان نان جو و نمک درشت و جامه پلاس و خوابگاه اندر مزبله بسیار بهتر بود با عافیت دنیا و آخرت و گفت بسنده کنید با دنیایی اندک با سلامت دین چنانکه دیگران بسنده کردند بدین اندک با سلامت دنیا و گفت یا کسانی که دنیا طلب می کنید تا مزد کنید، اگر دنیا دست بدارید مزد بسیار یابید و بیشتر بود [۲۴].

عیسی را — علیه السلام — گفتند ما را چیزی آموز که حق سبحانه و تعالی ما را دوست گیرد، گفت دنیا را دشمن گیرید تا حق تعالی شما را دوست گیرد [۲۵]. روایت کرده اند که مردی با عیسی — علیه السلام — گفت خواهم که اندر صحبت تو باشم با وی بهم برفتند تا بکنار جوی و سه نان داشتند، مرد یکی بدزدید و عیسی — علیه السلام — به کناره جوشده بود، چون باز آمد نان ندید، گفت که برگرفت؟ گفت ندانم. پس از آنجا بگذشتند آهویی همی آمد با دو بچه عیسی — علیه السلام — یکی را آواز داد نزدیک وی آمد ویرا بکشت و اندر وقت بریان شد و هر دو سیر بخوردند. پس گفت زنده شو، زنده شد بفرمان خدای تعالی. پس آن مرد را گفت بدان خدای که این معجزه بتو نمود بگو تا نان کجا شد؟ گفت ندانم. از آنجا برفتند به رودی آب رسیدند. عیسی علیه السلام دست وی بگرفت و هر دو بر روی آب بگذشتند، گفت بدان خدای که این معجزه بتو نمود بگو تا نان کجا شد؟ گفت ندانم از آنجا برفتند و بجائی رسیدند که ریگ بسیار بود عیسی — علیه السلام — آن ریگ جمع کرد و گفت به فرمان خدای زر گردد، همه زر شد، پس سه قسمت کرد و گفت یک قسمت مرا و یک قسمت ترا و یک قسمت آنرا که نان دارد، مرد از حرص زر که بدید مقرر آمد که نان من دارم، عیسی — علیه السلام — گفت هر سه ترا

و بوی بگذاشت. و برفت دو مرد فراوی رسیدند و خواستند که وی را بکشند و زر ببرند، گفت مرا مکشید و هریکی از ما سیکی برگیرد پس گفتند یکی را بفرستیم تا ما را طعامی آرد، این مرد بشد و طعام خرید و با خویش گفت افسوس باشد که این زر ببرند، من زهر اندرین طعام کنم تا ایشان بخورند و بمیرند و من جمله زر بگیرم. و آن دو کس گفتند چه بودست که زر به وی باید داد، چون باز آید وی را بکشیم و زر را بگیریم، چون باز آمد ویرا بکشتند و ایشان هر دو طعام بخوردند و بمردند زر جمله بماند، عیسی — علیه السلام — بر آنجا بگذشت زر جمله آنجا دید و هر سه کشته، گفت یا اصحاب، دنیا چنین باشد از وی حذر کنید [۲۶].

درجه اعلی در آن درجه عیسی — صلوات الله علیه — بوده است که هیچ نداشت مگر شانه ای و کوزه ای، یکی را دید که به انگشتان محاسن شانه می کرد، شانه بینداخت، یکی دیگر را دید آب بدست می خورد کوزه بینداخت [۲۷].
و در خبرست که وحی آمد به عیسی — علیه السلام — که چون در دل بنده نگرم نه دنیا بینم نه آخرت دوستی خویش آنجا بنهم و متولی حفظ وی باشم [۲۸].

۷. مجمل التواریخ والقصص: عیسی النبی علیه السلام

قوله تعالى: انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله و ابری الاکمه و الاکمه و الابرص و احيی الموتی باذن الله و انبئکم بما تآکلون و ماتدخرون فی بیوتکم.

این همه معجز نبود و دعا کرد تا سام بن نوح زنده گشت که دیر عهدتر بود و چنان بود که خداوندان علت را اندر دمیدن او شفا آمد و از گل مرغی بکرد واز باد نفس عیسی جان بتن اندر آمدش و بپرید بی هیچ مؤنتی که بروی بود بفرمان ایزد تعالی و هرچه در خانها خوردندی و کردند ایشان را خبر دادی و از آن چیزها که در توریت حرام بود چون پیه گوسفند و روز شنبه ماهی صید کردن و دیگرها برایشان حلال کرد و نگرویدند هیچ کس بعد از حی بحی و شهر بشهراندر حد مغرب و مصر و یمن همی گشت و مردمان را دعوت همی کرد ده سال بماند که او را هیچ جای خانه ندیدند و همی گردید و حواریان با وی بودند و آن بود که از عیسی مایده خواستند و عیسی دعا کرد و خدای تعالی ایشان را مایده فرستاد

قوله تعالى : واذ قال عيسى بن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء فكون لنا عيداً لاولنا و آخرنا و آية منك. پس خدای تعالی گفت بفرستم و اگر کسی کافر شود او را عذابی کنم که کسی را نکردم و گویند مایده فراز آمد و آن دوازده نان بود اسفید بعدد حواریان و ماهی بزرگ بریان و قدری نمک و تره و آن همه خلائق (بخوردند) و هرچ از آن برگرفتندی عوض بجای بار آمدی و آن روز یکشنبه بود و دوم روز و سوم روز همچنان چاشتگاه بیامدی و باز به هوا برشدی (۴۲-ب) چون سیر شدند پس از آن بیامد چون خدای تعالی ایشان را بکفران امید عذاب داد نخواستند ولیکن شمعون حواری نان و ماهی داشت. عیسی دعا کرد (تا) همه خلائق از آن سیر بخوردند و هنوز بجای بود پس جماعتی منافق شدند گفتند جادوی بعد از سه روز باطل شود و کافر شدند خدای تعالی ایشان را همه خوک و بوزینه گردانید سه روز بماندند و بعد از آن بمردند که مسخ عقوبت را زندگانی همین قدر باشد. و بعهده عیسی علیه السلام اصحاب السبت را خدای تعالی همه مسخ گردانید که بر لب جوی مغاک کنند روزشنبه چون ماهی در آنجا شدی راه بیستندی و یکشنبه بگرفتندی و تاویل نهادندی که ما یکشنبه همی گیریم، خدای تعالی ایشان را خوک و بوزینه گردانید پس عیسی سوی بنی اسرائیل باز آمد و یهودان تدبیر کشتن او کردند و ملک بیت المقدس یارگشت با ایشان عیسی حواریان را گفت امشب مرا بیاد دارید همه بختند عیسی گفت از شما باشد که مرا ارزان بفروشد و دلیلی (کند) بر من و کافر شود دیگری را گفت امشب (پیش از بانگ خروس از من بیزاری کنی و آن کس را) بگرفتند که دیگر روز بیرون آمده بود و گفتند عیسی را بنمای گفت من از وی بیزارم و کافر شد دیگری را بگرفتند گفت مرا هدیه دهید تا او را بنمایم سی درم سیم بدادندش عیسی را بنمود و جهودان بروی جمع شدند و دست و پایش بیستند و حواریان همه بگریختند پس جهودان بیامدند و آن چوب که آن کار را نهاده بودند بردند و عیسی را گفتند چونست که گفتم زنده کنم خود را از ما برهان؟ او را بگشادند که بردار کنند خدای تعالی او را از میان ایشان ناپدید کرد (و) بر آسمان چهارم برد به بیت المعمور چون نگاه کردند عیسی را ندیدند گفتند جادویی کرد و (اثر جادویی) زمانی بیش نباشد پس خدای تعالی صورت عیسی را به ایشوع افکند، مهتر جهودان، او را بگرفتند و هرچند که گفت من ایشوعم سود

نداشت و بردارش کردند و نزدیک جهودان و بعضی ترسایان چنانست که او عیسی بود قوله تعالی: و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم. و ایشوع هفت روز بردار بماند و هر شب مریم بیامدی و از دور همی گریستی تا شب روز هفتم خدای تعالی عیسی را بزمین فرستاد و مادر را بدید و حواریان را بدرود کرد و یحیی زکریا پیش وی آمد پس از حواریان فطرس و پولس را بروم فرستاد بدعوت کردن و توماس را به عراق و بابل و قیلس را بقیروان و افریقیه و بحبش و اندافون و اولنار را بحجاز و پیش یحیی بیت المقدس هنوس را بگذاشت و آنچ خواست بگفت و سحرگاه ناپدید شد سوی بیت المعمور (و) به عبادت خدای تعالی مشغول باشد تا وقت دجال بزیآید تا آخر الزمان و دین پیغامبر صلوات الله علیه تازه کند و از آن پس مریم بمرد و ابلیس خلقی در عیسی و مریم و خدای تعالی کافر کرد و هرگونه وسوسه افکند بر صورت آدمی با دو دیو شیطان دیگر و این سه مقاتل کفر در دل مردم نهاد ثالث ثلاثه و در کتاب معارف خوانده ام که ترسایان را نصرانی از آن خوانند که آن دیه که مسیح بدان فرود آمد ناصره خواندندی از زمین جلیل [۲۹].

۸. انس التائبین

قوم عیسی صلوات الله علیه به پیغمبری او مقرر بودند اما چون از وی درخواستند که ما را می باید که خوانی از آسمان بیاید تا ما از آن بخوریم تا دل ما ساکن گردد عیسی صلوات الله علیه از خدای عزوجل خواست تا خوانی بفرستد خدای عزوجل گفت من این خوان بفرستم اما هر که پس از آن منکر شود من ایشان را عذابی کنم نه چنانکه دیگران را [۳۰].

۹. کشف الاسرار و عدة الابرار

این قصه مریم و داستان ولادت عیسی، دل دادن شکستگانست و سبب آسایش غمگنان، و اشارت بنواختن غریبان. و مرهم نهادن بردل سوختگان، و امید دادن درماندگان. هر چند که اول همه بلانمودند و محنت، بآخر همه ولادیدند و

آثار محبت، اول که به آن خلوتگاه باز رفته بود و پرده بروی خود فرو گذاشته تا کس او را نبیند، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد، مریم بترسید که تنها بود، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریزنه، تدبیر و حیل همان دانست که به پناه الله تعالی باز شد و او را بحق ترسانید...

... پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت. چون وقت زادن آمد، در آن بیابان تنها و غریب و بیکس و بی نوا و بی کام... همی گریست و می گفت: **یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا** پس چون درد و اندوه بغایت رسید... فرمان آمد بجبرئیل که مریم را دریاب که در غرقابست. جبرئیل (ع) آمد و از بالای سروی ندا کرد، ای مریم! دل تنگی مکن و اندوه مدار، **قد جعل ربک تحتک سریا** و بقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد... پای بر زمین مالید چشمه آب پدید آمد... مریم از آن آب شربتی پیاشامید و به آن طهارت کرد، سکونی در وی پدید آمد آرزوی طعامش خاست؛ عیسی گفت: **هزی الیک بجدة النخله** گفته اند هفتصد سال بود که آن درخت خشک بی سروبی شاخ در آن بیابان مانده بود... مریم با آن ضعیفی برخاست، دست فرا آن درخت خشک برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشک رسید، ترشد و تازه و سبز گشت و بار آورد و هم در آن حالت رطب شد و پیش وی ببارید... مریم گفت اما چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد چه جواب دهم؟ عیسی گفت تو دل مشغول مدار که این جواب من خود دهم. جواب آن بود که گفت **انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا**.

روایت کرده اند که عیسی (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی می شد. باران در ایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خویش می شد. عیسی بگریست گفت: **یارب جعلت لهذا الثعلب کنا ولم تعجل لی!** بار خدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت مرا ندادی؛ وحی آمد که یا عیسی می خواهی جائی که بدو باز شوی؟ گفت خواهم گفت در این وادی شو که آنچه می خواهی یابی، عیسی در وادی شد، پیری را دید که در نماز بود. آن پیر چون عیسی را بدید، نماز خویش را تمام کرد. آنکه بدست اشارت کرد که ماذا ترید؟ چه می خواهی؟ عیسی گفت مرا باران گرفت، جائی طلب کردم که بدو باز شوم. اینجایم نشان دادند پیر خطی گرد خود در کشیده بود و در

آن دایره نماز می کرد و هیچ قطره باران بوی نمی رسید. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. همچنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. عیسی در کار آن پیر تأمل می کرد و باران که بوی نمی رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یا شیخ ماقصتک؟ قصه خویش بگو و از حال خویش مرا خبر ده پیر گفت: من وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه می کنم و از حق تعالی عذرمی خواهم. عیسی گفت: آن چه گناه هست؟ پیر گفت گناهی که الله تعالی بر من ببوشید و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بینم از پیغامبران خدای و با وی بگویم. عیسی گفت پس من پیغامبر خدایم عیسی مریم-بامن بگوی! گفت: ای عیسی وقتی بردرگاه رب العزه فضولی کرده ام، کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده، گفتم بپته لم یکن، فانا استغفر الله منه منذ اربعین سنة. فارسل عیسی عینیه بالدموع فقال: انی اری اخى هذا یستغفر من ذنب لم یخطر لی ببال [۳۱].

۱۰. مناقب الصوفیه

...عیسی را علیه السلم پرسیدند از حلم گفت حلم آن است که اگر کسی صد زخم بریک سوی چهره توزند، دیگر سوی پیش داری بی انکاری. و در حدیث معراج می گوید: جبرئیل علیه السلام مرا به آسمانها برد، پیغامبرانی که در آسمانها بودند چون عیسی و ادريس عليهم السلام می گفتند مرحبا بالاخ الصالح وی را برادر خواندند.

عیسی، علیه السلام، را پرسیدند که به چه قوت برآب می روی؟ گفت به ایمان و یقین. گفتند ما نیز ایمان و یقین داریم. گفت اگر دارید بر روی دریا بروید، قصد کردند که بروند، نتوانستند، گفت چه بود شما را؟ گفتند از موج می ترسیم. گفت صاحب یقین از خدای ترسد، از موج نترسد و کسی را که از خدای، تعالی، ترس باشد، امیدش هم به خدای تعالی باشد پیوسته ملازمت بندگی نماید. این چنین کس صاحب یقین باشد [۳۲].

۱۱. اسرار التوحید

و شیخ الاسلام ابوسعید جد این دعاگوی چنین آورده است که کشف این معنی شیخ را بچهل سالگی افتاده است و خود خبر چنین نتواند بود چه اولیا که نواب انبیا اند پیش از چهل سالگی به درجه ولایت و کرامت نرسیده اند و همچنین از صدویست و چهار هزار پیغامبر که بلوغ نبوت ایشان چهل سالگی بوده است حتی اذا بلغ شده و بلغ اربعین سنته الا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را صلوات الله علیهما و علیهم اجمعین پیش از چهل سالگی وحی آمده است چنانکه... در حق عیسی فرمود: **قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیا قال انہی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت.**

چون فراتر شدند حسن مؤدب درویش را پیشتر فرستاد تا امام ابوالحسن را خبر دهد که شیخ ابوسعید بسلام تو می آید آن درویش برفت و او را خبر داد امام ابوالحسن بر شیخ نفرین کرد و گفت او بنزدیک ما چه کار دارد او را به کلیسای ترسایان باید رفت که جای او آن بود. اتفاقاً روز یکشنبه بود چون آن درویش بنزدیک حسن مؤدب آمد و آنچه رفته بود بگفت شیخ را خود آگاهی بود از آنچه رفته بود گفت یا حسن چه می رود و آن درویش کجا بوده است حسن آنچه رفته بود بگفت. شیخ گفت اکنون پیر چه گفت؟ گفت او می گوید که او را به کلیسای ترسایان باید رفت شیخ عنان بگردانید و گفت بسم الله الرحمن الرحیم چنان باید کرد که پیر می فرماید و روی به کلیسای ترسایان نهاد. چون به کلیسای رسید ترسایان جمع بودند و بکار خود مشغول چون شیخ را بدیدند همه گرد وی درآمدند و در وی نظاره می کردند تا بچه کار آمده است و ایشان در پیش کلیسیا صفه کرده بودند و صورت عیسی و مریم را در پیش آن صفه انگیخته و بر آن دیوار نقش کرده و روی بدان آورده و آنرا میپرستیدند و سجده می کردند. شیخ بدنباله چشم بدان صورتهای باز نگریست و گفت انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله توئی که می گوئی که مرا و مادر مرا بخدایی بگیریدی اگر محمد و دین محمد حق است در این لحظه حق را سبحانه و تعالی سجده کنید. چون شیخ این سخن بگفت آن هردو صورت در حال بر زمین افتادند چنانکه رویهایشان از سوی کعبه بوده بر زمین. ترسایان چون

آن بدیدند فریاد ازیشان برآمد و در حال چهل تن زنار بپردند و مسلمان شدند و مرقعها در پوشیدند و آن جماعت که در خدمت شیخ بودند جامه ها ایثارمی کردند به ایشان چون مسلمان می شدند و غسل اسلام می آوردند آن مرقعها در می پوشیدند. شیخ روی بجمع کرده و گفت هر که بر اشارت پیران رود چنین باشد و این همه از برکه اشارت آن پیر بود [۳۳].

۱۲. تفسیر ابوالفتوح

کلبی و ربیع بن انس گفتند این آیات که در اول این سوره است (سوره آل عمران) تا بقصه مباهله در وفد نجران فرود آمد و ایشان شصت مرد بودند چهار مرد با ایشان بودند از اشراف ایشان و از آن چهار سه مرد پیشوای و مقدم بودند عاقب بود و امین قوم و صاحب مشورت ایشان و نام او عبدالسیح و سید بود و نام او لهم بود او صاحب رحلشان بود و ابوحارثه بن علقمه خبر و عالیشان بود و صاحب مدارشان و بنزدیک ملوک مردم و ترسایان موقعی عظیم داشت و کتب اوایل بر خوانده بود و مردی متعبد بود و مجتهد در مدینه آمدند نزدیک نماز دیگر با جامه های نیکو... ساعتی در مسجد تأمل میکردند تا وقت نماز ایشان در آمد برخاستند و دستوری خواستند و نماز خود بکردند و روی بمشرق کرده و رسول علیه السلام گفت اسلام آرید گفتند ما اسلام آورده ایم پیش از آنکه ترا دیدیم گفت دروغ می گوئی اسلام چگونه باشد با آنکه خدایا فرزند گوئید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند پس که بود عیسی گفت پیغمبر خدای بود و بنده خدای گفتند هیچ بنده مخلوق را دیدی بی پدر رسول علیه السلام گفت از قدرت خدای بعید نیست و لیکن ندانی که فرزند به پدر ماند گفتند بلی گفت ندانی که خدای تعالی را مثل و مانند نیست نمی دانی که عیسی زنده بود فنا پذیر و خدای تعالی زنده است که نمیرد نمی دانی که خدای تعالی حافظ خلقت است و خالق ایشان عیسی این تواند کردن گفتند نه گفت نمی دانی که خدای تعالی را هیچ چیز براو پوشیده نیست در آسمان و زمین گفت بلی گفت نه از آن عیسی هیچ نداند گفتند نه گفت نمی دانی که خدای تعالی صورت عیسی را در رحم مادر نگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت نمی دانی که خدای مستغنی است

از طعام و شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورده و او را حدث بود گفتند همچنین است گفت نمی دانی که چون عیسی از مادر بزاد کوچک بود چون دیگر کودکان آنکه به غذا و تربیت بزرگ شد چون دیگر کودکان گفتند بلی رسول ص گفت چون اقرار دادی به این چگونه گوئی عیسی فرزند خداست...

و انجیل افعلیل باشد من النجل وهو الخروج بیرون آمدن باشد و فرزند را از آن نجل خوانند که از شکم مادر بیرون آید... برای آتش چنین خوانند که خدای تعالی حقی و شرعی مندرس باد بیرون آورد و گفته اند هر من النجل اصل او را بخل است و آن فراخی چشم باشد یقال... نجلا و عین نجلا ی واسعه بدانند چنین خوانند که آن شرعی بود که خدای تعالی برایشان موسع کرد و گفته اند بسریانی انگلیون باشد و حسن بصری انجیل خواند بفتح الف و باقی قراء بکسر... [۳۴].

* * *

... و زن عمران مادر مریم بنت عمران است مادر عیسی علیه السلام نام او حنه بنت فافور بن قبیل بود و اما عمران عبدالله عباس و مقاتل گفتند هو عمران بن ماثان بودونه پدر موسی بود چه از میان این عمران و آن عمران که پدر موسی هزار و هشتصد سال بود... محمد بن اسحق گفت... از فرزندان سلیمان بن داود بود. یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود بار خدایا من باتو نذر کردم و پذیرفتم... که این بچه که در شکم دارم او را محرر کردم به نذر و این لفظ در لغت و شرع یک معنی دارد... یکی آنکه آزاد کردم او را از خدمت خویشتن... او را خالص بکردم و مجرد خدمت خانه خدای را و عبادتگاه را تا جز آن کاری نکند قولی دیگر آنست که او را وقف کردم بر خدمت عبادتگاه و اصل کلمه اخلاص باشد... و این تحریر در فرزندان نرینه بودی و دختران از این مسلم بودندی هم برای صیانة ایشان از مردان و هم برای صیانة عبادتگاه از اعذاری که زنان را باشد... دو خواهر بودند یکی بحکم زکریا بود و یکی بحکم عمران آنکه بحکم زکریا بود اشباع نام بود مادر یحیی و آنکه بحکم عمران بود حنه بود مادر مریم و حنه را فرزندی نمی بود تا که پیر شد و ایشان اهل البیت بودند از خانه پیغمبری و علم یک روز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را زقه می کرد او را آرزوی فرزند خواست و نذر کرد با خدای که اگر او را فرزندی دهد آن فرزند را محرر

کند... بسی برنیامد که بار گرفت... هنوز بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد... چون بار ننهاد... دختری بود برسبیل عذر می گوید بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد نرینه که صلاحیت خدمت خانه تو دارد... و من او را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادمه باشد و در خبر است که مریم هم نیکوتر زنان روزگار خود بود... بپذیرفت خدای تعالی مریم را.

مفسران گفتند چون حنه بار بمریم بنهاد او را در خرقة پیچید و در مسجد پیش احبار و علما نهاد... گفت برگیرید این نذیره را یعنی آنکه نذر در حق او آمد زکریا گفت من اولیترم باو برای آنکه خاله او در خانه من است احبار گفتند ما بدین راضی نباشیم... برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود هر کسی رغبت کرد که تولد تربیت فرزند او کند چون گفت و گوی بسیار شد قرار دادند بر قرعه که قرعه برافکنند هر کسی که نام او به قرعه برآید باوش دهند و ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هریکی تیری بتراشیدند و نام خود بر او نقش کردند و بکنار جوی اردن آمدند و تیرها در آب انداختن گرفتند تیرها بآب فروشد مگر تیر زکریا که بر سر آب بماند... چون حال چنین بود دست بداشتند و او را بزکریا تسلیم کردند... زکریا او را بخانه برد و بخاله او سپرد و دایه بگرفت تا شیر می داد او را چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی صومعه و در آن بر بالای کوه چنانکه جز نردبان براو نتوانستند شدن چنانکه در خانه کعبه هست و زکریا علیه السلام هر روز بیامدی و طعام و شراب و آنچه او را حاجت بودی بانجا آوردی... و ربیع بن انس گفت زکریا علیه السلام چون بیرون شدی هفت دربند درستی چون در آمدی درها بر حال خود بودی و نزدیک او طعام و شراب بودی بتابستان میوه زمستان و بزمستان میوه تابستان او را گفتی... از کجا آمد این تورا... گفت این از نزدیک خداست مرا. حسن بصری گفت او خود از هیچ پستان شیر نخورد بمیوه بهشت پرورده شد و حسن گفت او بکود کی پیش از وقت سخن گفت محمد بن اسحق گفت بنی اسرائیل را قحطی رسید و رنجور شدند زکریا (ع) بنی اسرائیل را گفت احوال من شما را معلوم است و ضعف حال من و من بحال دختر عمران قیام نمی توانم کردن کیست از شما که رنج او از من بردارد هیچکس قبول نکردند و گفتند ما را نیز هم این عذر است دگر باره قرعه پیش آورد و قرعه زدند قرعه بنام

مردی برآمد یوسف بن یعقوب النجار. مردی درودگر بود پسر عم مریم بود مریم را با کفالت خود گرفت مریم در او انکساری و دل شکستگی می دید گفت یابن عم دل مشغول مدار که خدای روزی ما را برساند و او چیزکی از کسب دست بیاوردی آنجا بنهادی خدای تعالی جل جلاله زیاده کردی و برکت دادی هر وقت زکریا در آمدی و گفتی من دانم که یوسف را این بسیار نباشد از کجا تو را این... گفتی این از نزدیک خداست... مفسران گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی جل جلاله روزی بمریم می رساند... رغبت کرد که او را نیز فرزندی دهد و اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر شده بود و از ولادت برخاسته و از آن سن در گذشته دانست که بر خدای آسان باشد در دعا و تضرع گفت... بده مرا از نزدیک خود نسلی و فرزندانی پاکیزه که توشنونده دعائی... او در مسجد نماز می کرد و مردم بردر منتظر تا او در بگشاید نگاه کرد بر نائی را دید با جامه سفید و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا بترسید او گفت: ان الله یشرك بیهی... یحیی اسمی است لای نصرف سبب منع صرف علمیه است و وزن فعل جماعتی اماله کنند و جماعتی بتفخیم خوانند و جمع او یحیون باشد چنانکه موسون و عیسون فی جمع موسی و عیسی و خلاف کردند که چرا او را یحیی نام کردند بعضی مفسران گفتند برای آنکه عاقری مادر او و نازا پندگی او با و زنده شد این قول عبدالله عباس است و قتاده گفت... خدای تعالی دل او را به ایمان زنده کرد... و یحیی اول کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و یحیی از عیسی بشش ماه مه بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را با سمان بردند [۳۵]...

۱۳. عبهر العاشقین

(۲۴۹) بدایت یقین عاشقان را ثقل بشریت بردارد، و در نهایت ظاهر و باطنشان همه روح گرداند. نبینی که صنفی مملکت و رئیس اهل ولایت - صلوات الله و سلامه علیه - آدم ثانی را گفت: رحم الله اخی عیسی، لوازداد یقیناً، لمشی فی الهواء. (۲۸۱) چون عاشق هم نعت عشق شد، چون عشق بمعنای اصلی باز شود، عاشق را همرنگ خود کرد، بقرب معشوق باز رساند تا چون روحانیان ملکوت در

اعلیٰ علین با طاووسان ملایکه پپرد، مثل خضر والیاس و ادریس و عیسی — علیهم السلام — چون صفتشان ربانی شد، سمواتی گشتند، کونین ایشانرا مسخر شود، هرجا که خواهند خود را بنمایند [۳۶].

۱۴. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام

چون عیسی علیه السلام را با آسمان بردند نصاری بهفتادودو فرقت شدند و بعضی مریضی را کافر خوانند.

بدان که جمله نصاری گویند معبود جوهریست سه اقنوم و این اقنوم یکی را اقنوم اب خوانند و آن قدیم بود دیگر اقنوم ابن و آن کلمه است سیم را اقنوم روح القدس می گویند و آن حیات است و گویند معلومات یا جوهر بود یا عرض و نشاید که خدای عرض بود لابد که جوهر بود و گویند نشاید که مرکب بود لازم آید که جوهر بسیط بود و چون حکمتش درست نشود الا که حی ناطق باشد پس واجب کند که حی ناطق باشد و عیسی را پسر خدای گویند و کلمه او دانند و گویند معنی کلمه آنست که خلق به وجود او راه یابند و روح القدس یعنی که دین بدو زنده شود و آنچه در اتحاد می گویند نامعقولست نه ایشان می دانند و نه بفهم کس می توانند رسانیدن چون پرسیم ایشان را که اتحاد چیست و عبادت عیسی چرا واجب است گویند از بهر آنکه لاهوتست یعنی خدای وقومی گویند از بهر آنکه عیسی واسطه است میان ما و میان لاهوت و یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود و ناسوت لاهوت باشد و این فاسدست زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیطست و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد تصور نبندد و اگر اتحاد تصور داشتی لازم بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو باطلست و نسطوریه گویند میان ایشان ممازجه نبود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل گردانید پس مسیح دو جوهرست و دو اقنوم و ملکائیه گویند که اتحاد با ایشان کلی بود نه به مسیح پس مسیح دو جوهرست و یک اقنوم و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه در مسیح تأثیر کرد چنانکه صورت در آینه تأثیر کند بی آنکه نقل کند و بعضی گویند معنی اتحاد آنست که کلمه بردست عیسی تدبیر چیزها کرد و ایشان در بعضی تسبیحها گویند ایمان داریم بواحدی که

پدرست و مالک همه چیزها و بر ب واحد مسیح پسر خدای که از پدر پدید آید پیش از همه چیزها و نه مصنوعست اله حق از اله حق از جوهر پدر خود. در اقاویم خلاف کنند و بعضی گویند اعیان و ذواتند و بعضی گویند خواصند یعنی اعراض چندند که ملازم ذات ویند و بعضی گویند یا خواصست یا صفات و گویند آن چیزی را شاید گفت که از جوهر چیزست که شریک وی بود در صفت ذاتی و چون عیسی از جوهر لاهوت بود لازم باشد که شریک وی بود و انفصال عیسی از لاهوت آنست که خدای با آنکه پدر بود اولتر از عیسی و عیسی با آنکه پسر بود اولتر از آنکه پدر باشد و گویند مسیح خداست و مسیح بحواریان گفت شما برادران منید پس اگر حواریان و عیسی را فرزندان بودنندی خدای جدا ایشان بودی تعالی الله عن ذلك علواکبراً.

و جمله نصاری گویند یوحنا و مرقس و متی و لوقا اینان از حواریان بودند و بهترند از داود و موسی و سلیمان و هرون و جمله انبیاء و گویند آدم و نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب نه انبیاء بودند اما صالحان بودند و حی بدیشان می آمد و ملائکه ایشان را زیارت می کردند و خدای بدیشان آموزانیده بود هر چه خواهد بود پیش از آنکه باشد و ایشان خلق را بخدای خواندندی چنانکه خدای فرموده بود و گویند سلیمان ملعون بود صدهزار لعنت بر آن کس که اعتقاد چنین دارد و گویند شاید نام سلیمان بردن در کلیسیا از بهر آنکه یکی از اسرتیان خویش را که نام وی حشامه بود دستوری داده بود تا در خانه سلیمان بتان می پرستیدند و گویند سلیمان را ملک بیش از نیمی از شام نبود با آنکه ایشان روایت کنند که خدای تعالی وحی کرده بود بداود که ترا فرزندی باشد و من پدر وی باشم و او پسر من و لکن چون بیش رأس الجالوت که رئیس یهود بود رفت کافر شد نعوذ بالله از این اعتقاد.

و گویند یکی از ایشان یعنی حواریان که نزد ایشان به از ملائکه و انبیاست و آن یوحنا بود سی درم از یهود بستد و ایشان را دلیلی کرد به عیسی تا یهود عیسی را بگیرتند و بکششتند و بردرخت کردند و یوحنا یقین می دانست که عیسی پسر خداست و گویند عیسی در مهد سخن نگفت و همچنین جمله بی دینان از فلاسفه و غیره انکار کنند سخن گفتن عیسی (را) در مهد که عیسی در مهد گفت: انی عبدالله

من بنده خدایم و ایشان گویند عیسی خداست... [۳۷].

۱۵. جوامع الحکایات

حکایت—گویند که عیسی (ع) بقلعه انطاکیه دو رسول فرستاد نام یکی فاروس و نام دیگری کاروس و بروایت مقاتل ابن سلیمان نام یکی دودمان و دیگری یالوص و چون هر دو بشهر انطاکیه رسیدند پیری را دیدند که گوسفند می چرانید بروی سلام گفتند پیر از ایشان پرسید که شما کیستید و درین جایگاه بچه کارآمده اید ایشان گفتند که ما رسولان عیسی ایم که وی رسول خداست آمده ایم تا شما را بخدای عزوجل دعوت کنیم و راه رشاد بشما نمائیم و از پرستش بتان که سمع و بصر و نطق ندارند منع کنیم آن پیر گفت بر صدق دعوی خود شما را هیچ حجتی هست گفتند بیماران را بدم خود شفاء مخصوص گردانیم نایینای مادرزاد را بمدد دعاینا گردانیم صاحب برص را از علت خلاص دهیم آن پیر گفت من پسری دارم که مدت دو سال است که صاحب فراش شده است و جمله طبیبان از معالجت او عاجزاند اگر آن رنجور من ببرکت قدم شما شفا یابد مرا یقین شود که دین شما حق است گفتند ما را بخانه خود برو بیمار را بما بنمای پیرایشان را بوثاق خود برد چندانکه نظر ایشان برآن بیمار افتاد دعای بخواندند و بروی دمیدند و الحال صحت یافت و بستر در نوشت و آن خبر در شهر فاش شد و خداوند سبحانه و تعالی بسبب ایشان بسیار بیماران را شفا داد و ایشان را پادشاهی بود نام او شلاض خبر ایشان را بوی آنها کردند ملک ایشان را بخواند و گفت شما کیستید ایشان گفتند که ما رسولان عیسی (ع) ایم و اورسول خداست و آمده ایم تا ترا از هواپرستی بخداپرستی دعوت کنیم و از عبادت آن بتان جماد بی منفعت پرمضرت پپرستش خدای که آفریدگار زمین و آسمان است خوانیم ملک پرسید که علامت رسالت شما چیست گفتند مرده را زنده کنیم و نایینای مادرزاد را بینا کنیم شلاض گفت چه می گوئید که جز ازخدایان ماخدای دیگر هست عالم را. ایشان گفتند ایشان سنگی و چوبی بیش نیستند خدای تعالی آنست که خلعت هستی در بر موجودات بالا و پستی قدرت او می افکند و خلایق را او روزی می رساند شلاض گفت امروز بازگردید تا در کار شما بنگرم

ایشان چون از پیش او بیرون آمدند غوغای عام ایشان را بگرفتند و بسیار بزدند و ایشان را در زندان محبوس کردند نام آن پیر که ایشان در وثاق او نزول کرده بودند حبیب نجار بود چون خبر ایشان بحضرت عیسی علیه السلام رسید دیگری را بفرستاد نام او شمعون چنانکه در قرآن آفریدگار تعالی خبر داده: **و ضرب لهم مثلا اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززا ثالث فقالوا انا اليكم مرسلون**. شمعون بشهر انطاکیه رسید و با ارکان ملک طریق تردد پیش گرفت و او را قربت مجلس پادشاه حاصل آمد روزی شمعون مراین پادشاه را گفت شنیده‌ام که دو کس را در زندان محبوس گردانیده‌ای باری کسی بایشان مناظره کرده است و معجز و برهانی طلب کرده شلاض گفت نی من بمجرد سخن ایشان در خشم شدم و غضب ما را مانع آمد که حجت ایشان بشنیدمی شمعون گفت که اگر پادشاه صواب بیند با حضار ایشان مثال دهد ملک فرمود تا ایشان را بیاوردند پس از ایشان پرسید که شما را که اینجا فرستاده است گفتند ما فرستادگان رسول خدایم که نام او عیسی (ع) است ملک گفت صفت خدای عیسی چیست صفت او گوئید و دراز نگوئید که گفتند **یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید** هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند شمعون گفت علامت رسالت و نبوت شما چیست گفتند هر چه ملک بخواهد ملک بفرمود تا غلامی را بیاوردند که هر دو چشم نداشت و جایگاه چشم او هموار بود چنانکه در پیشانی او هیچ از حدقه بصر بدان پدید نبود و گفت اگر دعوی نبوت می‌کنید از خدای خود بخواهید تا آن را درست کند و چشم دهد شمعون و ایشان دعا کردند و شمعون در زیر لب می‌خواند که ناگاه موضع آن هر دو چشم کودک بشکافت ایشان قدری گل بگرفتند و از آن قدری گل دو مهره راست کردند و در حدقه او نهادند آن حلقه او شد و حق تعالی آن را محل نور گردانید و کودک بینا شد ملک از آن معجزه متعجب شد شمعون گفت ای ملک اگر تو از خدایان خود بخواهی تا مثل این بکنند ترا شرفی باشد و آن معبودان ترا صفتی و شرفی بحاصل آید ملک گفت از تو چه پنهان دارم معبودان ما را قدرت نیست نه بینند و نه گویند و نه خورند و نه پوشند شمعون گفت درین شهر هیچ نایبانی مثل آن غلام موجود شود گفتند یکی دیگر هست بفرمود تا او را نیز حاضر آوردند شمعون همچنان کرد که ایشان کرده بودند و آن کودک نیز بینا شد شمعون بیان دین و

اعتقاد خود با ایشان تقریر کرده بود که وی بردین ایشان نیست چون این معجزه بدیدند خوش دل شدند شمعون گفت من از شما چیزی بخواهم گفتند بخواه گفت اگر خدای شما قادر است که مرده را زنده کند و ما ببینیم و ایمان آوریم ایشان گفتند خدای ما قادر است بر هر چه خواهید شلاض گفت آنجا جوانیست که هفت روز است تا وفات یافته است و پسر دهقانیست که پدر وی غایب است و من نگذاشته‌ام که او را دفن کنند تا پدر وی بیاید آن مرده را بیاوردند رنگ و روی متغیر شده و بوی گرفته چنانکه خلق را از او نفرت گرفته بود ایشان دعا خواندن گرفتند مرده در حرکت آمد و برخاست و گفت من هفت شبانه روز است تا مرده‌ام مرا بسبب کفر و شرک در هفتم طبقه دوزخ آوردند من شما را می‌ترسانم و تحذیر می‌کنم تا از عذاب دوزخ پرهیزید و بوحدانیت حق تعالی ایمان آورید من در میان عذاب بودم دیدم که درهای آسمان گشاده شد و جوان خوب زیبا روی در آمد و مرا این سه کس را شفاعت می‌کرد ملک گفت آن سه کس کدامند گفت شمعون و آن دو یاروی پس ملک ازین سخن متحیر شد شمعون چون دانست که ملک از حال وی آگاه گشت او را بخدای خواند ملک با جمعی انبوه بگرویدند و بیشتر اهل شهر که بر کفر بودند اقرار کردند و چون خدای تعالی جبرئیل علیه السلام بفرستاد تا آوازی هایل کرد چنانکه همه کفار یکبار بمردند و هلاک شدند و بدوزخ رفتند و حق تعالی از آن خبر داد: ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون [۳۸].

۱۶. گلستان

در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت مشغول شوی بمال از من و گر درویش کنمت تنگدل نشینی [۳۹].

۱۷. مرصاد العباد

در بیان احتیاج بانبیا علیهم السلام در پرورش انسان اما معقول آن است که گوئیم که همین سؤال بر شما وارد است، شما بچه دلیل

دانستید که موسی و عیسی علیهما الصلوة والسلام پیغامبر بودند و شما ایشان را و معجزات ایشان را ندیدید. جواب ایشان از دو وجه بیرون نباشد: یا گویند بتواتر خبر معجزات ایشان بما رسید و تواتر موجب علم است و معجزه دلیل صحت نبوت باشد، یا گویند تصدیق دل که نتیجه نور ایمان است حاصل آمد محتاج هیچ دلیل دیگر نگشتیم. گوئیم همین بعینه دلیل ماست که ما نیز معجزات محمد علیه الصلوة والسلام، بتواتر معلوم کرده ایم دیگر تصدیق دل که نتیجه نور ایمان است بحقیقت ما را حاصل است و بجملگی انبیا و کتب ایشان ایمان داریم نه چنانکه شما را که بعضی انبیا ایمان دارید و بعضی کتابها و بعضی ایمان ندارید چنانکه جهودان بعیسی علیه الصلوة والسلام و کتاب او ایمان ندارند و ترسایان بموسی علیه الصلوة والسلام و کتاب او ایمان ندارند و عیسی را فرزند خدای و ثالث ثلاثه گویند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا [۴].

در بیان نسخ ادیان و ختم نبوت به محمد علیه الصلوة والسلام

پس اهل کتاب همچنانک نبوت عیسی و موسی بخبر تواتر معجزات ایشان قبول کردند، اگر عناد نکنند بایستی که نبوت محمد بهتر قبول کردند، که عهد قریب تر است و اخبار متواتر ترست از کذب دورتر باشد، و معجزه قرآن و اخبارات خواجه هر چه ظاهر تر است.

ولکن ایمان جهودان و ترسایان نه از نتیجه نظر عقل و نور تصدیق دل است. بل که از مادر و پدر به تقلید یافته اند بی برهان واضح چنانکه فرمود: انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون و خواجه خبر داد که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و دین که [از مادر و پدر] بتقلید گیرند بی نور ایمان و نظر عقل [آن را اعتباری نباشد و] کفر بود.

در بیان مقام شیخی و شرایط و صفات آن

و دریافت این علم بدان حاصل شود که مرد از وجود خویش بزاید، تا بدین زادن از لدن خویش به لدن حق رسد، چنانک خواجه را علیه الصلوة فرمود و انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم و عیسی علیه السلام می فرماید لم یلج ملکوت السموات والارض من لم یولد مرتین [۴۱].

در بیان تجلی ذات و صفات خداوندی

اما صفات فعلی: چون خالق و رازقی و احیاء و اماتت چون بصفه رازقی متجلی شود چنان بود که مریم را بود علیها السلام و هزی الیک بجده النخلة تساقط علیک رطباً جنیا، و چون بصفه خالق متجلی شود چنان بود که عیسی را بود علیه السلام و اذ تخلق کهیئة الطیر باذنی، و چون بصفه احیا متجلی شود چنان بود که ابراهیم را علیه السلام بود رب ارنی کیف تحیی الموتی و همچنین عیسی را بود علیه السلام که و اذ تخرج الموتی باذنی [۴۲].

۱۸. المصباح فی التصوف

قال رسول الله، صلی الله علیه وسلم: ان عیسی بن مریم اسلمته امه الی الکتاب لتعلمه فقال له المعلم اکتب فقال ما اکتب قال بسم الله الرحمن الرحیم فقال له عیسی ما بسم الله فقال المعلم لا ادری، فقال له عیسی صلوات الله علیه، الباء بهاء الله والسين سناؤه والمیم ملکه والله اله آلهه، الرحمن رحمن الدنيا و الرحیم رحیم الاخرة [۴۳].

اصل در معنی عیسی است، و اصل در صورت دجال، [معنی] عیسی همه روح است، و معنی دجال همه جسم است. و دعوی هر نفس که بروی دعوی دخل و محبت دنیا و میل به جسم و جسد و قالب و جرم و کندی و بی فهمی و بی حسی و عدم ادراک [باشد] پیشه دجال [بود] و خیال در او بیشتر [بود] و دجال یک چشم دارد از برای آن که چشم او منحصر است بر دیدن جسم، از جان خبر ندارد، و از دل اثری نه، کثافت و غلظ بروی مستولی است، بل که همه وجود او کثافت است و غلظ.

هر نفس که معنی بروی غالب است، و روحانیات و ذوق و شوق و محبت و لطافت و نظافت و طهارت و دریافتن رفیق و دقیق، و میل به اعلی [بروی غالب است] نسبت عیسی در وی بیشتر [است]. و دجال صورت حیرت است، و عیسی صورت حیات و اقتضای حیرت و قوف و عکوف بر کدات [و] بر لذات جسمانی [است] و اقتضای حیات حرکت است و انتشار میل به حکمت و اسرار و برگذاشتن از تعینات جسمانی و رسیدن به عالم روحانی. و چون به عالم روحانی رسیدی خوف برخاست

و امن کلی حاصل شد، و فراغت پدید آمد، و در آن عالم هرچند خواهد بیاید و ببیند و بداند [۴۴].

۱۹. الانسان الكامل

ای درویش! عیسی کلمه است، و عیسی مانند آدم است. پس آدم هم کلمه باشد. اما عیسی کلمه گفته است که از دهان جهان با آسمان جان می رود، و آدم کلمه نوشته است که از آسمان جان بهندوستان مداد می آید.
... پس عقل که خلیفه خداست هم آدم است و هم سلیمان است و هم عیسی است.

ای درویش! این معنی حدیث بود که گفتیم، و بفهم سالکان این چنین تقریر نزدیکتر است اما لفظ حدیث چنان است که سیصد تنان بردل آدم اند و چهل تنان بردل موسی اند و هفت تنان بردل عیسی اند و پنج تنان بردل جبرئیل اند و سه تنان بردل میکائیل اند و یکی بردل اسرافیل است. و این سیصد و پنجاه و شش کس در تمامت عالم منتشراند تا برکه قدم و نظر ایشان بهمه عالم برسد اما مردم ایشانرا نمی شناسند.

بدان که شش دین است، دین آدم، و دین نوح، و دین ابراهیم، و دین موسی و دین عیسی و دین محمد — علیهم السلام — دین پیش ازین نیست و صاحب شریعت پیش ازین نیستند، و ازین شش، پنج اولوالعزم اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد. اولوالعزم پیش از این نیست [۴۵].

۲۰. مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة

چنانکه از عیسی علیه السلام منقول است که لن یبلغ ملکوت السماء من لم یولد مرتین [۴۶].

و هرچند وجود فرزند بی پدر در قدرت الهی ممکن است چنانکه وجود عیسی علیه السلام... و نیز در ولادت بی پدر آفات متوقع است چنانکه در ولادت

عیسی که منشاء ضلالت بعضی از نصاری گشت در لاهوت و ناسوت و او را ابن الله گفتند [۴۷].

و در قصه مریم و عیسی علیهما السلام خاموشی مریم را مقدمه نطق عیسی گردانید.

تا زاول خمش نشد مریم در نیامد مسیح در گفتار و همچنانکه نطق عیسی بعد از سکوت مریم پدید آمد، عیسی دل طالب وقتی بنطق درآمد، که نخست مریم نفس از حدیث ساکت شود [۴۸].

چنانکه عیسی علیه السلام در طلب دفع عذاب از امت و سؤال مغفرت از حضرت عزت خطاب خود را از صورت امر و نهی محافظت کرد و گفت:

ان تعذبهم فانهم عبادك وان تعفر لهم فانك انت العزيز الحكيم [۴۹].
وقتی عیسی علیه السلام با اصحاب خود گفت اگر شما برادر خود را خفته یابید و عورت او را بهبوب ریاح مکشوف بینید باوی چه کنید گفتند آن بازپوشانیم گفت نه چنین کنید بلکه آن را مکشوف تر گردانید گفتند سبحان الله چنین فعلی که کند؟ گفت هرگاه که شما در حق برادر خود سخنی بغیبت شنوید و بر آن اظهار عیبی مزید کنید یا آنرا بمبالغت تر بازگوئید این چنین فعلی شما کرده باشید [۵۰].

۲۱. الملل والنحل شهرستانی

نصاری، امت مسیح اند عیسی بن مریم و مبعوث بود بحق و در کتاب توراة بقدم کریمش بشارت داده شده و مناقب و کمالش مشحون بود به آیات ظاهره و بینات باهره مثل احیاء موتی و برائت اکمه و ابرص بلکه وجود هدایت آیات و ذات نبوت سماتش آیتی بود کامل بر صدق نبوتش چه پیدا شدن عنصر هدایتش بی سبق ماده نطفه و اقتدارش بر نطق فصاحت آیات بی تمادی مدت تعلیم و آنکه جمیع انبیاء را مشرف شدن بوحی در چهل سالگی بود و وحی کاملش بانطاق در مهد وقوع پذیرفت. تمامی این آیات باهره به صدق رسالتش دلالت کند و آن حضرت را وحی بابلاغ در سی سالگی واقع شد و دعوت اهداء آیاتش سه سال و سه ماه و سه روز است چون باسماں مرفوع شد حواریان و غیره در آن اختلاف

کردند و اختلاف ایشان بدو امر عاید می‌شود یکی نزول و اتصال (بمادر) و تجسد بکلمه و دوم کیفیت صعود و اتصال بملائکه و توحید بکلمه. اما اول حکم کردند بتجسد کلمه و ایشان در کیفیت اتحاد و تجسد سخنی است بعضی گویند برجسد شارق گشت چنانکه نور بر جسم شفاف و بعضی گویند منطبع شد در جسد چنانکه انطباع نقش در موم و بعضی گویند در جسم ظاهر شد ظهور روحانی بیجسمانی و بعضی گویند متدرع شد لاهوت در ناسوت و بعضی گویند کلمه مرازج جسد مسیح شد چنانکه شیر مرازج آب شود و حضرت کبریائی را سه اقوم اثبات کرده‌اند: گفتند باری تعالی جوهری واحد است یعنی بنفس خویش قائم است نه آنکه اثبات حجمه و تجیز می‌کند هر آینه به جوهریت واحد باشد و با قنومیت سه باشد و مراد باقانییم صفات است همچو وجود و حیاة و علم و اب و ابن، و روح القدس و از اقاییم علم متدرع و متجسد شدند دیگر اقاییم و در صعود اختلاف کردند بعضی گویند مقتول شد و او را صلب کردند که یهود بقتل آن حضرت مبادرت نمودند و از روی حسد و بغی و انکار نبوت و حط در علو درجه منیفه آن حضرت لیکن قتل وارد نشد الا بر جزو ناسوتی نه جزو لاهوتی که بر جزو لاهوتی وقوع قتل جایز نتواند بود و گفتند کمال شخص انسانی در سه چیز است: در نبوت و امامت و ملک و بعضی انبیاء غیر از مسیح باین خصال موصوف شدند و بعضی بیعض این خصال سه‌گانه و مسیح علی نبینا و علیه السلام درجه او اعلی است از این درجه زیرا این وحید است و او را نظیر نیست و قیاس حضرتش بر دیگر انبیاء نتوان کرد و آن حضرت که بمیان مناقب کریمش ذنوب آدم مغفور شد و گویند آن حضرتست که محاسبه خلق می‌کند و ایشانرا در نزول اختلاف است گویند پیش از روز قیامت نزول کریم واقع شود چنانکه اهل اسلام گویند و بعضی گویند نزول نیست الا در روز حساب و آن حضرت بعد از آنکه مقتول و مصلوب گشت نزول فرمود و شخص کریمش را شمعون صفا بدید و با او مکالمه فرمود و وصیت کرد و باز به آسمان صعود فرمود و شمعون صفا افضل حواریان بود از روی علم و زهد غیر از آنکه فولوس امر او را مشوش کرد و در اوضاع شریک او شد و اسالیب کلام او را متغیر گردانید و بکلام فلاسفه و سواس خاطر خویش خلط کرد.

مصنف اصل کتاب گوید که فولوس را رساله ایست که به یونانیان نوشته بود

مشحون بآنکه شما ظن می کنید که منزل عیسی علی نبینا و علیه السلام چون دیگر انبیاست این ظن باطل است و این گمان نه چنانست چه مثل عیسی چون ملکیزداق است ملک سلام که ابراهیم علیه السلام بآن ملک عشور میداد و در حق ابراهیم دعاء برکت کرد و مسح سر مبارکش کرد و عجب آنکه در اناجیل منقولست که حضرت کبریاء منان با مسیح فرمود تو پسر یگانه منی و هر که باین دولت مشرف باشد چگونه کسی از بشر به او ممثل باشد و چهار نفرند حواریان که جمع شدند و هریک بجمع انجیل سعی کردند متی، لوقا، مارقوس، یوحنا خاتم انجیل است متی در متی چنانست که عیسی فرمود من میفرستم شما را باسم چنانچه پدر من مرا بشما فرستاد و اسم را به اب و ابن و روح القدس (بخوانید) و فاتحه انجیل از یوحنا مفتوح گشت بر قدیم ازلی و بعد از آن نصاری متفرق شدند بهفتاد و دو فرقه بزرگان ایشان سه فرقه اند ملکائیه، ونسطوریه و یعقوبیه و متفرق گشتند این فرق به الیائیه و یلیارسیه و مقدانوسیه و سیالیه و بوطینوسیه و بولیه و دیگر فرقها.

من ذلک ملکائیه - اصحاب ملکا که در روم ظاهر شد و بر روم مستولی شد و بیشتر روم ملکائیه اند و گفتند چون کلمه بجسد مسیح متصل گشت و بناسوت او متدرع گشت و مراد ایشان بکلمه اقنوم علمست و بروح القدس اقنوم حیوة و علم بیشتر از آنکه متدرع شود بمسیح ابن نگویند و بعضی از این طایفه گویند کلمه مازج جسد مسیح گشته چنانچه خمر مازج شیر یا آب که مازج شیر شود و این طایفه تصریح کرده اند که جوهر غیر اقانیم است و اثبات کردن جوهر ایشان را مانند موصوف و صفت است و از این تخیل که نموده اند باثبات تثلیث قایل شدند که مطاوی خبر قرآنی از شناعة آن خبر می فرماید که: **لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة** و ملکائیه گویند مسیح ناسوت کلیت نه جزوی و قدیم ازلیست و از مریم متولد شد الهی ازلی و قتل و صلب بر ناسوتست و بر لاهوت نه.

من ذلک نسطوریه - اصحاب نسطور حکیم که در زمان مأمون ظاهر شد و در انجیل ها تصرف کرد بفکر خویش و نسبت او با نصاری نسبت معتزله است با این شریعت. نسطور گوید حضرت کبریا، جلال یکیت که سه اقنوم دارد؛ وجود و حیا و علم و اقانیم زاید بر ذات نیست و عین ذات نیست و کلمه متجسد گشت بجسد عیسی نه بطریق امتزاج چنانچه ملکائیه گویند و نه بطریق ظهور چنانچه

یعقوبیه گویند لیکن همچو نمایش آفتاب است از آبگینه یا همچو ظهور نقش در خاتم و شبه مذاهب بمذاهب نسطور (در اقامیم) احوالی است که ابن هاشم اثبات می کند مراد او به آنکه واحد الجوهر است آنست که مرکب از دو جنس نیست بلکه بسیط واحد است و حیوة و علم را دو جوهر می گیرد مرعالمرا و تفسیر می کند عالم را بصاحب نطق و بحکمت و سخن راجع است باثبات آنکه کبریاء جلال موجودیست حی ناطق چنانکه فلاسفه گویند در حد انسان الا آنست که این معانی در انسان متغیر می شود از آنرو که مرکبست و حضرت کبریائی جوهریست بسیط غیر- مرکب...

من ذلک یعقوبیه - اصحاب یعقوب باقانییم ثلاثه قائل شده اند چنانچه مذکور شد الا آنست که گویند کلمه به لحم و دم منقلب می شود هرآینه حضرت الوهیت تعالی عما یقولون بجسد مسیح ظاهر می شود بل مسیح حضرت الهیه است و از مطاوی قول ایشان قرآن کریم و فرقان عظیم خبر فرمود و آنچه وارد شده که فرمود: **لقد کفر الذین قالوا ان الله هوالمسیح بن مریم** و بعضی گویند مسیح حضرت الهیست و بعضی گویند لاهوت به ناسوت ظاهر شده و ناسوت مسیح است و حق در ناسوت مسیح ظهور پذیرفته نه بطریق حلول جزوی در ناسوت و نه آنکه کلمه ای که حکم صفت داشته باشد متحد گشته باشد با ناسوت بلکه مسیح حضرت الهی است چنانچه گویند ملک بصورت بشر ظاهر شد چنانکه فحوای کریم کتاب قرآنی از آن افصاح فرموده از جبرئیل که: **فتمثل لها بشرا سويا [۵۱]**.

۲۲. روضة الصفا

... آورده اند که اول کسی که از حمل مریم وقوف یافت یوسف نجار پسر خاله او بود که در مسجد بیت المقدس عبادت می کرد و گاهی بخدمت مریم اشتغال نمود از بیرون پرده با او سخن می گفت و چون یوسف بر حال مریم اطلاع یافت بغایت حزن و اندوهناک شد و روزی با وی گفت مرا در زهد و تقوای تو اشتباهی روی نموده است و می خواهم که آنرا بعرض برسانم مریم رخصت داد یوسف پرسید که هیچ زرعی بی بذری و هیچ بذری بی زرع بوده است مریم جواب

داد که اگر می‌گوئی که اول بذر آفریده آن بدون زرع موجود نشده است و اگر می‌گوئی که هر دو معا آفریده است هیچکدام از یکدیگر حاصل نشده است باز پرسید که هیچ درختی بی‌آب نشو و نما یافته است مریم فرمود که اول خدای تعالی درخت را آفریده است و بعد از آن آب را سبب حیات آن گردانیده و در نوبت سیم بمافی‌الضمیر تصریح کرده گفت هرگز هیچ فرزند بی‌پدر در وجود آمده است مریم جواب داد که بی‌مادر هم چه آدم و حوا نه پدر داشتند و نه مادر یوسف تصدیق قول مریم نموده گفت سؤال من بطریق حکمت بود و من از گفتار خویش استغفار کردم و اکنون ملتزم آنست که مرا از حقیقت حمل خویش آگاه گردانی مریم گفت ان الله بشری بکلمة منه اسمه المسيح بن مریم الی قوله و من الصالحین...

... مریم مناجات کرد که یارب در آزمان که تندرست بودم روزی مرا بی‌سعی و کوشش می‌رسانیدی. اکنون که رنجورم می‌فرمائی که درخت را بجنبان تا خرما بریزد و من نمی‌دانم که در این چه حکمتست ندا آمد که ای مریم در آنوقت همگی خاطر تو متوجه بجانب ما بود و اکنون که فی‌الجمله محبت عیسی را در دل خود جا داده‌ای دستی می‌باید جنبانید تا روزی حاصل شود...

عیسی مبعوث گشته به بیت‌المقدس آمد و یهود را بدین قویم دعوت فرمود قوم بنسب او سخنهاى ناشایست گفتند و به‌قدم تمرد و انکار پیش آمدند اما حواریون ایمان آوردند... جمعی از مورخان گویند که ایشان گازران بودند که در حالت غسل ثیاب عیسی با آن جماعت گفت که اگر لوح نفوس خود را از جرایم و خطایا بشوئید شما را بهتر باشد. کعب‌الاحبار گوید که تحویر تبییض است و ایشان بنابر آنکه جامها را بشستن سفید می‌ساختند موسوم به حواریین گشتند و گروهی را عقیده آنکه ایشان رنگ‌رزان بودند و چون عیسی آن جماعت را بمتابعت و انقیاد احکام الهی دعوت فرمود از وی معجزه طلب داشتند و عیسی اثواب را در یک خم فرو برده هریک از آنها را ملون بلونی مخصوص بیرون آورد و همه بدو ایمان آوردند... و اوطاقت از پشم در سر و جامه پشمین در بر و عصائی در دست پیوسته سیاحت کردی و در هر موضعی که شب درآمدی بیتوته نمودی... نان جو خوردی و پیاده سیر کردی و با زنان مطلقاً اختلاط نفرمودی و باستشمام روایح طیبیه مایل نگشتی و در پی تحصیل چاشت و شام نبودى... نوبتی حواریون در وی التماس

کردند که مرکبی پیدا کند تا از مشقت پیاده رفتن خلاص شود فرمود که از بهای آن عاجزم ایشان از برای او مرکبی خریدند و آنحضرت روزی بر وی سوار شده چون شب روی نمود خاطر شریفش متعلق بآب و علف مرکب گشته چهارپا را بایشان رد کرد و گفت من بیزارم از این نوع چیزی که دل مرا بخود مشغول گرداند روزی از وی التماس کردند که یا نبی الله رخصت فرمای تا جهت سکنی تو خانه بنا کنیم جواب داد که من چه کنم از سراها که اگر عمر من دراز باشد خراب گردد و اگر کوتاه بود دیگری در آنجا نشیند و چون اصحاب درین باب تأکید و مبالغه نمودند با ایشان بکنار دریافت و گفت اگر می‌توانید درین موج متلاطم خانه بنا کنید گفتند هیچ بنایی با موج باقی نماند بلکه موجود نگردد گفت نسبت دنیا با آخرت همچنین است. روایت کرده‌اند که روزی با سه کس برای می‌رفت که ناگاه چشم ایشان بر دو خشت زرافتاد و رفیقان بتصرف او میل نمودند و عیسی از یاران مخالفت گزیده فرمود که حاضر باشید که این دو خشت موجب هلاک شما سه نفر نگردد و چون عیسی غایب گشت یکی از آن سه نفر بی‌آزار رفت تا طعامی آورد و آن دو شخص با هم قرار دادند که چون رفیق از سوق باز آمد او را بکشند تا قسمت صحیح باشد که هر کدام خشتی بگیرند و آورده طعام زهری در خوردنی تعبیه کرد تا یاران فوت شده هر دو خشت باو بماند و بعد از اینکه از بازار مراجعت کرد رفیقان باوفاق هم او را کشتند و معاقب او بتناول طعام مشغول شده ایشان نیز بعالم آخرت رخت کشیدند و عیسی (ع) چون از مقصد معاودت نموده آن اسیران تقدیر را دید فرمود که هکذا تصنع الدنيا باربابها...

ذکر مهاجرت حضرت عیسی (ع) از بیت المقدس
و ظهور بعضی از معجزات او در آن سفر

چون یهود حضرت نبوی را تکذیب نموده از شهر اخراج کردند عیسی با مریم روی براه نهاده بقریه‌ای از قرای شام رسیدند و بخانه کریمی از کرام آن نواحی نزول فرمودند و آن شخص درباره ایشان احسان و اکرام مبذول داشته التماس نمود که در منزل او مقیم شوند اتفاقاً روزی صاحب بیت حزین و اندوهناک بخانه آمد و مریم معلوم فرمود که سبب حزن او آنست که ملک آن ناحیه که ظالمی است جبار هر شب بخانه یکی از رعایا می‌آید و شراب می‌خورد و نوبت بصاحب

بیت رسیده است و او را قدرت و توانائی آن نیست که ملک را با چشم و خدم ضیافت نماید و مریم از این معنی مشوش گشته از عیسی (ع) التماس نمود تا دعا فرماید که این مشکل بر آن کریم آسان گردد. عیسی فرمود که اینصورت ملتزم فتنه عظیم است مریم گفت که حقوق این مرد بر ذمه ما بسیار است از فتنه نباید اندیشید و مسیح اشارت مادر را با قبول تلقی کرد فرمود تا بوقت ضیافت دیگها و خمها را پر آب کرد و آنجناب از حضرت آفریدگار درخواست کرد که دیگها پر گوشت و خمها پر شراب ناب و سفره‌ها پر نان گشت و ملک بعد از تناول طعام قدحی آشامیده شرابی مشاهده کرد که برقت و خوشخواری آن مدت‌العمر ندیده بود لاجرم از میزبان پرسید که این شراب از کجا است گفت از فلان قریه آورده‌ام ملک گفت این شراب بشارت آن موضع نسبتی ندارد... میزبان تقریر کرد که جوانی است بی‌پدر در جوار من که هرچه از آفریدگار مسئلت نماید بشرف اجابت اقراران یابد... ملک برفور عیسی را طلبیده درخواست کرد که دعا فرماید که ولیعهد و پسر او که در آن نزدیکی وفات کرده بود زنده گردد و عیسی جواب داد که ملکزاده اگر بحال حیات باز آید ضروری عظیم بملک تولا حق شود ملک گفت که بعد از دیدن او هیچ آسیب اندیشه ندارم عیسی فرمود که دعای من موقوف و مشروط به شرطی است که اگر ملکزاده در سلک احیا انتظام یابد از رفتن این دیار مرا کسی مانع نیاید و ملک قبول نموده عیسی دعا کرد ملکزاده حیات یافت و متعاقب ظهور این معجزه عیسی از آن سرزمین متوجه جانب دیگر شد و چون پسر ملک زنده گشت عامه خلائق گفتند که ما از ظلم این ستمکار بجان آمده بودیم اما امید داشتیم که چون بمیرد نجاتی روی نماید و هیچ شک نیست که پسر بعد از فوت پدر رسوم مذمومه او را احیا خواهد نمود اکنون وظیفه آنست پدر و پسر را بقتل آریم تا از جور و تعدی ایشان خلاصی یابیم و بر این حيله متفق شده تیغ خلاف از غلاف بیرون کشیدند و هر دو را بقتل آوردند.

... روزی حضرت نبوی با اصحاب بمزروعی رسیدند که نزدیک بحصاد رسیده بود و زحمت جوع بر یاران استیلا یافته لاجرم التماس نمودند که روح‌الله اذن فرماید تا قدری از آن زرع بکار برند و وحی نازل گشت که عیسی جماعت را رخصت دهد و در اثنای آنکه ایشان بخوردن اشتغال داشتند صاحب زرع نعره زنان

رسید که این مزرعه را از آب‌اء خویش بمیراث یافته‌ام شما اکنون باذن که می‌خورید و حضرت عیسی مضايقه او را مکروه شمرده دعا فرمود تا جمیع کسانی که در ازمئه سالفه مالک و متصرف آن زمین بودند زنده شدند و نزد هر خوشه مردی یا زنی بر پای ایستاد مجموع فریاد می‌کردند که مال ما را شما باذن که می‌خورید و آن مرد مبهوت گشته پرسید که صاحب این معجزه کیست گفتند عیسی بن مریم امت آنگاه بعدرخواهی عیسی آمده گفت یا روح الله من ترا نشناختم و اکنون که دانستم زرع خود را بیاران حلال گردانیدم و عیسی فرمود که در حقیقت نه این زرع از تو است چه پیش از تو اینجماعت بملکیت در این زمین تصرف نموده‌اند و بحسرت گذاشته زود باشد که آنچه بر ایشان وارد گشته بر تو نیز وارد گردد.

منقولست که روزی عیسی سنگی زیر سر نهاده بود که شیطان ببالین او رسیده گفت ای عیسی تو گمان می‌بری که بهیچ چیز از دنیا تعلق نداری و حال آنکه این سنگ از دنیا است عیسی برخاست و سنگ را بجانب شیطان انداخت گفت

هذا لك مع الدنيا و لعمري ان الدنيا و اهلها خدمك... حسن بصری روایت کرده است که حواریان با عیسی گفتند که یا روح الله تو بر روی آب می‌روی و ما از آن عاجزیم سبب چیست عیسی فرمود یقینا با الله تعالی ایشان گفتند که ما نیز از اهل یقینیم روح الله گفت که اگر گوهری یا حجری در راه ببینید برگرفتن کدامیک میل نمائید جواب دادند که به برداشتن گوهر آن حضرت فرمود که شما از اهل یقین نیستید و هم حسن بصری گوید که عیسی در سیزده سالگی مبعوث گشت و سی‌وسه سالگی مرفوع شد جمعی گویند که بعثت او در هفده سالگی اتفاق افتاد و در بیست و هفت سالگی نیز گفته‌اند و در بعضی روایات آمده است که اهل جنت مجموع در سن سی‌وسه سالگی خواهند بود و مدتی معنی این سخن نزد راقم حروف مشکل می‌نمود اما در حین تحریر بخاطر کسیر گذشت که می‌شاید که مراد از سن وقوف باشد چه بهشتیان همیشه بر یک حال مانده کهولت و شیخوخت بدیشان راه نخواهد یافت و در معارف خطیبی آورده است که عیسی در سن چهل و دو سالگی مرفوع شد و در دوازده سالگی در شهر ناصره از اعمال اردن انجیل بر وی نازل گشت و از این جهت پیروان او را نصاری گویند [۵۲].

۲۳. حبیب السیر

رفتن مسیحا به سپهر خضرا

چون بارادت ربانی جناب عیسوی کثرت ثانی بیت المقدس را بیمن مقدم شریف نورانی گردانید حاکم آن بلده که بزعم طبری هروُدس الاصغر نام داشت باتفاق یهود همت بر قتل روح الله گماشت و مسیح علیه السلام با حواریون در گوشه پنهان شده در آن مقام بمقتضای وحی سماوی دانست که بر طبقات سموات عروج خواهد فرمود و حواریون را بر این قضیه تنبیه نمود شمعون بخلافت آنجناب تعیین یافت و عیسی گوش هوش آن جماعت را بدرر نصایح و مواعظ گران بار گردانید و مخالفان براه نمونی یهودی که سابقاً بعیسی ایمان آورده بود و مرتد شده بر آنجناب آمدند و نخست آن یهودیان بآن خانه در رفته حضرت عزت او را مشابه مسیحا ساخت و طایفه از ملائیک ارسال داشت تا عیسی را از چنگ ظلمه نجات داده بآسمان بردند و چون یهود او را مشابه مسیحا دیدند فی الحال در وی آویختند و او هر چند فریاد زد که من عیسی نیستم بلکه آنکسم که شما را دلالت بدین منزل کرده ام بجائی نرسید و او را بردار کشیدند... وزعم ابوالفتح رازی آنکه آن شخص را قیطاطوس گفته اند و جلاد حاکم بنی اسرائیل بود... القصه بعد از آنکه شخص کشته شد و یهود انتظار بسیار کشیده یار خود را باز نیافتند در شک افتاده گفتند اگر این مصلوب مسیح است یار ما کجاست و اگر یار ما است عیسی چرا ناپیدا است... و در بسیاری از کتب معتبره مسطور است که بعد از انقضای شش روز ازین قضیه در شب هفتم آفریننده افلاک و انجم عیسی علیه السلام را بزمین فرستاد تا یحیی بن زکریا و مریم و بعضی از حواریون را ملاقات فرمود نوبت دیگر لوازم وصیت به جای آورد و اشارت فرمود تا هر یک از حواریون جهة دعوت جهانیان بطرفی از اطراف ولایت روند و فرق انام را بقبول احکام انجیل ترغیب نمایند و باز عیسی بآسمان مراجعت فرمود قادر مختار او را از طبع بشری عاری گردانید و طبیعت فرشتگان ارزانی داشت و مریم بعد از شش سال از رفع مسیح بجنّت اعلی انتقال فرمود و مدت عمرش بروایت صاحب تحفة الملکیه پنجاه و سه

سال بود و برطبق صحاح اخبار نزد علماء ملت سید ابرار صلی الله علیه وعلی آله
الاحیار یقین پیوسته که بعد از ظهور مهدی عیسی علیه السلام از آسمان نزول
خواهد نمود و در نماز اقتدا بآن امام عالیمقام خواهد کرد و در ترویج دین اسلام
و دفع ارباب کفر و ظلام مساعی جمیله بتقدیم خواهد رسانید و چهل سال در
جهان فانی زندگانی نموده متوجه عالم باقی خواهد گردید [۵۳].

۲۲. مکاتیب عبدالله قطب بن محیی

و آن حقیقت در طی بشریت چنان تربیت یابد که جوجه در بیضه تا آنزمان
که وقت ولادتش رسد و جوجه صفت از بیضه بشریت بیرون آید و بسوی سماء
حقیقت پرواز کند و این را ولادت ثانیه گویند چنانچه حضرت عیسی فرمود: لن یلج
ملکوت السماء من لم یولد مرتین.

و باب آسمان جز برچنین کسان نگشایند که سماوی شده اند.

صدهزاران شخص در زنا رشد تا که عیسی محرم اسرار شد
همچنین بروح الله و رسل او که (قالوا انا تطیرنا بکم) که ماند در جهان که
خواهد که مسلم ماند؟

عمل بوصیت عیسی (ع) کنند که اصحاب خود را فرمودی که اگر کسی
بر روی شما زند آن روی دیگر بدارید.

و مرغ عیسی (ع) بمجرد اینکه بحسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او
غایب می شد فی الحال می افتاد و ناچیز می شد.

و این طایفه ترسایان این امت اند و همان می گویند که ترسایان در شأن
عیسی (ع) می گفتند.

و احب نامی نزد عیسی (ع) یا مسکین بود، امت مرحومه که اول ایشان
محمد (ص) است و آخر ایشان عیسی (ع) باید که محاط بمسکنت باشند [۵۴].

ب- گزیده‌هایی از شعر

۲۵. شاهنامه فردوسی

اسکندر با قیدافه ملکه اندلس پیمان می‌بندد:

بدین مسیحا و فرمان راست	بدارنده کو بر زبانم رواست
بیزدان و دین صلیب بزرگ	بجان و سر شهریار سترگ
بزنار و شماس و روح القدس	کزین پس مرا خاک در اندلس
نبیند نه لشکر فرستم بچنگ	نه آمیزم از هر دری نیز رنگ [۵۵]

*

در داستان شاپور پس از آنکه بزانش قیصر روم از او تقاضای آشتی کرد و قرار شد نصیبین را بکارگزاران شاپور تسلیم کند:

چو اندر نصیبین خبر یافتند	همه جنگ را تیز بشتافتند
که ما را نباید که شاپور شاه	نصیبین بگیرد بیارد سپاه
که دین مسیحا ندارد درست	همه گبر کی‌ورزد و زندواست
چو آید زما برنگیرد سخن	نخواهیم استاو دین کهن
زیر دست شد مردم زیر دست	یکی مرد دینی بزین بر نشست
چو آگاهی آمد بشاپور شاه	که اندر نصیبین ندارند راه
ز دین مسیحا بر آشت شاه	سپاهی فرستاد بامر براه
همی گفت پیغمبری کش جهود	کشد دین وی را شاید ستود [۵۶]

*

در داستان شورش ترسایان بدستاری نوشزاد پسر نوشیروان:

بدین سان زنی داشت پرمایه شاه	ببالای سرو و بدیدار ماه
بدین مسیحا بدان ماهروی	بدیدار او شهر پر گفتگوی
یکی کودک آورد خورشید چهر	ز خورشید تابنده تر بر سپهر
... بدیدار ماه و ببالای ساج	سرافراز دیهیم واورنگ و تاج
ورا خواند نوشیروان نوشزاد	بجستی فراز سرش تند باد

هنرمند و زیبای شاهنشهی	ببالید برسان سرو سهی
عزیر و مسیح و ره زرد هشت	چو دانست آئین و راه بهشت
دورخ رابه آب مسیحا بشست	نیامد همی زند و استش درست
زمانه بدو مانده اندر شگفت [۵۷]	زدین پدر کیش مادر گرفت

*

انوشیروان چون از شورش پسر آگهی یافت نامه برای برزین نگهبان مداین نوشت که چگونه آشوب را فرو نشاند:

زدین نیاکان خود بگذرد [۵۸]	کسی را که کوتاه باشد خرد
.....	
همی از پی کیش پیچد سرش	هر آنکس که ترساست از لشکرش
زنی تیز و گردد کسی زود ژم	چنین است کیش مسیحا که دم
بفرجام خصمش چلیپا بود [۵۹]	نه بر رای و راه مسیحا بود

*

پس از اینکه سپاه نوشزاد ورام برزین برابر شدند:

کجا نام او بود پیروز شیر	ز ره دار گردی بیامد دلیر
سرت را که پیچید چو نین زداد	خروشید کی نامور نوشزاد
هم از راه هوشنگ و طهمورثی	بگشتی زدین کیومورثی
چو از دین یزدان سرش گشته شد	مسیح فربنده خود کشته شد
که او کار خود را ندانست روی	زدین آوران دین آن کس مجوی
جهود اندر او راه کی یافتی [۶۰]	اگر فر یزدان بر او تافتی
که ای پیر فرتوت سر پرزباد	چنین داد پاسخ و رانوشزاد
سرافراز گردان و فرزند شاه	ز لشکر چومسن زینهارى مخواه
دلم سوی مادر گراید همی	مرا دین کسری نباید همی
نگردم من از ایزدی دین او	که دین مسیحا است آئین او
نه فر جهاندار ازو گشته شد	مسیحا اگر زان نشان کشته شد
بلندی که دید اندر این تیره خاک	سوی پاک یزدان شد از دین پاک
که این زهر راهیچ تریاک نیست [۶۱]	اگر من شوم کشته پس باک نیست

*

نوشزاد پس از آنکه از آسیب تیر باران خسته شد اسقف را در پیش خواند و گفت:

کنون چون پخاک اندر آید سرم	سواری برافکن سوی مادرم
بگویش که شد زین جهان نوشزاد	سر آمد بر او روز بیداد و داد
مکن دخمه و تخت ورنج دراز	برسم مسیحا یکی گور ساز
نه کافور باید نه مشک و عبیر	که من زین جهان خسته رفتم به تیر [۶۲]

*

پس از مردن نوشزاد رام برزین از اسقف می پرسد:

ز اسقف بپرسید کز نوشزاد	ز اندرز شاهان چه داری بیاد
چنین داد پاسخ که جز مادرش	برهنه نباید که بیند سرش
تن خویش چون دید خسته بتیر	ستوران نفرمود و مشک و عبیر
برسم مسیحا کنون مادرش	کفن سازد و گور پوشد برش
کنون حال او با مسیحا یکی است	همان است کاین کشته بردار نیست
مسیحی بشهر اندرون هر که بود	نماندند رخسارگان ناشخود [۶۳]

*

چون خراد برزین لختی از عقیده هندوان یاد می کند آنگاه بذکر دین عیسی می پردازد:

همان گفت و گوی شما نیست راست	بدین برروان مسیحا گواست
نه بینی که عیسی مریم چه گفت	بدانکه که بگشاد راز نهفت
که پیراهنت گریستاند کسی	میاویز با او بتندی بسی
وگر برزند کف برخسار تو	شود تیره از زخم دیدار تو
میاور تو خشم و مکن روی زرد	بخوابان تو چشم و مگوی ایچ سرد
بکمتر خورش بس کن از خوردنی	مجوی ارنباشدت گستردنی
مزن همچنان تا بماندت نام	خردمند را نام بهتر ز کام
بدین سربدی را به بد نشمرد	بی آزار از این تیرگی بگذرید
شما را هوا بر خرد گشت شاه	دل از آز و آزار گم کرد راه

که ایوانهاتان بکیوان رسید
 ابا گنجتان نیز چندین سپاه
 بهر جای بیداد لشکر کشید
 همه چشمه گردد بیابان زخون
 یکی بینوا مرد درویش بود
 جز از ترف و شیرش نبودی خورش
 چو آورد مرد جهودش بمشت
 همان کشته را نیز بردار کرد
 پدر دیر او بود و مادر کنشت
 چو روشن روان گشت و دانش پذیر
 به پیغمبری نیز هنگام یافت
 تو گوئی که فرزند یزدان بداو
 بخندد براین برخردمند مرد
 که هست او ز فرزند و زن بی نیاز
 بنزدیک او آشکاراست راز [۶۴]

*

قیصر به خسرو پرویز هنگامیکه از مقابل بهرام گریخت و به روم رفت نامه می نویسد:

پس پرده ما یکی دختر است
 که از مهتران در خرد مهتر است
 بخواهی تو بر پاکی دین ما
 چنان چون بود راه و آئین ما

 مسیح پیمبر چنین کرد یاد
 که پیچد خرد چون بیچی زداد [۶۵]

*

در داستان خسرو پرویز آنجا که پس از شکست بهرام چوینه قیصر از برای او خلعت فرستاد:

بدستور گفت آن زمان شهریار
 نه آئین پرمایه دهقان بود
 که این جامه روم گوهر نگار
 که این جامه جاثلیقان بود
 چو بر جامه ما چلیپا بود
 نشستن بر آئین ترسا بود

و گرم‌ن‌پوشم بیازارد او همانا دگر چیز پندارد او
و گر پوشم این نامداران همه بگویند کاین شهریار رسته
مگر کز پی چیز ترسا شده است که اندر میان چلیپا شده است
بخسرو چنین گفت بس رهنمای که دین نیست شاه‌ا ز پوشش به پای
نیاید بدین اندرون بدتری ز پوشیدن جامه قیصری
تو بردین زردشت پیغمبری اگر چند پیوسته قیصری
بیوشید پس جامه را شهریار بیاویخت آن تاج گوهر نگار
کسی کش خرد بود و آن جامه دید بدانست کاو رای قیصر گزید
دگر گفت کاین شهریار جهان همانا که ترسا شد اندر نهان
چو خسرو فرود آمد از تخت‌بار ابا جامه و جام گوهر نگار
خرامید خندان و برخوان نشست بشد نیز بندوی برسم بدست
جهاندار بگرفت باج مهان بزمزم همی رای زد با مهان
نیاطوش کان دید بنداخت نان و از آشفتگی باج نرشد بخوان
همی گفت باج و چلیپا بهم ز قیصر بود بر مسیحا ستم
چو بندوی دید آن بزد پشت دست بخوان بر بروی چلیپا پرست [۶۶]

*

چو بشنید خسرو برآشفته و گفت که کس دین یزدان نیارد نهفت
کیومرث و جمشید تا کیقباد کسی از مسیحا نکردند یاد
مبادا که دین نیاکان خویش گزیده جهاندار و پاکان خویش
گذارم بدین مسیحا شوم نگیرم بخوان باج و ترسا شوم [۶۷]

*

پس از تولد شیروی قیصر نامه بخسرو می‌نویسد و دار مسیح را می‌طلبد:
یکی آرزو خواهم از شهریار که آن آرزو نزد او هست خوار
که دار مسیحا بگنج شماست چو بینید و دانید گفتار راست
برآمد برین سالیان دراز سزد گر فرستد بما شاه باز [۶۸]

*

شود فرخ این جشن و آئین ما درخشان شود در جهان دین ما

همین روزه پاک یکشنبدی ز هر در پرستیدن ایزدی
 برآن سوگواران بماند روی بدو بر فراوان بسوزند بوی
 شود آن زمان بردل ما درست که از کینه دلها بخواهند شست [۶۹]

*

خسرو در جواب نامه قیصر راجع بدار مسیح می نویسد:
 دگر هرچه گفتی ز پاکیزه دین ز یکشنبدی روزه و آفرین
 همه خواند برما یکایک دبیر سخنهای شایسته دلپذیر
 بمایر ز دین کهن ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست
 همه داد و نیکی و شرم است و مهر نگه کردن اندر شمار سپهر
 بهستی یزدان نیوشاترم همیشه سوی داد کوشاترم
 ندانیمش انباز و فرزند و جفت نگردد نهان و نخواهد نهفت
 در اندیشه دل نگنجد خدای بهستی هم او باشد ره نمای
 دگرکت زدار مسیحا سخن بیاد آمد از روزگار کهن
 هرآن دین که باشد بخوبی پبای برآن دین باشد خرد رهنمای
 کسی را که خوانی همی سوگوار که کردند پیغمبرش را بدار
 که گوید که فرزند یزدان بداوی بدان دار بر کشته خندان بداوی
 چو فرزند بدرفت سوی پدر تواندوه آن چوب سوده مخور
 ز قیصر چه بیهوده آید سخن بخندد برآن نامه مرد کهن
 همان دار عیسی نیز زید رنج که شاه اردشیر آن نهاده بگنج
 از ایران چو چوبی فرستم بروم بخندند برما همه مرز و بوم
 ز موبد گمان بد که ترسا شدم گراز بهر مریم سکوبا شدم [۷۰]

*

خسرو پرویز در زندان در پاسخ پیامهای شیرویه می گوید:
 زدار مسیحا که گفتی سخن بگنج اندر افکنده چوبی کهن
 نبذان مرا هیچ سود و زیان ز ترسا شنیدی تو آوا زان
 شگفت آمدم ز آنکه چون قیصری سرافراز مردی و گند آوری
 که یزدان چرا خواند آن کشته را هم این چوب خشک تبه گشته را

گر آن دار پیکار یزدان بدی سرماه را اور مزد آن بدی
برفتی خود از گنج ما ناگهان مسیحا شد او نیستی در جهان [۷۱]

۲۶. حدیقه سنائی

روح چون دم ز بحر روحانی زد و پذیرفت لطف ربانی
پوستین را بساولین منزل بفرستید سوی گازر دل
دل چو او را فر الهی داد هم به خردیش پادشاهی داد
گشت بسی او بقدرت ازلی از ثناء خفی و لطف جلی
تن ابرص از او چوسایه فرش چشم اکمه از چوپایه عرش
هر که چون او بنام جوید ننگ از یکی خم برآورد ده رنک
پشک با او چو مشک شد بویا زنده کردار مردگان گویا [۷۲]

*

پدر آدم اندرین عالم هست از آن دم که زادهٔ مریم
تن که تن شد زرنک آدم شد جان که جان شد زبوی آن دم شد
هر که را آن دمست آدم اوست هر کرانیست نقش عالم اوست
آدم آن دم که از قدر دریافت دل خبر یافت سوی جان بشتافت
که ازین دم خبر چگونه دهی گفت هستم زجام و جامه تهی
جامه و جام ما تهی زانست کین گرانمایه سخت ارزانست
همه خواهی که باشی او را باش براوسوی خویش هیچ مباش
برپریده زدام ناسوتی در خزیده بدام لاهوتی
دیده خطها و خطه ملکوت همچو عیسی بدیدهٔ لاهوت [۷۳]

*

روح را چون ببرد روح امین چرخ چارم فزود ازو تزیین
داد مر جبرئیل را فرمان خالق و کردگار هر دو جهان
که بجوئید مرو را همه جای تا چه دارد ز نعمت دنیای
چون بجستند سوزنی دیدند برزه دلق او پیرسیدند
کز پی چیست با تو این سوزن گفت کز بهر ستر عورت من

که بخلقان ز زینت خلقان
تا بود زنده ژنده پیراهن
جمله گفتند خالق مائی
برزه دلق سوزنی است ورا
ندی آمد بدو ز رب رئوف
بوی دنیی همی دمدزین تن
گرنه این سوزنش بدی همراه
سوزنی روح را چو مانع گشت
باز ماند از مکان قرب و جلال

قانعم ورچه نیستم خاقان
هست محتاج رشته و سوزن
بر همه حالها تو دانائی
نیست زین بیش چیزی از دنیا
که کنیدش در آن مکان موقوف
چرخ چارم بود ورا مسکن
برسیدی بزیر عرش اله
به مکانی شریف قانع گشت
سوزنی گشت روح را به وبال [۷۴]

*

در اثر خوانده ام که روح الله
ساعتی چون برفت خواب گرفت
سنگی افکنده دید بالش ساخت
ساعتی خفت و زود شد بیدار
گفت ای رانده ای سگ ملعون
جایگاهی که عصمت عیسی است
گفت بر من تو زحمت آوردی
با من آخر تکلف از چه کنی
ملک دنیا همه سرای منست
ملکت من بغصب چون گیری
گفت بر تو چه زحمت آوردم
گفت کین سنگ را که بالش تست
عیسی آن سنگ را سپک بداخت
گفت خود رستی و مرا راندی
با تو زین پس مرا نباشد کار
هر که چون عیسی از شره بجهد
هم نشین زمره ملک بیند

شد بصحرا برون شبی ناگاه
بسوی خوابگاه شتاب گرفت
خواب را جفت گشت بیش نتاخت
دید ابلیس را در آن هنجار
بچه کار آمدی برم بفسون
مرترا کی در آن مکان مأوی است
در سرایم تصرفی کردی
در سرایم تصرف از چه کنی
جای تونیست ملک و جای منست
تو بعصمت مرا زبون گیری
قصدم ملکت بگو که کی کردم
نه زدنیاست چون گرفتی سست
شخص ابلیس زان سبب بگداخت
هر دو انرا ز بند برهاندی
ملکت من تورو بمن بگذار
از غم با دو بود خود برهد
بام خود پنجمین فلک بیند [۷۵]

۲۷. قصیده ترسائییه خاقانی

فلک کج روتر است از خط ترسا
 نه روح الله در این دیر است چون شد
 تنم چون رشته مریم دوتا نیست
 من اینجا پای بند رشته مانده
 چرا سوزن چنین دجال چشم است
 لباس راهبان پوشیده روزم
 بصور صبحگاهی بر شکافم
 شده است آزه دریا جوشش من
 بمن نامشفقند آباء علوی
 مرا از اختر دانش چه حاصل
 گران کیخسرو ایران و تورا است
 چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی
 چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست
 نتیجه دختر طبعم چو عیسی است
 سخن بر بکر طبع من گواه است
 چو من ناورد پانصد سال هجرت
 بر آرم زین دل چون خان زنبور
 زبان روغنیم ز آتش آه
 چو قندیل بر آویزند و سوزند
 چو مریم سرفکنده زیرم از طعن
 چنان استاده ام پیش و پس طعن
 مرا ز انصاف یاران نیست یاری
 علی الله از بد دوران علی الله
 نه از عباسیان خواهم معونت

مرا دارد مسلسل راهب آسا
 چنین دجال فعل این دیرمینا
 دلم چون سوزن عیسی است یکتا
 چو عیسی پای بند سوزن آنجا
 که اندر جیب عیسی یافت مأوا
 چو راهب زان بر آرم هر شب آوا
 صلیب روزن این بام خضرا
 تیمم گاه عیسی قعر دریا
 چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
 که من تاریکم اورخشنده اجزا
 چرا بیژن شد اندر چاه یلدا
 که همسایه است با خورشید عذرا
 که اکمه را تواند کرد بینا
 که بر پا کی مادر هست گویا
 چو بر اعجاز مریم نخل خرما
 دروغی نیست ها برهان من ها
 چو زنبوران خون آلوده غوغا
 بسوزد چون دل قندیل ترسا
 سه زنجیرم نهادستند اعدا
 سرشکم چون دم عیسی مصفا
 که استاد است الفهای اطعنا
 تظلم کردم زان نیست یارا
 تبرا از خدا دوران تبرا
 نه بر سلجوقیان دارم تولا

چو داد من نخواهد داد این دور
 چو یوسف نیست کز قحطم رهاند
 مرا اسلامیان چون داد ندهند
 پس از تحصیل دین از هفت مردان
 پس از الحمد والرحمن والکھف
 پس از میقات حج و طوف کعبه
 پس از چندین چله در عهد سی سال
 مرا مشتی یهودی فعل خصمند
 چه فرمائی که از ظلم یهودی
 چه گوئی کاستان کفر جویم
 در ابخازیان اینک گشاده
 بگردانم ز بیت الله قبله
 مرا از بعد پنجه ساله اسلام
 روم ناقوس بوسم زین تحکم
 کنم تفسیر سریانی ز انجیل
 من و ناجرمگی و دیرمخران
 مرا بینند اندر کنج غاری
 بجای صدره خارا چو بطریق
 چو آن عود الصلیب اندر بر طفل
 و گر حرمت ندارندم با بخاز
 دیرستان کنم در هیکل روم
 بدل سازم بزمار و بیرنس
 کنم در پیش طرسیقوس اعظم
 بیک لفظ آن سه خوان را از چه شک
 مرا اسقف محقق تر شناسد
 گشایم راز لاهوت از تفرد
 کشیشانرا کشش بینی و کوشش

مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا
 مرا چه ابن یاسین چه یهودا
 شوم برگردم از اسلام حاشا
 پس از تنزیل وحی از هفت قرا
 پس از یاسین و طاسین میم و طاها
 جمار و سعی و لبیک و مصلی
 شوم پنجاهه گیرم آشکارا
 چو عیسی ترسم از طعن مفاجا
 گریزم بر در دیر سکویا
 نجویم در ره دین صدر والا
 حریم رومیان آنک مهیا
 به بیت المقدس و محراب اقصی
 نزیدد چون صلیبی بند برپا
 شوم زنار بندم زین تعدا
 بخوانم از خط عبری معما
 در بقراطیانم جا و ملجا
 شده مولوزن و پوشیده چوخا
 پلاسی پوشم اندر سنگ خارا
 صلیب آویزم اندر حلق عمدا
 کنم ز آنجا براه روم مبدا
 کنم آئین مطران را مطرا
 ردا و طیلسان چون پورسقا
 ز روح القدس و ابن واب مجارا
 به صحرای یقین آرم همانا
 ز یعقوب و ز نستور و ز ملکا
 نمایم ساز ناسوت از هیولی
 بتعلیم چو من قسیس دانا

مرا خوانند بطلمیوس ثانی
 فرستم نسخه ثالث ثلاثه
 بقسطنطین برند از نوک کلکم
 بدست آرم عصای دست موسی
 ز سرگین خمر عیسی به بندم
 ز افسار خرش افسر فرستم
 سم آن خر باشک چشم و چهره
 سه اقنوم و سه قرقف را به برهان
 چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه
 هنوز آن مهر بردرج رحم داشت
 چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد
 چگونه ساخت از گل مرغ عیسی
 چه معنی گفت عیسی بر سردار
 و گر قیصر سگالد راز زردشت
 بگویم کان چه زنداست و چه آتش
 چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی
 بقسطاسی بسنجم راز موبد
 چرا پیچد مگس دستار فوطه
 بنام قیصران سازم تصانیف
 بس ای خاقانی از سودای فاسد
 رفیق دون چه اندیشد بعیسی
 مگوی این کفر و ایمان تازه گردان
 فقل و اشهد بان الله واحد
 چه باید رفت تا روم از سر ذل
 یمین عیسی و فخر الحواری
 مسیحا خصلتا قیصر نژادا
 به روح القدس و نفخ روح و مریم
 مرا دانند فیلاقوس والا
 سوی بغداد درسوق الثلاثا
 حنوط و غالیه موتی و احیا
 بسازم زان عصا شکل چلیپا
 رعاف جاثلیق نا توانا
 بخانان سمرقند و بخارا
 بگیرم در زرویا قوت حمرا
 بگویم مختصر شرح مویفا
 که مریم عور بود و روح تنها
 که جان افروز گوهر گشت پیدا
 چه بود آن صوم مریم وقت اصفا
 چگونه کرد شخص عازرا حیا
 که آهنگ پدر دارم بیالا
 کنم زنده رسوم زند و استا
 کز آن پازند و زند آمد مسمی
 خلیل الله در آن افتاد دروا
 که چوسنگش بود قسطای لوقا
 چرا پوشد ملخ رانین دیبا
 به از ارتنگ چین و تنگلو شا
 که شیطان می کند تلقین سودا
 وزیر بد چه آموزد پدارا
 بگوی استغفر الله زین تمنا
 تعالی عن مقولاتی تعالی
 عظیم الروم و غزاله وله اینجا
 امین مریم و کشف النصاری
 ترا سوگند خواهم داد حقا
 به انجیل و حواری و مسیحا

بدست و آستین باد مجرا	بعهد راستین و حامل بکر
بتقدیسات انصار و شلیخا	بیت المقدس واقصی و صخره
بیوحنا و شماس و بحیرا	بناقوس و بزنا رو به قنديل
بعید الهیکل و صوم العذارا	به خمسين و به دنح و لیلة الفطر
بدوری عیسی از پیوند عیسا	بپاکی مریم از تزویج یوسف
که آمد میوهش از روح معلا	به بیخ و شاخ و برگ آندرختی
بنخل پیر کانا گشت برنا	بماه تیر کانا گه بود نیسان
ببند آهن اسقف براعضا	ببانگ و زاری مولوزن از دیر
بتریع و بتسدیس و ثلاثا	بتثلیث بروج و ماه و انجم
بتریع صلیب باد پروا	بتثلیثی کجا سعد فلک راست
مرا فرمان بخواه از شاه دنیا	که بهر دیدن بیت المقدس
فلک را تا صلیب آید هویدا	ز خط استوا و خط محور
کند تسبیح ازین ایات غرا [۷۶]	سزد گر عیسی اندر بیت معمور

۲۸. مخزن الاسرار نظامی

برسر بازار چه ای می گذشت	پای مسیحا که جهان می نشست
یوسفش از چه بدر افتاده دید	گرگ سگی برگذر افتاده دید
برصفت کرکس مردار خوار	برسر آن جیفه گروهی نظار
تیرگی آرد چون نفس در چراغ	گفت یکی وحشت این درد ماغ
کوری چشمست و بلای دلست	و آن دگری گفت نه بس حاصلست
برسر آن جیفه جفائی نمود	هر کس از آن پرده نوائی نمود
عیب رها کرد و بمعنی رسید	چون بسخن نوبت عیسی رسید
در به سپیدی نه چون دندان اوست	گفت ز نقشی که در ایوان اوست
زان صدف سوخته دندان سپید	و آن دوسه تن کرده ز بیم و امید
دیده فرو کن بگریبان خویش	عیب کسان منگرو احسان خویش
خود شکن آن روز مشو خود پرست [۷۷]	آینه روزی که بگیری بدست

۲۹. عطار

رهبان دیر را سبب عاشقی چه بود
از نیستی دو دیده بکس می نکرد باز
چون در فتاده در محن عشق زان سپس
در ملت مسیح روا نیست عاشقی
مانا که یار ما بخرابات برگذشت
می گفت هر که سود کند در بلافتد
رهبان طواف دیر همی کرد ناگهان
بر شد بام دیر چو رخسار او بدید
دیوانه شد ز عشق و بر آشفست در زمان
آتش بدیر در زد و بتخانه در شکست
باده زدست یار دمام همی کشید
سر مست و یقارار همی گفت و می گریست

کو روی را ز دیر بخلقان نمی نمود
وز راستی روان خلاق همی ربود
از مهر دل عبارت عیسی همی شنود
او عاشق از چه گشت و چرا در بلا فزود
وز حال دل بنفجه سرودی همی سرود
عاشق زیان کند دو جهان از برای سود
کاواز آن نگار بتان ناگهان شنود
از آرزوش روی بخاک اندرون بسود
زنجیر هفت صورت عیسی برید زود
از سقف دیر او بسما در رسید دود
زنگ بلا ز ساغر و مطرب همی زدود
ناکردنی بکردم و نابودنی ببود [۷۸]

۳۰. مثنوی مولوی

گشت با عیسی یکی ابله رفیق
گفت ای همراه نام آن سنی
مر مرا آموز تا احسان کنم
گفت خامش کن که این کارتو نیست
گفت اگر من نیستم اسرار خوان
گفت عیسی یارب این اسرار چیست
چون غم خود نیست این بیمار را
مرده خود را رها کرده است او
چونکه عیسی دید آن ابله رفیق

استخوانها دید در گوزی عمیق
که بدان تو مرده زنده میکنی
استخوانها را بدان با جان کنم
لایق انفاس و گفتار تو نیست...
هم تو برخوان نام را براستخوان
میل این ابله درین گفتار چیست
چون غم جان نیست این مردار را
مرده بیگانه را جوید رفو...
جز که استیزه نمی داند طریق

بخیل می‌پندارد او از گم‌رهی
از بسرای التماس آن جوان
صورت آن استخوان را زنده کرد
پنجه برزد کرد نقشش را تباه
همچو جوزی کاندرو مغزی نبود...
گفت ز آنرو که تو زو آشوفتی
گفت در قسمت نبودم رزق خورد [۷۹]

می‌نگیرد پند را از ابله‌ی
خواند عیسی نام حق براستخوان
حکم یزدان از پی آن خام مرد
از میان برجست یک شیر سیاه
کله‌اش بر کند و مغزش ریخت زود
گفت عیسی چون شتابش کوفتی
گفت عیسی چون نخوردی خون مرد

*

شیرگوئی خون او می‌خواست ریخت
در پست کس نیست چه گریزی چو طیر...
می‌رهانم خویش را بندم مشو
که شود کورو کر از تو مستوی
که فسون غیب را مأویستی
بر جهد چون شیر صید آورده‌ای
نی ز گل مرغان کنی ای خو برو
در هوا اندر زمان پیران شود
هر چه خواهی می‌کنی از کیست باک
که نباشد مر ترا از بندگان
مبدع تن خالق جان در سبق...
بر کرو بر کور خواندم شد حسن
خرقه را بدید بر خود تا بناف...
صد هزاران بار و درمانی نشد
ریک شد کزوی نروید هیچ کشت
سود کرد اینجا نبود او را سبق...
رنج کوری نیست قهر آن ابتلاست
صحبت احمق بسی خونها بر ریخت
رحم نبود چاره جوئی آنشقی...

عیسی مریم بکوهی می‌گریخت
آن یکی در پی دوید و گفت خیر
گفت از احمق گریزانم برو
گفت آخر آن مسیحا نه تویی
گفت آری گفت آن شه نیستی
چون بخوانی آن فسون بر مرده‌ای
گفت آری آن منم گفتا که تو
بردمی بروی سبک تا جان شود
گفت آری گفت پس ای روح پاک
با چنین برهان که باشد در جهان
گفت عیسی که بذات پاک حق
کان فسون و اسم اعظم را که من
بر که سنگین بخواندم شد شکاف
خواندم آنرا بر دل احمق به ود
سنگ خارا گشت و زانجوهر نگشت
گفت حکمت چیست کانا جاسم حق
گفت رنج احمقی قهر خداست
ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت
بر سر آرد زخم رنج احمقی

آن گریز عیسوی نزییم بود ایمنست او از پی تعلیم بود
زمهریر ار پرکند آفاق را چه غم آن خورشید با اشراق را [۸۰]

*

دید مریم صورتی بس جانفزا جانفزائی دلربائی در خلا
پیش او بررست از روی زمین چون مه و خورشید آن روح الامین...
لرزه بر اعضای مریم اوفتاد کو برهنه بود و ترسید از فساد...
گشت مریم بیخود و بی خویش او گفت بجهم در پناه لطف هو
زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب در هزیمت رخت بردن سوی غیب...
از پناه حق حماری به ندید یورتکه نزدیک آن دژ برگزید...
چونکه مریم مضطرب شد یکزمان همچنانکه بر زمین بر ماهیان
بانگ بروی زد نمودار کرم که امین حضرتم از من مرم
از سرافرازان عزت سرمکش از چنین خوش محرمان دم درمکش...
از وجودم می گریزی در عدم در عدم من شاهم و صاحب علم
خود بنه و بنگاه من در نیستی است یکسواره نقش من پیش سنی است
مریما بنگر که نقش مشکلم هم هلالم هم خیال اندر دلم...
هین مگو لاحول عمران زاده ام من زلاحول این طرف افتاده ام...
تو همی گیری پناه از من بحق من نگارنده پناهم در سبق
آن پناهم من که مخلصات بود تو اعوذ آری و من خود آن اعوذ
آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یارو ندانی عشق باخت
یار را اغیار پنداری همی شادئی را نام بنهادی غمی [۸۱]

*

گفت عیسی را یکی هشیار سر چیست در هستی ز جمله صعب تر
گفت ای جان صعبتر خشم خدا که از آن دوزخ همی لرزد چوما
گفت زین خشم خدا چبود امان گفت ترك خشم خویش اندر زمان [۸۲]

۳۱. عراقی

ترسا بچه ای، شنگی، شوخی، شکرستانی در هر خم زلف او گمراه مسلمانی

از حسن و جمال او حیرت زده هر عقلی
 بر لعل شکر ریزش آشفته هزاران دل
 چشم خوش سرمستش اندر پی هر دینی
 بر مائده عیسی افزوده لبش حلوا
 تر سا بچه ای رعنا از منطق روح افزا
 لعلش ز شکر خنده در مرده دمیده جان
 عیسی نفسی کز لب در مرده دمصد جان
 تا سیر نیارد دید نظارگی رویش
 از چشم روان کرده بهر دل مشتاقان
 از دیر برون آمد، از خوبی خود سرمست
 شماس چو رویش دید خورشید پرستی شد
 و زانکه بچشم من صوفی رخ او دیدی
 یاد لب و دندانیش بر خاطر من بگذشت
 جان خواستم افشاندن پیش رخ او دل گفت
 گر خالک رهش گردم هم پانهد بر من
 زین پس نرود ظلمی بر آدم ازین دیوان

نه بس که عراقی را بینی تو ز نظم تر

در وصف جمال او پرداخته دیوانی [۸۳]

*

لمعات مقده

گفتا بصورت ارچه ز اولاد آدم
 چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش
 خورشید آسمان ظهورم، عجب مدار
 ارواح قدس چیست؟ نمودار معنیم
 بحر محیط رشحه ای از فیض فایضم
 از عرش تا بفرش همه ذره ای بود
 روشن شود ز روشنی ذات من جهان

از روی مرتبت بهمه حال برترم
 گردد همه جهان بحقیقت مصورم
 ذرات کاینات اگر گشت مظهرم
 اشباح انس چیست، نگهدار پیکرم
 نور بسیط لمعه ای از نوراز هرم
 در پیش آفتاب ضمیر منورم
 گر پرده صفات خود از هم فرودم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم
 آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد یک نفحه بود از نفس روح پرورم
 فی‌الجمله مظهر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم، بحقیقت چو بنگرم
 صلوات‌الله‌علیه و علی اصحابه و صحبه اجمعین [۸۴]

۳۲. اوحی

مریم از محصنات در بکری چون بری بد ز عیب بد فکری
 نام بی‌شوهریش زشت نکرد کز هوا روی درکنشت نکرد
 طفل گویا و مادر خاموش دل پاکست و نفس پاکی گوش
 چون بنگشود لب ز حرمت امر آن سه شب در جواب خالد و عمرو
 گشت پستان شیرش آبستن نه بطفل دگر بطفل سخن
 خان زنبور شد شبستانش پر شد از شهد نطق پستانش
 شهد او شیر گشت و شیر شراب طفل چون خورد گشت مست و خراب
 نه عجب بودش آن کلام چو شهد زانکه با شیر خورده بد درمهد [۸۵]

*

از خموشی رسیده‌اند وز سیر زکریا و مریم اندر دیر
 از پس ناامیدی انسا این بعیسی و آن ییوحنا
 نه صدف نیز از آن دهن بستن شد بدرو بگوهر آبستن
 غنچه‌کودر کشد زبان دوسه روز هم بزاید گلی جهان افروز [۸۶]

*

در وجود تو بر صلیب دلت وندراین باغ عندلیب دلت
 دل بطفلی سخن سرای آمد دل چو عیسی بر خدای آمد
 خر عیسی تنست و دل عیسی این سخن را مران بتلیسی
 دل عیسی در آسمان زد چنگ خر عیسی بریسمان آونگ
 مریم از ریسمان بنگریزد عیسی از آسمان نپرهیزد
 ملکی را بر آسمان هشتند مریمی را بریسمان رشتند

معنی دارو صورت بندش	چار طبع مسیح پیوندش
آنکه بردار شد مسیح گلست	وانکه بر آسمان مسیح دلست
تیر سیرش چو خوش گشاد آمد	ملکوت سماش یاد آمد
نه بپرورد مریم از پاکی	روح حق در مشیمه خاکی [۸۷]

*

مهر دوشیزگی تمیمه او	مهر تابنده در مشیمه او
هر که بفرج از این حصار کند	با ملک دست در کنار کند
فکرتش چون نشد بغیری خرج	نفخ روحش دمیده شد در فرج
تن کزان آستان فتوح کند	آستینش قبول روح کند
چون نگشت از مقابلی هدفش	قابل نفخ روح شد صدفش
نفس را دل دلیل فرزندى	کرد ثابت بحکم مانندی
نیست جز دل عصای این بنده	که کند خاک مرده را زنده
دهد آن را که امر حق شد جفت	ز رحم بچه وز پستان گفت
نفس او چون که شد بعصمت فاش	صدف روح گشت سر تا پاش
قطره کز حق نزول داند کرد	صدف دل قبول داند کرد [۸۸]

*

داشت عیسی خری کبود برنگ	که نرفتی دو روز یک فرسنگ
من شنیدم که در شبان دراز	با وجود چنان حضور نماز
برد یکشب ز رحمت آن بی خواب	خر خود را دو دست بار بآب
هر یکی کش ببرد آب نخورد	چشم عیسی ز رحم خواب نکرد
جمع حواریان چو آن دیدند	روزش از سر آن پیرسیدند
گفت او را زبان گفتن نیست	گر شود تشنه جای خفتن نیست
بار من برده آب اگر نخورد	پیش جبار آب من ببرد
من سیراب چون توانم خفت	که شود تشنه و نداند گفت [۸۹]

۳۳. هاتف اصفهانی

بند دوم ترجیع بند

از تو ایدوست نگسلم پیوند	ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زما صد جان	وزدهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ایکاش	که ز عشق تومی دهندم پند
من ره کوی عافیت دانم	چکنم کاو فتاده ام بکنم
در کلیسا بدلبیری ترسا	گفتم ای دل بدام تودر بند
ای که دارد به تار زنارت	هر سرموی من جدا پیوند
ره به وحدت نیافتن تا کی	ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت	وز شکر خند ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی	پرتواز روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرند
مادرین گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده هو لا اله الا هو [۹۰]

فرهنگ لغات، تعبیرات و اعلام

کثرت و وفور نسبی پاره‌ای الفاظ و عبارات مربوط به آئین مسیح در زبان فارسی از نفوذ و تأثیر مسیحیت در ادب و فرهنگ فارسی حکایت دارد. از اینگونه لغات و عبارات بعضی مانند انفاس عیسوی، مرغ عیسی و آستین مریم مربوط به حالات و کرامات و معجزاتی است که در قرآن کریم و یا روایات اسلامی به عیسی منسوب شده است و به سبب آنکه حیات عیسی در نظر مسلمانان مظهر طهارت و کرامت و نمودار زهد و قدس و تقوی تلقی می‌شده است منشأ امثال و مأخذ تعبیرات ادبی گردید. بعضی دیگر از این الفاظ و عبارات آنها است که از طریق معاشرت و مجالست و به سبب اختلاط و آمیزش با ترسایان و نصاری در زبان و ادب راه یافته است مثل ناقوس و زنار و کلیسا و دیر و امثال آنها که همه در واقع به سبب وجود نصاری در بلاد مسلمانان و همچنین به سبب ارتباط و معاشرتی که مردم مسلمان با آنها داشته‌اند در بین ایشان انتشار یافت و این گونه الفاظ و عبارات برخلاف دسته اول اکثرچون نمودار زندگی ترسایان و کافران تلقی می‌شده است به همین سبب بیشتر در مواردی بکار می‌رفته‌اند که مسلمین و خاصه صوفیان می‌خواسته‌اند بیدینی و کافری و ناسپاسی را تعبیر و بیان نمایند.

بعضی دیگر از اینگونه الفاظ و عبارات، آنهایی هستند که از طرز معیشت و حرفه نصاری وارد زبان و لغت فارسی شده‌اند مثل لغاتی که مربوط به حرفه طبیبان و کشیشان و مترجمان و امثال آنها بوده است ازین قبیل است لغاتی مثل «پنجه مریم» و «عود الصلیب» و نظائر آنها.

به هر حال دسته اول از اینگونه الفاظ و عبارات به طور غیرمستقیم از آئین مسیح اخذ شده است، اما دسته دوم و دسته سوم لغات و عباراتی هستند که بطور مستقیم از آئین مسیح و از زندگی مسیحیان گرفته شده است. باری در این فصل با تصفح در کتب لغت و ادب سعی شده است فهرستی از جمیع اینگونه لغات و تعبیّرات جمع و تدوین گردد. و البته این فهرست گذشته از فوایدی که از جهت تحقیق در تأثیر و نفوذ آئین مسیح دارد از لحاظ لغت‌شناسی نیز متضمن فوایدی هست. علاوه بر مجموع این لغات و اصطلاحات تعدادی از اعلام هم که به تاریخ مسیحیت مربوط است و در شعر و ادب فارسی گه‌گاه از آنها سخن می‌رود درین بخش الحاق می‌شود. این اعلام از جمله شامل نام حواریان و رسولان عیسی و بعضی فرقه‌های مسیحی است که در تقریر احوال آنها به حداقل تفصیل بسنده می‌رود، و پیداست که در مورد مآخذ تمام الفاظ و اعلام بخش، عنوان مآخذ را که به اختصار اینجا ذکر می‌شود، باید در ذیل مقدمه کتاب، در بین علائم اختصاری جستجو کرد.

آب مریم: جاه و صلاح حضرت مریم مادر عیسی علیه السلام را گویند. ب.
ابجد خوانی عیسی: اشاره است به قصه عیسی در مکتب که بنابر روایات، مادرش او را برای آموختن خط و کتابت به مکتب سپرد. گفت: این کودک را نیک آموز و عزیز دار و وزن و خود برفت. معلم او را پیش خواند و گفت بگوی ابجد. گفت تا اصلش نگوئی نگویم، معلم بسیار بگفت سخن استاد را نشنید. چون مادرش بیامد تا او را برد عیسی گفت یا مادر این معلم وصیت تو کار نیست تو گفتی که بسیار آموز و اندک زن او بسیار زد و اندک آموخت. پس گفت یا معلم اگر خواهی من ترا معنی ابجد بگویم که ابجد چه بود؟ معلم گفت بگوی. عیسی گفت: الف آلاء اوست و بی بقای اوست و جیم جلال اوست. چون عیسی این سخن بگفت معلم تعجب کرد و گفت یا زن این فرزند تو نه چنان است که از کسی آموزد که وی چنان است که باید همه عالم از او آموزند.

ق.ص. ۳۷۱-۳۷۰

در قرآن کریم می‌فرماید: **وَعَلَّمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ**

آل عمران ۴۸/۳

اشاره است باینکه خداوند به عیسی حکمت آموخت. و دانش او از طریق وحی حاصل شد.

ابن الله: وصف مسیح در اعتقاد نصاری که قرآن کریم: (۱۱۶/۵) آن را رد می کند. در کلام خاقانی اشارت بدان ظاهراً جهت مراعات النظیر یا تضاد به مناسبت استعمال لفظ ام باشد:

کعبه را از خاصیت پنداشته عود الصلیب کز دم ابن الله او را ام صبیان آمده

(خاقانی)

ارغن: بر وزن ارزن نام ساز است که آن را افلاطون وضع کرده و بیشتر نصرانیان و رومیان نوازند و ارغنون همان است. ب

ارغنون: به فتح اول و سکون ثانی و ثالث مفتوح و رابع مضموم به نون زده، مخفف ارغنون است و آن سازی باشد که رومیان نوازند و افلاطون واضع آن است. ب

ارغنون: بر وزن اندرون سازی است مشهور که افلاطون وضع کرده است و بعضی گویند ارغنون ترجمه مزامیر است یعنی جمیع سازهای نفس. و بعضی دیگر گویند چون هزاران آدمی از پیر و جوان همه به یکبار به آوازهای مخالف یکدیگر چیزی بخوانند آن حالت را ارغنون خوانند و جمعی دیگر گفته اند که ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه یک چیز را به یکبار و به یک آهنگ با هم بخوانند و بنوازند. ب

ارمن: به فتح اول بر وزن ارزن، ولایتی است از کوهستان آذربایجان و مولد شیرین مشهور آنجا بود، و ابریشم ارمنی منسوب بدانجاست. ب

ایسن نام در کتیبه بیستون Armina است. اکنون آن ناحیت را ارمنستان گویند و قوم ارمن را ارمنی... ارامنه خود را Haig و کشور ارمنستان را Haiesdan گویند. ح ب

ارمنیه: ارمنیان ظاهراً اولین قومی بودند که بطور رسمی مذهب مسیح اختیار کردند. گریگوری معروف به نوربخش که مطران قیصریه^۱ در ولایت کاپادوکیه وی را به سمت اسقف ارمنستان گزیده بود در آنجا تیرداد^۲ (= تیرداد سوم) پادشاه ارمنستان (۳۱۴-۳۳۸ م) را غسل تعمید داد و ارمنستان را به آئین

1. Caesarea 2. Tiridates

مسیح درآورد. وی اوچمپادزین، نزدیک جبال آرات را مرکز کلیسا ساخت و یکچند عنوان کاتولیکوس (= جاثلیق) درین فرزندان او موروث بود. جاثلیق‌های ارمنستان، که اخلاف او بودند نیز بعد از وی همچنان تابع مطران کلیسای قیصریه باقی ماندند. اما از ۳۷۴ م، کلیسای ارمنستان از تابعیت نسبت به مطران قیصریه دست کشید. بعدها مقارن تجزیه ارمنستان که محل نزاع بین بیزانس و ایران واقع شد، کتاب مقدس و ادعیه و اوراد مذهبی از سریانی به ارمنی نقل شد و اسحق بزرگ^۱ و مسروب مقدس^۲ مبانی کلیسای ارمنی را تحکیم کردند. در مناقشات مربوط به مسأله وحدت طبیعت، کلیسای ارمنستان خود را از ورود در معرکه کنار کشید و حتی در شورای کالسدون (۴۵۱ م) هم شرکت نکرد اما نیم قرن بعد، ظاهراً بیشتر به جهات سیاسی، شورای مزبور را محکوم کرد، و به همین جهت کلیسای ارمنستان هم بعد از آن در شمار قایلان به طبیعت واحد درآمد. معهدا کلیساهای ارامنه هرگز با مذاهب مونوفیزیت^۳ تفاهم و توافق تام پیدا نکردند. تاریخ کلیسای ارمنستان از آن پس در عهد اسلام و ماقبل آن غالباً جز به ندرت شاهد تعقیب و تعذیب مخالفان بود. آخرین آنها به وسیله روس (۱۸۹۳)، و عثمانی (۱۹۱۵) بود. مبانی اعتقادی کلیسای ارامنه، با آنچه نزد ارتودکس معمولست شباهت دارد. روحانیان آنها شامل دو طبقه عمده اند و رداپت‌ها^۴ که علماء قوم محسوبند و ازدواج نمی کنند، و کشیشان عادی که جز راهبان آنها باقی قبل از ورود به جرگه روحانی بایست ازدواج نمایند.

آستین مریم: رجوع شود به مریم آستین.

دامنم زان فتوح گرما گرم داشت از آستین مریم شرم

(اوحدی)

اسقف: به ضم اول وقاف و سکون ثانی وفا، قاضی ترسایان را گویند و شخصی را نیز گویند از ایشان که بجهت ریاضت خود را به زنجیر بندد. ب.

ابن السکیت پنداشته که این کلمه از سقف یعنی طول فی انجنا آمده و این تأویلی غریب است. صواب آنست که این کلمه مشتق است از یونانی بواسطه سریانی، و این لفظ در کلام قدیم هم وارد شده است. ابن سعد در کتاب الوفود

در شروط محمد (ص) به اهل نجران روایت می‌کند: «لایغیر اسقف عن اسقفیته ولا راهب عن رهبانیته ولا واقف عن وقفانیته».

لفظ اسقف معرب لفظ یونانی است به معنی ناظر یا وکیل است. و در عهد جدید لفظ شیخ بدین معنی آمده نهایت اینکه لفظ اسقف از یونانی استعاره شده دلالت بر خود منصب می‌نماید لکن قسیس یا شیخ قصد از شخصی است موقر که مباشر تکالیف مجمع یهودی باشد. پطرس مسیح را شبان و اسقف خطاب نموده می‌گوید: «لکن الحال بسوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید» و پولس حواری نیز در اول تیموتاوس ۳: ۲ و تیطس ۱: ۵ و ۷، صفات و فضایل اسقف را ذکر نمود، مسیح را نمونه اعلی و اعظم ایشان قرار می‌دهد. ق ک / ۵۶. در باب درجات و مراتب روحانیان مسیحی، عبارت بیان‌الادیان درخور نقل است. می‌گوید: محتشم‌ترین ایشان بطریق باشد و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی به قسطنطنیه نشیند و دوم به رومیه و سوم به اسکندریه و چهارم به انطاکیه. این چهار جای را کراسی خوانند جمع کرسی، و جاثلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسلمانی بودش در دارالخلافه بغداد و او زیر دست بطریق انطاکیه بود و مطران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او به هر کشوری اسقف باشد و شماس شاگرد قسیس باشد [۲]. به هر حال اسقف که بفارسی سکوبا یا شکوبا گفته شده است باید از طریق سریانی از یونانی گرفته شده باشد. ت ت ۸-۱۷۷

اقنوم: به فتح اول و ضم نون، نام کتابی از یهودان است بلغت یونانی و بعضی گویند برومی اصل و سبب، هر چیز باشد و نصاری گویند اقنوم عبارت از ظهورات باری تعالی است که وجود کل اوست جل جلاله و اب و ابن و روح القدس اشاره به اوست و اقنوم سه است: اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات اینها نه عین ذاتند و نه زاید بر ذات و به ضم اول هم آمده است. ب از آراسی «قنوما» به معنی شخص. ح/ب

اکلیون: به فتح اول و ثانی و ضم تحتانی بر وزن طبرخون کتاب ترسایان باشد و نام انجیل عیسی علیه السلام است و بعضی گویند صحیفه ایست که مانی نقاش ساخته بود و آنرا معجزه او می‌دانستند. ب. رک: انجیل وانگلیون.

الوهیت مسیح: قول به خدائی مسیح در نزد اهل کلیسا که وی را بعنوان «ابن» صورتی از الوهیت تلقی می کنند. رجوع شود به ابن و اقنوم.

انجیل: که عرب آنرا باید از یونانی بواسطه سریانی اخذ نموده و یا آن را از حبشی گرفته باشد. در هر حال این لفظ قبل از اسلام در لغت عرب آمده است. اما لفظ انجیل یونانی و به معنی مژده و بشارت می باشد لوقا ۲: ۱۰، و قصد از بشارت به خدا و موت و قیام عیسی مسیح است... و همین بشارت در متی ۲۶: ۱۳، انجیل و در مرقس ۱: ۱، انجیل عیسی مسیح... خوانده شده است و معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت به اناجیل موسوم گردیده است. چهار انجیل قانونی که کلیسا آنها را پذیرفته است عبارتند از: متی، مرقس، لوقا، یوحنا. ۱۱/۱ نمونه طرز ذکر انجیل در شعر فارسی:

مرد چون عیسی مریم باید اندر راه صدق تا بداند قدر آیات و حروف انجیل را

(سنائی)

نفس من زبور خوان گشته نفسم انجیل را زبان گشته

(اوحدی)

انفاس عیسی، انفاس عیسوی: عبارت است از اقوال و ادعیه عیسی و مجرد کلام او که موجب احیاء نفوس مرده و رفع گناهان و آلام از تائبان می شده است و کنایه از معجز عیسی است.

انفاس عیسی از لب لعل لطیفه ای آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

(حافظ)

*

این قصه عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار با نفاس عیسوی

(حافظ)

انگلیون: بر وزن عنبرگون نام کتاب نصارا است که انجیل عیسی باشد و نام کتاب مانی نقاش هم هست... و گویند این لغت هر جا که با عیسی و صلیب و چلیپا مذکور می گردد مراد از آن انجیل است و جائی که با نقش و نگار و گل و لاله گفته می شود غرض از آن کتاب مانی نقاش باشد... ب. شکل مانوی مأخوذ از یونانی^۱ (مژده، بشارت) «فولرس ۱: ۱۲۶» «زالمان. تتبعات مانوی ۱: ۵۰» در

ترکی (Anglian) جفری ۷۱-۷۲ هم‌ریشه انجیل ح/ب. به هر حال انگلیون لفظ فارسی انجیل است که بوسیله مانویان اخذ و نقل شده است. بعقیده بعضی این کلمه باید بوسیله صائبین تحریف شده باشد. جف/۷۲.

ز بس گل‌های گوناگون چمن چون صحف انگلیون

تو گوئی فرش سقلاطون صبا گسترده در مرعی

(قآنی)

اورشلیم: به ضم اول و کسر ثانی و شین قرشت و لام و سکون ثالث و تحتانی و میم، نام شهری است که بیت المقدس در آن شهر واقع است و او را اورشلیم یا سین بی نقطه و حذف تحتانی هم می‌گویند و بعضی گویند این لفظ فرنگی است. ب. عبری (شهر یا میراث سلامت): عبارتست از قدس شریف یا بیت المقدس و آن نزدیک قله سلسله کوه‌هائی است که بحر متوسط و بحیره الموت را از یکدیگر جدا می‌کند و تخمیناً ۳۲ میل از بحر متوسط و ۱۸ میل از بحیره مذکور مسافت دارد. ح ب. ق ک.

چو بیت المقدس درون پسر قباب رها کرده دیوار بیرون خراب
(سعدی)

باد مسیح و باد مسیحا: کنایه از نفس عیسی علیه السلام است که مرده را زنده می‌کرد. ب

آن آتشین صلیب در آن خانه مسیح برخاک مرده باد مسیحا برافکند.

(خاقانی)

بام مسیح: به کسر ثالث کنایه از آسمان چهارم است که فلک آفتاب باشد به اعتبار بودن عیسی علیه السلام در آسمان. ب

بحیرا: بر وزن نصیرا نام راهبی و زاهدی بوده است نصرانی و قصه شناختن او پیغمبر آخر الزمان را در تاریخ هست. نام این راهب را بعضی سرجیوس^۲ نوشته‌اند. Bahira هم در آرامی به معنی مرد گزیده و آگاه است و بصورت بحیر هم آمده است و این نام قبل از اسلام هم در بین اعراب شایع بوده است. این راهب مطابق روایات پیغمبر را در دوازده سالگی هنگامی که با ابوطالب به‌شام می‌رفت در بصرا بدید و با او سوال و جواب کرد و نشانه‌های نبوت را در

او یافت و نبوت وی را پیشگوئی کرد و به ابوطالب توصیه نمود تا وی را از آسیب یهود محفوظ دارد. در تاج العروس چهار تن از صحابه را باین نام ذکر می‌کند که از همه مشهورتر بحیر بن ربیع و بحیر الانهاری است در اسدالغابه نیز ابن اثیر از یک مرد شامی باین نام یاد می‌کند که با هفت تن دیگر نزد رسول رفت، اما بحیرای راهب از نصاری عرب بوده است. نوشته‌اند که اسم او نزد نصاری جرجیس بود و او خود از طایفه عبدقیس بشمار می‌آید. وقتی محمد در سنین کودکی با عم خویش به‌شام برای تجارت می‌رفت و ابوبکر و بلال نیز با آنها بودند بر بحیرا گذشتند که در صومعه خویش بود و او رسول را بصفات و دلائل بشناخت، از آنچه در کتاب خویش دیده بود که هر جا او نشیند ابر بر او سایه افکند. بحیرا آنان را فرود آورد و گراسی داشت و طعام بساخت و از صومعه خویش فرود آمد، چون نظرش بر خاتم نبوت بین دو کتف محمد افتاد، دست بر آن نهاد و بدو ایمان آورد و ابوبکر و بلال را از قصه او خبر داد. برای تفصیل بیشتر در باب وی رک: ج ۱/ ۴۴. ا. ه/ ۱۱۵. ت ت ۱۸۴، ۱۶۸ و نسینک / (۱) E۱. در اشعار شعرای فارسی زبان مکرر بنام بحیرا اشاره شده است:

از هر دریچه شکل صلیبی چو رویان بر زنگ رنگ روی بحیرا برافکند

*

خط کفش خسرو شفا تیغش درو عین الصفا چون نور احمد مصطفی جان بحیرا داشته
(خاقانی)

بخور مریم: به فتح میم و سکون رای قرشت و یای حطی مفتوح به میم زده، گیاهی است که به پنج انگشت ماند و بغایت خوشبوی باشد و آتش پرستان بوقت ستایش و پرستش آتش بر دست گیرند. گویند مریم مادر عیسی علیه السلام دست بر آن زد و آن بصورت پنج انگشت شد و آن را شجره مریم نیز گویند و عبری خبز المشایخ و یونانی فعیلاسوس خوانند، یرقان را نافع است. ب

برنابا (س): (پسر وعظ) شخص لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان بدین مسیح متدین شد. اسم اول او یوسف بود ولی چون مردم را به گرویدن بدین مسیح ترغیب می‌نمود، رسولان او را بدین اسم ملقب نمودند (اعمال ۴/ ۳۶). بعضی رساله عبرانیان را باو نسبت می‌دهند وی نخست از یاران پولس قدیس بود بعدها از وی

جدا شده و گویند در سالامیس به شهادت رسید (۶۱ م) تأسیس کلیسای قبرس منسوب به اوست... بعلاوه کتاب دیگری نیز بنام انجیل برنابا، باو نسبت داده اند که در زمان بعد بزبان ایتالیائی به توسط یکنفر مسلمان نوشته شده است. ق ک / ۵-۱۷۴ درین باب بحثی جداگانه رفته است نیز رك: Cross-Livingston/133-4
برنس: بضم اول و ثالث بر وزن سندس جامه و کلاه پشمین گنده باشد که بیشتر نصارا و ترسایان پوشند و بر سر نهند و بعضی گویند نام کلاه نصرانیان است که فرنگیان باشند و به کسر ثالث بر وزن مفلس هم بنظر آمده است و بعضی گویند به معنی کلاه عربی است. نیز برنوس بضم اول و برنوس بفتح اول در عربی مستعمل است. ح/ب اما مؤلف قاج العروس در باب این کلمه می نویسد: «البرنس قلنسوة او هوكل ثوب رأسه ملتزق به، دراعة كان اوجبة او منظرا و كان رهبانهم يلبسون البرنس.» (۴: ۱۰۸)، و این کلمه در اشعار قدماء عرب آمده است از جمله جریر شاعر معروف در هجو اخطل که مسیحی بوده است می گوید:

لعن الاله من الصليب الهه واللابسين برانس الرهبان
رواج خاج و کلیسای و برنس و ناقوس کساد خرگه و دستار و طیلسان بینم

(قائنی)

برهان مسیح: کنایه از مرده زنده کردن و شفا دادن بیمار و اجابت دعوات باشد.

ب

بطریق: به کسر اول و ثالث و سکون تحتانی و قاف، مجتهد ترسایان باشد و نام زاهدی و صومعه نشینی هم بوده است از ترسایان ب. رك عبارت بیان الادیان، در بالا ذیل کلمه اسقف. باری کلمه بطریق که بصورت بطرك و بطريرك نیز در کتب فارسی و عربی آمده است از کلمه Patriarcha یا Patricius لاتینی گرفته شده است که بمعنی رئیس الالباء است (التنبیه ص ۱۲۳ و ۱۲۶) و معنی سپهسالار نیز دارد (الناج، ۷: ۱۱۱) مسعودی در مروج الذهب می نویسد: در شهر انطاکیه کرسی بطرك باشد که نزد نصاری بزرگ است و نصاری انطاکیه را مدینه الله خوانند و آنرا مدینه الملك و ام المدن نیز خوانند زیرا بدو ظهور نصرانیت در آن بود و بطارقه نزد نصاری چهار باشند. اولین آنها صاحب مدینه الرومیه باشد، دومی صاحب مدینه قسطنطنیه باشد و آن همان افسس است و نام قدیم آن بوزنطیا،

سومی صاحب اسکندریه است از زمین مصر و چهارم صاحب انطاکیه است (ص ۳۵۱ مروج، ج ۱) ت ت در اشعار شعرای فارسی به نام بطریق اشاره شده است: بطریق دیدرویش گفتش که در همه روم از جمع قیصران چون تودین گستری ندارم (خاقانی)

بنطیقسطی: صورت معرب از کلمه Pentecost که اعراب خمسين خوانند و در فارسی گاهی از آن تعبیر به پنجاهه کرده‌اند بیرونی گوید: بنطیقسطی چیست؟ روز یکشنبه است پنجاهم از روز فطر و این نام رومی است و از اینجا مشتق است و اندر او روح القدس فرود آمد بر شاگردان عیسی و از نور او نیرو گرفتند و هر کس بسوی آن ناحیت رفت کجا آن زبان بکار دارند تا دعوت کند به مسیح. ت ف ف ۲۵۰-۵۱.

بیت لحم: شهرکی در فاصله پنج میلی اورشلیم که مولد عیسی بود و گویند داود پادشاه اسرائیل نیز در آنجا به دنیا آمد. اکنون ساکنان آن تقریباً بکلی مسیحیان هستند. یکی از قدیمترین کلیساهای مسیحیت که کلیسای ولادت مقدس^۱ نام دارد در این شهر هست که قسطنطین در سال ۳۳۰ در محلی که گمان می‌رفت موضع ولادت مسیح در آنجا بوده است بنا کرد. با آنکه ژوستین^۲ در قرن ششم بنای آن را تجدید نمود، بقایای بنای قدیم هنوز در آنجا باقی است.^۲

بیت لحم تو نیست گردانی بجز این هیکل هیولانی
بر مسیح دل تو بیت اللحم لایق آتشست و بابت فحم

(اوحدی)

بیت معمور: موضعی در آسمان چهارم که عیسی را بدانجا بردند و او در آنجا به عبادت خدای تعالی اشتغال دارد تا آخر الزمان که در دنبال ظهور دجال به دنیا باز گردد (مجموع الفتاوی، ۱۹-۲۱). عیسیم از بیت معمور آمده و ز خوان خلد خورده قوت وزله اخوان راز خوان آورده ام

*

سزد گر عیسی اندر بیت معمور کند تسبیح ازین ایات غرا

(خاقانی)

پاپ: به سکون بای ابجد، خلیفه دین عیسی علیه السلام را گویند و با بای فارسی هم آمده است. ب از یونانی Papas به معنی پدر و رئیس روحانی مسیحیان کاتولیک که مقرر و در واتیکان (روم) است. ح/ب.
پاپا: بابای فارسی بر وزن کا کا، پاپ را گویند که خلیفه دین عیسی علیه السلام باشد. ب

پدر: (= اب) اقنوم اول در تثلیث نصاری که عبارتست از خداوند، کلام عیسی که چون مصلوب شد گفت نزد پدر خویش می روم در اشارات شعرا مکرر هست از جمله:

چه معنی گفت عیسی بر سردار که آهنگ پدر دارم به بالا
 (خاقانی)

عقل دانست کوچه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل
 (ناصر خسرو)

قول مسیح آنکه گفت زی پدر خویش می شوم این رمز بود پیش افاضل
 (ناصر خسرو)

پنجاهه: مراسم عید خمسین و گاه بطور مسامحه مراد از آن صوم چهل روزه (= Lent) باید باشد که عیسویان مشرق پیش از عید قیامت نگاه می داشته اند. شاید هفته ای را که مربوط به قیام عیسی از مردگان را اقامه می کنند بدان افزوده اند ظاهراً در بعضی موارد مراد از آن بنطیقسطی^۱ باشد که اعراب خمسین خوانند به هر حال پنجاهه صوم نصاری است که پنجاه روز حیوانی نخورند (جواهرالامراد، ص ۳۸۵) و ظاهراً این صوم همان حمیه اربعین است که قبل از فصیح می داشته اند اشاره به این روزه که اجتناب از اکل حیوان می باشد (رك: تساج العروس، ۴: ۷۵۵ کلمه تنحس النصاری) در اشعار عرب آمده است. شعر ذیل که از الکتاب سیبویه (ج ۲، ص ۲۷) نقل شده اشاره به این روزه پرهیز می باشد:

صدت کما صاء عمالا یحل له ساقی النصاری قبیل الفصح صوام

و مراد از پنجاهه نیز گاه روز پنجاهم است از روزه بزرگ که آن را هفت هفته نگهدارند و در آن مدت «گوشت نخورند و آنچه بجانور پیوندد» ت ف ف ۲۴۹

و در پنجاهه روزه بزرگ را افطار کنند و گوشت و ماهی خورند و خاقانی باین نکته اشاره می کند:

از پی پنجاهه در ماهی خوران بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب
(دیوان، صفحه ۵۱۶، چاپ تهران). و این روزه را خمسین و بنطیقسطی گویند. روز پنجاهم و عید پنجاهم همان عید هفته ها می باشد و آن در روز پنجاهم که روز دوم فصیح باشد اتفاق می افتاد... و چون یهودیان گمان می کردند که شریعت در همان روز پنجاهم بعد از خروج از مصر به موسی داده شد... آن را محض یادگاری داده شدن شریعت نگاه می داشتند و افاضه روح القدس نیز در اثنای همین عید بود لهذا کلیسای مسیحی آنرا در ضمن عیدهای معتبر خود نگاه داشت. ق ۳ / ۶۲ مقایسه با ت ۱۷۵-۶.

پنجه مریم: گیاهی باشد خوشبوی باندام پنج انگشت. گویند مریم مادر عیسی علیه السلام در هنگام وضع حمل بر آن گیاه چسبیده بود. ب. رجوع شود به بخور مریم.

ترسا: بر وزن تنها ترسنده و بیم برنده و وا همه کننده را گویند و نصرانی و آتش پرست را نیز گفته اند. ب به معنی آتش پرست در کلام فصحا دیده نشد. ح ب پهلوی آن ترسا است لغة به معنی ترسنده و خائف از خدا و مجازاً به مسیحیان اطلاق شده چنانچه راهب نیز در عربی به همین معنی است و در فارسی ترسکار نیز به همین معنی آمده. استاد هنینگ ترسا را ترجمه از سریانی داند. ح ب در اشعار فارسی به لفظ ترسا به معنی نصاری مکرراً اشاره شده است:

پیران کعبه لاف ز خاقانی آورند ترسای روم کیست که خاقانی آن اوست
(خاقانی)

از پشت کوه چادر احرام بر کشید بر کتف ابر چادر ترسا بر افکند
(خاقانی)

اگر جانبازو عیاری و گر باخون خود یاری
پس گردن چه میخواری چه می ترسی چو ترسایان
(مولوی)

خدا را که مانند و انباز و جفت ندارد شنیدی که ترسا چه گفت
(بوستان سعدی)
همچو ترسا مباحش سرگردان رخ ز ثالث ثلاثه برگردان
(اوحدی)
همه ورزکاران اویند یکسر مسلمان و ترسا که ز نار دارد
(ناصر خسرو)
اتفاق عدل او امن دل مؤمن بود اختیار عزم او ترس دل ترسا بود

*

زلفش به ضفت چون دل ترسا سیه آمد در پیش چلیپانه عجب سجده ترسا
(معزی)
تعمید: یکی از قواعد مقدس دین مسیح است که قبل از ظهور مسیح معروف بود
و آن جناب آن را از جمله فرایض کلیسا قرار داد متی ۲۸: ۱۹؛ مرقس ۱۶: ۱۶.
که چون آن را به اسم تثلیث الوحده مقدس استعمال نمایند علامت طهارت از
نجاست و ناپاکی گناه باشد و نسبت آن شخص را که تعمید یافته است با کلیسای
مسیح معین می کند... تعمید روح القدس و آتش متی ۳: ۱۱ و لوقا ۳: ۱۶، اشاره
به افاضه روح القدس است ق ۸-۵۷. مراسم تقدیس Sacramental Rite که در
ورود طالب به حوزه دیانت مسیح می شود و چنانکه از انجیل (یوحنا ۳/۵)
برمی آید و عیسی مسیح اجراء آن را با آب و روح، توصیه می کند. تطهیر و تزکیه
از طریق غسل با آب، که قبل از تداول در مراسم تشرف به آئین مسیح در نواحی
سوریه و فلسطین لااقل از اواسط قرن دوم قبل از میلاد تا حدود اواخر قرن سوم
میلادی در بین پیروان مذاهب مختلف شایع بود. یحیی بن زکریا، مقدیس و کاهن،
قبل از ظهور عیسی مسیح در نواحی اردن با الزام توبه طالبان نجات را بدان وسیله
تطهیر می کرد و به ظهور ملکوت الهی مستبشر می نمود.^۱

تنگلوشا: برای تسمیه کتاب منسوب به یک حکیم بابلی به همین نام، بکار رفته
است. موضوع این کتاب صور نجومی و دلالات آنها بر حوادث و وقایع مربوط
بسنوشت انسان بوده است. نام تنگلوشا به احتمالی تصحیف نام تئوکروس بنظر
می رسد که مؤلف کتابی در نجوم بوده است. در اشتقاق عامیانه‌ی که فرهنگ

1. Bauer' Encyclopedia of Biblical Theology - I/57 Seqq.

نویسان در باب این لفظ نقل کرده‌اند آن را عبارت از کتابی مصور تصنیف حکیمی به نام لوشا دانسته‌اند نیز رک: لوشا.

به نام قیصران سازم تصانیف به از ارتشک چین و تنگ‌لوشا

(خاقانی)

ثالث ثلاثه: سوم از سه تا تعبیری است که در عربی از تثلیث^۱ شده است. این تعبیر که نظامی گنجوی نیز آنرا بدینگونه بکار برده است:

تا ز ثالث ثلاثه جان نبری گوی وحدت بر آسمان نبری

مأخوذ است از این آیه شریفه: **لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من الاله الا اله واحد (المائدة، آیه ۷۷).** و این قولی است که جماهیر نصاری قبل از افتراق یعقوبیه و ملکائیه و نسطوریه بر آن بوده‌اند (تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۰۲). حق- تعالی گفت کافر شدند آنانکه گفتند خدای سیم سه است و این قول جمهور ترسایان است. از ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان و این سه که گفتند بر سبیل اتحاد گفتند (**ابوالفتوح، ج ۲، ص ۴۰۴**) و ثالث ثلاثه تعبیریست که در قرآن کریم برای بیان تثلیث بکار رفته است و تثلیث از اسرار عمومی دین مسیح محسوبست و در باب ماهیت و کیفیت اقانیم ثلاثه ارباب اثر لوجیای مسیحی بحث و تحقیق بسیار دارند ت ۸۱-۱۸۰.

همچو ترسا مباحش سرگردان رخ ز ثالث ثلاثه برگردان

(اوحدی)

جائلیق: با ثای مثله بر وزن باسلیق. عالم و عابد ترسایان را گویند و در قاموس نیز بهمین معنی آمده است. جائلیقیه از جائلیق + یه (علامت اسم مصدر عربی) مذهب کاتولیک، مذهب جائلیق. ح ب. جائلیق فرودتر بطریرک است و اصل کلمه یونانی است و معنایش مسکونی و آن را برای رؤسای نسطوری و ارمنی استعمال کرده‌اند صاحب قاموس گوید: «هو رئیس النصاری فی بلد الاسلام بمدينة السلام... و یکون تحت ید بطریق انطاکیه ثم المطران تحت یده ثم الاسقف یکون فی کل بلد من تحت المطران ثم القسیس ثم الشماس» و جائلیق که از بطریق فروتر باشد و مقام در مسلمانی بودش در دار الخلافه بغداد و اوزیر دست بطریق انطاکیه

بود. ب ن ه ۱. کلمه جاثلیق از اصل یونانی Katholikos به معنی کلی و عمومی تعریف شده است ت/ت ۱۷۸ جاثلیق به معنی رئیس و بزرگ دین عیسی در اشعار فارسی آمده است:

برجیس جاثلیق که انجیل دارد از بر گفت از مدایح تو برون دفتری ندارم
(خاقانی)

جشن مریم: کنایه از طعام و شراب مریم علیها السلام است که از جنبانیدن درخت حاصل می شد. ب

چادر ترسا: و طا و جامه ای باشد زرد و کبود درهم بافته و کنایه از شفق و روشنائی آفتاب هم هست. ب

چرخ ترسا جامه: کنایه از فلک اول باشد که فلک قمر است شاید بدان سبب که ترسایان کبود می پوشیده اند و آسمان نیز کبود است. ب

چلیپا: صلیب باشد ل/ف/ ۱۰. با بای فارسی بر وزن مسیحا صلیب نصاری باشد و آن داری است که باعتقاد ایشان عیسی علیه السلام را بر آن کشیده صلیب کرده اند و آن باین شکل است. و آن را ترسایان از طلا و نقره سازند و بجهت یمن و تبرک برگردن آویزند و بعضی گویند سه گوشه ای باشد که براهمه و هنود از طلا و نقره و امثال آن سازند و برشته زنار کشند و هر خط منحنی را نیز گفته اند و کنایه از زلف معشوق هم هست و صلیب معرب چلیپا است مأخوذ است از آرامی صلیپا. ب. چلیپا از سریانی صلیپا است. ت/ت ۱۶۴ چلیپا به معنی صلیب و دار عیسی مکرر در اشعار فارسی آمده است:

آن زاغ را نگه کن چون پرد مانند یکی قیرگون چلیپا
عمار به نقل از ل/ف/ ۱
آن گمان ترسا برد مؤمن ندارد آن گمان کومسیح خویشان را بر چلیپای کشد
(دیوان شمس)

پشت کمان و تیر چلیپا کند به رزم تا اسم روم و رسم چلیپا براق کند
(خاقانی)
بی چلیپای خم مویت و زنار خطت راهب آسا همه تن سلسله در باد پدر
(خاقانی)

چلیپا خانه بردارد براندازد بت و بتگر ز قیصر جان بردرهبان ز رهبان سربرد قیصر
(معزی)

چلیپا خانه: کلیسا رك: چلیپا.

چنگ مریم: گیاهی باشد مانند پنج انگشت و چون زنی دشوار زاید آن را در آب گذارند همین که آن گیاه از هم وا شد آن زن را نیز وضع حمل می شود رك: بخور مریم و پنجه مریم. ب

چو خا: بضم اول و خای نقطه دار به الف کشیده جامه واری را گویند که از پشم بافته باشند و جامه ای را نیز گفته اند که نصاری پوشند. ب

حواری: حواریون شاگردان عیسی اند و درباره ریشه و معنی این کلمه نیز بحث است بعضی گفته اند معنای آن گازر و قصار باید باشد چون شاگردان و فرستادگان عیسی گازران بوده اند. بعضی آنرا از حور گرفته اند یعنی: شدة بیاض العین و گویند چون آنها صفوة انبیاء بوده اند یا بواسطه آنکه صفاء نیت داشته اند بدین نام موسوم شده اند. ل ع ماده حور. در سریانی نیز چنین ریشه ای بمعنی سفید و روشن و پاکیزه وجود دارد ولیکن صواب آنست که این لفظ از ریشه حبشی حواری بمعنی رسول آمده است و این کلمه در اشعار قبل از اسلام ذکر شده است. ن ص / ۱۸۹. بعضی این کلمه را از اصل آرامی دانسته اند که در آن زبان بمعنی سفید و پاک آمده است عقیده جفری اینست که باید از لغت حبش آمده باشد بمعنی رسول و ظاهراً برخلاف رأی کسانی که می پنداشته اند این لغت بوسیله مهاجرین اولی که به حبشه رفته بودند متداول شده است قبل از آن نیز این لغت در بین اعراب متداول بود و رواج داشته است. جف / ۱۱۶. عیسی را یهودان در بیت المقدس به جادوگری متهم می کنند از آنجا هجرت می کند، در بیرون شهر جماعتی از گازران را می بیند که برکنارجویی جامه می شویند؛ عیسی ایشان را گفت که من همی سوی خداوند، عزوجل، خواهم رفت به هجرت هیچ کس از شما باشد که رغبت کند و با من بیاید، پس دوازده تن باو رفتند. ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۴۲-۴۴۳. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۳۳ مقایسه شود با قصص الانبیاء، ص ۳۸۰ و قرآن. حواریان اصحاب عیسی هستند که به موجب اشارت قرآن کریم خداوند آنها را از طریق وحی به ایمان به خویش و پیروی از عیسی رهنمون شد: **واذا اوحیت الی الحواریین**

این آمنوا بی و برسولی قالوا آئنا و اشهد باننا مسلمون سوره مائده ۵/ ۱۱۰. در اشعار
شعرای فارسی بنام حواری مکرر اشاره شده است:

اوست عیسی و من حواری او که حیاتم دهد به حسن جوار
خود ندارد حواری عیسی روزگوری و حاجت شب تار

(خاقانی)

ناقه پروردان چوپا کان حواری روزه دار کعبه همچون خوان عیسی عیدایشان آمده

(خاقانی)

خاج: بر وزن تاج به معنی چلیپا باشد که صلیب نصاری است و آن باین شکل
بود + و نرمه گوش را نیز گویند جائی که گوشواره در آن کنند. ب

رواج خاج و کلیسا و برنس و ناقوس کساد خرقه و دستار و طیلسان بینم

(قائنی)

خاموشی مریم: (= خامشی، خموشی) اشاره است به روزه صمت که مریم بهنگام
آنکه مورد شماتت یهودان واقع شد بسبب آن از پاسخ بسرزنش آنها خودداری
کرد. در ادب فارسی به خاموشی مریم اشارات لطیفی شده است:

گل چو مریم خامشی را پیشه کرد زانکه سوسن صد زبان آمد صبح

(مولوی)

که چو عیسی سر بر گشتم زبان که لب خاموش چون مریم شدم

(مولوی)

خر دجال: خری که به موجب روایات، دجال در آخر الزمان با آن در عالم می شود
و موجب فتنه و ضلالت خلق می گردد.

بتدریج ارکنی تو پی خر دجال از روزه به بینی عیسی مریم که در میدان سوارستی

(دیوان شمس)

مهره گردن خر دجال از پی عقد بر مسیح میند

(سنائی)

خر عیسی: الاغی بود که عیسی علیه السلام در وقت مسافرت انجیل را بر آن
بار می کرد! ملحقات برهان چاپ هند. (رک به انجیل متی، باب ۲، فقرات
۷-۱ و غیره)، خر در مناسک و آداب عامه نصاری ظاهراً محلی عمده ندارد لیکن

در نظم و نثر فارسی مکرر بدان اشاره می‌شود. رم، ص ۲۶۲ بروفق انجیل (یوحنا، باب ۱۲: ۱۴ و ۱۵) و عیسی کره‌الاغی یافته بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است که ای دختر صهیون اینک پادشاه تو سوار بر کره‌الاغی می‌آید... پس همگی بر کشتن عیسی همدستان شدند. مسیح بر خری سوار به اورشلیم آمد. تادیک یعقوبی، جلد اول، ص ۹۴) اینهمه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود که دختر صهیون را گوئید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سوار بر حمار و کره‌الاغ (انجیل متی، باب ۲۱، فقرات ۷ و غیره). در احادیث پیغمبر (ص) و معصومین (ع) عیسی گاهی به نام راکب الحمار توصیف شده است (تفسیر ابوالفتح دازی، ج ۳، ص ۲۲۶) مقایسه شود با فرهنگ لغات مثنوی ذیل (خر عیسی). در آثار بعضی شعرا از جمله معزی و خاقانی (رجوع شود به این دو نام در بخش شعرا) اشارتهائی به رسم بوسیدن و بجا آوردن تکریم نسبت به سم این خر و حتی در زرگرفتن آن آمده است که باید از مقوله خرافات عامیانه شایع در بین مسیحیان شرقی بوده باشد. نیز مقایسه شود با:

جویم رضات شاید گر دولتی نجویم	دارم مسیح گرچه سم خری ندارم (خاقانی)
فخر آورم همی زسم اسب تو چنانک	عیسی پرست فخر زسم خر آورد (معزی)
تا دل عیسی و مریم باشد اندر بند تو	کی روا باشد دل اندر سم هر خرداشتن (سنائی)

واینک پاره‌ای ابیات در باب تکریم نصاری نسبت به خر عیسی:

جو عیسی خربرون برزین تنی چند	بمان در پای گاوان خرمنی چند
به چشم درد به عیسی فکر اگر نگری	سرک مپیچ بدان چشم و درخرش منگر

*

بر آبر چرخ چون عیسی مریم	خر عیسی مریم را رها کن
بهر تواضع بر خری بنشست عیسی ای پدر	ورنه سواری کی کند بر پشت خر بادصبا

(دیوان شمس)

عیسی و خر هر دو اندر مجلس ما حاضرند	کوه بر عیسی نهید و گاه پیش خربرید
-------------------------------------	-----------------------------------

*

*

سواری می کند عیسی و بار حکم او بر خر زطعم منزل اندر دل نه خر آگاه و نه پالان
(سنائی)

نه مهدی شود هر که مهدی بیاید نه عیسی شود هر که بنشست بر خر
(جمال الدین)

به دین ای فرومایه دنیا مخر تو خر را به انجیل عیسی مخر
(بوستان سعدی)

خم عیسی: (= خنب عیسی) بر فوق روایات عبارت از خم رنگری عیسی است که بنابر مشهور وی جامه های مختلف را در آن می ریخت از آن یکرنگ بیرون می آورد، داستان آن در بعضی از تفاسیر مذکور است از جمله رجوع شود به کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۳۳ و قصص الانبیاء. در اشعار شعرا به این خم یا به لوازم معنی آن اشارتها هست از جمله:

از سر این دلق هفت رنگ برآر جامه یک رنگ دار عیسی وار
(سنائی)

*

بیش سودای رنگها نپزی گر کند عیسی تو رنگری
(سنائی)

گازری از رنگری دور نیست کلبه خورشید و مسیحا یکست
(نظامی)

عیسیم رنگ به معجز سازم بقم و نیل به دکان چکنم
(خاقانی)

مسیح صفت زین خم لاجورد گه ازرق برآوردم و گاه زرد
(نظامی)

زین رنگها مفرد شود در خنب عیسی در رود در صبغة الله دو نهد تا یفعل الله مایشا
(دیوان شمس)

خمسین: باید مراد از خمسین بنطیقسطی باشد. رم/ ۱۶۸ و در پنجاه روزه بزرگ را افطار کنند و گوشت و ماهی خورند... و این روزه را خمسین و بنطیقسطی گویند.

خنده عیسی: اشارت به حال بسط عیسی است، که آن را صوفیه در مقابل یحیی که مشهور به قبض بود می‌آورند. بر وفق آنچه در روایات مسلمین آمده است عیسی غالباً خندان بود و برخلاف وی یحیی غالباً عبوس و گریان (مقالات شمس/ ۸۴) مقایسه شود با قول مولانا در فیه مافیه که مناقشه عیسی و یحیی را در مسأله قبض و بسط تقریر می‌کند/ ۹-۴۸. اشارت به خنده رویی عیسی در کلام صوفیه هست از جمله عطار:

چو عیسی باش خندان و شکفته که خر باشد تر و شروی گرفته
(امرا دنامه/ ۱۸۳)

مقایسه شود با دیوان شمس:

ضحاک بود عیسی، عباس بود یحیی این ز اعتماد خندان و ز خوف آن معبس ۸/۳
خوان عیسی: رجوع شود به مائده.

خورشید سواران: کنایه از سحرخیزان و شب بیداران و عیسی رتبانان باشد و مقربان پادشاه و فرشتگان و آنانکه بوقت گرما سوار شوند. ب

دجال: مسیح کاذب که ظهور وی از علائم آخرالزمان محسوبست. به موجب روایات یک چشم یا ممسوح است و به قولی یگانه چشم وی در پیشانی است. برای تفصیل احوال وی از جمله رجوع شود به: میدی تفسیر کشف الاسرار، ج ۲/ ۴۴-۱۴۱. در باب ضد مسیح، حتی در کلام خود عیسی (مرقس ۱۳/ ۲۲؛ متی ۲۴/ ۲۴) هم اشارت هست و پولس (رساله ۲۴/ ۲) تسالین، ۲/ ۱۲-۳) به غلبه عیسی بروی اشارت دارد. در رساله یوحنا (اول یوحنا ۲/ ۱۸) و مواضع دیگر هم از وی سخن در میان هست حتی در نوشته‌های مربوط به قمران (= طومارهای بحرالْمیت) هم، از وجود وی به عنوان «مرد کذاب» و «کاهن شریر» و «کسی که مؤمنان را به ضلال می‌کشد» یاد می‌کنند.

نام دجال در اشعار شعرای فارسی زبان بکرات آمده است:

کجاست صوفی دجال فعل ملحدشکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
(حافظ)

گر او هست دجال خلقت برغمش ترا کم ز عیسی مریم ندارم
(خاقانی)

نه عیسی داشت از یاران کمینه سوزنی در بر نه سوزن شبه دجال است یک چشم سپاهانی

(خاقانی)

دجال غم چون آتشی گسترده ز آتش مفرشی کو عیسی خنجر کشی دجال بد کردار را

*

دجال هجر بر سرم از غم قیامتست لابد فسون عیسی و تیمارم آرزوست

*

هین که دجال پیامد بگشا راه مسیح هین که شد روز قیامت بز آن نا قورم

(دیوان شمس)

دجال فعل: رجوع شود به دجال.

دعای عیسی: درخواست شفا از خداوند که عیسی جهت بیماران می کرد و اجابت آن وی را قادر به شفا دادن می نمود.

دعوت عیسی: صلا دادن عیسی به پیروان برای شرکت در مراسمی که وی آنرا برای خود و یاران عید تلقی کرد:

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

چون دعوت مسیح شمر شاخ بخت او هر روز عید تازه از آن میدهد برش

(خاقانی)

دم عیسی: معجزه عیسی علیه السلام را گویند. ملحقات برهان، چاپ هند. این معجزه زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و بیضا کردن کوران بود (قرآن کریم، آل عمران، ۳: ۴۹) و روزگار ایشان روزگار طب بود زیرا که آن وحکیمان بودند در میان ایشان و آنچه در وسیع آدمی آید از نوع مداوات و فنون معالجات ایشان بجای می آوردند و در آن ماهر بودند پس رب العالمین معجزه عیسی هم از آن جنس ساخت که ایشان در آن ماهر بودند تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب بن منبه گفت که روزی بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی از بین بیماران و اسیران و نایبانیان و دیوانگان. هر کس که طاقت داشتی بر عیسی رفتی و آنکه نتوانستی رفتن، عیسی براو خود رفتی و آنکه مداوات او آن بودی که آن بیمار را دعا گفتی و دست به وی فرود آوردی بر شرط ایمان (کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۲۳) و نیز مقایسه شود با

تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹۴-۸۹.

گوئی که بادچون دم عیسی مریم است (سنائی)	در جسم خاک تعبیه بوده است باد روح
که آب خضر و دم عیسوی کند ضررم (نظامی)	دگر نسا زدم آب و هوای این گلشن
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست (حافظ)	با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
عمر ابد تازه کرد در دم عمر قدید	این دم عیسی به لطف عمر ابد می دهد
*	
وان را که ندارد زرا کسیر زرین می کن	آن را که ندارد جان، جان ده به دم عیسی
*	
که یحیی را نگه دارد ز زخم خشم بویحیی (دیوان شمس)	بیار از خانه رهبان میی همچون دم عیسی
آفتابم کز دم عیسی نشان آورده ام (خاقانی)	صبح وارم کافتابی در نهان آورده ام
نسخه از چشم تو برداشته بیماری ما (صائب)	بدم عیسی اگر ناز کند جا دارد

دفع: بانون و حای بی نقطه و حرکت مجهول. به لغت سریانی به معنی طلوع است، مراد طلوع عیسی علیه السلام است از نهر اردن و آن رودخانه ایست نزدیک به دمشق. گویند که یحیی بن زکریا عیسی (ع) را در آب معمودیه بشست و بعضی گفته اند که مریم آن حضرت را در آب معمودیه بشست و از آن است که نصاری فرزندان خود را چون متولد شدند بدان آب غسل دهند و چون کس بدین عیسی در آمد و به آن آب غسل نکند نصاری نشود و نام روز ششم کانون الاخرهم هست. ب دیو: به فتح اول بروزن غیر معبد راهبان را گویند. ب در عهد خلفای اموی و عباسی دیرهای نصرانی در شام و عراق غالباً محل تردد کسانی بود که طالب لذت و عشرت بودند و بعلت آنکه تهیه و صرف انواع خمر جهت نصاری در اینگونه دیرها مجاز محسوب می شد و صحبت با زنان و پسران نصاری فارغ از دغدغه محتسب امکان داشت در تعداد کثیری از اشعار عربی این ادوار ذکر دیرها و وصف شرابخواری های شاعران آمده است. از جمله رجوع شود به یاقوت، معجم

البلدان لفظ دیر.

این لفظ اصلش سریانی است و در آن زبان معنایش مسکن بطور عموم و به خصوص جای استوار و محفوظ است. سپس آنرا به مسکن راهبان تخصیص داده‌اند. یاقوت در معجم البلدان گوید: الدیر بیت یتعبدفیه الرهبان ولایکاد یکون فی القطر- الاعظم انما یکون فی الصحاری و رؤس الجبال. ج ۶، ص ۶۳۹ و در لسان العرب آمده: عن ابن سیده: «الدیر خان النصاری والذی یسکنه و یعمره دیار و دیرانی» (۵: ۲۸۷) و این کلمه در شعر قدیم شیوع دارد و یاقوت و بکری و دیگران در معاجم بلدان متجاوز از صد دیر نام برده‌اند که ذکرشان در شعر قدیم آمده است حتی ذکر می‌کنند که ابن الفرج اصفهانی را کتابی به نام الدیالات بود که مخصوص ذکر دیرهای قدیمی بین عرب بوده باشد.

نه من سبوکش این دیر رند سوزم و بس

بسا سرا که در این کارخانه سنگ و سبواست

(حافظ)

همه چشم و چراغ این دیرند راهب آسا همیشه در سیرند

(اوحدی)

دیر چارمین فلک: کنایه از فلک خورشید که مقر عیسی بعد از مرفوع شدن است.

اسقف ثنائش گفتا جز تو بصددر عیسی بر دیر چارمین فلک رهبری ندارم

(خاقانی)

دیر عیسوی: منزلگاه نهائی عیسی بعد از آنکه به آسمان مرفوع شد، کنایه از فلک

چهارم. رک از جمله به این شعر خاقانی:

تا به صفت بود فلک صورت دیر عیسوی محور خط استوا شکل صلیب قیصری

دیر مسیحا: کنایه از دیر نصاری است که مسیحا در آنجا مورد تقدیس و نیایش واقع می‌شود:

از مهر تو یک ذره چو خالی نتوان یافت قطع نظر از دیر مسیحا نتوان کرد

(مولوی)

دین مسیح: مراد دین عیسی است که نصاری پیرو آنند.

دارم از پیر مغان نقل که در دین مسیح باده چون نقل مباح است زهی نقل صحیح

(جامی)

ذکران مرتوما: به کسر نون روزسیم تموز باشد و ذکران به معنی یاد کردن و مرتوما نام دانشمندی بوده است به لغت سریانی. و آن چنان است که چند موبد بوده اند که هریک چند روز را از روزهای دیگر افضل می دانسته اند و مردمان در عبادتخانه های خود روزهایی که منسوب به هریک از ایشان بود ایشان را یاد می کرده اند تا نوبت به ذکران دیگری برسد و هر مولودی که در آن ایام متولد می شود بنام آن موبد می کرده اند و آن روزها جشن می نموده اند و مرتبه ذکران از مرتبه عید فروتر است. باز معجم البلدان یاقوت (در ردیف دیر) برمی آید که دیری بنام مرتوما در میافارقین بوده است و یاقوت گوید که عیدی به او منسوبست که مردم به زیارت او می آیند و نذر می آورند.

راهب: بروزن صاحب، زاهد و گوشه نشین ترسایان را گویند و شاعران عرب و ایران آن را در اشعار بسیار ذکر کرده اند. نظیر ترسا:

چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد و زمطرف کبود ردا کرده وازار

(کسانی)

برزنی گشت عاشق آن مشئوم آن نگونسارتر ز راهب روم

(سنایی)

به تصدیقی که دارد راهب دیر به توفیقی که بخشد واهب خیر

(نظامی)

رشته مریم: درباره مریم آورده اند که در حرفه خیاطی مهارت داشت. باید دید که آیا ترکیب فرانسوی «Fil de La vierge» بمعنی رشته عذرا که اطلاق بر آن تارها و رشته هائی می گردد که در ایام پائیز در هوا موج میزند و گویا از لعاب بعضی عنکبوتها ساخته می شود، ریشه شرقی دارد یا نه. م. ۱۸۷/۰

رنگری عیسی: رک به: خم عیسی.

رنگ خر است این کره لاجورد عیسی از آن رنگری پیشه کرد

(نظامی)

روژه مریم: کنایه از خاموشی و سکوت باشد و کنایه از مرگ و موت هم هست. اشاره بروژه صمت مریم (در سوره ۱۱۹ «مریم»، آیه ۲۷) خطاب به مریم آمده

فَقُولِي اَنسِي نَدْرَت لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَن اَكْلِمَ الْيَوْمَ اَنسِيَا. مريم عيسى را به نزد قوم خود می آورد و در جواب پرسش طعن آمیز آنان که کودک را از کجا آورده است به عیسی اشاره می کند... کشف الامراء، ج ۶، ص ۲۵ مقایسه شود با قرآن کریم. نیز رجوع شود به صوم مريم. در اشعار فارسی در بسیاری موارد به روزه مريم اشاره شده است:

روح بروز وصال روزه مريم گرفت عید مسيح است خيز روزه گياهی ييار

*

روزه کردم نذر چون مريم که هم مريم صفاست خاطر روح القدس پيوند عيسى زای من

(خاقانی)

روح القدس: اولاً آنکه روح القدس اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را روح گویند زیرا که مبدع و مخترع حیات می باشد و مقدس گویند بواسطه اینکه یکی از کارهای مخصوصه او آنکه قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید و بواسطه علاقه ای که بخدا و مسیح دارد او را روح الله و روح المسیح نیز خوانند. ق ۴۲۶/۵. روح القدس، روح پاک در الهیات نصاری، که واسطه بین اب و ابن تلقی می شود و اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه آنها است. در انجیل متی (۱۸-۲۲/۱) بشارت بدان هست و بارداری و آبستنی مريم به تأثیر آن منسوب می شود:

بوده در روضه حظيره انس مادرش امرودایه روح القدس

(سنائی)

در موضعی که چون دم روح القدس زباد نصرت های رایت او را روان دهد

(ظهیر فاریابی)

روح القدس آن سروش قرخ برقبه طارم زیر جد

(حافظ)

روح الله با تو خرسواری روح القدس رکابداری

(جمال الدین)

چه ماند مشکل برای تو چو روح القدس کند بواسطه نور عقل الهامت

چو روح الله به مرده گر ازین گفتار جان بخشم

عجب نبود که من نی بودم و روح القدس نائی

(وصال)

روح الله: لقب عیسی رک: قرآن کریم .

روح الله ار زآستی مریم آمده است صد مریم است روح ترا اندر آستین
(کمال اسمعیل)

روح الله باتو خرسواری روح القدس رکابداری
(جمال الدین)

روح قدسی: روح پاک و مجرد، مرادف با روح القدس .

روح قدسی مدان بجزدل خود پدر و مادرش روان و خرد

*

به شیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش
(حافظ)

رهبان: بضم اول و بای ابجد بالف کشیده بر وزن بهتان زاهد و پرهیزکار باشد و وجه تسمیه اش محافظت کننده نیکی و سیرت نیک باشد چه ره بمعنی نیک (ظ: نیکی) و بان بمعنی محافظت کننده است چنانکه باغبان و گله بان و امثال آن و بفتح اول خداوند راه. ب. مقایسه شود با: رهبان.

«عر» رهب (ترسیدن) و رهبه (ترس از خدا) راهب (پارسای ترسایان) رک دذی، ج ۱، ص ۶۲ جمع رهبان، رهابین، رهابنه و رهبانون است و نیز رهبان خود جمع راهب آید ح ب.

چون بت است آن بت قلاش دل رهبان کیش که به شمشیر جفا جز دل عشاق نخست
(سنائی)

زکریا: پدر یحیی و کاهن یهود، که در پیری، بشارت ولادت یحیی را در معبد دریافت و به موجب آن بشارت که در رؤیا بروی مکاشفه شد فرزندی که از وی و زنش ایصابات به دنیا آمد، وجودش از روح القدس محتلی بود (لوقا ۱/۱۰) برفوق روایات قوم، وی در هیکل و به حکم هرود مقتول شد. زکریا نام یک تن از انبیاء یهود نیز هست که یک کتاب عهدعتیق منسوب بدوست. همچنین یک تن از پادشاهان تورات به این نام خوانده می شود که فرزند و جانشین یربعام دوم بود. برای تفصیل احوال و تفاوت آنها رک:

Zaccaria in Encyclopedia Catholica XII, /1753-57

طبری، طبع دخویه ۱/۹۷، ثعلبی، قصص الانبیاء طبع قاهره ۱۳۲۵، ص ۴۰-۲۳۴.

الکسائی قصص الانبیاء، طبع ایزنبرگ ۲۹۷، ۳-۲۰۳. همچنین مقایسه شود با:

Sidersky, D., *Les Origines des Legendes Musulmanes*, Paris 1939/133 Seqq.

زکریا، ایضاً نام یک پادشاه، یک پیامبر از اسرائیل و چند تن از اشخاص دیگر در عهد عتیق نیز هست. پادشاه عبارت بود از زکریا پسر یربعام دوم و جانشین او (ح ۷۴۳ قبل از میلاد) که سلطنت او شش ماه بیش نکشید. (مقایسه با کتاب دوم

پادشاهان ۲۹/۱۴، ۱۵/۱۲-۸).

زنار: بضم اول و ثانی مشدد بر وزن کفار هر رشته را گویند عموماً و رشته‌ای که بت پرستان و آتش پرستان با خود دارند خصوصاً ب

از یونانی جدید Zonari از یونانی قدیم Zonarion مصغر Zone به معنی کمربند و منطقه (فرهنگ یونانی-انگلیسی لیدل و اسکات). زنار، کمربندی بود که ذمیان نصرانی در مشرق زمین بامر مسلمانان مجبور بوده‌اند داشته باشند تا بدینوسیله از مسلمانان ممتاز گردند. چنانکه یهودان مجبور بوده‌اند عسلی (وصله‌ای عسلی رنگ) بر روی لباس خود بدوزند و در کتابهای فارسی گاه زنار به (کشتی) زردشتیان اطلاق می‌شده است ح ب رک نوذنامه تعلیقات، ص ۱۲۳. همچنین گویند زنار چیز است که نصاری بر میان بندند: الزنار مایلبسه الذمی یشده علی وسطه (تهذیب). زنار از ریشه یونانی Zonarion است که کمربند مخصوص مسیحیان است در مشرق. رم/۱۶۰، ایضاً زنار نواریست پهن که ترسایان بر میان پیچند. شیخ آذری جواهر الاسرار، ص ۳۸۶. کلمه زنار از ریشه یونانی Zone به معنی کمربند و نطق و منطقه است و همان است که در زبان فرانسه بصورت Zonnas باقی مانده است و این کلمه در زبان فرانسه بمعنی «کمربند پهن چرمین است که در مشرق متداولست» ت ت/۱۸۰-۱۷۹.

شور در شهر فکند آن بت زنار پرست چون خرامان زخرابات برون آمد مست

(سنائی)

در ره اسلام بی توفیق او تکبیر نیست در سپاه کفر بی خذلان او زنار نیست

(معزی)

الهی بر نظامی کار بگشای زنفی کافرش زنار بگشای

(نظامی)

پس به موئی که بپرید ز بیداد فلک همه زنار ببندید و کمر بگشائید
(خاقانی)
بزیر خرقه ام زنار کفر است بدین شهرت به هر شهر است مارا
(مولوی)
چه زنار مغ در میانست چه دلق که درپوشی از بهر پندار خلق

*

بر آرای مسلمان بشکرانه دست که زنار مغ بر میانست نیست
(بوستان سعدی)
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت

(حافظ)
زلف دلداری چو زنار همی فرماید بروای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام

*

چیست اسباب جهان تادل درو بندد کسی میکنی زنار را شیرازه قرآن چرا
(صائب)
زنار ساغر: بکسر رای قرشت. کنایه از موج پیاله شراب است و خطی را نیز گویند
منحنی که از شراب در پیاله معلوم میشود تا پر شدن پیاله ب.
سبحه داران از پس سبوح گفتن در صبح بر سر زنار ساغر طیلسان افشاندند
(خاقانی)
زنار هرقلی: زنار منسوب به هرقل (= هراکلیوس) از امپراطوران مسیحی. ییزانس و
اینجا مراد ظاهراً زنار ملکائی است:

بهرام که اسقفی است بزنار هرقلی در گفت از ظلال تیغش به مغفری ندارم
(خاقانی)

زنجر راهب: کمر بند تازیانه گونه ای که زهاد نصاری در قرون وسطی در شرق جهت الزام ریاضت و دوری از انهماک در لذات همراه داشته اند و آن را جهت تنبیه و تعذیب خویش بکار می بردند در بعضی دیرهای مسیحی غربی نیز این رسم تداول داشت (از جمله در مورد پاسکال و راسین نظیر آن نقل شده است) و در بعضی موارد ظاهراً مقامات روحانی کلیسا یا به جهت آنکه از مرتبه رهبانی بدان مقامات نائل می شده اند و یا از جهت آنکه تظاهر به الزام زهد و ریاضت نمایند نیز اینگونه زنجر

را همراه داشته‌اند تعبیر زنجیر مطران از اینجا است و خاقانی در مطلع قصیده ترسائییه خویش نیز آنجا که خود را مسلسل (بسته در زنجیر) می‌خواند به همین رسم راهبان مسیحی نظر دارد:

ماهی که شیفته است بزنجیر راهبان در گفت از محیط دست توبه معبری ندارم
(خاقانی)

زآه ایشان‌گه الف چون سوزن عیسی شده گاه همچون حلقه زنجیر مطران آمده
فلک کج روتر است از خط ترسا سرا دارد مسلسل راهب آسا
(خاقانی)

زهد عیسی: تجرد و حیات زاهدانه عیسی که بنابر روایات، مبتنی بر نهایت قناعت و تقشف بود از جمله ترک تأهل او درین زمینه قابل ذکر است: حسن بصری گفت که عیسی (ع) جامه موی گوسفند پوشیدی و از درخت خوردی و هر کجا بودی و شب در آمدی بخفتی. خلاصه شرح معروف، طبع دکنتر رجائی ص، ۴۰. عیسی (ع) خود زاهد انبیاء بود و در کمال زهد بدان مرتبت بود که ترک جمله دنیا بگفت و اندک و بسیار با خود هیچ همراه نکرد و گفت: **الدنيا فنطرة فاعبروها ولا تعمروها** (التصفيه، ص ۶۲).

زهد ورز اقتدا به عیسی کن طلب او و ترک دنیا کن

(سنائی)

آن شنیددی که از سر سوزی گفت عیسی به همراه روزی
زین جهان دل بطبع بردارید مهر او جمله کینه انگارید
زان دست مسیح آمد داروی جهانی کودست نگه داشت زهر کاسه سکبا
ورتو عیسی صفتی خواجه درآموز از او به غم شهوت و بر ماده و نر خندیدن

(دیوان شمس)

سرکش: با کاف بروزن مفرش نام خنیاگر و مطربی بود بی‌عدیل و نظیر. و کنایه از مردم دیر آشنا باشد. واسب سرکش و سرشخ را نیز گویند و مردم صاحب قوت و قدرت و ناغرمان و مغرور را نیز گفته‌اند. ب. احتمال داده‌اند سرکش مطرب و خواننده‌ای یونانی بود که نام اصلی وی Sargius بود. تلفظ ایرانی آن سرگیس شده و شاید سرگیش و سرکش املائی سریانی آن باشد. سرکب نیز اگر غیر از

سرکیس باشد باز هم یونانی است ولف در فهرست شاهنامه خود سرکیس را همان سرکب دانسته و Sarkash Sargash را هم بهمین مفهوم ضبط کرده است. ح ب یکی مطربی بود سرکش بنام برلشگری در شده شاد کام

شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۹، ص ۲۸۸۶

سرکب: بفتح ثالث بروزن هرشب نام مطربی و سازنده ای بود که در عهد خود نظیر نداشته. ب

شاعرانت چو رودکی وشهید مطربانت چو سرکش و سرکب

(فرخی)

سکویا: بضم اول و ثانی و بای ابجد بالف کشیده نام عابدی است از نصاری که دیری ساخته بود و به نام او مشهور شد. گویند عیسی (ع) بدیر او رفت و از آنجا با آسمان صعود کرد و بابای فارسی هم بنظر آمده است که سکویا باشد. ب بموبد نماید که ترسا شدم که از بهر مریم سکویا شدم. ح ب و نیز رک به کلمه اسقف.

سوزن عیسی: گویند وقتی که عیسی علیه السلام را به آسمان می بردند سوزنی همراه داشت و چون بفلک چهارم رسید ملائکه خواستند که بالاترش برند امر شد که جستجو کنند تا از دنیا چه چیز همراه دارد و چون دیدند که سوزنی و کاسه ای شکسته داشت فرمان رسید که همانجا نگاهش دارند. ب. خدای تعالی او را به آسمان چهارم برد، چون به آنجا رسید امر آمد فریشتگان را بنگرید تا باوی از دنیا هیچ چیز هست، اگر نیست وی را با آسمان هفتم آرید نگاه کردند باوی سوزنی یافتند در گریبان پلاس که چهل سال بود تا آن را پوشیده داشت و چون آن سوزن دیدند ندا آمد که عیسی را هم آنجا بدارید. بیت المعور را مسکن وی کردند. (قصی قوآن مجید/ ۴۷).

سوزنی را پایبند راه عیسی ساختند

حب دنیا پای بند است ار همه یک سوزن است

(سنائی)

چو در رفتی در آن مخزن منزّه از درو روزن

چو عیسی سوزنت گردد حجب چون قارونی

ای سر رشته طربها، عیسی دوران تویی

سرازمین روزن فروکن گرچه من چون سوزنم

(دیوان شمس)

خار راه عشق چون مژگان به چشمم بار نیست

گر نرنجانم به منت سوزن عیسی مرا

(صائب)

شبان فریب: نام مرغی است کوچک شبیه بپاشه و بعضی گویند شبیه به فراش و روک است و بعضی مرغ عیسی را شبان فریبک خوانند. مجملاً گویند چنان بر روی زمین نشیند که هر کس او را به بیند پندارد که قوت برخاستن و پریدن ندارد و همین که پیش او روند برخاسته اندک راهی پرواز کند و باز بنشیند و هر چند این کس پیش رود او چند قدم پرواز کند و بنشیند. ب

شب پره: و شب پرک معروف است که مرغ عیسی باشد و بعربی خفاش خوانند... ب

شحنه چهارم حصار: کنایه از آفتاب عالمتاب است و کنایه از عیسی علیه السلام هم هست به اعتبار اینکه در آسمان چهارم می باشد. ب

شلیخا: باخای نقطه دار بروزن مسیحا نام (ظ: یکی از) صحابه ترسیان باشد و او یکی از اصحاب عیسی علیه السلام بود. ب شلیخا در سریانی بمعنی رسول و حواری است ر/م ۱۶۸.

شماس: باتشدید ثانی بروزن کناس نام شخصی است که کیش آتش را وضع کرد و بهمرسانید. ب. این قول مؤلف برهان برهان درستی ندارد و لفظ در مورد کاهنان آئین مزدیسنان متداول نیست. از عبری «شماش» مشتق از Shamesh (خدمت کرد) آفتاب را پرستید، نمازگزار در کتاب التاج آمده (الشماس کشداد من رؤس النصاری الذی یخلق وسط راسه لازماً للبیعه) ح ب. شماس لفظی است سریانی به معنی خادم و آن در سلسله مراتب روحانیان کلیسا دون مرتبه کشیش و شاگرد اوست. ابن سیده در المخصص گوید که او موی میانه سر را می تراشد و همواره ملازم بیعه باشد. اروپائیا او را Diacre گویند که از ریشه یونانی Diaconons به معنی خادم مشتق است. شماس را بر شماسن و شمامیس هر دو جمع بندند. ت/ت ۱۸۴

صلیب: چلیپا و دار که مجرمان را بدان وسیله عقوبت نمایند. در عهد عیسی بر حسب رسم معمول در فلسطین کسانی را که بدان وسیله مصلوب می کردند، پاها و دستهایشان را بر اطراف دو چوب که به طور متقاطع برهم می بستند ظاهراً میخکوب می کردند در بعضی موارد برای تخفیف آلام مصلوب شراب ممزوج با مر می نوشانیدند و گاهی اوقات در عوض شراب سرکه استعمال می کردند. ق ک ۵۸۸/ نیز رک چلیپا.

تا نمازست نامه مؤمن تا صلیب است قبله ترسا

(فرخی)

دیده بر پایت نهم چونانکه ترسا بر صلیب بوسه بردست زنم چونانکه حاجی بر حجر

(معزی)

صوم العذارى: دوشنبه بعد از عید تجلی Epiphany آغاز می شود و سه روز طول می کشد عبادیان و نصارای عرب آن را بیاد آن دوشیزگان نصاری می گیرند که صوم آنها باعث رهائی ایشان از اسارت ملک حیره گردید. ر م/ ۱۶۹. درباره صوم العذارى ترجمه شرحی که در آثار الباقیه آمده چنین است: صوم العذارى دوشنبه ایست که بعد از دنج باشد و آنرا عبادیان و نصارای عرب نگاه می دارند و سبب آنرا چنین ذکر کرده اند که ملک حیره قبل از اسلام تنی چند را از دوشیزگان عبادی برگزید تا بگیرد آنها سه روز پیوسته روزه بداشتند تا این ملک بمرد و آنها را بنپسود و گفته اند که دوشیزگان نصارای عرب این روزه را به جهت شکر خدا می گیرند که عرب را در یوم ذی قار بر عجم پیروز کرد و ایرانیان نتوانستند بر عذراء عنققیق بنت لقمان ظفر یا بندت ت/ ۱۸۵.

صومعه: خانه نصاری و مناره راهب تاج العروس (۷: ۴۱۱). اصل کلمه حبشی است و بمعنی دیر و عبادتگاه آمده. ن ص.

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست تادید محتسب که سبوی کشد بدوش

*

تا بگویم که چه کشم شد ازین سیرو سلوک به در صومعه با بربط و پیمان روم

(حافظ)

زکنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق قدم برون نه اگر میل جست وجوداری
(حافظ)

صوم‌مریم: بعد از ولادت عیسی مریم نذری کرد که روزه بدارد و یک روز تمام با کس سخن نگوید چون قوم از وی سخنها پرسیدن گرفتند اشاره بکودک کرد که در گهواره بود و عیسی «قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا». نستوریه روزه مریم را هنوز بنام «صوم مرت مریم» نگاه می‌دارند و آن در دوشنبه بعد از عید سبار نستوری آغاز می‌شود و در روز عید میلاد تمام می‌شود رم/ ۱۶۶. صوم مریم چنانکه از قراین استنباط می‌شود صوم صمت بوده است و در آن وقت صوم سکوت بود یعنی در وقت شنیدن سخنان ساکت می‌بوده‌اند (شرح معموری غنائی) و عین عبارت آیه قرآن چنین است «فاماترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا» سوره مریم/ ۶۲. ت. ت. نیز رجوع شود به روزه مریم.
طارم چارم: رک دیر چارمین فلک.

سبحه انجم به ثریا که داد طارم چارم به مسیحا که داد

(جاسی)

طرسیقوس: بضم اول و سکون ثانی و سین بی نقطه بتحتانی رسیده و قاف بر او کشیده و به سین بی نقطه زده، نام زاهدی و حکیمی بود از نصاری و بعضی گویند نام پادشاهی است از نصاری. ب. عنوان و لقبی باین شکل در فهرست طبقات روحانی بوزنطیا که در آثار الباقیه، ص. ۲۹۰ مندرج است دیده نمی‌شود مگر اینکه این کلمه تحریف‌گونه‌ای باشد از اسطرطیقوس^۱ که بصورت اسطرثیقوس درآمده باشد و بعد همزه اول کلمه را بر سر صاد نهاده باشند. رم/ ۱۶۲.

طیلسان: نوعی پوشش است که مانند Pagari منسوب به هندوان گردن و دوش زاهدان و پارسایان را می‌پوشانیده است. رم/ ۱۶۲. در اشارات شعرا مواردی نیز هست که طیلسان در مفهوم جبه متداول در نزد زهاد و حکماء اسلامی بکار می‌رود
ازین جمله است قول خاقانی در این بیت:

بس عقل عیسوی که ز مشکین صلیب او ز نار بندد ارچه فلک طیلسان اوست

طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه تسبیح و طیلسان به می و میگساربخش

(حافظ)

بر قدح‌های آسمان زنار مشتری طیلسان در اندازد

(خاقانی)

مستان صبح چهره مطرا به می کنند کاین پیرطیلسان مطرا برافکند

(خاقانی)

طیلسان وردا کمال بود کیسه و صره اصل مال بود

(سنائی)

عازر: عازر نام آن مرده است که بدعای عیسی زنده شد و هرچند نام او و داستانش در قرآن نیست اما در اناجیل به نام لازاروس و لازار از او نام برده‌اند و در قادیح یعقوبی نیز بنقل از اناجیل ذکر شده است (ج ۱، ص ۶۰-۵۹). ت/ ۱۷۵
به عقیده Fraenkel با آزر نام پدر ابراهیم یکی است و هر دو از یک کلمه عبری ناشی شده است. فرنکل خاطرنشان می‌کند که نام آزر نیز نام پدر ابراهیم نیست بلکه نام یکی از مؤمنین و معتقدین اوست. جف. در عبری ایلعازر (کسی که خداوند او را کمک می‌فرماید) مردی بود که با خواهر خود در بیت عنیا سکونت می‌داشت و مسیح بسیار در آن خانه آمد و شد می‌نمود، ناگاه بیمار شده بمرد و پس از آنکه چهار روز از موتش گذشته بود در نزدیکی اورشلیم مسیح در حضور خانواده وی و جمعی از یهود ویرا از مردگان برخیزانید... و تا امروز بیت عنیا را نظر بان معجزه ایلعازریه گویند. ق/ ۱۴۳.

عازر و قتم به دست ای مسیح حشر شدم از تگ گور فنا

*

عیسی جان در رسید بر سر عازر دمید عازرا ز افسون او حشر شد از گور خویش

(دیوان شمس)

عذرا: لقب مریم رک مریم عذرا.

عقل عیسوی: رک به عیسوی هس.

عود الصلیب: دوائی است که آنرا فاوانیا گویند با هر که باشد از زحمت صرع ایمن گردد و بعضی گویند چوبی است که آتش بر آن کار نکند و هرچند بشکنند مربع برآید. و چوب سه گوشه را نیز گویند که در تعویذهای کودکان بر رشته

کشند تا در خواب نترسند. وکنایه از صبح دم هم هست که دم صبح باشد. ب عودالصلیب نام واوانیا *Paeonia officinalis* که در باب آن آثارالمباقیه بیرونی، ص ۲۹۷ شرحی دارد. نصاری معتقد بوده اند که خطوط صلیب شکلی که در مقطع این درخت دیده می شود مربوط است بوقتی که عیسی را بر صلیب کردند اما بیرونی با نقل اقوال نویسندگان معتبر یونانی قبل از مسیح که جالینوس از قول آنها سخن رانده است این عقیده را نقض و رد می کند. وی آویختن قطعه ای ازین چوب را برگردن کسانی که مبتلا بصرع شده باشند نشانه و رمزی از قیام عیسی از اموات می شمرد. ابومنصور موفق نیز در کتاب الابنیه خویش (رک ترجمه آلمانی آخوندف، ص ۱۰۴) می گوید که پاره هائی از فاوانیا را برگردن کودکان که گرفتار صرع شده باشند می آویزند رم / ۲-۱۶۱، درباره منافع و خواص عودالصلیب در شروح خاقانی و نیز در کتب طبی مطالب جالبی است. در جواهر الاسرار چنین ذکر شده است: عودالصلیب فاوانیا و کهنیا نیز نوعی عود است رومی اجود است از هندی و مذکر و مؤنث می باشد و گویند عودالصلیبش از آن گویند که بر او خطوط است بر یکدیگر تقاطع کرد به شکل چلیپا و چلیپا صلیب است... و عود-الصلیب را جهت دفع صرع و کابوس در گردن کودکان آویزند... ص ۳۶۸. و در شرح معموری غنائی چنین: عودالصلیب فاوانیاست و آن ییخی باشد که بودن آن با اطفال دافع صرع است از ایشان. و شادی آبادی شارح دیگر خاقانی همین خواص را برای آن ذکر می کند و می نویسد عودالصلیب چوبی است بالخاصه دافع بادصرع و دافع آسیب امالصیبان و آنرا در حلق و گلوی طفلان بندند تا از صرع و آسیب امالصیبان محفوظ مانند و وقت حاجت در گلوی مصروع آویزند چون طفل مصروع به شود گویند بپرکت عودالصلیب ما به شد... در کتب نباتات و مفردات طبی نیز عین همین خواص جهت عودالصلیب ذکر شده است. از جمله در تذکره داود انطاکی متوفی در سنه ۱۰۰۸ هجری شرح مفصلی درین باب هست که تمام خواص و اوصاف مذکور در فوق را تأیید می کند و پس از اینکه خواص مذکر و مؤنث آنرا جداگانه ذکر می نماید می نویسد که این درخت بهر صورت استعمال شود، هر چند بیاویزند یا بخور کنند. صرع و جنون و سواس را سود دارد... و از خواص آن اینست که جن و هوام مسمومه در خانه ای که ازین درخت باشد در نیایند..

ص ۳۸۶. و در تحفة المؤمنین حکیم مؤمن معروف نیز به تفصیل در باب آن بحث شده است. از جمله می نویسد: فاوانیا ییخ نباتی است کمتر از زرعی و پرشعبه و قسم نر او شبیه به نبات زردك و ییخش یک عدد و بقدر شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد و لهذا آنرا عودالصلیب نامند و قسم ماده او را ییخ هفت هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف او ییخ به بیضی و مراد از مطلق فاوانیا اوست... و جهت صرع بغایت نافع است حتی تعلیق او... ص ۱۶۸ و بیشتر مطالب تحفة حکیم مؤمن همان است که در تذکره داود انطاکی آمده است. ت ت ۱۷۸-۱۸۲ در مورد خاصیت دفع ام الصبیان رجوع شود به بیت ذیل از خاقانی:

کعبه را از خاصیت پنداشته عودالصلیب کز دم ابن الله او را ام صبیان آمده

*

آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست عودالصلیب من خط زنارسان اوست

*

محراب قیصر کوی تو عید مسیحا روی تو عودالصلیب بوی تو آب چلیپا ریخته

(خاقانی)

عید مسیح: کنایه از روزیست که از آسمان بدعای عیسی علیه السلام مایده فرود آمد. ب عید الهیکل: یکشنبه است بعد از عید قیامت. رک: بیرونی آثاء، ص ۳۱۴. رم/ ۱۶۹. عیسوی هش: آنکه هوش و فطانت عیسی را داشته باشد و در احوال عیسی روایاتی هست که از فطانت فوق العاده او در دوران صباوتش حکایت دارد. طبیب عیسوی هش در کلام نظامی (لیلی و مجنون) علاوه بر این معنی متضمن اشارت بر جان بخشی عیسی نیز هست. در شعر خاقانی عقل عیسوی نیز بمعنی فطانت و هوش عیسی یا نظیر آنست.

می باش طبیب عیسوی هش اما نه طبیب آدمی کش

(نظامی)

بس عقل عیسوی که ز مشکین صلیب او ز نار بندد ارچه فلک طیلسان اوست

(خاقانی)

عیسی: درباره اسم عیسی و وجه اشتقاق آن جای بحث و تأمل است. قال فی التاج: (۲۰۰/۴) قال الجوهری عیسی عبرانی او سریانی. قال اللیث: هو معدول عن ایشوع

کذا يقول اهل السريانيه على ان عدولهم هذا من باب الغرائب ولا نجد علما قد تبدل في العربيه على هذا المنوال و عندنا ان هذا التبدیل جرى على يداليهود الذين ادخلوه في العرب بغضا بالنصاری تدعوايسوع باسم عیسی او عیسو وهو اخو یعقوب الذی نفاه الله من شعبه وکان هو و قومه الا دومیون یعدون رجساً فی بنی اسرائیل فقلبوا اسم یسوع و نقلوا عینه الی اوله فجعلوا الراس ذنباً و زعم بعضهم ان اصل «عیسی» عوسی قلبوا الواو یاء فصارت عیسی. نام عیسی در اشعار شعرای فارسی بسیار آمده است:

در کفن خویشتن رقص کنان مردگان نفعه صورت یا عیسی ثانی است آن
(مولوی)

چو عیسی هر که دارد توتیائی ز هر بیخی کند دارو گیائی
(نظامی خرد و شیرین)

عیسی و موسی که باشد چاوشان در گهش جبرئیل اندر فسونش بحر مطلق می زند
*

عیسی مست رازر کند و زربود گوهر کند گوهر بود بهتر کند بهتر ز ماه و مشتری
*

عیسی چو توئی جانا ای دولت ترسائی لاهوت ازل را از ناسوت تو بنمائی
(دیوان شمس)

عیسی جان: کنایه از جان (= روح) است که به اعتبار تجرد تشبیه به عیسی شده است.
تا عیسی جان پا ننهد بر سر عالم یک سیر بر این طارم مینا نتوان کرد
(مولوی)

عیسی خورد: به سکون را و دال بی نقطه کنایه از خوشه انگور باشد. ب

عیسی دلها: آنکس که بدلهای مرده حیات می بخشد:

آن نازنین که عیسی دلها زبان اوست عود الصلیب من خط ز نارسان اوست
(خاقانی)

عیسی دهقان: کنایه از شراب انگوری باشد. ب

عیسی دم: صفتی مأخوذ از معجزات عیسی است که بر حسب روایت قرآن مجید از گل مرغی می سازد و در آن جان می دمد و اکمه و ابرص را شفا می بخشد.
در اشعار شعرا به دم عیسی اشارتهای بسیار شده است:

دست موسیقار عیسی دم ز روی ارغنون غنه های اسقف انجیل خوان انگيخته
(خاقانی)

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

*

جان رفت در سر می و حافظ بعشق سوخت عیسی دمی کجا است که احیای ما کند

(حافظ)

لب عیسی صفتش مرده به دم زنده کند گر پرد با پر جان جانب کیوان رسدش

*

عازر و قتم به دمت ای مسیح حشر شدم از تگ گور فنا

(دیوان شمس)

عیسی ره نشین: کنایه از آفتاب و شعاع و پرتو آفتاب است و کنایه از طیب حاذق هم هست. ب

عیسی زبان: آنکه زبانش مثل زبان عیسی نطق جان بخش دارد.

سوسن یک روزه عیسی زبان داد بصبح از کف موسی نشان

(نظامی)

هنوز ناشده سوسن ز بند غم آزاد دراز کرد زبان چون مسیح در گفتار

(ظهير)

عیسی ششماهه: کنایه از میوه هائیس که تا ششماه پخته شود و برسد عموماً و انگور را گویند خصوصاً. ب

عیسی صبا: همیشه وقت توای عیسی صبا خوش باد

که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت

عیسی کده: کنایه از آسمان چهارم است و خانه حضرت عیسی علیه السلام و صومعه و معبد او را گویند.

عیسی نفسی: خاصیت جان بخش در نفس که عیسی مظهر و رمز آنست.

گاه به عیسی نفسی جان دهی اندر دل گل گاه چو منصور توئی بر سر این دار بیا

(مولوی)

عیسی نه ماهه: بضم نون کنایه از خوشه انگوری است که از آن شراب سازند و کنایه از شراب انگوری هم هست. ب

عیسی هر درد: به فتح های هوز و دال ابجد به معنی عیسی دهقان است که کنایه

از شراب انگوری هم هست. ب همچنین اشارت به حیات بخشی عیسی است که بیماران مزمن را شفامی بخشید.

طیبی بلکه تو عیسی وقتی مرو ما را چنین بیمار مگذار
(مولوی)
عیسی و دریا: راه رفتن عیسی بر روی آب ناظر بدین حدیث است؛ قیل لیلنبی (ص)
ان عیسی علیه السلام یقال انه مشی علی الماء فقال (ص) لوازداد یقیناً لمشی علی-
الهواء. در انجیل متی باب ۱۴. از آیه ۲۲ به بعد آمده است: ... عیسی شاگردان
خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده پیش از وی به کناره دیگر روان شوند
تا آن گروه را رخصت دهد. و چون مردم را روانه نمود به خلوت برای عبادت بر
فراز کوهی برآمد وقت شام در آنجا تنها بود اما کشتی در آن وقت در میان دریا
بسبب باد مخالف که می وزید به امواج گرفتار بود و در پاس چهارم از شب عیسی
بر دریا خرامید به سوی ایشان روانه گردید اما چون شاگردان او را بر دریا خرامان
دیدند مضطرب شده گفتند که خیالی است و از خوف فریاد برآوردند اما عیسی
ایشان را بی تأمل خطاب کرد گفت: خاطر جمع دارید منم ترسان مباشید، پطرس
جواب او گفت خداوندا اگر تویی مرا بفرما تا بروی آب نزد تو آییم. گفت بیا در
ساعت پطرس از کشتی فرود شده به روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید لیکن چون
باد را شدید دید ترسان گشت و مشرف به غرق شد فریاد برآورده گفت خداوندا
مرا دریاب عیسی بی درنگ دست آورده او را بگرفت و گفت: ای کم ایمان چرا
شک آوردی؛ و چون سوار شدند باد ساکن گردید.

تا چو عیسی بر آب راه کنی همراه از آفتاب و ماه کنی
(سنائی)
پاکوفته روح الله در بحر چو مرغابی با طایر معراجی تا فرق هوا کوید

*

دریا به پیش عیسی کی ماند سد راه و ندر پناه عیسی کی ماند اکمهی
(دیوان شمس)
غیار: بکسر اول بر وزن خیار پارچه ای باشد زرد که جهودان بجهت امتیاز بر دوش
خود دوزند و بعربی نیز همین معنی دارد. ب
فارقلیط: عنوان روح القدس در تعبیر مذکور در انجیل یوحنا (۲/۴). لفظ در

مورد شخص مسیح نیز در اشارت یوحنا آمده است. بعضی آباء، از جمله اوريجن آن را در مفهوم «شفیع» اشارت به عیسی و در مفهوم «تسلی بخش» اشارت به روح القدس دانسته اند. مفهوم اخیر هرچند جز در عهد جدید جای دیگر مذکور نیست نزد اکثر آباء کلیسا مقبولست در این معنی فارقلیط را عبارت از روح القدس دانسته اند که کلیسا را، در غیبت مسیح، هدایت و تقویت می کند و به حقیقت رهبری می نماید. از استعمال لفظ در انجیل (یوحنا ۱۶/۵-۶) در عین حال برمی آید که ظهور فارقلیط صحت دعوی عیسی را هم تأیید می کند و به قدرت ابلیس خاتمه می دهد. به این اعتبار فارقلیط مفهوم موعود منتظر را در نزد غیرنصاری دارد. لفظ یونانی پاراکلیتوس که فارقلیط از آنجا مأخوذ است در سیره ابن اسحق، به صورت المنحمنه نقل شده است که ظاهراً صورت فلسطینی عنوان فارقلیط باشد مقایسه شود با:

Sprenger, *Das Leben des Mohammad* I/131 Seqq

برای تفصیل در باب لفظ فارقلیط در انجیل رجوع شود به:

Leon - Dufour (ed.) *Vocabulaire de theologie biblique*, Paris 1962.

فاوانیا: بکسر نون بر وزن آناسیا درخت عودالصلیب است به جهت دفع نقرس و صرع و کابوس نگهدارند و دخان کنند و آن را فاوانیا بحذف الف نیز گفته اند و عودالریح همان است. ب

فربروک: با بای فارسی بر وزن و معنی شپرک و آن را مرغ عیسی گویند و مخلوق عیسی علیه السلام است. ب

فرنگ: به فتح اول و ثانی بر وزن شرننگ معروف است و به عربی نصاری گویند. ب نصاری به مسیحیان اطلاق شده و فرنگ به قوم فرانک (و توسعاً اروپائیان) خواه مسیحی و خواه غیرمسیحی باشد و چون غالب اروپائیان مسیحی اند من باب اطلاق کل بجزء به نصاری نیز اطلاق شده... و نیز فرنگ را بجای فرنگی بکار برده به فرنگان جمع بسته اند... ح ب

صلیب بشکنی و دارهازنی چو صلیب تن فرنگان از دارها کنی آونگ

(معزی)

سر به بیابان قدس نهادم تا اسیر قید فرنگ شدم. (گلستان)

فصح: فصح از اعیاد نصاری است قبل از آن روزه چهل روز نگه می‌دارند و در این مورد عرب گوید (تنحس النصاری) یعنی خوردن گوشت را ترك کردند و هو کلام عربی صحیح ولا ادری ما اصله (التاج، ۴: ۲۵۵) اما فصح کلمه‌ایست سریانی که از عربی گرفته شده است و در روز فصح مشعلها برمی‌افروزند.

فلک چهارمین: رك: دیر چارمین فلک و طارم چارمین.

ز هم‌هان گرانجان بیر که سوزن دوخت بـدـامـن فلک چارمین مسیحا را
(صائب)

قرقف: به‌ضم هر دو قاف و سکون ثانی و فاء نام یکی از کتابهای ترسیان است و به این معنی به فتح هر دو قاف هم آمده است و در عربی شراب را گویند. ب. در مورد سه قرقف که در قصیده حبسیه خاقانی بدان اشارت شده است رای مارگولیوٹ شرق شناس انگلیسی آنست که کلمه را باید مصحف قرقف خواند به معنی متن کتاب. بعضی دیگر احتمال داده‌اند که کلمه مصحف قرفس معرب Corpus (لاتین بمعنی جسم، جسد) باشد در صورت صحت این حدس سه قرفس سه تجسم و سه مظهر است برای سه اقنوم (وجود. علم. حیات) و آن سه اب و ابن و روح القدس عقیده اخیر رای مصحح برهان است ح. ب. قرقف یا فرقف را شارحان ایرانی، کتابی از نصاری» دانسته‌اند رك: Vullers, 11:722. معنی این کلمه قرقف (به فتح) در زبان عربی که عبارت از «آب سرد. شراب و مرغ کوچک» است و مفهوم کلمه قرقف (به‌ضم) که همان مرغ کوچک می‌باشد مناسب مقام نیستند. رم/ ۵-۱۶۴. **قسطا:** پسر لوقا و ایشان دو حکیم‌اند از یونان. ل ف/ ۱۳ بکسر اول و سکون ثانی و طای حطی به الف کشیده نام پسر لوقا است و ایشان دو حکیم بودند در یونان و او کتابی در دین آتش پرستی بنام پدر خود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود و به‌ضم اول هم آمده است. ب. قسطاین- لوقا حکیم ریاضی‌دان معروف نصاری که از اهل بعلبک بود و در نیمه دوم قرن نهم میلادی زیست. رم/ ۱۶۶.

هر کسی چیزی همی گوید ز تیره رای خویش

تا گمان آیدت کو قسطای بن لوقاستی

(ناصر خسرو)

بقسطاس بسنجم راز موبد که جو سنگش بود قسطای لوقا
 قسیس: رک کشیش. (خاقانی)

آنکه افریدون در حضرت او هیریدی آنکه اسکندر در درگه او قسیسی
 (صبا)
 قندیل: کلمه قندیل بمعنی مشعل و چراغدانی که از سقف آویزند، در نظم و نثر
 فارسی مکرر استعمال شده است و اینکه در کلیساها و عبادتگاههای نصاری غالباً
 قندیلهای بزرگ از سقف می آویخته اند کلمه را بنحوی به نصاری و آداب آنها
 تخصیص می دهد. لفظ قندیل معرب کلمه رومی Candela است که از ریشه Candere
 بمعنی سوختن و برافروختن می باشد و چنانکه معلوم است در صومعه ها و کلیساها
 آنرا با زنجیر می آویخته اند. ت/ ۴-۱۸۳.

نیمه قندیل عیسی بود یا محراب روح تا مثال طوق اسب شاه صفدر ساختند
 (خاقانی)
 قندیل ترسا یا قندیل راهب: قندیلی را گویند که پیوسته در کلیسا که معبد
 ترسایان است آویخته باشد همچنین چراغی که راهب در دیر افروزد. ب
 گلهای زرد گوئی رهبان فروختست قندیل های زرین اندر کلیسیا
 (معزی)

قندیل عیسی: کنایه از آفتاب عالم تاب است. ب
 رخ صبح قندیل عیسی فروزد تن ابر زنجیر رهبان نماید
 (خاقانی)

قوت مسیح یکشبه: کنایه از خرما است که عربان تمر گویند. ب
 کحل مسیحا یا کحل عیسی: اشارت بخاصیت دعای عیسی است که بموجب آن
 وی کوران را بینا کرد و برخلاف طبیبان معمولی کحل و توتیائی جهت درمان
 ایشان نداشت.

اینت زرقائی که چشم خضراو محرم کحل مسیحا دیده ام

*

ای برز عرشت پایگه بر سر کشان رانده سپه
 در چشم خضر از گرد ره کحل مسیحا ریخته
 (خاقانی)

کروبیان: به فتح اول و ثانی مشدد به واو رسیده و کسر بای ابجد و تحتانی به الف کشیده و به نون زده، فرشتگان مقرب را گویند و ایشان را در عالم اجسام هیچ تعلق و تدبیر و تصرفی نیست. ب. کرویین، کروییون و کروییه از عبری کروب Cherub (جمع Cherubim)، در عهد عتیق به ملائکه ای اطلاق شده که دائماً نزد خداوند بودند (سفر تکوین ۳: ۲۴، سفر خروج ۲۵: ۱۹، حزقیال ۱۰: ۲۱) اصل این کلمه آشوری است به معنی پاسبان، کروییوم فرشتگانی هستند که از حضور خدا فرستاده می شوند (سفر پیدایش ۳: ۲۴) یا اینکه همواره در حضور حاضر می باشند... ایشان دارای دو بال هستند. ۵/۷۲۷.

کلاب جیفه جوی و بسته نسبتشان به کروی

کلاغ مرده خوارو بوده دعوی شان زعنقائی

(وصال)

کشیش: بر وزن حشیش، پیشوایان و راهنمایان و زاهدان و عالمان نصاری باشند و معرب آن قسیس است بکسر قاف. ب. بین کشیش فارسی و قسیس عربی تفاوتی نیست رم/۱۶۳.

از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد زاهد محرابی و کشیش کنشتی
(ناصر خسرو)

کشیشانرا کشش بینی و کوشش بتعلیم چو من قسیس دانا

(خاقانی)

کف مریم: بکسر ثانی و فتح میم بمعنی کف عایشه باشد و آن بیخی است زرد تیره رنگ و گزندگی جانوران را نافع باشد. ب. کف مریم به گیاهان متعدد اطلاق شده:

Rose de Jerichio 'Hierichintico 'Anostatico

به نام کف مریم Main de Mari موسوم شده زیرا گویند که مریم عذرا آن را با دست فشرد:

Vitex, Agnus - Costus, Digiticitrini

در مغرب اسپانیا Pentaplylum (بنطافلن) را گویند رك: دوزی، ج ۲، ص ۴۷۵ ح ب.

کلمه: یا کلمه الله در مورد مسیح، در قرآن نزد بعضی مرادف با مفهوم لوگوس تلقی شده است مقایسه شود با:

Gardet-Anawati, introduction. Paris 1948/22 Seqq.

مع هذا کلمه خداوند نیز بر عیسی نازل می شود، و او تجسم کلمه الحضره هم هست کلیسا: بکسر اول و ثانی بتحتانی رسیده و سین بی نقطه به الف رسیده محفف کلیسیا است که جای پرستش و معبد ترسایان باشد. ب. کلیسا از یونانی Ekklesia در پهلوی Kilisiyak گاه در مورد معبد نصاری بکار رفته. (داراب. دستور پشتون سنجانا: ملاحظاتی در باب فرضیه دارمستتر در خصوص نامه قنبر، ص ۱۶) ح. ب. کنیسه: لفظی سامی است که در عبری و سریانی آمده و به معنی مجمع است سپس برای محل نماز یهود و نصاری آمده و بعضی کنیسه را برای نصاری و کینیس را برای یهود می آورند. ص. این لفظ در یونانی به معنی مجلس است و هرگاه مقصود از ذکر مجلس مدنی شهری باشد به محفل و جماعت ترجمه می شود و چون مقصود جماعت دینی باشد به کنیسه ترجمه می شود. علاوه بر اینها کنیسه معانی متعدد دارد منجمله دلالت بر جماعت مؤمنین عموماً می نماید و گاهی مقصود از جماعت مسیحیان یک شهر می باشد و وقتی هم مقصود از آن بنای مختص به عبادت مسیحیان است. ق ک/۰۷۴۰.

بر مسند عیسی آشکارا کناس کنیسه نصاری

(صبا)

کنشت: نیایش گاه یهودان باشد. شاعری گوید:

سخن دوزخی را بهشتی کند سخن مزدکی را کنشتی کند. ل ف.

و در اشعار فارسی برای عبادتگاه نصاری بکار می رود:

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست

همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت

(حافظ)

گهواره عیسی: اشاره به سخن عیسی است در گهواره که در قرآن کریم هم به عنوان

یکی از معجزات عیسی آمده است (مریم ۱۹: ۳۱-۳۰). در ترجمه تفسیر طبری

و کشف الاسرار سخن گفتن عیسی در گهواره به تفصیل آمده است: «چون عیسی

از مادر در وجود آمد همان ساعت مادر را آواز داد و گفت هیچ اندوه مدار که خدای، عزوجل، بدان جوی آب روان باز داد، خیز و این درخت را بجنبان تا خرما فرو ریزد و خرما بخور و آب که در جوی می آید بخور و هیچ اندوه مبر و با هیچ خلق سخن مگوی و هر کس که پیش تو آید و سخنی پرسد یا گوید بگو که من روزه نذر کرده ام و در آن وقت هر کسی که روزه داشتی با کس سخن نگفتی ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۱۶.

... مردم گفتند چگونه با کودک کی که در گهواره است سخن گوئیم چنانکه در قرآن کریم (سوره مریم ۱۹: ۲۹) آمده است: «قالوا کیف نکلّم من كان فی المهد صبیا» عیسی (ع) گفت:

«انی عبدالله آتانی الكتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکاً...» «مریم ۱۹/۳۱-۳۰»
جان همچو مسیح است به گهواره قالب آن مریم بندنده گهواره ما کو

*

ما را چو مریم بی سبب از شاخ خشک آید رطب
ما را چو عیسی بی طلب در مهد آید سروری

*

آفتابی کو به کوه طور تافت پاره گشت ولعل شد هر پاره ای
تابشش بر چادر مریم رسید طفل گویا گشت در گهواره ای
(دیوان غزلیات شمس مولوی)

لا هوت: استعمال لفظ لاهوت و ناسوت در شریعت نیامده است و در اصل این دو لفظ از نصاری منقولست که از لاهوت سرالهیّت و از ناسوت سرطبیعت خواسته اند و گفته اند که (در عیسی) لاهوت بکلّیته کما هو به ناسوت متلبس شد و به این حصر و به تقلید کافر و ملعون شده اند و این دو لفظ را بعضی اولیاء در مقام تلوین استعمال کرده اند و لا مشاحه فی اللفاظ مشارق الدراری/ ۳۷۶ مقایسه شود با ناسوت.

لباس راهب: که نیز بعنوان جامه ترسا در شعر و ادب فارسی مذکور است مراد از آن لباس سیاه یا کبود تیره است که راهبان ترسا برتن می کرده اند.

لباس راهبان پوشیده روزم چو راهب زان برآرم هر شب آوا
(خاقانی)

لعل مسیحا: کنایه از لب عیسی است که مناسبت با نفس مسیحا و نطق عیسی دارد بهمین جهت خاصیت شفا بخش از برای آن تصور شده است.

مداوای درون دردمندان نباشد جز لب لعل مسیحا

(مولوی)

لوقا: بضم اول وقاف به الف کشیده، نام پدر قسطا باشد و ایشان دو حکیم بوده‌اند در یونان و بعضی گفته‌اند قسطا کتابی است که لوقا تصنیف کرده است در احکام دین آتش پرستی و آن را قسطای لوقا خوانند. ب

لوقای کاتب مصنف یکی از اناجیل است و بعید نیست که این همان لوقا باشد که پولس او را طبیب محبوب می‌نامد... انجیلی به اسم او مسمی است و مصنف کتاب اعمال حواریون نیز اوست و در اغلب سفرهائیکه در کتاب اعمال مذکور است با پولس همدست و همقدم بوده است... تاریخ زندگانی او پیش از مصاحبت با پولس و بعد از آن نامعلوم است. ق ک / ۷۷۲.

لوقا مصنف انجیل سوم و رفیق و مصاحب پولس رسول است در پاره‌ای اسفار تبلیغی. از رساله اعمال دسولان و نامه‌های پولس پاره‌ای احوال وی مستفاد می‌شود. از برخی شواهد برمی‌آید که در انطاکیه جزو اولین مؤمنان کلیسای مسیحی بود. وی بنابر مشهور طبیب و نقاش بود انجیل خود را به زبان یونانی تحریر کرد و در سن هشتاد و چهار سالگی درگذشت. اخبار مربوط به شهادت او افسانه‌آمیز به نظر می‌رسد: Cross - Livingston / 844.

لوشا: باثانی مجهول و شین به الف کشیده، نام حکیمی بود رومی و او در صنعت نقاشی و مصوری عدیل و نظیر نداشته و همچنانکه مانی در چین سالار و بزرگ نقاشان و سرآمد ایشان بود او نیز بزرگ و سرآمد نقاشان روم بوده است، و چنانکه کتاب مانی را انگلیون می‌خوانند کتاب او را تنکلوشا می‌نامند و تنگلوش هم می‌گویند. ب این افسانه از فقه اللغة عامیانه تنگلوشا ساخته شده است. ح ب. حکیم بابلی که مؤلفین مسلمان او را تینکلوس (یا تینکروس) و تنکلوشا خوانده‌اند با تئوکروس بابلی، Teocros دانشمند یونان شناس بابل که در اوایل تاریخ میلادی می‌زیست یکی است و رتوریوس Rhetorius مؤلف قرن ششم میلادی درباره کتاب او می‌نویسد که «راجع به دوازده صورت منطقه البروج تألیف فیلسوف آگاری تئوکروس بابلی» است. مطابقت تنگلوشا را با تئوکروس نخستین بار CI. Salmasius در ۱۶۴۸ میلادی تحقیق و ادعا کرد. تغییر و تصحیف

شگفت انگیزی را که در این نام بنظر می آید مربوط به خط پهلوی می دانند زیرا در خط پهلوی حرفی که بجای واو بکار می رود برای ن، و، د، نیز استعمال می شود همچنین در خط مزبور برای راء و لام یک علامت مشترک در کار می باشد. موضوع کتاب تنگلوша صور نجومی و دلالات آنها بر حوادث و وقایع مربوط به سرنوشت انسان بوده است، به همین جهت آن را به تصاویر و تمائیل آراسته اند. در باب این کتاب سید حسن تقی زاده با مراجعه و استفاده از تتبعات نالینو و بوریسو، مطالبی در گاه شمادی می آورد. این کتاب در عهد انوشیروان از یونانی به پهلوی و کمی بعد از آن از پهلوی به زبان آرامی ترجمه شده و این نسخه آرامی در دست مؤلفین اسلامی بوده است. بقول نالینو در کتاب علم الفلک، این کتاب که ظاهراً در قرن دوم هجری از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده در بین منجمان اسلام معروف بوده است ابن قفطی در تادیخ الحكماء گوید کتاب، در دست مردم مشهور است و علاوه بر اقتباسات و اقتطاعاتی که در کتب عربی از آن دیده می شود قسمت هایی از آن در طی کتاب ابومعشر بلخی بنام المدخل الکبیر در سنه ۱۱۶۰ اسکندری (۲۳۴-۲۳۵ هجری) تألیف شده بدست ما رسیده است. دو فقره اخیر نقل از کتاب گاه شمادی است صفحات ۲۱۷ و ۳۱۸ مقایسه با ت ر ک: تنگلوша.

مایده: خوان عیسی و غذایی مختصر که وی به وسیله آن عده زیادی از اصحاب خود را اطعام کرد و آن نوعی معجزه و آیات الهی محسوب می شد. در قرآن کریم در آن باب از جمله این آیت آمده است: قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تكون لنا عیداً لا ولنا و آخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خیر الرازقین (۱۱۴/۵) و در تفسیر طبری روایت شده است که خداوند حاجت عیسی را برآورد و از آسمان خوان ها با طعام های گوناگون فرستاد و تا قوم در بیابان بودند همچنان خوان ها با طعاهای رنگارنگ از آسمان می آمد. ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳-۴۳۲- ج ۱، ص ۲۳۳ مقایسه شود با قصص الانبیاء، ص ۳۸۰.

ناقه پروردان چوپا کان حواری روزه دار کعبه همچون خوان عیسی عیدایشان آمده (خاقانی)

رسید مایده از آسمان به اهل صیام به اتمام دعا های عیسی مریم

ای لطف ترا قاعده برروزه گشایان مانند مسیحا زفلک مایده دادن

(دیوان شمس)

متی: (= بخش خدا) یکی از شاگردان مسیح است که همواره از شروع بعثت تا زمان صعود ملازم آن حضرت بوده است... از آن پس از حیات و خدمت وی اطلاعی نداریم... زمان تصنیف انجیل او معلوم نیست ولی در این مسأله که این انجیل قبل از اناجیل دیگر تصنیف شده است همه متفقند. ق ۵/۷۸۲. متی حواری و مصنف انجیل منسوب به وی، از حواریان دوازده گانه که بنابر روایات در بین اقوام عبرانی به نشر دعوت پرداخت. وی بروفق روایات مربوط به کلیسای روم در حبشه به شهادت رسید، روایات دیگر محل شهادت وی را در پونتوس، یا ایران نقل کرده اند برای تفصیل رک:

Cross - Liv / 890

مخران. یا **دیر مخران:** بارای قرشت بـروزن یخدان دیر و کلیسایی است که معبد ترسایان باشد گویند بنا کننده آن مخران نام داشته و بنام او شهرت یافته. ب. اصل آن ظاهراً مخرار به معنی بلوط زار و بیشه بلوط است. ناحیه ایست در قفقاز بین دو شعبه از رود کور (= کر) در باب محل آن رجوع شود به رم/ ۱۶۰.

مرغ عیسی: شبیره را گویند که خفاش باشد و او مانند موش است که گویند سوراخ مقعد ندارد و می زاید از دهان یا ثقبه دیگر و بالش از پوست بود، گویند حضرت عیسی (ع) بدین صورت مرغی از گل ساخت و منفذ سفلی او را فراموش کرد به فرمان الهی حیات بهم رسانید و به پرید چندانکه از نظر غایب شد بیفتاد و بمرد پس حق سبحانه و تعالی شبیه آنرا خلق گردانید. ب. مرغ عیسی شب- پره ایست که می گویند وقتی پاره ای گل بردست داشت چیزی براو خواند و نفس درو دمید مرغی شد و پرید (جواهر الاسرار/ ۳۸۹) و گویند که «از گل مرغی بکرد و از باد نفس عیسی جان بتن اندر آمدش و به پرید بی هیچ مؤنتی که بروی بود فرمان ایزد تعالی، (مجله التوادیک والقصص/ ۲۱۷) و اشاره به این داستان در قرآن مجید آمده است: **انسی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً** باذن الله. (سوره آل عمران/ ۳). باری داستان مرغ عیسی در هیچیک از اناجیل اربعه مذکور نیست فقط در اپوکریفای متی فصل ۲۷ بدینگونه از آن داستان یاد شده است:

پس عیسی پاره‌ای از گل ولای گودال برگرفت و در پیش چشم همه خلق از آن دوازده گنجشک بساخت آن روز یوم سبت بود و باوی کودکان بسیار بودند چون یکی از جهودان دید که وی چنین کرد به یوسف گفت ای یوسف نمی‌بینی که عیسی کودک بروز سبت کار می‌کند که جایز نیست، او دوازده گنجشک با گل ساخته است آنگاه یوسف عیسی را ملامت کرد و گفت برای چه در روز سبت کار میکنی که جایز نیست؟ لیکن عیسی چون سخن یوسف را بشنید دستهای خویش را بهم زد و به گنجشک‌های خود گفت پرواز کنید، و بدین فرمان آنها به پرواز درآمدند و در حالیکه جمیع خلق آنجا بودند و می‌دیدند و می‌شنیدند عیسی به گنجشکها گفت: بروید و در همه جا و همه نقاط جهان بپريد و زندگي کنید:

Sidersky, Origines ~ P. 144.

عیسی بن مریم بدان وقت که باز به بیت المقدس آمد، خدای عزوجل، او را فرمود که خلق را به خدای خوان و حجت‌های خویش پیدا کن و او بیامد و خلق را به خدای خواند و مردمان او را گفتند چه حجت داری گفت حجت من آنست که من از گل مرغی بسازم و بدو اندر دم و آن مرغ زنده گردد و اندر هوا ببرد به فرمان خدای عزوجل، گفتند که بکن و عیسی پاره‌ای گل برداشت و از آن مرغی بکرد و بدو اندر دمید و به فرمان خدای عزوجل، زنده گشت و اندر هوا پرید: ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۱ - ۴۳. قصص الانبیاء، ص ۳۷۳. کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۳-۱۲۲. مقایسه با قول ابن عربی:

روح من الله لا من غیره فلذا احيى الموات فانشى الطير من طين

(شرح قیصری، ۳۱۶)

چگونه کرد از گل مرغ عیسی چگونه کرد شخص عازرا حیا

(خاقانی)

مرقس: مصنف یکی از چهار انجیل بود... او پسر آن مریمی بود که همواره حواریان در خانه او در اورشلیم جمع می‌شدند و احتمال هم می‌رود که در آنجا از پطرس در خصوص اعتقادات مسیحیه به تفصیل تعلیم یافته باشد لهذا پطرس او را فرزند خطاب می‌کند... ق ک / ۲-۷۹۱ مرقس، مصنف انجیل منسوب به او، که پسر عم برناباس و مثل او مصاحب و رفیق راه پولس در بعضی از سفرهای تبلیغی

بود. بعدها با پولس و پطرس در روم بود و ظاهراً همانجا به تصنیف انجیل خویش پرداخت. وی بنابر بعضی روایات یکچند در ونیز ایتالیا به تعلیم و موعظه پرداخت، روایات دیگر حاکی از آنست که در اسکندریه به عنوان اسقف متولی امور نصاری بود. مقایسه شود با:

Cross - Livingston, op, Cit / 874-5

مرقون: مرقون بروزن مجنون نام یکی از اصحاب مجوس است و او اصل را سه می داند نور و ظلمت و معدل جامع که سبب امتزاج و اختلال (ط- اختلاط) است. ب. مرقیون: معروف به زندیق یا مبتدع. وی بنابر مشهور مردی ثروتمند از اهل سینوپ در نواحی پونتوس و پسر اسقفی بود که وی را به جهت فساد عقیده یا اخلاق طرد کرده بود. وی در حدود سنه ۱۴۰ م به روم آمد و به اصحاب کلیسای روم پیوست، چندی بعد قول خود را که شامل اعتقاد بدعت آمیز تلقی شد اظهار کرد و به آن سبب از کلیسا طرد و اخراج شد (۱۴۴) اما وی به نشر آن تعلیم پرداخت و به زودی در تمام قلمرو امپراطوری روم پیروان بسیار یافت. تعلیم وی متضمن آن بود که بشارت عیسی (= انجیل) منحصرآ مبنی برالزام محبت است و با قانون (= شریعت) ارتباط ندارد. این قول لازمه اش رد و نفی تورات بود و پیروان وی به همین سبب از رعایت شریعت سرباز زدند و مدتها موجب وحشت و نفرت عامه نصاری بودند. بعدها تعداد زیادی از پیروانش به آئین مانی گرائیدند و در حوزه دیانت مانی جذب و حل شدند. آثار مرقیون تمام مفقود و نابود شده است مع هذا از ردود ترتولیان و دیگران می توان اصول عقاید وی را بدست آورد. برای تحقیق بیشتر در باب مرقیون از جمله رجوع شود به:

J. Knox, *Marcion and the New Testament*, Chicago 1942.

مریم: = مریم عمران، مادر عیسی مسیح، که وی را از قانتین (= قانتات) خوانده اند. با کره ای، که مادر مسیح و از سبط یهودا و از نسل داود و خویش- ایصابات مادر یحیی تعمید دهنده می باشد که از سبط لاوی و نسل هارون بود. ق ک/ ۵-۷۹۴. نام مادر عیسی، که همچنین قبل از وی نام خواهر موسی و هارون هم بود (خروج ۱۵/۲. اعداد ۲۶/۵۹) در باب ریشه و اشتقاق آن حدس هایی اظهار شده است و هنوز در این باب اختلاف بسیار هست. تعداد دیگری از معاصران

عیسی نیز، این نام را داشته‌اند مقایسه شود با:

Bauer. *Encyclopedia of Biblical theology*, 2/556 seqq

مریم عمران نشد از قانتین جز که به پرهیز برو برزنی

(ناصر خسرو)

مریم آبست (=مریم آبستن): حال مریم در حال آبستنی قول مشهور در نزد اکثر فرق مسیحی در باب آبستنی وی آنست که بدون وساطت شوی بود و در قرآن کریم در این باب اشارت به نفخ جبرئیل است. سوره مریم ۱۹: ۱۹. قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا.

کیست که از دمدمه روح قدس حامله چون مریم آبست نیست

(مولوی)

گل آبستن باد مانند مریم هزاران پسرزاد از چار مادر

(خاقانی)

مریم آستین: در باب آبستن شدن مریم از دمیدن روح، در بعضی روایات آمده است که «جبرئیل در آستین چپ مریم دمید» قصص الانبیاء، ص ۳۶۴ و بعد. باین مناسبت ذکر آستین مریم در اشعار بعضی از شعرا آمده است:

عصمة الدین شاه مریم آستین کاستانش برجنان خواهم گزید

(خاقانی)

گرد جیش تو دردماغ ظفر چون دم آستین مریم باد

(انوری)

روح الله از زآستی مریم آمده است صد مریم است روح تر اندر آستین

(کمال اسماعیل)

مریم عذرا: که با وجود برداشتن حمل و آبستنی به عیسی بنابر مشهور همچنان بکر (=عذرا) باقی مانده بود. در اشعار گویندگان بدین نکته اشارات بسیار است، آبستنی مریم، حمل از روح یا جبرئیل تلقی می‌شود و نیز رجوع شود به عذرا.

آن عده دار بکر طلب کن که روح را آبستنی به مریم عذرا برافکند

(خاقانی)

عجایبست درختانش بکر و آبستن چو مریمی که نه معشوقه و نه شودارد

همه‌مریمان کامل همه بکرگشته حامل بنموده عارفان دل به‌جناب کبریائی
(دیوان شمس)

سهر دوشیزگی تمیمه او سهر تابنده در مشیمه او

(اوحدی)

مریم عور: اشارت است به‌عریانی مریم هنگام ملاقات جبرئیل با او که در بعضی روایات از جمله یک قصه مثنوی از آن یاد شده است و در شعر شعرا در بعضی موارد متضمن رمزی است از شاخ درخت انگور در ایام خزان و برگ‌ریزان. ب از جمله شواهد در معنی نخست:

عیسی خرد را کند تابش ماه دایگی مریم عور را کند برگ درخت معجری
مسیح: در عبری و سریانی ریشه دارد و بمعنی الممسوح بدهن الكهنوت والملك كما كانوا يفعلون باخبار بنی اسرائیل و ملوکهم وقال العرب غیر ذلک ~ عن شمر: ان المسيح دعی بذلک لبرکته ای لانه یسیح بالبرکة وقال الراغب: سمی عیسی بالمسیح لانه مسحت عنه القوه الذمیمه من الجهل والشرة والحرص وسائر الاخلاق الذمیمه... و فی بعض الاقاویل المسيح من السیح لانه کان یسیح فی البراری و یذهب فی الارض فاینما ادركه اللیل صف قدمیه و صلی حتی الصبح. تاج العروس و همه این آراء ضعیف است و صواب آنست که مسیح از مسح آمده است. مقایسه شود با کشف الاسرار: قیل لانه کان ماسحاً للارض بسیاحته منها، ج ۲، ص ۱۱۹. خداوند ما عیسی به‌مسیح ملقب گشته است زیرا که از برای خدمت و فدا معین و قرار داده شده است ق ۵/۸۰.۶. در اشعار فارسی لفظ مسیح در نام عیسی بکثرت بکار رفته است:

باد در او دم چو مسیح از دماغ بازارهان روغن خود زین چراغ
(نظامی)

خوانچه‌هاشان چون خلیل از نار گل برخاسته
جرعه‌هاشان چون مسیح از خاک جان انگيخته
(خاقانی)

عیسی روزگاری سیاح بساش در شب در آب و در گل ای جان تا هم‌چو خریخسی
(دیوان شمس)

- هم چراغ صد هزاران ظلمتی هم مسیح صد هزاران مرده‌ای
(دیوان شمس)
- مسیحا: (=مسیح)
مسیحا گفت خواهی پی‌درشد جهانی زین سخن زیر و زیر شد
(ناصر خسرو)
- صد لطف ترا قاعده بر روزه گشایان مانند مسیحا ز فلک مائده دادن
(مولوی)
- فیض روح القدس اربا زمدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
(حافظ)
- در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحا را
(حافظ)
- گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو
(حافظ)
- چو عیسی تا توانی خفت بی‌جفت مده نقد تجرد را ز کف مفت
(جامی)
- مسیحای مجرد: عیسی خود زاهد انبیاء بود (التصفيه، ص ۳۳) مولوی در فیه مافیه
عیسی را مجاهد خلوت و شهوت نارااندن می‌داند.
- مسیحای مجرد را برآزد که با خورشید سازد هم وثاقی
مسیح پرست: رجوع شود به مسیح: عیسوی، نصرانی و ترسا عنوان پیروان عیسای
مسیح در بین مسلمین.
- مسیح جان:
دگر سه چارقدح از مسیح جان خوردی ز آسمان چهارم چرا گذر نکنی
(مولوی)
- مسیح دم: رک مسیح نفس.
مسیح نفس: آنکه نفس وی خاصیت جان بخشی دارد و ازین حیث به عیسای مسیح
می‌ماند. رجوع شود به عیسی نفسی.
هوا مسیح نفس گشت و باغ نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
(حافظ)

مژده ایدل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
(حافظ)

مسیحی: مومنین اول دفعه در انطاکیه مسیحی خوانده شدند... یعنی در سال ۴۲ یا ۴۳ میلادی و از قرار معلوم این لقب در بدو امر دلالت بر ضعف و سستی می‌نموده... و چون اغریباس پولس را گفت: «کم مانده است که مرا هم مسیحی کنی»... مقصودش این بود که قوت دلیل و برهان تو بحدیست که من می‌خواهم راضی شوم عیب و عار اسم مسیحیت را بر خود گیرم و لقب مسیحی بودن بدو معنی بود اول اقرار بدین مسیح و دوم ایمان آوردن به آن ق ک/ ۸۰۸.

مطران: مرتبه‌ای عالی از مناصب روحانی کلیسا. مقایسه شود با اسقف؛ عنوان اسقفی که قلمرو قدرت او محدود به حوزه تحت مباشرت او نیست بلکه بر تمام ولایتی که حوزه او بدان وابسته است نظارت دارد. تشکیلات کلیسای اولیه روم بر وفق الگوی تشکیلات اداری حکومت بوده است و به همین جهت مناصب روحانی مسیحی غالباً با اقتضای تقسیمات اداری توافق داشت، در هر شهر اسقف بر اعمال کشیشان و احوال امت ناظر بود و در هر ولایت مطران بر اعمال و احوال اسقفان نظارت می‌کرد.

به بین بزم عیدی چو ایوان قیصر که چنگش سیه پوش مطران نماید
(خاقانی)

معجزه عیسی: رک معجزه مسیح.

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می‌گشت معجز عیسویت در لب شکرخا بود
(حافظ)

معجزه مسیح: با زای نقطه‌دار کنایه از مائده باشد که از آسمان به جهت عیسی و مریم نازل شد و مرده زنده کردن عیسی را نیز گویند. ب. در مورد مرده زنده کردن وی مقایسه شود با همین فصل کلمه عازر. در باب معجزات عیسی که غیر از احیاء مردگان شامل شفا دادن ابرصان و کوران نیز بود، در قرآن کریم (۴۹/۳) نیز اشارت هست. برای تفصیل رجوع شود از جمله به: کشف الاسرار ۱۲۳/۳ مقایسه شود با قصص الانبیاء/ ۳۷۴، ترجمه تفسیر طبری ۲/ ۴۳۱ و تارخ یعقوبی،

- چو در نیستی زد دم چند عیسی تن بی روان از دمش باروان شد
(سنائی)
- عیسی عصری که از انفاس روحانیت هست مردگان آز و معلولان غفلت را شفا
(سنائی)
- شمشیر زبانم از فصیحی دارد سرمه جز مسیحی
(نظامی)
- طیبی بلکه تو عیسی وقتی مرو ما را چنین بیمار مگذار
- *
- چشم تو برگشاید هر دم هزار چشم زیرا مسیح وار خدا قدرتش بداد
*
- آن طبله عیسی بد میراث طیبیان شد تریاق درو یابی گرزهر اجل خواری
(دیوان شمس)
- معمدان: تعمید دهنده = تعمید: لغت و عنوان یحیی بن زکریا که در رود اردن
تائبان را تعمید می داد. رک: یحیی تعمید دهنده.
- معمودیه: آبی که عیسویان کود کان خود را در آن غسل تعمید می دهند. = ماء العماد.
منوچهری می گوید:
- چون صبح صادق بردمدمیر مرا اومی دهد جامی بدستش برنهد چون چشمه معمودیه
ملکا (= ملکائی): به فتح اول بر وزن ترسا، نام مردی بود مجتهد و صاحب مذهب
ترسایان و فقیه ملت ایشان او را ملوکا هم می گویند و بلغت زند و پا زند، پادشاه
را گویند. ب. ملکائی فقط بمعنی ملکی و پادشاهی است و از نام شخصی که
آن فرقه از مسیحیه باشد مشتق نیست. بیرونی در آثار الباقیه، ص ۲۸۸ می گوید
که ملکائیه را از آنجهت بدین نام خوانده اند که ملک روم بر مذهب و سیره
آنهاست. رم/ ۱۶۲. ملکائیه منسوب به ملکا یا Mālkaya (= ملکی، شاهانه)
عنوان کسانی از نصارای شام و مصر که قول به وحدت طبیعت در تقریر یعقوبیه را
نپذیرفتند و به رأی شورای کالسدون و مذهب مقبول امپراطور (= ملکا) ییزانس وفادار

ماندند. بقایای آنها در انطاکیه، بیت المقدس و اسکندریه غالباً طریقه اورتدکس دارند.

Cross - Livingston. *The Oxford Dictionary* / 899

ملوکا: بفتح اول و کاف بالف کشیده بر وزن صورا بمعنی ملکا است که مجتهد وفقیه و صاحب مذهب ترسایان باشد. ب.

مناره: بعضی آن را از نور گرفته اند مثل مسرحه و بعضی از نار. ریشه سریانی آن نیز از معنی نار مشتق است مسلمین غالباً آن را درباره مئذنه بکار می برند اما این کلمه قبل از عهد اسلام در شعر امرؤ القیس بمعنی مصباح که راهبان شبها در بالای کوهها برمی افروخته اند آمده:

تضيئي الظلام بالعشاء كانها منارة مسمی راهب متبتل

مناره را نخست در کنیسه هامی افروخته اند سپس نام را مجازاً بر صومعه و مقام عبادت راهبان اطلاق کرده اند. در اغانی (۲۰: ۸۵) مناره و صومعه بمعنی واحد آمده است. صوامع راهبان غالباً بلند و مرتفع بوده و آثاری که از آنها در شمال سوریه و بین النهرین کشف شده شاهد این امر است و غالباً شبیه میلهایی بوده که برجهای مستدیر یا مربع بر فراز آنها می ساخته اند. اسلام وقتی پدید آمد مناره هائی بشکل این صوامع و بروج ساخت.

مولو: به ضم اول و لام ساکن و واو، شاخ آهوئی باشد که قلندران و جوکیان هندوستان نوازند و بعضی گویند نبی باشد که کشیشان در کلیسا نوازند و بعضی دیگر گویند مولو، زنگی و حلقه چندی است از آهن که زاهدان ترسا در ذرون دیر نوازند و حلقه های آهن را جنبانند و ناقوس را نیز گفته اند. ب.

مرا بینند اندر کنج غاری شده مولوزن و پوشیده چو خا

(خاقانی)

مونوفیزیت' (= وحدت طبیعت): قول به آنکه در وجود مسیح، بعد از تجسد فقط یک طبیعت که عبارت از طبیعت الهی (= لاهوت) باشد وجود داشت و طبیعت انسانی در وی نبود. این قول در مقابل اعتقاد عامه نصاری (= ارتودوکس) بود که اعلام می کرد بعد از تجسد در وجود عیسی هر دو طبیعت الهی و انسانی

(= لاهوت و ناسوت) وجود داشت و این قول اخیر به عنوان دوئوفیزیت^۱ (= ثنویت در طبیعت) تعبیر می‌شد. قول به وحدت طبیعت بعد از شورای کالسدون (۴۵۱) که صریحاً اعتقاد به ثنویت در طبیعت عیسی را تأیید کرد به وجود آمد. در بین نخستین قایلان آن یوتیکس^۲ (وفات ۴۵۴) و یعقوب بردیوس اینجا قابل ذکر است که فرقه یعقوبی منسوب بدوست کلیسای قبطی در مصر، کلیسای حبشی و کلیسای ارمنی نیز مبنی بر قول به وحدت طبیعت است. برای اطلاع بیشتر رک:

Frend, W/H.C *the Rise of the Monophysite movement* 'Cambridge 1972

میلاد: رجوع کنید به یلدا.

ناجرمک: ناجرمک به ضم جیم و سکون رای بی نقطه و فتح میم و کاف ساکن بمعنی در بتکده و بتخانه نشستن باشد و بعضی گویند نام زاهدی است ترسا و نام معبد ترسایان هم هست. ب. در باب ناجرمکی که در قصیده حبسیه خاقانی ذکر آن آمده است تا کنون هیچگونه تعبیر و تفسیر مقنعی اظهار نشده است. شاید ناجرمکی منسوب به یک ناحیه اسقفی واقع در حوزة کرکوک باشد. به احتمال قوی تر ناجرمکی باید مأخوذ از لفظ ناک ارمک وی باشد که مقر تابستانی پادشاهان بقراطی در گرجستان بود. رم/ ۱۶۱-۱۶۰.

من و ناجرمکی و دیر مخران در بقراطیانم جا و ملجا

(خاقانی)

ناسوت: عالم و طبیعت انسانی مقابل لاهوت. رجوع شود به همین کلمه.

محرم لاهوت ما ناسوت باد آفرین بردست و بر بازوت باد

ناصره^۳: قریه‌ای در بلده جلیل^۴ که موطن مریم و یوسف نجار بود و عیسی تا اوان اظهار دعوت در آنجا زیست. ذکر آن جز در عهد جدید نیست. شهر زیارتگاه زائران مسیحی است اما اکثر اماکن قدیم آن، بدان سبب که در طول ایام صدمه دیده است تجدید بنا شده است. عیسی را به سبب انتساب به این شهر عیسی ناصری خوانده‌اند. نسبت ناصری در باب قدماء پیروان عیسی (اعمال ۵/۲۴) هم مذکور است.

ناقوس: ساز نماز ناصری است و آن درائی است بزرگ که در وقت نماز آنرا حرکت

1. Dyophysite

2. Eutyches

3. Nazarett

4. Galilea

دهند تا باواز آن خلق آگاه شوند. ب. منتخب جواهرالاسرار ضمیمه اشعة الملمعات، ص ۳۸۹، ناقوس... در قدیم پاره چوب درازی بوده است که چوب کوتاه دیگری به نام «وییل» را بر آن می‌نواخته‌اند و بعدها آن پاره چوب دراز را به پاره مس تبدیل کرده‌اند و رفته‌رفته آن را به هیئت نیم‌مخروطی درآورده‌اند... ت ت/ ۱۸۳
 بزرگ که با عصائی به نام وییل بر آن کوبند Desmaisons, Dictionnaire IV/16, 188
 آنجا که بود نعره ناقوس رومیان اکنون خروش و ناله الله اکبر است

(معزی)

بیعه در بیعتش میان بسته زانکه ناقوس را زبان بسته

(اوحدی)

صرف دعوی در میان باطلان دارد رواج هست در بتخانه گلبانگ دگر ناقوس را

(صائب)

نخل مریم: اشارت به شاخه نخلی است که به موجب قرآن مریم هنگام درد زه از آن بفرمان الهی رطب چید: و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیا من نخلم و تو مریم من عازرم توعیسی
 نخل از تو گشت تازه جان از تو یافت عازر

(خاقانی)

زین روی چون کرامت مریم بباغ عمر از نخل خشک خوشه خرما برآورم

(خاقانی)

آن مریم دردمند یابد تازه رطب تر جنی را

*

از آن خرما که مریم را ندا کرد کلی و اشربی و قسری عینا

*

همچو مریم سوی خرما بن رویم زانکه خرمائی ندارد شاخ یید

*

نزدیک مریم بی سبب هنگام آن درد و تعب

از شاخ خشک بی رطب هر لحظه خرما می کشی

(دیوان شمس مولوی)

نسطور: با طای حطی بروزن فعفرور نام صاحب مذهب و فقیه و مجتهد ترسایان

است. ب. نسطور (یوس) بنیانگذار مذهب نسطوریه (وفات ۴۵۱) که قایل به ثنویت در طبیعت عیسی بود اما برخلاف اعتقاد عامه که معتقد بودند عیسی در تجسد شخص واحد است بادو طبیعت مجزی—لاهوت و ناسوت—روی قایل شد باینکه عیسی در تجسد خویش نه فقط دو طبیعت دارد بلکه دو شخص مجزی است در وجود واحد. وی در انطاکیه به تعلیم و موعظه پرداخت و در قسطنطنیه به مرتبه زعامت رسید اما به دنبال مشاجرات مربوط به عقاید در شورای افسوس (۴۳۱) محکوم شد و به انطاکیه فرستاده شد، اما چندی بعد (۴۳۶) به مصر تبعید شد و هم آنجا وفات یافت.

نسطور دید آیت مسطور در دل او گفت از حواریان چو توحق پروری ندارم
(خاقانی)

نسطوری: بر وزن مستوری بمعنی ترسائی باشد. ب. رك نسطور.
نطق عیسی: مطابق روایت قرآن کریم عیسی در گهواره سخن گفت. سوره مریم ۱۹ / ۳۱-۲۹ و نطق عیسی گاه در معنی دعا و کلماتی است که وی بوسیله آن سردگان را زنده می کرد و بیماران را شفا می داد.

خاموش باش اگرچه به بشرای احمدی همچون مسیح ناطق طفل گواره ایم

*

جان همچو مسیح است به گهواره قالب آن مریم بند نده گهواره ما کو

*

اندر خم طغرای کن نوگشت این چرخ کهن
عیسی درآمد در سخن بر بسته در گهواره ای

(دیوان شمس)

هنر چه عرض کنم با جماعتی که زجهل زبانهگ خر شناسند نطق عیسی را

(ظهیر)

چه بود آن نطق عیسی گاه زادن چه بود آن صوم مریم وقت اصفا

(خاقانی)

نفحة روح: کنایه از دمی باشد که جبرئیل در آستین مریم مادر عیسی علیه السلام دمیده بود. ب. قرآن کریم سوره مریم (۱۷: ۱۹) «فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً

سویا، اهل تفسیر آورده‌اند که چون مریم آواز جبرئیل بشنید پرده بر خویشتن افکند طرحت علیها جلبابها جبرئیل آستین وی بگرفت و در جیب جامه وی بدمید اخدها بکمیها فننخها فی جیب در عیها تفسیر طبری، ج ۱۶، ص ۴۲. رم/

۱۶۵

شاخ چو مریم از صفت کودک شش مهه به پر

کرده پسان مریمش نفحه روح، شوهری

(خاقانی)

نقش عیسی: اشاره به تصاویری است که در کلیساهای مسیحی از عیسی وجود داشته است و دارد:

نفس عیسی جست خواهی راه کن سوی فلک

نقش عیسی در نگارستان رهبان کن رها

هاون عیسی: اشاره به شفابخشی بیماران است از جانب عیسی بدون توسل به دارو و عقاقیر که در اینجا لفظ هاون متضمن اشارت به رسم تهیه عقاقیر در نزد عطاران و پزشکان عصر بوده است. خاقانی به این نکته اشاره کرده است که شفابخشی عیسی برخلاف آنچه نزد پزشکان و عطاران رسم است در گرو هاون کوبی و عقاقیرسازی نبود.

نه عیسی را عقاقیر است و هاون

(خاقانی).

چو عیسی هر که دارد تو تیائی ز هر بیخی کند دارو گیائی

(نظامی)

هیکل: با کاف فارسی بر وزن صیقل، بتخانه را گویند و هر بنائی که عظیم و رفیع باشد و بمعنی صورت و تنه، هم هست و هر حیوانی را نیز گویند که گنده و ضخیم و جسیم باشد و بمعنی تعویذ و دعا و بازوبند و حمائل مشهور است. ب. هیکل صدر بیعه است و جائی است که نماز برپا می‌دارند و این لفظ در عبری و آراسی برای بنای عبادت می‌آید و در عربی هیکل بناء عظیم و هر چیز بزرگ را گویند. تبریزی در شرح حماسه گوید: الهیکل: اصله فی البناء ص ۲۹. در المخصی گوید: (۱۳: ۱۰۴) «الهیکل بیت النصراری فیه صورة مریم علیه السلام... و ربما سمی

به دیرهم» و در لسان العرب (۱۴: ۲۲۵) الهیکل بیت النصارى فيه صورة مريم و عيسى. هیکل در شعر فارسی گاه بمعنی مطلق پرستشگاه، حتی معابد مجوس و بودائیان بکار رفته است. دقیقی گوید:

بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرود آمد از اسب و هیکل بیست.

ت/ ۱۸۵

مقصود از هیکل در بیشتر مواضع از کتاب مقدس هیکل اورشلیم است که بر کوه موريا بنا شده بود و شباهت بچادر جماعت می داشت. در کتاب مقدس سه هیکل مذکور است: ۱- هیکل سلیمان... که ۴۲۴ سال پریا بود. ۲- زر و بابل، پس از اینکه کوروش اسرای یهود را آزادی داد و به اورشلیم مراجعت کردند (در سال ۵۳۰ قبل از میلاد) این هیکل را بنا نمودند. ۳- هیکل هیرودیس، هیرودیس اعظم ۲۰ سال قبل از میلاد آنرا بنا نمود. ق/ ۳۳-۹۳۱.

یحیی: یحیی تعمیددهنده (متی ۳: ۱) که از نسل فرقه کهنه و پدرش زکریا از دسته ایبا و مادرش ایصابات از دختران هارون بود... ولادت وی ششماه قبل از مسیح بود... چون سنش به سی سالگی رسید شروع به بشارت در بیابان یهودیه نمود و مردم را به توبه... دعوت می فرمود و تعمید می داد... بسیاری وی را مسیح پنداشتند ولی خودش این خیال را از ذهن مردم بیرون کرد بشارت به مسیح همی داد (لوقا ۳: ۱۵-۱۷) ق/ ۹۴۵. درباره گریان بودن یحیی در فیه ما فیه چنین آمده است: عیسی علیه السلام بسیار خندیدی یحیی علیه السلام بسیار گریستی، یحیی به عیسی گفت که تو از مکرهای دقیق قوی ایمن شدی که چنین می خندی عیسی گفت که تو از عنایتها و لطفهای دقیق غریب حق قوی غافل شدی که چنین می گریی ولی از اولیای حق در این ماجرا حاضر بود از حق پرسید: ازین هردو که را مقام عالی تراست جواب گفت احسنهم بی ظنا یعنی انا عند ظن عبدی بی. من انجام که ظن بنده من است به هر بنده مرا خیالی است و صورتی است هرچه او مرا خیال کند من آنجا باشم. فیه ما فیه، ص ۹۴-۸۴ در مقالات شمس تبریزی آمده است؛ یحیی را علیه السلام در قرآن ولی خواند، قوی گرینده بود. ص ۸۴ یحیی تعمیددهنده که مژده ولادت وی به زکریا به وسیله فرشته ای اعلام شد (لوقا ۱/ ۲۰/ ۱۳)، وی در حدود ۲۷ ق م در کرانه اردن به تبلیغ و دعوت پرداخت،

مستمعان را به توبه و تعمید دعوت کرد و قرب ملکوت خدا را بشارت داد، عده کثیری به وی گرویدند و حتی عیسی مسیح نیز از وی تعمید پذیرفت. اظهار مخالفت وی با هرود آنتیپاس و ازدواج وی، موجب حبس و سپس قتل وی گشت (متی ۱۴/۱-۱۲). بیست سال بعد از قتل نفوذ وی هنوز قابل ملاحظه بود (اعمال رسولان ۱۸/۲۵، ۱۹/۷-۱)، مندائیان که ظاهراً با بعضی از پیروان وی ارتباط داشته‌اند نسبت به وی تکریم دارند. رک: طبری، طبع دخویه، فهرست، بیرونی، الاغانی الباقیه/ ۱-۳۰۷-۲. برای احوال وی در روایات مسیحی رک:

W. Wink, John the Baptist in the Gospel tradition 1968

برای تفصیل بیشتر در باب مآخذ اسلامی مقایسه شود با:

Handwörterbuch des Islam, 1941/805.

یعقوب: بفتح یای حطی و سکون عین بسی نقطه و قاف بواو کشیده و بای ابجد زده، نام پیغمبری بود مشهور و نام مردی بوده صاحب مذهب و مجتهد نصاری و کبک نر را نیز گفته‌اند که جفت کبک ماده باشد. ب. نام برادر عیسی (مرقس ۶/۳) و پسر یوسف نجار که شوی مادر عیسی بود. وی بنابر مشهور، در اوایل حال، بعد از عیسی، همراه با پطرس، رهبر روحانی نصارای بیت المقدس بود و بعد از عزیمت پطرس از بیت المقدس وی اسقف آن شهر بود و او را غالباً با عنوان یعقوب عادل می‌خواندند. بعضی روایات نیز از وی در شمار حواریان عیسی یاد کرده‌اند، گویند در سال ۶۲ م به حکم شورای مذهبی یهود (= سندهرین) مقتول شد. در باب وی و برادران دیگرش که شامل یوسف، شمعون، و یهوداست، اشارات در روایات عهد جدید بسیار است و هرچند نزد بعضی از قدما مثل ترتولیان وی و برادرانش اولاد مریم تلقی شده‌اند بعدها مسأله استمرار بکارت در مریم، در باب ارتباط واقعی آنها با عیسی مباحث کلامی به وجود آورد. برای اجمال مسأله رجوع شود به: Cross-Livingston op. Cit. /723. **یعقوب** معروف به **یعقوب بردایی** (وفات ۵۷۸ م) Baradaeus (= مرقع پوش) مؤسس فرقه یعقوبی بود از فرقه‌های مذهبی نصاری. وی در صومعه‌ای نزدیک نصیبین پرورش یافت. در جوانی به قسطنطنیه رفت و آنجا قول به وحدت طبیعت مسیح را تبلیغ نمود ۵۲۸. پانزده سال آنجا تحت حمایت ملکه در صومعه‌ای به سر برد سرانجام

به عنوان اسقف ادسا (ح ۵۴۲) مأسور شد، قول به وحدت طبیعت عیسی قبل از وی و همراه با اعتراض قایلان آن بر تصمیم شورای کالسدون (۴۵۱) اظهار شد اما سعی وی در نشر آن سبب شد که فرقه مزبور به وی منسوب گردد. یعقوب با لباس اهل فقر، در تمام سالهای آخر عمر، از مصر تا نواحی فرات، به نشر این تعلیم پرداخت و به سبب آنکه لباس مرقع می پوشید و بدین وسیله خود را از مظنه تعقیب و آزار مخالفان در امان می داشت، به عنوان مرقع پوش معروف شد (= بردائوس). Cross - Livingston op. Cit. / 720.

یعقوبیه: مذهب نصاری سوریه معتقد به وحدت طبیعت که رای شورای کالسدون (۴۵۱) را در باب شخص عیسی رد کردند. نام آنها منسوب به یعقوب بردائوس^۱ بود که بسعی او مذهب یعقوبی آئین کلیسای سوریه شد. تعذیب و نکال پیروان وی از جانب امپراطور بیزانس موجب بازگشت آنها به آئین ملکائی (= ارتدکس) نشد حتی گرایش اکثر آنها به اسلام، موجب ضعف و فتور الهیات آنها نگشت فقط با غلبه مغول تدریجاً انحطاط در طریقه آنها آغاز شد رک

B. Spuler, Die West Syrische~Kirche unter dem islam. in Saeculum IX, 1958.

یلدا: نمونه یک شب دراز و تاریک است سعدی آنرا بهیكل زنگی درازی تشبیه می کند. نظیر چنین شباهتی وجود کلمه دخیل مزبور را در زبان روسی تعیین می کند Da Slovar 1890. بیرونی در آثار الباقیه، ص ۲۲۰ می گوید که مسیح در بیست و پنجم کانون اول (ماه دسامبر) در ليله سه شنبه (یعنی شبی که فردای آن سه شنبه باشد) بدنیا آمد. رم/ ۱۰۸. ابوریحان بیرونی یلدا را همان میلاد می داند که از لفظ سریانی بمعنی میلاد گرفته شده است آثار الباقیه/ ۳۹۳. درازترین شب زمستان که مولد عیسی یا مقرون با ولادت اوست ازین رو، وی را شعرا همچون ملازم عیسی ذکر کرده اند و ظاهراً به سبب طرز تلمیح مذکور، در یک شعر ستائی بعضی مؤلفان پنداشته اند که «از ملازمان عیسی علیه السلام» باشد.

Desmaisons, j - z - h. Dictionnaire Persan-français 1914 Vol IV 381.

به صاحب دولتی پیوند اگر نانی همی جوئی
که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا
(سنائی)

به ظلمت شب یلدا ی عیسی مریم بحرمت ید بیضای موسی عمران
(جمال الدین)

یوحنا: (= انعام توفیقی خدا) لفظ یونانی یوحنا ن است... او حواری و مصنف انجیل و پسر زبدی و سالومه بود... هنگامی که مسیح بدست یهود گرفتار شد او بود که در هنگام صلیب نمودن مسیح حاضر بود. این مطلب را چنانکه خود عیناً مشاهده نمود می نگارد. یوحنا ۱۹: ۳۵، او در سال سوم سلطنت تریجان یعنی سال صدم میلادی موافق قول ایفینیوس درس ۹۴ سالگی در افسس بدرود جهان گفت و در حوالی همان شهر مدفون گردید. ق لک/ ۹۶۶. یوحنا ی رسول، که بر وفق روایات قوم مؤلف انجیل چهارم و سه رساله عهد جدید محسوبست، با برادر خود یعقوب قدیس و همچنین پطرس قدیس جزو معدود شاگردانی بود که شاهد تعدادی از آخرین غرایب و معجزات مسیح شدند. در رساله اعمال (۱/۳، ۱۱) چندین بار از وی، به عنوان مصاحب و همراه پطروس قدیس یاد می شود که بر وفق آن همراه وی محبوس شد و هم به مجمع کاهنان (سنهدرین) یهود فرا خوانده شد ۴ (۱-۲۱). بعدها به همراه پطرس به سامریه اعزام گردید تا روح قدس را به نوگرویدگان انشاء کند (۸/ ۱۴ ~) جزئیات احوال و صحت انتساب انجیل چهارم به وی، محل بحث است برای تفصیل احوالش رک:

F. M. Braun, o, p. Jean le Theologien Dans L'Eglise ancienne, 1959.

یوسف: شوی مریم باکره که نجار بود (متی ۱۳: ۵۵) و عیسی نیز به همین حرفه مشغول شد تا وقتی که مبعوث به پیغمبری گردید... و در حق یوسف مکتوب است که پرهیزگار بود ق لک/ ۹۶۹ یوسف قدیس، شوهر و نامزد مریم عذرا بود که عیسی، در ناصره، لااقل تا دوازده سالگی در خانه او بزرگ شد. وی یهودی پارسا، از اعقاب داود بود اما تمکنی نداشت و به شغل نجاری سر می کرد. برای تفصیل احوال وی رک:

پایان : نتیجه

ادبیات ایران از آغاز پیدایش شعر دری در انواع صورتهایش از غنائی، حماسی، اخلاقی، و عرفانی، شامل اشارتهائی به بنیادهای مسیحیت، و تلمیحاتی به افسانه‌های راجع به احوال قدیسان، شهیدان، و زهاد مسیحی می‌باشد که هرچند در این میان آنچه مخصوصاً مأخوذ از قرآن و ادبیات قرآنی (از جمله تفسیرها) است، مسیحیت را در رابطه با محیط عربی جزیره العرب و یمن و شام و احیاناً حبشه و مخصوصاً در قرن ششم و هفتم میلادی تصویر می‌کند غالباً هم با ادبیات آپوکریف انجیلی مربوط می‌نماید و احیاناً در آنچه به مسئله تثلیث و توحید مربوط است متضمن لحن مناقشه‌ای به نظر می‌رسد، و به هر حال یک میراث اسلامی در مجموع ادبیات فارسی دری محسوبست. اما تمام آنچه در ادبیات اسلامی ایران از بنیادهای مسیحی و از احوال مسیحیت منعکس است، منحصر به این میراث اسلامی نیست. سابقه مسیحیت در ایران پیش از اسلام که ظاهراً به عهد اشکانیان می‌رسد و وجود جماعات و اتباع مسیحی — مخصوصاً نسطوری — در داخل قلمرو ایران که حتی در دوره ساسانیان با وجود تعقیب و آزار، غالباً در نواحی مختلف کشور دارای تشکیلات کلیسایی و رؤسا و رهبران روحانی مستقل بوده‌اند عامل عمده‌ای در آمادگی زمینه برای انعکاس پاره‌ای سنت‌ها و بنیادهای مسیحی در ادبیات فارسی دری از همان آغاز پیدایش آن در قرون نخستین اسلامی بوده است.

به هر حال این دوگانگی که در مورد مأخذ تأثیر مسیحیت در ادبیات فارسی دری مشهود است (— مأخذ قرآنی و اسلامی، مأخذ مربوط به سابقه مسیحیت در

ایران قبل از اسلام) در مجموعه لغات مربوط به آن در زبان شعر دری تأثیر خود را باقی گذاشته است. از اینجا است که تعدادی از لغات و تعبیرات این مجموعه در عین آنکه مربوط به مسیحیت است میراث تأثیر قرآنی محسوبست و بعضی از آنها هم که شاید از طریق شعر مسیحی عربی وارد ادبیات فارسی شده باشد به همان تأثیر ادبیات قرآنی ملحق می‌شود و در واقع مسیحیت عربی رایج در سوریه و حجاز و عراق را که با آنچه در قرآن راجع به مسیحیت آمده است مرتبط به نظر می‌رسد منعکس می‌کند و در شعر و ادب فارسی تا حدی نمونه نفوذ ادبیات عربی در فارسی به شمار می‌آید. مع هذا تعدادی الفاظ و تعبیرات هم در این مجموعه لغات وجود دارد که بطور بلاواسطه در دوره اسلامی یا قبل از آن، از طریق نقل میراث روابط گذشته ماقبل اسلامی، یا از راه ارتباط و تماس با مسیحیت و با مسیحی‌های ساکن در ایران و در دنبال تبلیغ و مناقشه مستقیم با مسیحیت یا مع‌الواسطه نفوذهای گنوسی و مانوی در قرون نخستین اسلامی و یک دو قرن قبل از آن، وارد زبان و فرهنگ فارسی دری شده است و با توجه به موضع متغیر جماعات و اتباع مسیحی در ایران ساسانی و بعد ساسانی، نشانه‌هایی که از برخورد بین مسیحیت با آئین رسمی مزدیسنائی در قلمرو ایران، در آثاری مانند دینکرت و شکندگمانیک و چاد، انعکاس دارد نحوه انتقال پاره‌ای تعبیرات و اصطلاحات مسیحیت را از دوران قبل از اسلام ایران به قرون نخستین اسلامی آن نشان می‌دهد. هرچند در بعضی تألیفات این عصر مثل بیان‌الادیان و تبصرة العوام که متعلق به دوره‌ای متأخرتر از آنست صیغه مناقشه بر ضد مسیحیت پیداست، روی هم رفته در دوره بین عهد سامانی و سلجوقی، مسیحیت در ایران مواجه با مخالفت و تعصب شدید به نظر نمی‌آید [۱].

با آنکه در طول جنگهای صلیبی (عهد سلاجقه و مغول)، ایران بطور مستقیم معروض تهدید واقع نشد، نفرت از غلبه فرنگیان بر سرزمین قدس در قصیده ابوالمظفر ایبوردی، شاعر عربی‌گوی خراسان [۲] انعکاس دارد، غزالی هم در تحفة الملوك با همین لحن تأثر و ناخرسندی از آن یاد می‌کند [۳] و اشارات تحقیرآمیز نظامی گنجوی به «فرنگ فلسطین» در اسکندرنامه [۴] و نیز آنچه در حکایت سعدی در گلستان [۵] در باب غلبه فرنگ بر نواحی قدس آمده است از

احساس تحقیر و ناخرسندی نسبت به آنها خالی نیست، و به هر حال تأثیر این جنگها را در تبدیل نسبی موضع تسامح مسلمین نسبت به مسیحی‌ها، که قبل از آن در قرون نخستین اسلامی آنها را به چشم اهل ذمه و تحت‌الحمايه مسلمین نگریسته‌اند توجیه می‌کند.

در دوره مغول به رغم روابط نزدیک ایلخانان قبل از غازان، با مسیحی‌های شرقی و غربی که چندی فکر اتحاد آنها را با مغول و بر ضد اسلام در روم و نزد پادشاهان صلیبی غرب هم تقویت کرد [۶] باز تعصب ضد مسیحی در آثار ادبی ایران چندان مشهود نشد و حتی یک ترجمه مجموعه تلفیقی اناجیل اربعه موسوم به دیاتسادون نیز که در عهد گیخاتو ایلخان مغول به زبان فارسی در وجود آمد [۷] خود از همین تسامح نسبی معمول در عهد مغول در بین مسلمین حاکی بنظر می‌رسد و متن موجود چاپ شده آن در عین حال از کثرت نسبی «عماده‌داران» (= تعمیدشدگان) از نساطره و ارمن و غیره در بلاد مختلف ایران از مازندران تا نیشابور و طوس و هرات و از وجود دیرهای مسیحی در این نواحی نشان می‌دهد و البته سیاست تسامح عمومی مغول و سعی نصاری — مثل یهود آن عصر — در همکاری با ایلخانان و حکام مغول بر ضد مسلمین، هم از اسبابی بوده است که در مدت قدرت ایلخانان غیرمسلمان مانع از پیدایش و توسعه تعصبات ضد مسیحی در بین مسلمین ایران می‌شده است. با وجود این آثار عدم تسامح نسبی تدریجاً در عهد صفویه بعد از شاه عباس و مابعد صفویه مخصوصاً مقارن با تصنیف کتابهای ردود و نقوض از جانب طرفین آشکار شد و ظاهراً روابط دوستانه شاه عباس با اتباع ارمنی و گرجی خویش و علاقه‌ای ظاهری که در مذاکرات با هیئت‌های تبلیغی و حتی در مشاجره با آنها نسبت به دین مسیح نشان می‌داد، همچنین رفت‌وآمد تقریباً دائم تجار و سیاحان اروپائی به ایران همراه با اهتمام در جلب اتحاد دول مسیحی اروپا بر ضد عثمانی‌ها و نیز مبادله نمایندگان با دربارهای اروپا که در بین هیئت سفیران رسمی وی یک شخص مسیحی انگلیسی که آنتونی شرلی نام داشت (۱۰۰۷/۱۰۹۸) البته به حفظ شئون اسلام توجه نداشت و یک نماینده دیگر این هیئت اروچ بیگ — بیات که مسلمان بود در ضمن مأموریتی در اسپانیا مسیحی شد (۱۰۱۱/۱۶۰۲) و دون خوان ایرانی نام گرفت [۸] همچنین اینکه شاه به تعدادی فرقه‌های تبلیغی

اروپائی مثل کرملی‌ها^۱ کاپوسین‌ها^۲ و اگوستین‌ها^۳، اجازه فعالیت آزاد در قلمرو اسلامی داد همگی عکس‌العمل علماء اسلام را در برخورد با مسیحیت، و با فعالیت هیئت‌های تبلیغی کلیساهای غربی در ایران و هند، بیش از حد ضرورت حساس و تا حدی خصمانه کرد. این عکس‌العمل منجر به تصنیف کتابهایی در رد بر نوشته‌های این مبلغان شد و از عهد صفوی تا اواخر عهد قاجار همچنان با شدت و قاطعیت دنبال گردید. از جمله در عصر صفوی قسمتی از این مناقشات شامل جوابهایی بود که علماء اسلام به ردیه فارسی ژروم گزاویه^۴ (+۱۶۱۷)، به نام آئینه حق‌نما (حدود ۱۶۰۹)، رساله هنری مارتین معروف به میزان‌الحق (۱۸۱۱) و رساله فاندرا [۱۲]، به همین نام و رساله تیزدال^۵ به نام ینابیع‌الاسلام (۱۸۹۹)، دادند و در بین کسانی که در این مشاجرات وارد شدند از جمله سیداحمد علوی (۱۶۵۰/۱۰۶۹)، شاگرد سیرداماد از حکماء مکتب اصفهان کتاب مصقل صفا را در رد آئینه حق‌نما، تألیف کرد. ملا احمد نراقی مجتهد معروف عصر قاجار (تاریخ وفات ۱۲۴۴/۱۸۲۸) رساله سیف‌الامه (تهران ۱۲۶۷، چاپ سنگی) را در رد هنری مارتین نوشت. شیخ حسین بن عبدالعلی تبریزی معروف به توتونچی کتاب اذالة الوساوس را در رد میزان‌الحق فاندرا نگاشت (طبع تبریز، ۱۳۵۱ ه. ق)، شیخ احمد-شاهرودی رساله اذالة الاوهام فی جواب ینابیع‌الاسلام (۱۳۴۴ ه. ق) را در رد کتاب تیزدال نشر کرد.

به رغم تصنیف این گونه رسالات که در ادبیات عهد صفوی و مابعد صفوی ایران از حیث تعداد و تأثیر قابل ملاحظه بوده است نشانه‌های آشنائی با مسیحیت —مخصوصاً با صورتهای شرقی از جمله نسطوری آن— در شعر و ادب فارسی دری سابقه‌ای طولانی مقدم بر عهد مغول و بعد از آن دارد و البته جز به ندرت جنبه مناقشه هم در آن نیست. از جمله تعدادی حکایات یا اشارات مربوط به شخص عیسی در شعر و نثر فارسی هست که به نظر می‌آید مبتنی بر انجیل‌ها باشد و نقل آنها در کلام شعرا باید بر منابع کتبی یا شفاهی ناشی از ارتباط با حوزه‌های مسیحی مربوط باشد. از این جمله خطاب معروف عیسی به کشته‌ای ناشناس که

1. Carmelites 2. Capucins 3. Augustins
4. J. Xavier 5. Saint clair Tisdal

در راه افتاده بود در قطعه‌ای منسوب به رود کی [۹] که یادآور یک قول عیسی است در انجیل (متی ۵۲/۲۶، لوقا ۳۱/۶) همچنین قصه عبور عیسی بر صومعه یک عابد در بوستان سعدی [۱۰]، که در طی آن خداوند گنهکار تائب را عفو می‌کند و عابد مغرور را محکوم می‌نماید، یادآور یک قصه انجیل (لوقا ۱۸/۱۴-۱۰) است در باب یک فریسی با یک باجگیر. اشاره حافظ [۱۱] به اینکه هرگاه روح القدس بار دیگر بر کسی نازل شدنی باشد دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد، مأخوذ از انجیل (یوحنا: باب ۱۴، آیه ۱۲) می‌نماید و اینگونه اشارات که در شعر فارسی از جمله در دیوان ناصر خسرو، حدیقه سنائی، مثنوی مولوی و بوستان سعدی نظایر دارد حاکی از آشنائی مستقیم این شاعران یا مأخذ اصلی اقوال آنها با مسیحیت به نظر می‌رسد.

به هر حال در بین شعرای کلاسیک فارسی بعضی که مثل رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹/۹۴۰) یا کسائی مروزی (وفات ۳۹۱/۱۰۰۱)، در زادگاه خود با جماعت‌های مسیحی مجاور بوده‌اند [۱۲]، اشارت‌هایی که در باب احوال عیسی یا راهبان مسیحی دارند تا حدی ناشی از تأثیر محیط مسیحی به نظر می‌آید. اما فردوسی (وفات ح ۴۱۶-۱۰۲۶)، با آنکه محیط حیات او در طوس ارتباط مستقیم با جماعت ترسایان را که در آنجا کوی خاص داشته‌اند [۱۳] ممکن می‌کرده است ظاهراً بجهت تقیدی که به پیروی از متن یا متون مأخذ خویش داشته است غالباً اقوال و احساسات همان مأخذ را در جای‌جای شاهنامه منعکس می‌کند به همین سبب یکجا قول عیسی را در باب عدم مقاومت [۱۴] تقبیح می‌کند جای دیگر وی را مسیح فریبده [۱۵] می‌خواند و این را که او بدست یک عده جهود کشته شد در خور استهزاء نشان می‌دهد. در مواردی هم مثل قصه اسکندر و کید هندی به وی و آئین وی با چشم تسامح می‌نگرد [۱۶]. ناصر خسرو قبادیانی مروزی شاعر اسمعیلی مذهب (وفات ۴۸۱/۱۰۸۸) هم که در جوانی در مرو می‌زیسته است و بعدها در بلاد شام و مصر مسافرت‌ها کرده است و مخصوصاً به علت کنجکاوی خویش در مباحث کلامی و فلسفی باید با عقاید نصاری آشنائی بالنسبه عمیق پیدا کرده باشد، در موارد متعدد در دیوان و در «دشنائی نامه خود به مسیحیت اشارت دارد. از سایر شعرای عهد کلاسیک توجه خاص امیر معزی به

ترسایی و ترسایان نه فقط باید به جهت وجود جماعات مسیحی در دو اقامتگاه او نیشابور و مرو بوده باشد بلکه ارتباط او و پدرش برهانی شاعر با دربار ملک‌شاه و البارسلان هم که در سرزهای بیزانس غالباً با مسیحی‌های ملکائی زدوخورد داشته و حتی جنگ معروف البارسلان در منذکرت (= ملاذگرد) منجر به اسارت قیصر دیوجانس بیزانس شده است (۴۳/۱۰۷۱) و در نزد ستایشگران آل سلجوق از جمله مفاخر بزرگ ممدوحان آنها به‌شمار می‌آمده است، می‌بایست از اسبابی باشد که توجه خاص امیرالشعراء مزبور را به آئین نصاری و پادشاهان آنها برانگیخته باشد. طرز اشارت او به مسیحیت هم احساسات ضدبیزانسی - نه چندان ضدمسیحی - رایج در دربار سلجوقی را منعکس می‌کند.

نظامی گنجوی (وفات ح ۶۰۳ / ۸-۱۲۰۷)، که یک قصه معروف او در باب عیسی و برخورد او با سگ مرده‌ای که در گذر افتاده بود در مخزن الاسرار [۱۷] حتی در ادب اروپا هم بی‌انعکاس نمانده است [۱۸] و حاکی از آنست که اطلاعات شاعر در باب مسیحیت به آنچه از تأثیر ادبیات قرآنی ناشی است منحصر نیست در آنچه در قصه شیرین و خسرو و اسکندرنامه خویش از مسیحیت یاد می‌کند چیز زیادی از این اطلاعات را ظاهر نمی‌نماید و گمان می‌رود، تعصب‌های مذهبی شدید شایع در محیط گنجه که شاعر در بعضی آثار خود بدان اشارت هم دارد باید یک سبب این امر باشد و البته از شاعری که بر وفق آنچه از اسکندرنامه برمی‌آید بامیراث فرهنگ یونانی و رومی در شکل آنچه میراث عهد اسلامی آن محسوب می‌شده است بیگانه نبوده است [۱۹]، این سکوت نسبی در باب مسیحیت خالی از غرابت به نظر نمی‌رسد.

برعکس خاقانی شروانی (وفات ۵۹۵/۱۱۹۹) در نشان دادن این آشنایی با مسیحیت وضعی استثنائی دارد. وی که مادرش یک نسطوری گرجی بوده است و خودش چنانکه از دیوان وی برمی‌آید به مباحث مربوط به الهیات علاقه خاص داشته است، ظاهراً آشنائی عمیقی نسبت به رسوم و آداب مسیحیت شرقی عصر دارد و این آشنائی در غالب اشعارش به‌طور پراکنده انعکاس پیدا کرده است اما یک قصیده معروف او که حبسیه یا ترسائیه، نام دارد و مخاطب آن عزیزالروم، یک شاهزاده بیزانسی (= ظاهراً آندرونیکوس کومننوس) که در آن ایام به نواحی شروان

آمده بوده است می‌باشد، مشحون از لغات و تعبیرات و آداب و عقاید مسیحی است که فهم آن جز با آگاهی به این عقاید و آراء ممکن نیست و آن را به همین سبب شرح‌های مکرر کرده‌اند و یک شرح محققانه آن مقاله ولادیمیر مینورسکی [۲۰] است که از تعدادی از این شرح‌ها نیز یاد و استفاده می‌کند.

تلقی صوفیه از مسیحیت هرچند همچنان از روح ضد تثلیث سرچشمه می‌گیرد اما با تسامح بیشتری همراه بنظر می‌رسد چنانکه ادبیات صوفیانه فارسی غالباً از نوعی گرایش به همزیستی با مسیحیت خالی نیست. تعدادی حکایات جالب در باب عشق به زیبارویان مسیحی رنگ خاصی به این ادبیات می‌دهد. در بعضی حکایات آنها احیاناً عشق یک خو بروی ترسا، یک شیخ مسلمان را وادار به قبول مسیحیت یا تظاهر به آن می‌کند [۲۱]. قصه شیخ صنعان در مثنوی منطق‌الطیر عطار یک نمونه جالب از اینگونه حکایات است و نظایر آن در نظم و نثر فارسی کم نیست [۲۲]. نسبت به مسیحیت و بنیادهای آن نیز آثار صوفیه ایران غالباً تسامح و حتی علاقه‌ای بی‌سابقه نشان می‌دهد از جمله سنائی (وفات ۵۳۰هـ / ۱۱۱۴) در *حديقة الحقيقة* از عیسی با تکریم شایسته‌ای یاد می‌کند و از او تعبیر به «روح» می‌نماید [۲۳]. چنانکه در بعضی موارد دنیای ترسایان را هم با نظر تکریم می‌نگرد و ایشان را هم مثل گبران، سالکان راه حق و طالبان مطلوب واحد [۲۴] می‌شمرد.

عطار (وفات ۶۱۷/۱۲۲۰) با آنکه ترسایان را در قصه شیخ صنعان به بت‌پرستی (پرستش ایکون^۱) منسوب می‌دارد و قسول ایشان را در باب فرزند داشتن خداوند تا حدی به مسخره می‌گیرد [۲۵]، باز آنها را از نیل به نجات محروم نمی‌شمرد.

در یک قصیده دیوان [۲۶]، حتی رهبان دیر را هم به اسرار عشق الهی که قید تعلقات را می‌گسلد آشنا نشان می‌دهد و به هر حال اعتراض و انتقادی هم که نسبت به مسیحیت دارد از تعصب و خشونت زاهدانه فقیهان و متکلمان خالی است. مولانا جلال‌الدین رومی (متوفی ۶۷۲/۱۲۷۳) قصه‌های آموزنده و جالب در باب شخص عیسی نقل می‌کند که بعضی از آنها مأخذ انجیلی دارد [۲۷] به علاوه

وی وقوع اختلاف بین ترسایان را هم از توطئه جهودان ناشی می‌داند [۲۸]. خود او چنانکه از بعضی حکایات برمی‌آید با نصارای قونیه و روم غالباً با دوستی و احترام متقابل سلوک می‌کند [۲۹] و رویهم‌رفته مسیحیت را با نظری مساعدتر از آنچه به یهودیت می‌نگرد تلقی می‌کند. شیخ شبستری (وفات ۷۲۰ / ۱۲۲۰)، نسبت به ترسا و ترسایی بطور بارزی با نظر همدلی و علاقه می‌نگرد و تصوف واقعی را در معنی رمزی با بعضی احوال و اقوال آنها قابل تأویل یا تطبیق نشان می‌دهد. در قسمتی از ادبیات لیریک فارسی که مخصوصاً تحت تأثیر تصوف قرار دارد، ذکر ترسا و ترسایی با مفاهیم مربوط به خمریات و عشقیات ارتباط دارد و اینکه ترسایان هم — مثل مغان و حتی یهود — در محیط دارالاسلام مجاز به تهیه و حتی معامله خمر در بین خود بوده‌اند، دیر ترسا و احوال ترسا بچه را در نزد مسلمین مظهر حیات خوشباشی و عیاشی تصویر کرده است و به دنبال این امر تدریجاً در زبان سمبولیک صوفیه دیر ترسا کنایه از خانقاه، ترسا کنایه از کسی که فارغ از قیود شریعت باشد، و ترسا بچه کنایه از شیخ و مرشدی که مرید طالب را مست و بیخود می‌سازد و از قیود تعلقات ظاهری می‌رهاند تلقی شده است و این لیرسم سمبولیک به بعضی غزلیات امثال سنائی، عطار، عراقی، مولوی، سعدی و حافظ لحنی دوگانه و ایهام‌آمیز می‌دهد.

جالب‌ترین و شاید آخرین انعکاس عمده این طرز کاربرد از ترمینولوژی مسیحی در شعر کلاسیک فارسی — در دوره مابعد سبک هندی — را، باید در نزد سیداحمد هاتف اصفهانی (وفات ۱۱۹۸ / ۱۷۸۴) جست که ترجیع‌بند معروف او — بند دوم — غیر از فکر تساوی حقیقت ادیان که وی آن را بطور ضمنی مطرح می‌نماید استعمال این گونه الفاظ — ترسا و تثلیث و اب و ابن و روح قدس — را وسیله‌ای می‌کند برای تقریر اعتقاد وحدت وجود که در بیت ترجیع آن تکرار می‌شود و نوعی وحدت وجود را که برای محیط متشرعۀ شیعی غیرقابل تسامح هم نیست با استعمال این تعبیرات تقریر می‌نماید.

تعداد قابل ملاحظه‌ای الفاظ و تعبیرات مربوط به مسیحیت در شعر و ادب فارسی غالباً نقل و تکرار می‌شود که پاره‌ای از آنها از ادبیات قرآنی مأخوذ است، برخی ناشی از ارتباط و یا معاشرت با جماعات مسیحی به نظر می‌رسد. در بین آنچه

مأخوذ از ادبیات قرآنی یا ادبیات مسیحی اعراب عهد جاهلی است از جمله لغاتی چون: ابن الله، روح الله، ثالث ثلاثه، روح القدس، انجیل، حواری، رهبان، اقنوم، قسیس، بطریق، جاثلیق، راهب، صلیب، زنار، طیلسان، دیر، صومعه، ناقوس، قندیل، فصیح، تعمید، معمودیه، شماس، و اسقف را می‌توان یاد کرد که جز معدودی از آنها باقی مأخوذ از ارتباط مسیحیت با محیط عربی اسلامی و جاهلی است و در عربی از لغات دخیل محسوبست. الفاظ دیگر که صورت یا ریشه فارسی یا فارسی شده دارد معدودتر است از آن جمله است: ارغنون، انگلیون، ترسا، چلیپا، سکوبا، کشیش، کلیسا و یلدا که هرچند بعضی از آنها ریشه سریانی دارد ظاهراً باید به نحو مستقیم از سریانی و نه از طریق لغت عربی، به زبان فارسی وارد شده باشد، به این جمله تعداد زیادی تعبیرات و ترکیبات ادبی را باید افزود که مخصوصاً از نام عیسی و مسیح و مریم و ترسا در فارسی ساخته شده است ازین جمله است: دم عیسی، نطق عیسی، مرغ عیسی، خم عیسی، خر عیسی، سوزن عیسی، نفس مسیح، مسیحا نفس، رشتۀ مریم، روزۀ مریم، جامۀ ترسا، دیر ترسا، خط ترسا و امثال آنها که اکثراً در فرهنگ‌های فارسی هم ضبط است.

در بین نشانه‌های دیگری که در ادبیات و فرهنگ ایران از تأثیر و رابطه با مسیحیت باقی است وجود تعدادی از ضرب‌المثل‌های رایج و معروف است که انعکاس همزیستی با نصاری یا انعکاس عقاید مسلمین ایران در باب نصاری است. این امثال از جمله راجع می‌شود به دم عیسی و خم عیسی، مرغ عیسی، نطق عیسی، فیض روح القدس و نظایر آنها که لااقل تعداد شصت ضرب‌المثل از آن جمله در امثال و حکم دهخدا آمده است و در مجموعه فرهنگ عامه حتی تعداد بیشتری هم از این امثال را می‌توان جمع‌آوری کرد.

پیوستها

یادداشتها*

۱. مطالعات در باب مسیح و مسیحیت

1. Cheikho, L., *Christianisme Avant L'Islam*. 1919.
2. Lammens, *Chretiens A la Mecque* 1918.
3. Tor Andrae, *Der urspring Des Islams* ~ 1926.
4. E. Nau, *Arabes chretiens* 1933.
5. C. f. *Shorter Encyclopedia of Islam*/444.
6. Margoliouth, *Early Development* ~ 1914.
7. Hirschberg, *Judische, und Christliche Lehren*, Kracow 1939.
8. Henri Charles, S. J. *Christianime des arabes* 1936.
9. Tritton, *The Caliphs* ~ 1930.
10. Arnold, *Preaching of Islam* 1913.
11. Mez, A., *Renaissance* ~ 1922.

برای اطلاعات بیشتر در باب شاجرات و سابقه آشنائی مسلمین با ادبیات انجیلی رجوع

شود به:

Shorter Enc. of Islam 168-176.

12. Labourt, J., *Christianisme Dans L'Empire Perse* ~ Paris 1904.
13. Hoffmann, G., *Auszüge Aus Syrischen Akten* ~ 1880.

سنتخبی هم از این اعمال شهدای مسیحی ایران جداگانه نشر شده است که به وسیله ا. براون در سلسله انتشارات کتابخانه آباء کلیسا ج ۲ آمده است.

*. فصلهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ یادداشت ندارد یا در متن و حواشی نقل شده است. از این رو در این یادداشتها تکرار آنها لازم نیامده است.

Braun, o, *Ausgewahlte Akten* ~ 1915.

14. Pigulevskaya, *Goro Da Irana* ~ = شهرهای ایران

این کتاب شهرهای ایران به ترجمه عنایت الله رضا بفارسی نشر شده است، تهران ۱۳۶۷.
۱۵. مقایسه شود با مقاله تحقیقی او در این باب درگزیده مقالات تحقیقی بار تولد، ترجمه کریم کشاورز/۱۸۸ به بعد.

16. B. Spuler, *Die Nestorlanische Kirche*, In *H. O. Religion* 120-169

17. Cutts, E, L, *Assyrian Christians* 1877.

18. Wagram, W, A, *Assyrians and Their Neighbours* 1929.

19. Staffords, R, S, *Tragedy of Assyrians* 1935.

20. Laurent, J, L., *L'armenie Entre Byzance Et l'Islam* ~ Paris 1919.

21. Spuler, B, *Dle Armenische Kirche* IN *H.O. Religion*/240-268

۲. مسیح و مسیحیت نزد مسلمین

۱. برای اطلاعات بیشتری در این باب رک به مقاله

D.B. Macdonald, Isa, in *Sh. Enc. Isl.* / 173-5

۲. در باب اطلاعات مندرج در سطاوی کتاب کریم عقیده مسلمین البته این است که آنهمه از طریق وحی رسیده است اما علماء مسیحی مغرب اکثر آن مطالب را مبنی بر سموعات راجع به عیسی و انجیل مخصوصاً از مآخذی که منکر الوهیت مسیح بوده اند می دانند. در باب این دعوی در این صحایف جای بحث نیست و این مسأله ایست که از حدود این رساله خارج است و بتحقیقات علم کلام راجع می باشد اما برای آگاهی از عقاید اروپائیان در این باب به کتابهایی مانند کتاب ذیل باید رجوع کرد:

Toŕ, Andrae *Les Origlines De l'Islam et le Christianisme* ~ 1955.

و با اینهمه اینگونه تحقیقات مستشرقین را هم باید با نهایت احتیاط تلقی نمود چون در اینگونه مسائل از تعصب دینی و ضد اسلامی خالی نیستند و پیداست که هنگام ضرورت از آوردن مبالغه و اغراق در بیان مطالب هم خودداری ندارند.

۳. سیره ابن هشام چاپ وستنفلد ۱۵۰-۱۴۹ مقایسه با سیرت (سول الله)، ترجمه فارسی، چاپ دوم/۲۰۴-۲۰۳.

4. Sprenger, *Das Leben Des Mohammad*, I/131 ff.

۵. (سائل اخوان الصفا، طبع برلین/۵۹۴ و مابعد.

۳. در قرآن کریم

۱. اغانی ۱۴/۳.

2. Sprenger, *Das Leben Des Mohammad*, I/13 ff.

۲. در احادیث

۱. العلل: الاخوة لابن امهات وشتی والاخوة من الابوين يقال لهم اولاد الاعيان ~ حاشیه صحیح مسلم ۹۶/۷.
۲. ۵۴ و ۳ و ۲. صحیح مسلم ۹۶/۷.
۳. صحیح بخاری، طبع مصر ۴۲/۶.
۷. برای تفصیل بیشتر مقایسه شود با: F. D. O' Conner (Ed.) *Dogma* ~ /447-461.
۸. مناقب الصوفیه/ ۵۹.
۹. شرح تعرف ج ۱۷۳/۲ و ج ۳۷/۳ مقایسه با استاد بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی ۱۹۷/.
۱۰. قول عیسی: آمنت بالله ای صدقت من حلف بالله و کذبت مظهرلی من کون الاخذ المذکور بسرقة فانه محتمل ان يكون الرجل اخذ ماله فيه حق او اذن له صاحبه في اخذه. حاشیه صحیح مسلم، طبع مصر ۱۳۳۴ ج ۹۷/۷.
۱۱. مقایسه با بلاذری/ ۱۶۲.
۱۲. صحیح بخاری ۷/۹-۱۲۶.

۵. عیسی در روایات

۱. سعدالدین حمویه، المصباح فی التصوف، طهران ۱۳۶۲/۵۷.
۲. عبادی، مناقب الصوفیه/ ۳۸.
۳. همان مأخذ/ ۷۹.
۴. دریاب این اقوال و آثار از جمله رجوع شود به: Michel Hayek, *Christ. De L'Islam*, 1959.
۵. که متن عربی نیز دارد: المسیح فی الاسلام، طبع بیروت ۱۹۶۱.
۵. فاهه تنسر/ ۹۵، حکایت در اسرارنامه عطار/ ۵۱ نیز هست. برای تفصیل رک فاهه تنسر، تهران ۱۳۵۴/۲۱۹ و مابعد.
۶. مجمل التواریخ/ ۲۱۸.
۷. فروزانفر، مأخذ قصص/ ۷-۶.
۸. شهرستانی، ترجمه الملل و النحل/ ۱۷۲.
۹. بیان الادیان/ ۱۶-۱۴.
۱۰. شهرستانی، الملل و النحل/ ۱۷۲.

۶. عیسی نزد صوفیه

۱. عزیز نسفی، انسان کامل، مسائل اضافی/۳-۳۲۲.
۲. عزیز نسفی، انسان کامل، مسائل اضافی/۱۹-۳۱۷.
۳. ابن عربی: فوqع الخلاف بین اهل الملل فی عیسی ما هو فمن ناظر فیه من حیث صورته الانسالیه البشریه فیتول هوا بن مریم ومن ناظر فیه من حیث الصوره المثلثه البشریه فینسبه لجبرئیل~. فص عیسوی، باشرح قیصری/۳۲۶.
۴. شرح قیصری/۳۲۶.
۵. لاهیجی شرح گلشن دا/۶۷۴.
۶. گلشن راز ذیل مفاتیح الاعجاز/۷۶۷.
۷. لاهیجی/۶۷۷.
۸. مرصاد المباد/۱۴۸.
۹. احادیث مثنوی/۹۶.
۱۰. مرصاد المباد/۲۴۰.
۱۱. نفحة الروح و تحفة الفتوح/۱۴ مقایسه با عبرالماشقین/۱۴۲.
۱۲. سعدالدین حمویه، المصباح/۷۸.

۷. تحقیقات جدید

۱. دریاب مراجع مذکور در آغاز فصل، که شامل آثار ارنست رنان، کوشو و دیگران است رجوع شود به:

Renan, E., *Orgines Du Christianisme*/862-69.

Couchaud. P.L., *Jesus Le Dieu Fait Homme*, Paris 1937.

J. Tourmel, L, *Histoire Des Dogmes*, Paris 1931-36.

سابقه این طرز تلقی انتقادی از اناجیل و روایات مذکور در عهد جدید، به عهد روشنگری می‌رسد و ازین جمله تحقیقات انتقادی دو دانشمند آلمانی داوید اشتروس David Strauss (۱۸۳۶) و برونوبوئر Bruno Bauer (۱۸۴۰)، بر آنچه به وسیله ارنست رنان تقریر شده است تقدم تاریخی دارد. بعد از تحقیقات ارنست رنان تحقیقات الفردلوازی Alfred Loisy، در این باره به حدی سخت و دقیق بنظر می‌آید که کلیسای کاتولیک اقدام به تکفیر و تخطئه این گونه تحقیقات را اجتناب ناپذیر یافت. برای تفصیل بیشتر درین باره رجوع شود به: ویل دورانت، قیصر و مسیح، بخش سوم، ترجمه علی اصغر سروش/۷-۱۷۵.

2. S. Reinach, *Orpheus*/316.

3. F. Challaye *Histoire Des Religions*, Paris 1947.

فصل حاضر ناهد زیادی بر آنچه در این کتاب در باب مسیحیت است مبتنی است و در واقع متضمن تلخیص و اقتباس از آن محسوبست. بعضی ملاحظات و زیادات هم که بر آن افزوده شده است از نوشته‌های سالومون ریناک، میرجا الیاده و دیگران اخذ شده است و به هر حال مبتنی بر تحقیقات خود غربی‌ها است.

۴. در بین کسانی که با این نظر به اناجیل نگریسته‌اند حتی بعضی روایات اناجیل را در باب حیات عیسی به نحو تحمل ناپذیری خنک و ضعیف یافته‌اند. مقایسه شود با:

Mircea-Eliade, *Histoire Des Croyances* ~, II/322.

۵. به هر حال ظاهراً مرقیون اولین کسی بود که به تدوین انجیل اقدام کرد، قبل از آن آباء کلیسا در مواعظ خود جز به عهد قدیم تمسک نمی‌کردند. انجیل مرقیون هم که در اواسط قرن دوم تدوین شد بعدها مفقود شد یا عمداً کنار گذاشته شد. بهر حال تا نیمه قرن دوم نویسندگان مسیحی ذکری از اناجیل ندارند.

Michel Nicolas, *Etudes sur La Bible*, Tome II/5.

۶. در این باره برای تفصیل بیشتر رک:

S. Reinach. *Orpheus*/316 ff.

۷. قول یک محقق و کشیش انگلیسی به نام بوکت آنست که هرگونه کوششی برای تقریر روایتی موجز از احوال زمینی عیسی ناصری انجام شود هم از جانب محافظه کاران و هم از جانب کسانی که عقاید رادیکال دارند مورد انتقاد واقع می‌شود رجوع شود به:

A. C. Bouquet, *Comparative Religion* /234.

8. F. Challaye, *Op. Cit* /297.

۸. مسیحیت در ایران اشکانی

1. Labourt, *Op. Cit.* /16

۲. تاریخ مردم ایران ۱/۳۸۸.

3, 4. Labourt, *Op. Cit.* /12, 17.

۹. در عهد ساسانی

1. Labourt, *Op. Cit* /347 Seqq.

۲. برای تحقیق بیشتر در باب این چلیپا رجوع شود به مقاله سعید نفیسی در مجله مهر، سال سوم، شماره ۵ به این عنوان: تادریخ چلیپای ترسایان دد ایران.

3. Labourt, *Loc. Cit.*

4. Hoffmann, G, *Auszüge aus syrischen Akten* 1880.

۵. ۷۶۶. پیکولوسکایا، شهرهای ایران، ترجمه عنایت‌الله رضا/۹-۸۷، ۴۹۱، ۴۹۷.

8, 9, 10. Labout, *Op, Cit*/45 - 49.

۱۱. کریس تنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه فارسی، چاپ دوم/۲۹۱.
۱۲. کریس تنسن، همان مأخذ/۲۹۴.
۱۳. پیکولوسکایا، شهرهای ایران/۴-۲۴۳.
۱۴. مقایسه شود با نولدکه-طبری تاریخ ایرانیان و عرب‌ها ترجمه فارسی، تهران ۱۳۵۸/۷۱۶-۷۰۶.
۱۵. پیکولوسکایا، همان مأخذ، ۴۵۳.

۱۰. در قرون نخستین

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱/۱۷۸.
۲. ابن عساکر، تاریخ دمشق ۱/۱۴۹ والمستطرف ابشیهی ۱/۲۴۱.
۳. بلاذری، فتوح البلدان/۱۲۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱/۲۴۱.
- ۴ و ۵. عیون الاخبار ابن قتیبه، ۱/۴۳.
۶. طبری، ۲/۸۲. اغانی، ۱۵/۱۲.
۷. بلاذری، فتوح البلدان/۱۴۳.
۸. احسن التقاسیم/۱۸۲.
۹. جهشیاری، کتاب الوزراء، چاپ آمد روز/۷۵.
۱۰. مقدسی، احسن التقاسیم/۴۱۴.
۱۱. الکامل، ۸/۲۸۱ و ۸/۵۱۸.
۱۲. تجارب الامم/۶/۵۱۱.
۱۳. تاریخ قم/۱۸.
۱۴. ابن الاثیر ۵/۱۱۳.
۱۵. احسن التقاسیم/۳۲۳.
۱۶. اصطخری، مسالك/۲۶۵.
۱۷. الفهرست/۱۹.
۱۸. سیاستنامه/۱۹.
۱۹. ابویوسف، کتاب الخراج/۸۲.

۱۱. در ماوراءالنهر و ترکستان

۱. التامارالباقیه/۲۸۹.
۲. بارتولد، گزیده مقالات/۲۰۳.
۳. ابن حوقل/۳۷۲.
- ۴، ۵، ۶، ۷، ۸. بارتولد، گزیده مقالات/۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۰.

۱۲. در عهد مغول و تاتار

۱. روتنی نام قومی از نژاد اسلاو است که در خاک کالیشی ولیتوانی و مجارستان سکنی داشته‌اند.

2. Abel Remusat; *Memoires Sur Les Relations Des Princes Chretiens, Et Particulierment Des Rois De France Avec Les Empereurs Mongols*

۳. ترجمه فارسی آن عبارت چنین است، هرگاه می‌خواهی صاحب برویجر و ملک خود باشی باید که توای پاپ بشخص خود نزد ما بیائی و به آن کسی که روی زمین در تصرف اوست تسلیم شوی و اگر به اعلام الهی و آن کسی که سراسر زمین را در تحت تصرف آورده گوش نکنی خدا داند و ما خود ندانیم که چه واقع خواهد شد.

۴. جهانگشای جوینی، طبع محمد قزوینی ۱۷۸۱/۱.

۶. جوزجانی، طبقات ناصری/۴۳۲.

۷. مقایسه با اشپولر، مغول در ایران ترجمه فارسی/۲.

۸، ۹، ۱۰. از سعدی تا جامی، ۲۲-۲۱، ۵۰-۴۹، ۴۲.

۱۱. دیاقسادون، مقدمه مسینا/۱۹.

۱۲. اشپولر، مأخذ مذکور/۱۴۵.

۱۳. عصر صفویه و ما بعد

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی/۷۶.

۲. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ۶۸/۳.

۳. اسکندربیک منشی، عالم آرای عباسی/۷۵۹.

۴. برای تفصیل رک: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس، ۹۷/۳-۶۷.

۵. سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فره‌وشی/۲۱۷ به بعد.

6. Blochet: *Catalogue ~ Des Manuscrits Persans*, vol. IV/166

۷. دکتر زرین کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ اول/۴-۲-۱۹۴۰.

۱۴. دوره قاجار

1. Sir John Malcolm, *History of Persia* II/1425.

2. G. Drouville, *Voyage En Perse*, II /103.

3. Watson., *A History of Persia*, London 1866/202ff.

4. Louis Du Beux, *La Perse*, Paris 1881/384-5.

۵. مراد از جو حاد جهاد، دوره فاصله بین جنگ اول و دوم ایران و روس است که بعضی رساله‌های جهادیه و فتاوی مشتمل بر الزام جنگ با کفار جهت دفع تسلط آنها از بلاد اسلام، از طرف علماء و بعضی صاحب نظران تألیف و نشر گشت و از عوامل مؤثر در ایجاد جنگ دوم ایران و روس بود.

۶. مرآة البلدان ۵۳۷/۱، برای تفصیل واقعه مقایسه شود با سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران ۱۳۱۴، ۷۸/۲ و این است رباعی شحنة:

زاهد بشکست از سرخامی خم می اسباب نشاط می گساران شدطی
گر بهر خدا شکست ای وای به ما و ر بهر ریا شکست پس وای به وی

صنیع الدوله محمد حسن خان (اعتماد السلطنه)، المآثر والاثر، تهران ۱۳۰۰ ج ۳/۱۱۰.
وعین رباعی با اندک تغییر، اما بدون اشارت به سبب انشاء شعرو داستان خم شکنی، در مغنیه المحمود، تألیف محمود میرزا قاجار، تصحیح دکتر خیامپور نیز آمده است، طبع تبریز ۶۵۲/۲.

۷. برای اینگونه اقدامات که امیر در مقام تحجیب از اقلیت‌ها انجام داد رک: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ دوم ۱۳۳۴-۵/۱۹۳.

۸. سفرنامه حاج میاح محلاتی/۵۳۲.

۹. سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران ۱۳۶۱/۲۵.

۱۰. برای فعالیت تبلیغی عیسوی‌ها در تبریز و ارومیه رک: نادر میرزا، تاریخ تبریز ۶۳-۵/۶۳، فعالیت‌های تبلیغی هیئت‌های مسیحی از جمله شامل توزیع کتابهای تبلیغی بود. برای نمونه عکس العمل مسلمین در این باب مقایسه شود با: وقایع اتفاقیه، گزارش خفیه نویسان انگلیس، به کوشش سعیدی سیرجانی.

۱۱. برای تفصیل بیشتر در این باب رجوع شود به فصل مناظرات در همین کتاب حاضر/۱۵۱ و مابعد.

همچنین مقایسه شود با دکتر عبدالهادی حایری، نخستین دوداری‌های اندیشه‌گران ایران با دودویة تمدن بودّوازی غرب، تهران ۱۳۶۷.

۱۲. راینو هاندندان و استراباد/۳۲.

۱۳. دیولافوا، سفرنامه، ۲۱۸/۲.

۱۴. تحفه ناهری، در تاریخ و جغرافیای کردستان، تهران ۱۳۶۶/۱۷.

۱۵. دکتر حسین کریمان، تهران در گذشته و حال/۲۵۷.

۱۶. دیولافوا، سفرنامه/۲۱۸.

۱۷. برای تفصیل در این باب رک: کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ سوم ۱۳۴۰/۷۱ و مابعد مقایسه با مهدی آقاسی، تاریخ خوی، تبریز ۱۳۵۰/۳۷۸ و مابعد.

۱۸. دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران ۱۳۵۲/۳۳۲.

۱۹. برای بعضی مآخذ در این باب رک:

L. P. Elwell Sutton, A. Guide to Iranian Area Study, 1952/81.

۱۸. هیئت‌های تبلیغی و فرقه‌های مسیحی

1. Eusebius, H. E. V. X, 2.

۲. در باب جان‌سلطانیه (یوحناى اهل سلطانیه) رک:

Fischel W. J., A New Latin Source on Tamerlane/204 Seqq.

همچنین مقایسه شود با:

Jean de Sultaniyya, Memoire sur Tamerlan par un Dominican, H. Moranvillé (Ed.), vol 55/1894.

3. Cross - Livingston, Oxford Dictionary of the Christ Church/110.

توسعه روزافزون تبلیغات مسیحی، که در تمام عالم از جمله در آسیا به فعالیت اشتغال دارند قابل ملاحظه است. تنها در آنچه به آئین کاتولیک مربوط است در ۱۹۳۲ بین تعداد ۶۱۸۵۹ تن نیروی تبلیغی، ۱۶۰۵۰، کشیش وجود داشته است در سالهای اخیر تعداد قوای تبلیغی مجموعاً بالغ بر ۱۲۵۰۰۰ تن شده است که ازین جمله ۴۵۰۰۰ تن کشیش هستند، در آسیا از شرق نزدیک تا ژاپون، تعداد کشیشان تبلیغگر کاتولیک به ۲۱۷۳۰ تن بالغ می‌شود.

Murphy E. L. *Mission/Catholic In Catholic Encyclopedia*, 1924.

4. T. Graf *Die Kapuziener*, Freiburg 1957.

5. Smet, *Carmelits In New Cath. Encyclopedia* 3/118 - 181

مقایسه شود با:

Cross - Leving; *Op, Cit*/240 - 410

۶. سفرنامه دیولافوا، ترجمه فارسی/۶۶.

۷. رک به فصل: لغات و اعلام/ درهمین کتاب ذیل لفظ: مونوفیزیت.

8. Cross - Livingston *Op, Cit*/89.

9. Hitt, Ph, Kh, *History of Syria*/519.

۱۰. سادام دیولافوا، سفرنامه ترجمه فارسی/۶۱۵.

۱۱. برای تفصیل بیشتر در باب احوال آنها:

Matti Maosa, *Nestorian Church*; In M. Eliade *Encycl. of Relig. Vol 19*/371 - 2.

مقایسه شود با:

W. A. Wagram, *The Assyrians and Their Neighbours* 1922.

۱۲. مقایسه شود با:

Waterfield R. E. *Christians in Persia*, London 1973.

۱۹. مناظرات ورود و بین متکلمان اسلام و فرق نصاری

۱ تا ۹. (ساله دد به نصاری/ ۷، ۷، ۱۵، ۱۵، ۱۶، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶.

10. Rieu, Ch., Cat. I/9 Blochet Ed., Cat./345.

11. Rieu, Ch, Op. Cit I/405.

12, 13. Browne E. G. *Catalogue of Persian Manuscripts*, In Camb. Univ. Libr/7 - 10, 10 - 11

۱۴. برای تفصیل بیشتر در احوال وی رک:

B. M. Ahren, Barnabas St. In *New Cath Encycl*. II/102 - 103.

۲۰. منتخبات

۱. تادیک بلعمی، طبع و تصحیح ملک الشعراء بهار/ ۲۴۴-۲۳.

۲ تا ۴. شرح تعرف، طبع هند، ج ۱/ ۵۸، ج ۱/ ۶۱، ج ۳/ ۲۱.

۵ تا ۱۱. کشف المحجوب هجویری، طبع افست از روی متن چاپ ژوکوفسکی/ ۴۵، ۵۶، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۶۷، ۴۹۰.

۱۲. (ساله فلسفی، ذیل دیوان طبع تقوی-مینوی / ۵۷۰.

۱۳. بیان الادیان، طبع اقبال/ ۱۶-۱۴.

۱۴ تا ۲۸. کیمیای سعادت، طبع احمد آرام (چاپ چهارم)/ ۶۷، ۶۸، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۵۰، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۹۰، ۵۲۴-۵، ۵۲۵، ۵۴۰-۵۹، ۵۵۸-۷۴۰، ۸۴۸.

۲۹. مجمل التوادیک والقصص، طبع ملک الشعراء بهار/ ۲۱۹-۲۱۶.

۳۰. انفس الثائبین، چاپ تهران، ۱۳۵۰/ ۲۸۵.

۳۱. کشف الاسرار مینوی، طبع علی اصغر حکمت، ج ۶/ ۴۵-۴۰.

۳۲. مناقب الصوفیه/ ۳۸، ۷۹.

۳۳. اسرار التوحید، طبع بهمنیار/ ۳۹، ۷۶.

۳۴ و ۳۵. تفسیر ابوالفتح / ۶-۵۰، ۵۰۹-۵۴۹.

۳۶. عبهر العاشقین، طبع کرین-معین/ ۱۲۱، ۱۴۲.

۳۷. تبصرة الموام، طبع عباس اقبال/ ۲۵-۲۴.

۳۸ و ۳۹. جوامع الهکایات، نسخه خطی مجلس/ ۲۶-۲۴، گلستان، طبع قریب/ ۲۱۱.

۴۰ تا ۴۲. مرصاد العباد، طبع دکتر ریاحی/ ۱۴۱-۱۳۸، ۲۴۱، ۳۲۳.

۴۳ و ۴۴. المصباح فی التصوف، طبع تهران، نجیب مایل هروی/ ۵۷، ۷۷-۸.

۴۵. الانسان الکامل، تألیف عزیز نسفی، طبع ماریژان لوله/ ۱۴۶، ۱۵۰، ۳۱۹، ۳۲۲.

۴۶ تا ۵۰. مصباح الهدایة، عزالدین کاشانی، طبع همائی/ ۵۲، ۱۱۰-۱۰۹، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۴۲.

- ۵۱ و ۵۲ و ۵۳. ترجمه الممل والنهل شهرستانی ۷-۱۱۷۱، (دو ضة الصفاء، نسخه خطی. حبیب المیر، طبع تهران ۱/۸-۱۴۷.
۵۴. مکاتیب قطب بن محیی، التشارات خاتمه، تهران ۱۳۳۶/۷، ۹۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۴، ۴۶۲، ۵۷۷.
- ۵۵ تا ۷۱. شاهنامه فردوسی، طبع دبیر سیاقی ۴/۱۶۳۷، ۱۷۹۵، ۸/۵-۲۰۳۷، ۵/۲۰۴۲، ۵/۲۰۴۳، ۵/۲۰۴۵، ۵/۲۰۴۶، ۵/۲۰۴۷، ۵/۲۰۴۸، ۵/۵-۲۳۸۴، ۵/۲۳۷۶، ۵/۲۴۱۳-۱۴، ۵/۲۴۷۳، ۵/۲۴۷۳-۴، ۵/۲۴۷۵-۶، ۵/۲۵۲۶.
- ۷۲ تا ۷۵. حدیقه سنائی، طبع مدرّس رضوی ۸۴/۱۸۵، ۲-۳۹۱، ۴-۳۹۳.
۷۶. دیوان خاقانی، طبع علی عبدالرسولی/۲۵-۱۹.
۷۷. مخزن الاسرار، طبع وحید/۱۲۹.
۷۸. دیوان عطارد، طبع دکتر تفضلی/۹-۲۷۸.
- ۷۹ تا ۸۲. مثنوی معنوی، طبع نیکلسون ۲/۱۴۱، ۳/۲۵۷، ۳/۳۷۰، ۴/۱۱۳.
- ۸۳ و ۸۴. کلیات فخرالدین ابراهیم عراقی، طبع سعید نفیسی/۷-۲۸۶، ۳۷۱.
- ۸۵ تا ۸۹. جام جم اوهدی، طبع وحید/۶-۹۵، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۶-۱۰۵.
۹۰. دیوان هاتف اصفهانی، طبع وحید با مقدمه عباس اقبال/۲۶-۲۵.

۲۲. پایان : نتیجه

1. Spuler B. *Iran In Frühislamischer Zeit*, Register.

- مقایسه شود با ترجمه بخش نخست آن تحت عنوان ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری، تهران ۱۳۴۹/۳۸۱ و مابعد.
۲. ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ. ذیل حوادث سنه ۴۹۱.
۳. فروزانفر، احوال و آثار عطارد/۳۳۱-۳۳۰.
۴. شرفنامه حکیم نظامی، طبع وحید/۵۲۵.
۵. گلستان، باب دوم، حکایت شماره ۳۱.

6. Spuler B. *Die Mongolen In Iran*, Index.

- مقایسه شود با ترجمه فارسی آن تحت عنوان: تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میر آفتاب/۲۳۸/۲۰۳.
۷. دریاب سابقه رواج و انتشار دیاتسادون و نسخه فارسی آن که از روی متن سریانی به فارسی نقل شده است رجوع شود به:

G. Messina, *un Diatessaron*. In *Biblica XXIII - XXIV/942* - 3.

۸. برای ترجمه گزارش احوال شخص اخیر که از اسپانیایی به انگلیسی نقل شده است رک:
- Lestrenge G. *Don Juan of Persia*.

مقایسه شود با ترجمه فارسی آن تحت عنوان *دون‌آوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، طبع تهران. درباره روابط شاه عباس صفوی با اتباع مسیحی، کشیشان و پادری‌های دول مسیحی اروپا رجوع شود به: استاد نصرالله فلسفی، *ذندگانی شاه‌عباس اول*، تهران ۱۳۳۹، ج ۳/۹۷-.

۶۶.

۹ و ۱۰. ۱۱۹۱. ددکی، آثار منظوم متن با ترجمه روسی تحت نظر براگینسکی ۱۹۶۳ قطعه شماره ۱. صفحه ۲۰. بوستان سعدی، باب چهارم در تواضع، حکایت چهارم. دیوان حافظ شیرازی، چاپ محمد قزوینی غزل شماره ۱۴۲ بیت نهم.

۱۲ و ۱۳. در مورد سمرقند رجوع شود به این حوقل ۳۷۲/ و درباره مرو مقایسه شود با بیرونی، *الآثار الباقیه* ۳۸۹. اسرارالتوحید، طبع استاد احمد بهمنیار/ ۴۵.

۱۴، ۱۵، ۱۶. مقایسه با همین کتاب بخش ۲. منتخبات ۲۱۴/ و مابعد.

۱۷. مخزن الاسرار، مقالات دهم-حکایت اول، چاپ وحید/ ۱۲۹.

18. Goethe *West-östlicher Divan: Noten und Abhandlungen* W. Goldmann Verlag/152

19. Bausani A. *Storia Della Letteratura Persiana* 1960/688 Seqq.

۲۰. مندرج در مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی (BSOAS) 1945. اکنون در بیست

مقاله مینودسکی (= IRANICA)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۶۳/۱۵۰-۱۲۰.

۲۱. فروزانفر، احوال و آثار شیخ عطار/ ۴-۳۲۲.

22. H. Ritter, *Das Meer Der Seele*/987-8.

۲۳، ۲۴، ۲۵. حدیقه، طبع مدرس رضوی/ ۸۰، ۱۸۵، ۴-۳۹۱، ۴۱۷. همان کتاب/ ۹۲. عطار، الهی‌نامه، مقاله سوم، حکایت سوم.

۲۶. دیوان عطار، طبع دکتر تقی تفضلی ۱۳۴۵/۹-۲۷۸.

27. Nicolson R. A., *Commentary on Mathnavi*, Index.

۲۸. مثنوی معنوی، طبع نیکلسون، ج ۱، بیت ۳۲۵.

۲۹. افلاکی، مناقب العارفین با تصحیحات تحسین یازجی/ ۳-۵۹۱ و ۶۱۱-۶۱۰، مع هذا

مقایسه شود با *فیه مافیه*، طبع فروزانفر/ ۱۲۴.

کتابنامه*

- آثار الباقیه عن القرون الخالیه، تصنیف ابوریحان البیرونی، طبع لایپزیک ۱۹۲۳.
- از سعدی تا جاسی، قادیخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ج ۳، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران ۱۹۴۸.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور میهنی، با اهتمام احمد بهمنیار، طهران ۱۳۱۳ ش.
- اسرار نامه، گفتار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با تصحیح و تعلیمات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین، تهران ۱۳۳۸ ش.
- امثال و حکم، تألیف علامه علی اکبر دهخدا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- امیرکبیر و ایران، تألیف فریدون آدمیت، تهران ۱۳۳۴ ش.
- انس القائین، تألیف شیخ احمد جام (ژنده پیل)، به اهتمام دکتر علی فاضل، تهران ۱۳۵۰.
- برهان قاطع، تألیف محمد حسین برهان تبریزی، تصحیح دکتر معین باحاشی که در کتاب حاضر از متن آن با علامت اختصاری ب و از حواشی به عنوان اختصاری ح بیاد شده است پنج مجلد، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲ ش.
- بیان الادیان، تألیف ابوالعالی الحسینی العلوی، به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲ ش.
- تاج العروس فی شرح جواهر القاموس، تألیف مرتضی الزبیدی، طبع مهر ۷- ۱۳۰۶ ق = المآج.
- التاریخ النسطوری، مجهول المؤلف، طبع پاریس، سنه ۱۹۰۷.
- قادیخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ ش.
- قادیخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ج ۳ از سعدی تا جاسی، ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۹۴۸.
- قادیخ الامم والملوک، محمد بن جریر طبری، طبع لیدن، ۱۶ مجلد ۱۹۱۰-۱۸۷۶.
- قادیخ الیعقوبی، تألیف احمد بن ابی یعقوب المعروف بابن واضح الاخباری، سه مجلد طبع نجف ۱۳۵۸ ق.
- *. برای مشخصات کتابهایی که درین کتابنامه نهامده است رجوع شود به متن و یادداشتها. کتب فهرست و بعضی دیگر از آثار مشهور هم به علت تداول یا انحصار چاپ به یک مورد، محل رجوع نشده است.

تاریخ ایرانیان و عربها از نولدکه- طبری، ترجمه دکتر عباس زریاب، تهران ۱۳۵۸ ش.
تاریخ بلعمی، تألیف، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح
ملک الشعراء بهار به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱ ش.

تاریخ دوا بطایران و ادوپا در دوده صفویه، تألیف نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۱۶.
تاریخ مردم ایران ایران، قبل از اسلام، نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ۱۳۶۴ ش.
تاریخ نصاری العراق، ابواسحق رفاثیل، بغداد، ۱۹۴۸.

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرضی بن داعی حسنی رازی، به تصحیح عباس
اقبال تهران، ۱۳۱۳ ش.

ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش.
ترسایه خاقانی، شرح مینورسکی، با ترجمه و تعلیقات از عبدالحسین زرین کوب، فرهنگ ایران-
زمین ۱۳۳۲- خاقانی و آندرونیکوس-.

التصفيه فی احوال المتصوفه، تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصورین اردشیر العبادی به تصحیح
دکتر غلامحسین یوسفی ۱۳۴۷.

تعلیقات بر ترجمه رساله مینورسکی، ذیل رساله مزبور- ت. رجوع شود به: خاقانی
و آندرونیکوس-.

تفسر ابوالفتوح - رک، روح الجنان.

تفسیر روح الجنان و روح الجنان، تصنیف شیخ ابی الفتوح الرازی، با رساله ای در ترجمه حال
مصنف از محمد قزوینی، مجلد طبع افست. قم ۱۴۰۴.

التفهيم لاوائل صناعة التنجيم، ابوریحان بیرونی متن فارسی به تصحیح جلال همائی، تهران
۱۳۱۸ ش.

الفنیه والاشراف، تألیف ابوالحسن مسعودی، طبع مصر ۱۳۵۷ ق.

جزیه در اسلام، تألیف دانیل دینت، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تبریز ۱۳۴۰ ش.

جوامع الحکایات و لواجم الروایات، تألیف محمد عوفی نسخه عکسی کتابخانه مجلس.

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تألیف غیاث الدین بن همام الدین محمدالحسینی مشهور به
خواندمیر، چهار مجلد، طبع خیام، تهران ۱۳۳۰-۳.

حذیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، از گفتار ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی، به جمع و
تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹ ش.

خاقانی و آندرونیکوس کوهنومی، ترجمه رساله مینورسکی در شرح قصیده ترسایه خاقانی. در
بعضی مواضع این کتاب از آن به علامت اختصاری رم یاد شده است به اضافه تعلیمات
مترجم که در اینجا از آن به علامت اختصاری ت ت یاده شده است، طبع فرهنگ ایران زمین

۱۳۳۲.

دون آوان ایرانی، تألیف اروج بیک بیات، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۳۸.

دیوان اشعار حکیم فاضل بن خسرو قبادیانی، به اهتمام سید نصرالله تقوی و مجتبی میزوی باتعلیقات
علی اکبر دهخدا و با مقدمه سیدحسن تقی زاده، تهران ۱۳۰۴-۷.

- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۶.
- دیوان شمس و دیوان کبیر، رجوع شود به کلیات شمس.
- رساله به نثر، منسوب به ناصر خسرو قبادیانی در جواب نودویک سؤال، ذیل دیوان ناصر خسرو طبع تقوی و مینوی تهران طبع عکسی ۱۳۳۵ ش.
- رساله فلسفی منسوب به ناصر خسرو، ضمیمه دیوان ناصر خسرو رک: دیوان اشعار ناصر خسرو. روضة الصفاء فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، نسخه خطی، همچنین طبع لکهنو، ۷ مجلد، ۱۳۳۲ هـ ق.
- زندگانی شاه عباس، تألیف نصرالله فلسفی، ۵ جلد، تهران ۱۳۳۲-۴۱.
- مردمینهای خلافت شرقی، تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷.
- سیرت رسول الله مشهور به سیره النبی ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه بامقدمه و تصحیح دکتر اصغر مهدوی، ۲ مجلد تهران ۱۳۵۹-۶۰.
- سیف الامه و برهان الجملة تألیف ملا احمد نراقی، ۱۳۳۰.
- شرح تعرف، از ابراهیم المستملی البخاری بر کتاب التعرف کلاباذی، طبع هند ۳۰-۱۳۲۸ ق.
- شرفنامه نظامی، گنجوی به اهتمام وحید دستگردی طبع تهران ۱۳۱۶.
- شرح قیصری: شرح فصوص الحکم، تألیف داود بن محمود القیصری، طبع افست از روی چاپ سنگی ۱۲۹۹ ق، تهران ۱۳۶۳ ش.
- شعراء النصرانیة، تألیف الاب لويس شیخو ۳ مجلد، بیروت ۱۸۹۰.
- عبرالماشقين، تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه هنری کرین، محمد معین، تهران/ طبع دوم ۱۳۶۶.
- عرایس المجالس فی قصص الانبیاء، تألیف ابی اسحق احمد بن محمد الثعلبی، قاهره ۱۳۲۴، طبع بیروت (با عنوان: قصص الانبیاء المسمی بعرایس المجالس، ۱۹۸۱).
- فیه مافیة، اثر گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور به سولوی، به تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، طهران ۱۳۳۰ ش.
- القاموس، تألیف فیروز آبادی، طبع کلکته ۳۲-۱۳۳۰.
- قاموس کتاب مقدس، تألیف هاکس امریکائی، طبع بیروت.
- قصص الانبیاء، تألیف ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف النیشابوری، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۰ ش.
- الکامل فی التاریخ، تألیف عزالدین ابن الاثیر جزری، ۹ مجلد، مصر ۱۳۴۸ ق.
- کتاب الاغانی، تألیف ابوالفرج اصفهانی، ۲۵ مجلد، طبع مصر ۱۳۲۲-۳.
- کتاب التاج فی اخلاق الملوک، منسوب به جاحظ، مهر ۱۳۲۲.
- کتاب صوة الارض، تألیف ابن حوقل، طبع ایدن، سنه ۱۹۳۹.
- کتاب الفهرست للندیم، (-ابن ندیم الوراق) طبع رضا تجدد، تهران ۱۹۷۳.
- کتاب الانسان الکامل، تصنیف عزیزالدین نسفی با تصحیح و مقدمه ماریژان لوله، تهران ۱۳۴۱.

- کشف الاسرار و عدة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تألیف ابوالفضل رشیدالدین- المیبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۰ مجلد، تهران ۱۳۳۱-۹.
- کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، تألیف حاجی خلیفه، طبع فلوگل در ۷ مجلد، لایپزیک ۵۸-۱۸۳۵.
- کشف المحجوب، تألیف علی بن عثمان هجویری، تصحیح والتین ژوکوفسکی، طبع افست، به اهتمام محمد عباسی، تهران ۱۳۳۶ ش.
- کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۵ ش.
- کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی، متخلص به عراقی بالمعات، به کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۶.
- کیمیای سعادت، تصنیف امام حجة الاسلام زین الدین ابوحامد محمد غزالی، به کوشش احمد آرام، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۲.
- گاه شمادی در ایران، تألیف سیدحسن تقی زاده، تهران ۱۳۱۶.
- گزیده مقالات تحقیقی، تألیف و و. بارتولد ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
- گلستان سعدی، به تصحیح میرزا عبدالعظیم خان قریب گرگانی، تهران ۱۳۱۴.
- لسان العرب، تألیف ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن المنظور الافریقی المصری، ۱۵ مجلد بیروت ۱۳۷۶ ق.
- لغت فرس، تألیف علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹ ش.
- مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.
- مانی و دین او، دو خطابه از سیدحسن تقی زاده به انضمام متون عربی و فارسی، بکوشش احمد افشار شیرازی، تهران ۱۳۳۵ ش.
- مجموع التواریخ و القصص، مجهول المؤلف، به تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.
- مغزن الاسرار، حکیم نظامی گنجه‌ای، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ سوم ۱۳۳۴ ش.
- مرصاد العباد، تألیف نجم الدین رازی معروف به دایه، به اهتمام دکتر محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۵۲.
- مروج الذهب و معادن الجوهر فی التاریخ، تألیف العلامة الامام ابی الحسن علی بن الحسین المسعودی الشافعی، دوجزو، مصر ۱۳۴۶ ق.
- مشارك الدادری، شرح تائیه ابن فارض سعیدالدین فرغانی، به اهتمام سیدجلال آشتیانی، مشهد ۱۳۵۷.
- المصباح فی التصوف، تألیف سعدالدین حمویه، با مقدسه و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۲.
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تألیف عزالدین محمود علی کاشانی، به تصحیح جلال الدین همائی، تهران ۱۳۲۵ ش.
- معجم البلدان، للشیخ الاسام ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الروسی البغدادی، پنج مجلد، طبع دار صادر، بیروت ۱۹۷۹.

- مقالات شمس، گفتار مولانا شمس‌الدین محمد بن ملک‌داد تبریزی با تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس (عماد) تهران ۱۳۴۹.
- مکاتیب، عبدالله قطب بن محیی، چاپ دوم، انتشارات خائقه احمدی، چاپخانه دانشگاه ۱۳۵۶.
- الملل والنحل، تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ترجمه افضل‌الدین صدر ترکیه اصفهانی به تصحیح و تحشیه سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۳۵ ش.
- مناقب الصوفیه، تصنیف قطب‌الدین ابوالمظفر منصور العبادی المروزی، با مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل‌هروی، تهران ۱۳۶۳ ش.
- المنتخب الجلیل من تخیل من حرف الانجیل، تألیف الشیخ ابوالفضل السعودی المالکی، طبع لیدن ۱۸۹۰.
- نامه تنسر به گشنسب، به تصحیح مینوی، طبع جدید ۱۳۵۴.
- النصرانیة و آدابها بین عرب الجاهلیة، تألیف اب‌لویس شیخو، بیروت ۱۹۰۲.
- نفخة الروح و تحفة المفتوح، تألیف مؤید‌الدین جندی، با تصحیح و تعلیق نجیب مایل‌هروی، ۱۳۶۲.
- نود و زفامه، (منسوب) به حکیم عمر خیام، با مقدمه و حواشی سجتی مینوی، تهران ۱۳۱۲ ش.
- Arnold Th. *Preaching of Islam* 1913.
- Bauer *Encyclopedia of Biblical Theology* 1970.
- Bouquet A, C. *Comparative Religion* P. B. London 1958.
- Braun. O. *Ausgewählte Akten Persischen Märtyrer*, Kämpden 1915.
- Challaye. F. *Petite Histoire des Grandes Religions* Paris 1947.
- Cheikho. L. *le Christianisme dans L'Arabie avant L'Islam* 1919.
- Couchaud. P. L., *Jesus le Fieu sait homme*, Paris 1937.
- Cross - Livingston, *The Oxford Dictionary of the Chrisian Church*.
- Eliade M. (ed.) *Encyclopedia of Religion*., 16 vols, 1987.
- Eliade M. *Histoire des Croyances et des idees Religieuses*, Paris 1981.
- Graf, T. *Die Kapuziener* Freiburg 1957.
- Hayek M. *Le Christ de l'Islam*. Paris, 1959.
- Henri Charles s. J. *Christianisme des Arabes nomades aux alentours de l,Hegie* Paris 1936.
- Hirschberg., *Judische und Christliche Lehren in Vor - und frühislamischer Arabien*, Kracow 1939.
- Hoffmann G. *Auszüge aus Syrischen Akten Persischen Martyren*. Leipzig 1880.
- Jeffery A. *Foreign Vocabulary of the Quran*, Baroda 1938.
- Knœe, J. *Marcion and the New Testament*, Chicago 1942.
- Labourt J. *Le Christianisme dans l'Empire Perse Sous la dynastie Sassanide* Paris 1904.

- Lammens, *Les Chretiens à la Mecque*. BIFAO 1918.
- Laurent, J., L, *Armenie entre Byzance et Islam depuis la Conquete arabe Jusqu'a 888* Paris 1919.
- Leon _ Dufour (ed) *Vocabulaire de Theologie Biblique*, Paris 1962.
- Margoliouth' *The Early Devreloprment of Mohammedanism*, 1914.
- Masson., D. *Le Coram et la Rèvelation Judeo-Chretienne*. Paris 1950.
- O., Connor. F. D. (ed.) *The Dogma of the immaculate Conception* 1958.
- Reinach' S. *Orpheus*, Paris 1928.
- Tor Andrae *Der Ursqsung des Islam Und das Christentum* 1926.
- Tor Andrae, *Les Origines de l'islam et le Christianisme* Traduit de L' allemand Par Jules Raehe, Paris 1955.
- Trition A. T. *The Caliphhs and thseir Non_Muslm subjects* 1930.
- Wagram W. A. *The Assyrians and thair Neighbours* 1922.
- Waterfield R. E. *Christians in Persia*, London 1973.
- Wink W. John *The Bptist in the Gospel Tradition* 1968.

فهرست عام

- | | |
|---|-----------------------------------|
| آباد کلیسا ۱۸ | آکادمی نصیبین ۶۷ |
| آباقاخان ۸۵ | آگه شیرازی ۱۲۸، ۱۲۹ |
| آب چاه نصرانی ۱۳۹ | آلایش های مصقل صفا ۱۵۹ |
| آبستن از یاد ۱۰۳ | آل بویه ۷۶ |
| آبستنی بدون آرایش ۱۴۴ | آل عمران ۲۵۳ |
| آبستنی مریم ۱۰۲ | آلفرد لواز ۵۳، ۵۴ |
| آبل رموزا ۸۴ | ۶۶ |
| آب مریم ۲۳۴ | آنتونی شرلی ۲۹۹ |
| آپوکریفا (آپوکریف) ۱۷، ۳۰، ۹۶، ۱۶۴ | آنتونیودوگوا ۸۹ |
| آثار الباقیه (الاثارالباقیه) ۱۸، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۶۵، ۲۹۵ | آوه ۶۰ |
| آدم ۲۲۰ | آیین مغان ۷۱ |
| آذربایجان ۱۳، ۹۴، ۱۴۵ | آیینة حق نما ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۰۰ |
| آرنولد ۱۲ | اب ۲۳۲ (وابن وروح القدس) ۳۰۴، ۲۵۷ |
| آستین مریم ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰ | اباقاخان ۸۶ |
| ۲۳۶، ۲۹۱ | ابجد خوانی عیسی ۲۳۴ |
| آسوری (= جیلو) ۹۵ | ابراهیم ۳۶ |
| آسوریان ۱۴۷ | اب ژروم گزاویه ۱۵۸ |
| آسوریهای ارومیه ۱۵۰ | ابلیس ۲۹ |
| آسیای صغیر ۶۶، ۸۳ | ابن ۲۳۲ |
| آسیه، ۱۲۳ | ابن اثیر ۷۷ |
| آقا پطرس ۱۵۰ | ابن الاثیر ۷۶ |

- ابن السکیت ۲۳۶
 ابن الفرات ۷۵
 ابن الله ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۳۵
 ابن الندیم ۷۹
 ابن تیمیه ۱۵۷
 ابن جوزی ۱۱۷
 ابن حارثه علقمه ۱۹۲
 ابن حوقل ۷۹، ۸۰
 ابن سعد ۲۳۶
 ابن سیده ۲۶۳
 ابن شهاب ۲۵
 ابن عبری ۱۶
 ابن عیینده ۷۴
 ابن عربی ۳۳، ۲۸۱
 ابن قفطی ۲۷۹
 ابن قیم جوزیه ۱۵۷
 ابن هشام ۱۷
 ابن یاسین ۲۲۳
 ابن یمین (فریودی) ۱۳۱، ۱۳۶
 ابوالبقاء صاحب کتاب التجیل ۱۵۳
 ابوالفتوح (رازی) ۲۱۲، ۲۴۶
 ابوالفرج اصفهانی ۲۵۵
 ابوالقاسم بلخی ۱۹
 ابوالمظفر ابیوردی ۲۹۸
 ابوبکر ۲۴۰
 ابوریحان بیرونی ۲۹۵
 ابوسعید ۸۶
 ابوسعید الخدری ۲۶
 ابوطالب (مکی) ۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰
 ابوعیسی وراق ۱۹
 ابوهریره ۱۵، ۲۶، ۱۸۰
 ابی الفضل الملکی ۱۵۷
 ابی نعیم اصفهانی ۲۸
 اتابک میرزا علی اصغر خان صدراعظم ۹۳
 اجمیادزین (اوجمیادزین) ۱۴۶، ۱۴۷
 احمد بن زین العابدین علوی ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 احوال و اشعار رودکی ۱۰۰
 احیاء علوم الدین ۱۹، ۱۶
 اخوان الصفا (رسائل) ۱۹
 اخلل ۱۰۲
 ادبیات مسیحی اولی ۴۸
 ادیس ۲۶، ۳۵، ۱۹۶
 ادسا (=رها) ۶۶، ۱۴۷
 ادیب پیشاوری ۱۳۷، ۱۳۸
 ادیب صابر ۱۳۸
 ارامنه، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۴۵
 ارامنه اصفهان ۱۳، ۹۳، ۹۵، ۱۲۲
 اربل ۶۱، ۶۲
 ارتودوکس ۲۳۶، ۲۸۸، ۲۹۵
 اردشیر ۲۱۹
 اردن ۲۴۵، ۲۸۷
 اردن (رود) ۱۰۳
 ارسطو ۶۸، ۱۲۶
 ارشاد الحظیلین ۱۵۹
 ارغین ۲۳۵
 ارغنون ۲۳۵
 ارغون ۸۶
 ارسترنان ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۵
 ارمن ۲۳۵
 ارمنستان بین ایران و بیزانس ۱۴
 ارمنی ۹۲، ۱۱۰، ۱۲۶
 ارنیه ۲۳۵
 اروج بیگ ۱۴۵، ۲۹۹
 اروک خاتون ۸۶
 ازالة الوساوس (والاوهام) ۱۶۱، ۳۰۰
 ازالة الاوهام ۳۰۰
 استافورد ۱۳
 استین روبرت ۴۸
 اسحق بزرگ ۱۴۶، ۲۳۶
 اسد الغابه ۲۴۰

- اسرارنامه ۲۵۹
اسرافیل ۳۷، ۱۷۴
اسطریقوس ۲۶۵
اسقف ۳۱، ۶۴، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۳۷
اسقف سلطانیه ۸۸، ۱۴۳
اسکندر ۱۸۲، ۲۱۴
اسکندرنامه نظامی ۱۱۰، ۲۹۸، ۳۰۲
اسکندریه ۳۱، ۲۴۲، ۲۸۲
اسمعیل بن احمد ۸۰
اسمعیل صفوی (شاه) ۸۸
اشپرنگر ۱۷
اشپولر، برتولد ۱۳، ۱۴
اشتراوس ۱۶۳
اشراق اصفهانی ۱۲۷، ۱۲۹
اشعة اللمعات ۲۹۰
اشعیا ۵۸، ۵۹
اشکانی ۶۲
اشکانیان ۱۳، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۴۲
اصحاب السبت ۱۸۷
اصحاب کهف ۱۷۹
اصفهان ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۷۷، ۱۴۴
اعجاز عیسی ۱۱۴
اعجاز مسیحا ۹۷
اعشی ۱۰۲
اعمال رسولان ۱۸، ۳۱، ۴۷، ۵۳، ۶۰، ۱۴۱
۲۹۴
اعمال شهیدان سریانی ۶۹
اغانی ۲۸۸
اغریباس ۲۸۶
افرعت ۶۹
افسس (-افسوس) ۵۰، ۵۳، ۲۴۱، ۲۹۶
افسون مسیحا ۱۰۶، ۱۱۴
افشاریان ۱۲۲
افعال الحواریه ۱۹
افلاطون ۲۳۵
- اقانیم ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۵
اقانیم ثلاثه ۲۰۷، ۲۴۶
اقانیم ثلاثه آلهیه ۲۵۷
اقبالنامه ۱۱۲
اقنوم ۱۹۶، ۲۳۷
اقنوم اب ۱۹۶
اقنوم ابن ۱۹۶
اقنوم اول (-پدر) ۲۴۳
اقنوم حیات ۲۰۶، ۲۳۷
اقنوم روح القدس ۱۹۶
اقنوم سوم ۲۵۷
اقنوم علم ۲۰۶، ۲۳۷
اقنوم وجود ۲۳۷
اکبر امپراطور هند ۹۰
اکلیون ۲۳۷
اکوست امپراطور ۳۶، ۴۹
اکوستن ها ۳۰۰
اکوستینیان ۱۴۳
الب ارسلان ۳۰۲
الجایتو ۸۶
الیاس ۳۵، ۱۹۶
الیصابات ۲۵۸، ۲۸۲
ام الصبیان ۲۶۷
امثال وحکم ۱۳۵
امروالقیس ۲۸۸
امیر خسرو دهلوی ۱۳۰
امیر کبیر میرزا تقی خان ۹۳
امیر معزی ۲۰۱
امیه بن ابی الصلت ۱۷
اناجیل ۲۹
اناجیل اربعه ۱۸
اناجیل چهارگانه ۸۷
اناجیل متحد المضمون ۵۰، ۵۱
انجیل ۴۹، ۱۰۴، ۱۲۰
انجیل برنابا ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

بابل ۱۷۹، ۱۸۸	انجیل توماس ۲۱
باتونیان ۸۳، ۸۴	انجیل صباوت ۱۷، ۲۱، ۲۷۱
باجگیران ۳۹	انجیل لوقا ۹۹
بادعیسی ۱۱۲	انجیل مانی ۱۸
باد مسیح ۱۰۱، ۱۰۵، ۲۳۹	انجیل متی ۵۱
باد مسیحا ۱۰۶، ۲۳۹	انجیل مرقیون ۵۲
باد مسیحایی ۱۲۳	اندریاس ۳۹
بار تولد، و ۱۳	انس التابین ۱۸۸
بام مسیح ۱۰۵، ۲۳۹	الانسان الکامل ۲۰۳
بت پرستی و مسیحیت کنونی ۱۶۲	انطاکیه ۱۶، ۳۱، ۸۰، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹
بت ترسا ۹۷	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱
بحرالمیت، طومارهای ۱۴	انفاس عیسی ۲۳۸
بحیرا ۲۳۹	انفاس عیسوی ۱۲۵، ۱۳۴
بحیره الموت ۲۳۹	انگلیون ۱۰۸، ۱۲۴، ۲۳۸
بختیشوع ۱۵	انوشزاد ۷۱، ۷۲
بخور مریم ۱۴۰	انوشکزاد ۷۱، ۷۲
برادران پولو ۱۴۲	انوشیروان ۲۱۵
برادران دریوزه گر ۱۴۴	انوری (ایبوردی) ۱۰۹، ۲۸۳
برتولما ۴۰	اوانگلیون ۱۶
بردیمان ۱۸، ۱۵۱	اوحدی (مراغه‌ای) ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۶
برصوما ۶۸	۱۳۷، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۹۰
برصوما اسقف ۷۱	اورشلیم ۱۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۶۰، ۶۱
برقلیطوس ← فارقلیط ۱۷	۶۴، ۱۵۴، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۹۳
برکه خان چنگیزی ۱۵۷	اورفا ۶۶
برنابا (برناباس) ۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	اورمیه ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۴۹، ۱۵۰
۱۶۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۱	اوریجن ۲۷۲
برنس ۲۲۳، ۲۴۱	اوزن حسن ۸۸
برهان مسیح ۱۳۳	اولوالعزم ۳۳، ۲۰۳
بره آسمانی ۵۷	اهل ذمه ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۴
برهمنان ۹۷	اهل کتاب ۲۳، ۲۶، ۷۳
بزه گر ۷۰	اهواز ۷۲
بطریرک ۲۴۱، ۲۴۶	ایسا غوجی ۶۸
بطریق ۳۱، ۱۸۲، ۲۴۱، ۲۴۲	ایشوع ۱۷۸
بعقوبا ۱۵۰	ایلخانان ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۴۳، ۲۹۹

- بعلبك ۲۷۳
 بغداد ۷۵، ۷۶، ۱۱۷، ۱۸۲، ۲۴۶
 بلاذری ۷۴
 بلال ۲۴۰
 بلعمی ۲۹، ۳۰
 بلوشه ۹۱
 بنسون ۱۴۹
 بنطیقسطی ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱
 بنی اسرائیل ۲۲، ۳۰، ۵۸
 بنی امیه ۷۵
 بنی عباس ۷۵
 بودا، آئین ~ ۶۲
 بودائی ۸۶
 بوزنطیا ۲۴۱، ۲۶۵
 بوستان سعدی ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۰
 ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۰، ۳۰۱
 بولس ۳۱
 بونا و اتور مال والیا ۱۵۸
 بهاء الدین محمد ۱۵۹
 بهائی عاملی ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳
 بهرام چوبینه ۲۱۷
 بیابان یهودیه ۲۹۳
 بیان الادیان ۱۸۱، ۲۳۷، ۲۹۸
 بیان الحق والهدی ۱۶۲
 بیت اللحم (بیت لحم) ۳۶، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۲۴۲
 بیت الله ۲۲۳
 بیت المعمور (بیت معمور) ۲۹، ۳۱، ۱۸۸
 ۲۴۲، ۲۴۵
 بیت المقدس ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۰۶، ۶۰
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷
 ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۳
 ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۸۱، ۳۸۸
 بیت النصری ۲۹۳
 بیت عینا ۲۶۶
 بیرونی ۱۸، ۷۹، ۲۸۷، ۲۹۵
 بیزانس ۶۵، ۷۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۸۷
 بیضاوی ۱۶، ۲۲
 بین النهرین ۸۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۸۸
 پاپ ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۲۴۳
 پاپا ۲۴۳
 پاپ اینرسان ۱۴۲
 پاپ اینوسنت چهارم ۸۲
 پاپ جان بیست و دوم ۱۴۳
 پاپ کلمنت هشتم ۸۹
 پاپ گلاسیوس ۱۶۳
 پادری انگلیسی ۹۴
 پادری بریو ۱۵۷
 پاراکلیتوس ۲۷۲
 پارتی ها ۶۵
 پاسکال کشیش ۹۵، ۲۶۰
 پانتائوس قدیس ۱۴۱
 پرتغال ۸۹
 پروتستان ۱۴۵، ۴۹
 پروتستانها ۱۴۹
 پسرانسان ۴۴، ۵۸
 پطرس ۱۸، ۴۲، ۵۰، ۵۴، ۲۸۱، ۲۷۱
 ~ (قدیس) ۱۴۱
 پطروس گیلانتس ۹۱
 پلین اصغر ۵۶
 پنجاهه ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱
 پنجه مریم ۱۲۴، ۲۴۴
 پنطیوس پیلطس ۴۳ (پونطوس پیلطس)
 ۵۰۶، ۵۵
 پوردخت عمران ۱۰۴
 پولاک (یا کوب، ادوارد) ۹۴
 پولس ۱۸، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۴۱
 ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۸، ۲۵۲، ۲۷۷

- ۲۸۶
 ترسا ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۲۴۴
 ترسا بچه ۱۱۸، ۲۲۸، ۲۲۹
 ترسانی ۱۲۶
 ترسانیه ۲۲۲، ۳۰۲
 ترکستان ۷۶، ۷۹، ۱۴۸، ۸۰
 ترکمانچای ۹۲
 ترمذی (حکیم) ۲۸
 التصفیه ۲۶۱، ۲۸۵
 تعمید ۳۷، ۴۵، ۲۴۵
 تفسیر ابوالفتح ۲۵۰، ۱۹۲
 تفسیر طبری ۲۴۶، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۲
 تقی زاده ۲۷۹
 تنگلوша ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۷۷، ۲۷۹
 توتونچی، شیخ حسین ۱۶۱
 تورات ۳۸، ۲۵۸، ۲۸۲
 تورسل، ژوزف ۴۶
 توماس ۱۸، ۶۱، ۱۸۸
 تهران ۹۵
 تیر ۵۶
 تیرداد—تیریدات دوم
 تیریدات دوم ۱۴۵
 تیزدال ۱۶۰
 تیسفون ۷۱، ۶۴
 تیطس ۲۳۷
 تیموتاوس ۲۳۷
 تیمور ۸۷، ۸۸، ۱۴۳
 تیوکروس ۲۵۴، ۲۷۷
 ثالث ثلاثه ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۱، ۱۸۸
 ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۶
 ثعلبی ۱۶، ۲۵۸
- ۲۸۲، ۲۸۶
 پولتوس ۲۸۰
 پیرترسا ۱۲۶
 پیگولوسکایا ۱۲، ۶۸
 پیلاطس ۴۳
 تاج العروس، ۲۴، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۸۴
 تساج المآثر ۱۴۰
 تاریخ الحکماء ۲۷۹
 تاریخ بخارا ۷۹
 تاریخ بلعمی ۲۹، ۲۸
 تاریخ طبری ۱۸
 تاریخ عقاید وادیان ۴۷
 تاریخ قدیم یهود ۵۶
 تاریخ قوم اسرائیل ۴۷
 تاریخ یعقوبی ۱۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۶
 ۲۸۶
 تاسیت ۵۶
 تاشکند ۸۰
 تاورنیه ۹۰
 تبریز ۱۱۳
 تبصرة العوام ۳۱، ۲۹۶، ۲۹۸
 تثلیث ۱۰، ۱۹، ۲۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۳۰۴
 تحریف انجیل ۱۴۵
 تحفة الملوك غزالی ۲۹۸
 تحفة المؤمنین ۲۶۸
 التخیل ۱۵۷
 تذکره داود انطاکی ۲۶۷
 تراژان امپراطور ۵۶
 ترتولیان (ترتولین) ۵۲، ۱۶۵
 ترجمه بلعمی ۱۸
 ترجمه تفسیر طبری ۲۴۸، ۲۷۷، ۲۷۹

- ثلاث رسائل جاحظ ۱۵۶
- جمالی اردستانی ۱۲۶
- جندی شاپور ۷۱
- جنگهای صلیبی ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۹۸
- الجواب الصحيح ۱۵۷
- جوامع الحکایات ۱۹۸، ۳۱
- جواهر الاسرار ۲۴۳، ۲۶۷، (منتخب) ۲۹۰
- جوزجانی ۸۱، ۸۴
- جهانگیر (پادشاه) ۱۵۸
- چادر ترسا ۲۴۷
- چرخ چارمین وعیسی ۱۲۱
- چشمه معمودیه ۱۰۳
- چلیپا ۶۴، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۱۵
- ۲۴۷، ۲۶۴
- چلیپاخانه (کلیسا) ۲۴۸
- چنگک سریم ۲۴۸
- چنگیزخان ۸۱
- چهار انجیل ۱۶۳
- حاج محمدرضا همدانی ۱۶۰
- حاجی خلیفه ۱۵۶
- حافظ ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸
- ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۵
- ۲۸۶، ۳۰۱
- حامل بکر (=سریم) ۲۲۵
- حبسیه خاقانی ۲۷۳
- حبش ۲۴۸
- حبشه ۲۴۸
- حبیب السیر ۲۹-۲۱۲
- حبیب نجار ۱۹۹
- حدیقه الحقیقه ۱۰۸، ۳۰۳
- حدیقه سنائی ۲۲۰، ۳۰۱
- جاثلیق ۳۱، ۶۴، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۸۲، ۲۳۶
- ۲۴۶، ۲۴۷
- جاثلیق نسطوری ۷۱، ۱۴۸، ۱۴۹
- جاحظ ۱۵۶
- جالینوس ۲۶۷
- جام جم ۱۲۰
- جامه ترسا ۱۰۶، ۱۰۷
- جاسی ۲۸۵
- جان دمونتته کورونیو ۱۴۲
- جان سلطانیه ۱۴۳
- جبرائیل بن بختیشوع ۷۵
- جبرئیل ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷
- ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۸۴، ۲۹۱
- ۲۹۲، ۳۸۳
- جبرئیل خان ۹۳
- جبل کرمیل ۱۳۴
- جرجس سال ۱۶۱
- جرجیس ۲۴۰
- جریر ۲۴۱
- جزیه ۷۳، ۸۶
- جشن مریم ۱۱۰، ۲۴۷
- جفری ۲۴۸
- جلال الدین اکبر ۱۵۸
- جلال الدین خوارزمشاه ۸۵
- جلال الدین رومی ۳۰۳
- جلال الدین مولوی بلخی ۱۱۶
- جلفا ۸۹، ۹۵
- جلیل ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۰، ۱۸۸
- ۲۸۹
- جلیلی ۴۲
- جمال الدین ۱۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۶
- جمال الدین اصفهانی ۱۱۵

خدای نامه ۶۷	حسن بصری ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۶۱
خرادبرزین ۲۱۶	حسن غزنوی ۱۳۲
خراسان ۶۰، ۷۷، ۱۴۸	حسین قزوینی ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴
خردجال ۲۴۹	حکیم مؤمن ۲۶۸
خرعیسی ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۱۳۷	حکیمی طبیبی ۱۲۷
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	حلقه زنار ۱۶۰
خرمسیحا ۱۱۱	حلوان ۷۶
خسرواول ۶۸، ۷۱، ۷۲	حلیه الاولیاء ۲۸
خسرو پرویز ۴۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۱	حمص ۷۵
خسرو دوم ۶۸، ۷۲	حمل عیسی ۱۳۷
خسرو دهلوی (امیر) ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۹	حمیری ۱۲
خسرو و شیرین ۲۶۹	حنین بن اسحق ۷۵
خضر ۳۵	حواری ۱۰۳، ۱۱۳، ۲۴۸، ۲۴۹
خطائیان ۸۰	حواریان ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۸
خط ترسا ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۲۲، ۲۶۱	۳، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۱۱۱
خلیل بن سعاده (دکتر) ۱۶۴	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸
خمسه نظامی ۱۱۰	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۸۰
خمسین ۱۵۱، ۲۴۴	حواریون ۱۷۵، ۲۴۸
خم عیسی ۱۳۹، ۲۵۱	حواریین ۱۲۵، ۱۷۷، ۲۰۸
خم لاجورد ۱۱۲	حیره ۷۴
خلاصه شرح تعرف ۲۶۱	حیفا ۱۴۴
خنب عیسی - خم عیسی	
خنده عیسی ۲۵۲	
خواجه عبدالله انصاری ۱۳۲، ۱۳۹	خاج ۲۲۹
خوان عیسی (-مآئده) ۲۴۹، ۲۵۲	خاقانی ۹، ۹۷، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۲
خورشید سواران ۲۵۲	۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳
خوزستان ۶۰	۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
خوی ۹۵	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱
	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۷
	۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸
دادیشوع ۱۵، ۷۱	۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲
دارالاسلام ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۵، ۳۰۴	خاقانی شروانی ۱۱۳، ۳۰۲
دارمستز ۲۷۶	خالد بن ولید ۷۴
دارمسیحا ۲۱۹	خالد بن یزید ۷۵
داعی الاسلام ۱۶۰	خاموشی مریم ۲۴۹

- دانته ۱۶۳
دانیال ۵۸
دجال ۱۶، ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳
دجال فعل ← دجال
دخت عمران (= مریم) ۱۳۸، ۱۲۴
دخویه ۲۹۴
دریای جلیل ۳۸
دسپنیا ۸۵
دسپنیا خاتون ۸۸
دشت مغان ۹۱
دعاة نصاری ۱۵۹
دعای عیسی ۱۰۱، ۲۵۳
دعوت عیسی ۱۰۷، ۲۵۳
دعوت مسیح ۲۵۳
دقوز خاتون ۸۵، ۸۶
دقیقی ۲۹۳
دل عیسی ۳۷
دم عیسوی ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۷
دم عیسی ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳
۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۴، ۲۵۳
۲۵۴
دم مسیح ۱۰۹، ۱۳۸
دم مسیحا ۱۰۶، ۱۱۴
دمناش ۱۵۲
دنج ۲۵۴، ۲۶۴
دوئوفیزیت ۲۸۹
دوزی ۲۷۵
دوسو ۱۲
دون خوان ایرانی ۱۴۵، ۲۹۹
دهخدا، علی اکبر ۱۳۵
دیاتسارون ۸۷، ۶۰
الديارات ۲۵۵
دیار بکر ۶۶، ۸۸، ۱۴۹، ۱۵۰
دیر ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
۱۲۹، ۱۳۰، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۵۵
- دیر چارمین فلک ۲۵۵
دیر راهب ۹۷
دیر عیسوی ۱۱۲، ۲۵۵
دیر مرتوما ۲۵۶
دیر مسیحا ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۵۵
دیکاپولیس ۳۸
دیلیم ۷۷
دینکرت ۹، ۱۳، ۲۹۸
دیوان شمس ۱۱۶، ۱۸۰، ۲۴۷، ۲۴۹
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳
۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۰
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱
دیوان خاقانی ۱۲۴
دیوان ناصر خسرو ۹۹، ۳۰۱
دیولافوا، مادام ۹۵
ذکران مرتوما ۲۵۶
ذوالقرنین ۱۷۰
رأس الجالوت ۱۹۷
رافعی نیشابوری ۱۳۰
راکب الحمار (= عیسی) ۲۵۰
رام برزین ۲۱۶
راهب ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳
۱۲۴، ۲۴۴، ۲۵۶
راهبان آگوستینی ۱۴۳
رخت عیسی ۱۳۷
الرد الجمیل ۱۵۶
رسالات مربوط به مناظرات ۱۶۱
رساله اثبات النبوه ۹۴
رساله الناصریه ۱۵۷
رساله برناباس ۱۶۴
رساله به تسالونیکیان ۵۷

- رساله به فیلیپیان ۱۵۷
 رساله به کورنتیان ۱۵۳
 رساله رد بر نصاری ۱۵۳
 رساله تیزدال ۳۰۰
 رساله عبرانیان ۱۶۵
 رساله فاندرا ۳۰۰
 رساله فی المناظره ۱۵۶-۷
 رساله فی رد علی النصاری ۱۵۶
 رساله مفتاح النبوه ۹۴
 رساله میرزا ابراهیم ۱۶۱
 رساله یوحنا ۲۵۴، ۲۵۲
 رشته عذرا ۲۵۶
 رشته سریم ۲۵۶، ۲۲۲
 رشید رضا، سید محمد ۱۶۴
 رشیدی سمرقندی ۹۹
 رضاقلی هدایت ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
 رضی آرتیمانی ۱۳۰
 رنان، ارنست ۱۶۳، ۴۶
 رنگرزی عیسی ۲۵۶
 رواق سلیمان ۱۵۴
 روبروک ویلیام ۲۴۲
 روح (-روح الله) ۲۲۰
 روح الامین ۲۲۸
 روح القدس ۲۲، ۳۴، ۳۷، ۴۵، ۸۶، ۹۹
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷
 ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۲۴
 ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۵۸
 روح القدس پیوند ۲۵۷
 روح الله ۳۰، ۳۴، ۱۱۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۵۷
 ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۸۳
 روح امین ۲۲۰
 روح حق (-روح الله) ۱۳۱
 روح قدسی ۱۱۶، ۱۱۹، ۲۳۲، ۲۵۸
- روح محض ۱۱۵
 روبروک ویلیام ۲۴۲
 روتشتین ۱۲
 روتنی ۸۳، ۸۴
 رودلف استادلر ۹۰
 رودکی (ابوعبدالله جعفر بن محمد) ۹۹، ۳۰۱
 روزبهان شیرازی ۱۳۲
 روزه سریم ۱۱۰، ۲۵۶، ۲۵۷
 روسیه ۹۲، ۹۳، ۹۴
 روشنائی ناسه ۱۳۶، ۳۰۱
 روضه الصفا ۲۸، ۳۰، ۲۰۷
 رومیه ۳۱، ۱۸۲
 رهبان ۱۰۷، ۱۱۲، ۲۵۸
 ریمون لول ۱۴۲
 ریواردشیر ۷۶
 زاخانو ۷۲
 زاده سریم ۲۲۰
 زردشت ۲۱۸
 زکریا ۲۸، ۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲
 ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۳۰، ۲۵۸
 زسخشری ۲۲
 زنجیر راهب ۲۶۰
 زنجیر مطران ۲۶۱
 زنار ۷۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵-۶، ۱۰۷، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۱۳۹، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۵۹
 ۲۶۰
 زنار بستن ۱۱۴
 زنار زلف ۹۷
 زنار ساغر ۲۶۰

- زنار کفر ۲۶۰
 زنار مخ ۱۶۰، ۱۱۸
 زنار هرقلی ۲۶۰
 زند واست (-زندواستا) ۲۱۵
 زندیان ۱۲۲
 زنون امپراطور ۶۷، ۱۴۷
 زوتنبرگ ۱۸
 زهد عیسی ۲۶۱
 زیدبن عمروبن نفیل ۱۷
 ژان تاده ۸۹
 ژان کشیش ← یوحنا کشیش
 ژروم گزاویه ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۰۰
 ژوزف تورمل ۳۷، ۴۶، ۵۳، ۵۵
 ژوستوس طبریه ۵۶
 ژوستی لین ۲۴۲
 ساسانیان ۱۳، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۱۴۲، ۱۴۷
 سالامیس ۲۴۱
 سالومون ریناک ۵۵
 سالومه ۴۴
 سامانیان ۸۰
 سام بن نوح ۳۰، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶
 ساسری ۱۸
 سالتاترزا ۱۴۴
 ساوه ۶۰
 سخن مسیحا ۱۰۵
 سرجان ملکم ۹۲، ۹۴، ۱۴۹
 سرجیوس ۲۳۹
 سرجان ملکم ۹۲، ۹۴، ۱۴۹
 سرجیوس ۲۳۹
 سردار حیدرقلی خان کابلی ۱۶۴
 سرکمب ۲۶۱، ۲۶۲
 سرکش ۲۶۱، ۲۶۲
 سرگوراولی ۹۴
 سرگیس ۲۶۱
 سریانی ۶۴، ۶۶
 سریانیان ۶۷
 سعدالدین حمویه ۲۷، ۳۵
 سعدالدین حموی جویی ۱۲۷
 سعدی ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۳۹
 سعید نفیسی ۹۹
 سفد ۷۷، ۷۹
 سفر پیدایش ۲۷۵
 سفر تکوین ۲۷۵
 سکوبا ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۶۲
 سلجوق ۸۰
 سلجوقیان ۸۰، ۲۲۲
 سلطانیه ۱۴۳
 سلماس ۹۲، ۹۳، ۹۵
 سلماس (ساوجی) ۱۴۰
 سلیمان ۳۹
 سلیمان بن عبدالملک ۷۵
 سمرقند ۷۹، ۸۰
 سم خر ۱۱۴
 سم خر مسیحا ۱۰۶
 سناباد ۸۷
 سنایی ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱
 ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
 ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۷
 ۲۹۶
 سنجر ۸۰، ۱۰۵
 سن فرانسواداسیز ۱۴۲
 سن لوئی ۱۴۲
 سهندین ۲۹۴، ۲۹۶
 سوئتون ۵۶
 سوزن عیسی ۱۲۲، ۱۳۷، ۲۲۲، ۲۶۲، ۲۶۳

- سورائی ۱۴۷
سوریه ۶۴، ۱۵۰، ۲۴۵، ۲۸۸
سه اقنوم ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۴
سیستان ۷۷
سیف اسفرنگ ۱۳۸
سیف الاله ۹۴
سیف المؤمنین ۱۵۹
سیه شب ترسائی ۱۰۴
سید حسین عرب باغی ۱۶۲
- شاپور دوم ۶۳، ۶۹
شاپور شاه ۲۱۴
شادی آبادی (شارح خاقانی) ۲۶۷
شاه بدخشانی ۱۳۲
شاهپور سوم ۷۰
شاه سلطان حسین صفوی ۹۰، ۱۵۹
شاه صفی ۹۰
شاه عباس ۸۹، ۹۰، ۱۵۷، ۲۹۹
شاهنامه فردوسی ۹، ۱۳، ۲۱۴، ۲۶۲، ۳۰۱
شبستری، شیخ ۳۴
شبلی ۱۸۱
شجره مریم ۲۴۰
شحنه چهار حصار ۲۶۳
شحنه خراسان ۲۱۹
شرح انجیل برنابا ۱۶۴
شرح تعرف ۱۷۹
شرح حماسه ۲۹۲
شرح قیصری ۱۸۱
شرح معموری غنایی ۲۶۷ ~ (بر دیوان-
خاقانی) ۲۶۵
شرف الدین علی یزدی ۸۱
شرفنامه ۱۱۲
شرف یزدی ۱۳۱
- شریعتمدار دامغانی ۱۶۲
شعرا والنصرانیه ۱۱
شقیق بلخی ۱۳۰
شکند گمانیک وچار ۹، ۱۳، ۱۵۲، ۲۹۸
شلیخا ۲۶۳
شمس الدین کرمائی ۱۳۰
شمعون ۱۸، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۱۷۶، ۱۷۷
۱۹۹، ۲۰۰، ~ (صفا) ۵۴، ۵۸، ۲۰۵
~ (= پطرس) ۳۹
شمعون ابرص ۴۱
شمعون اسقف ۶۲
شمعون برصباغی ۶۹
شمعون قانونی ۴۰
شمعون یهودا ۲۸
شماس ۱۸۲، ۲۱۴، ۲۴۶، ۲۶۳
شوشتر ۷۲
شورای کالسدون ۲۸۷، ۴۹۵
شورای کهنه ۴۲
شورای یهود ۴۴
شهاب الدین سهروردی ۱۳۲
شهدای ایران ۶۶
شهدای مسیح ۱۴۱
شهر براز ۶۴
شهرستانی ۲۸
شهرهای ایران ۱۳
شیخ آذری ۲۵۹
شیخ احمد شاهرودی ۱۶۱، ۳۰۰
شیخ بوسعید ۱۹۱
شیخ حسین تبریزی ۳۰۰
شیخ حیدر ۸۸
شیخ شبستری ۳۰۴
شیخ صنعان ۳۰۳
شیخو، ابلوئیس ۱۱
شیراز ۹۴، ۱۱۸

- شیروی ۲۱۸
 شیرویه ۲۱۹
 شیرین و خسرو ۱۱۰، ۳۰۲
- طارم چارم ۲۶۵ ~ (مسیحا) ۱۲۱
 طاطیانوس ۸۷
 طبرستان ۷۷
 طبری ۱۶، ۲۱۲، ۲۵۸، ۲۹۴
 طبله عیسی ۲۸۷
 طیب شیرازی ۱۲۹
 طرابوزان ۸۸
 طراز (= طلاس) ۸۰
 طرسیقوس ۲۲۳، ۲۶۵
 طریق الحیاة ۱۶۱
 طلاس ۸۰
 طغرل (سلجوقی) ۷۷
 طور سینا ۱۰۶
 طوس ۸۷، ۳۰۱
 طوبارهای بحرالمیت ۱۵۲
 طوماس قدیس ۱۴۷
 طیلسان ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۶۵
 ۲۶۶
 تیموس ۵۰
- ظل السلطان ۹۵
 ظهیر فاریابی ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۵۷
 ۲۷۰
- عازر ۳۸، ۲۶۶، ۲۸۶
 عبادیان ۲۶۴
 عباس میرزا ۱۶۰
 عباسیان ۱۴۸، ۲۲۲
 عبدالرحمن بن خالد ۷۵
 عبدالرحمن جامی ← جامی عبدالرحمن ۱۲۱
 عبدالرزاق صنعانی ۲۵
 عبدالرسولی (علی) ۱۱۳
- صائب ۱۲۱، ۱۳۱، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۳
 ۲۷۳، ۲۹۰
 صائبین حران ۱۴۸
 صبا ۲۷۴، ۲۷۶
 صباى کاشانی ۱۲۳
 صحیح بخاری ۲۵، ۲۶
 صحیح مسلم ۲۵، ۲۶
 الصراط المستقیم ۱۵۷
 صفائی نراقی ۱۲۹
 صفوی ۸۹، ۹۰، ۱۴۳
 صفویه ۹۴، ۹۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷
 صلیب ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۱۳۹، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۲
 صلیبی (جنگها) ۸۲
 صمصام خان ۹۳
 صواعق رحمن ۱۵۷
 صوفیه ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۹۶، ۹۷
 ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۲۵۲
 صوم العذارى ۲۶۴
 صوم چهل روزه ۲۴۳
 صوم مرت مریم ۲۶۵
 صوم مریم ۲۲۴، ۲۶۵
 صوم نصاری ۲۴۳
 صومعه ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۹
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۵۶
 صومعه قدسی ۱۳۱
- ضرب امثال ۳۹

- عبدالستار لاهوری ۱۵۸
 عبدالله بن عباس ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۵
 عبدالمسیح ۱۹۲
 عبد قیس ۲۴۰
 عبد یشوع ۱۵
 عبری ۲۳۹
 عبرالعاشقین ۱۹۵
 عثمانی‌ها ۸۹، ۹۰، ۲۹۹
 عذرا (=مریم) ۲۶۶
 عراق ۱۸۸
 عراقی همدانی ۱۳۲
 عزالدوله ۲۲۴
 عزت عیسی ۱۱۴
 عزیزالروم ۳۰۲
 عضدالدوله دیلمی ۷۶
 عطار (شیخ فریدالدین) ۱۱۶، ۱۳۹، ۲۲۶
 ۲۵۲، ۳۰۳
 عقل عیسوی ۱۴۰، ۲۶۶
 علاءالدین الختئی ۸۱
 علای ۲۵
 علیقلی جدیدالاسلام ۱۵۹
 علی نوری مازندرانی ۱۲۶
 عنصری حکیم ابوالقاسم ۱۰۱
 عماد کرمانی ۱۳۲
 عماره ۱۲۷، ۲۴۷
 عمران ۱۹۴
 عمران‌زاده (=مریم) ۲۲۸
 عمر بن خطاب ۷۳، ۷۴
 عمرو بن سعد ۱۷
 عوفی ۳۱
 عید مسیح ۲۵۸
 عیسوی‌آسا ۱۲۵
 عیسوی‌هش ۱۴۰، ۲۶۶، ۲۶۸
 عیسی بن زرعده، ابوعلی ۱۹
 عیسی جان ۲۶۹
 عیسی دلها ۲۶۹
 عیسی دم ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۶۹، ۲۷۰
 عیسی دهقان ۲۶۹
 عیسی دیرنشین ۱۲۸
 عیسی رنگرز ۱۱۴
 عیسی رهنشین ۲۷۰
 عیسی زای ۲۵۷
 عیسی زبان ۱۱۱
 عیسی زمان ۱۲۵
 عیسی شش‌ماهه ۲۷۰
 عیسی صبا ۲۷۱
 عیسی طیب ۱۲۳
 عیسی کده ۲۷۰
 عیسی نفس ۱۱۲، ۲۷۰، ۲۸۵
 عیسی نه‌ماهه ۲۷۰
 عیسی مریم ۱۲۴، ۱۳۲
 عیسی وار ۱۰۷
 عیسی و خم ۱۱۶
 عیسی و دریا ۲۷۱
 عیسی و زمین ۱۲۲
 عیسی و مرد کشته ۹۹
 عیسی و مهد ۱۲۳
 عیسی و یهود ۱۲۵
 عیسی هردرد ۲۷۰
 عیلام ۶۰
 غازان ۸۶، ۲۹۹
 غالب تهرانی ۱۳۱
 غزالی (ابوحامد) ۱۶، ۱۹، ۲۸، ۱۵۶
 غزالی مشهدی ۱۲۷
 غسانی ۱۲
 غسل تعمید ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۴۵، ۲۳۵
 غیار ۱۰۸، ۲۷۱

- فلایوس ژوزف ۵۶
فلسطین ۱۴۱، ۷۵، ۷۴، ۶۱، ۵۷، ۵۵، ۱۴۴، ۲۶۴، ۲۴۵، ۲۴۲، ۱۶۵، ۱۴۴
فلکی ۱۳۹
فن ربروک ویلهلم ۸۳
فولوس (-پولس) ۲۰۵
فیروزآبادی ۲۲
فیض روح ۱۲۵
فیض روح القدس ۱۳۸، ۲۸۵
فیلیپ اسپانیا ۸۹
فیلیس ۳۸
فیه ما فیه ۲۵۲، ۲۸۵
قآن مغول ۸۲
قآنی ۱۲۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۹
قائم مقام فراهانی ۱۶۰
قائم مقام میرزا بزرگ ۹۴
قاجار ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۲۲
قادر مازندرانی ۱۲۶
قادری هندوستانی ۱۳۰
قاسم تبریزی ۱۳۳
قاسوس ۲۲، ۲۶۴
قانون ۴۷
قباد ۶۸
قبطی ۱۶
قبيله ترسا (صليب) ۱۱۴، ۱۴۰، ۲۶۴
قوبیلای قآن ۱۴۲
قتاده ۱۹۵
قراخانیان ۸۰، ۸۱
قراخطایان ۸۰
قراقروم ۸۲
قرآن کریم ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۴۷، ۷۳، ۹۶، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۳۳، ۲۳۴
قارابی ۱۹
قارس ۷۸
قارقلیط ۱۷، ۱۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲
قاندور ۱۶۱
قانی اصفهانی ۱۲۹، ۱۳۱
قوانیا ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲
فتحعلیشاه ۱۵۹، ۱۶۰
قنده دجال ۱۴۰
قنوج البلدان ۷۴
فخرالاسلام، میرزا صادق ۱۶۲
فدائی لاهیجی ۱۲۶
فرانسوا داسیز ۱۴۴
فربرک ۲۷۲
فرخی سیستانی ۱۰۰، ۲۶۲، ۲۶۴
فردوسی ۷۲، ۱۴۰، ۳۰۱
فطوس (-فطروس، بطروس) ۱۷۸-۹
فروریوس ۶۸
فرقان ۱۰۴
فرق نصاری ۱۵۶
فرقه آگوستین (-آستین) ۸۹، ۱۴۳
فرقه دومینیکن ۱۴۳
فرقه فرانسیسکن ۱۴۴
فرقه کاپوسین ۱۴۳، ۱۴۴
فرقه کرمی ۱۴۳
فرنکل ۲۶۶
فرنک ۲۷۲
فرنک فلسطین ۲۹۸
فرهنگ ایران زمین ۱۱۳
فریسیان ۳۹، ۴۰
فسون مسیحا ۱۳۸
فصح ۳۷، ۴۱، ۲۴۴، ۲۷۳
فطرس ۱۸۸
فقر عیسوی ۹۸
فقر محمدی ۳۳، ۹۸

کاپوسین ها ۳۰۰	۲۳۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۶
کاتبان ۴۰	۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۶
کاتولیک ۲۴۶، ۲۴۳، ۱۴۵	قرقف ۲۷۳، ۲۲۴
کاتولیکوس ۱۴۶	قرمطی ۷۷
کارپینی ژان پلانوس ۸۴، ۸۳	قریه النصاری ۸۰
کالوژان ۸۸	قزوين ۹۲
کاسل خلخالی ۱۳۲	قسطای لوقا ۲۷۳، ۲۲۴
کام یشوع ۶۲، ۱۵	قسطابن لوقا ۱۰۴
کتاب الالبیه ۲۶۷	قسطنطین ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۲۲۴
کتاب التعرف ۱۷۹	قسطنطنیه ۳۱، ۷۱، ۱۸۲، ۲۴۱، ۲۹۱
کتاب السیره ۱۷	۲۹۴
کتاب اللوامع الربانیه ۱۵۹	قسيس ۱۰۷، ۱۸۲، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۷۴
کتاب تحجیل ۱۵۳	۲۷۵
کتاب خنوخ ۵۸	قسيسان ۱۵۹
الکتاب سیبویه ۲۴۳	قصص الانبياء ۱۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹
کتاب مقدس ۴۷، ۴۹	۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶
کتب قانونی ۵۴	قصيده ترسائيه ۱۱۳، ۲۶۱
کحل عیسی ۲۷۴	قصيده حبسيه ۱۱۳، ۲۷۳
کحل مسیحا ۲۷۴	قفقاز ۱۱۰
کرخای بیت سلوخ ۶۱	قلنسوه ۲۴۱
کرماپت ۱۴۶	قندیل ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۰
کرمانشاه ۱۶۴	۱۲۵، ۱۳۲
کرملی ۸۹	قندیل ترسا ۲۲۲، ۲۷۴
کرملی ها ۱۴۴، ۳۰۰	قندیل راهب ۲۷۴
کرملیه ۱۴۴	قندیل عیسی ۲۷۴
کروبی ۱۳۲	قیاصره روم ۶۵، ۱۰۵
کروبیان ۲۷۵	قیدافه ۲۱۴
کریس تنسن ۱۳، ۷۱	قیس ۱۰۴
الکسائی ۲۵۹	قیصر ۲۳، ۲۷، ۴۳، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۱۹
کسائی سوزی ۱۰۰، ۲۵۶، ۳۰۱	قیصر دیوجانس ۳۰۲
کشف الاسرار ۱۸۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳	قیصریه ۱۴۶
۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶	قیطاطوس ۲۱۲
کشف الظنون ۱۵۶، ۱۵۷	
کشف المحجوب ۱۸۰	
کشیش ۲۷۵	گاپادوکیه ۱۴۵، ۲۳۵

- کلیسای مداین ۷۷
 کلیسای ملکایی ۱۴۸، ۷۱
 کلیسای نسطوری ۱۴۸، ۷۹، ۷۱
 کلیسای یعقوبی ۸۵
 کلیسیا ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۶
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰
 کلیمت اسکندرانی ۱۴۱
 کلیات دیوان شمس ۱۱۷
 کلیم عمران ۱۱۵
 کمال اسمعیل ۲۵۸، ۱۱۵
 کمالی ۱۳۵
 کنتربوری، اسقف ۱۳
 کندی ۱۹
 کنشت ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۳
 ۱۴۰، ۲۳۰، ۲۷۶
 کنیسه ۲۷۶
 کوثر علیشاه ۱۶۰
 کوچیک خان ۸۱
 کوشود، دکتر پ، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۹
 کوه زیتون ۴۲
 کوهی شیرازی ۱۲۶
 کید هندی ۳۰۱
 کیلیکیه ۲۴۷
 کیمینای سعادت ۱۸۳، ۱۳۸، ۲۸
 گازری (حواریان) ۱۱۱
 گرجستان ۲۸۹، ۸۹
 گرجی ۸۳
 گرجی ها ۹۲، ۹۴
 گریبایدوف ۹۲، ۹۳
 گریگور ۱۴۶
 گریگور نوربخش ۲-۱۴۱، ۱۴۵، ۲۳۵
 گریگور مقدس ۱۳۶
 گریگوریان ۱۴۵
 کشیشان ۲۲۳
 کشیش پاسکال ۹۵
 کفا (صفاء، شمعون) ۵۷
 کف مریم ۲۷۵
 کلابادی ۱۷۹
 کلاویخو ۸۷
 کلدانی ها ۱۴۹
 کلکته ۱۶۱
 کلمه ۳۳، ۲۰۶، ۲۷۶، ۱۹۶
 کلمة الحضرة ۲۷۶
 کلیسا ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۲۳۲
 ۲۷۶
 کلیساهای شرقی ۶۳
 کلیسای ارامنه ۲۴۷
 کلیسای ارتودوکس ۱۴۷
 کلیسای ارمنستان ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۶
 کلیسای ارمنی ۲۸۹
 کلیسای انگلند ۱۴۹
 کلیسای اولیه روم ۲۸۶
 کلیسای ایران ۶۴
 کلیسای ایرانی ۶۹
 کلیسای پیزانس ۷۱، ۷۷
 کلیسای پرس تریان ۱۹۱
 کلیسای حبشی ۲۸۹
 کلیسای روم ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 کلیسای روم شرقی ۶۹
 کلیسای سوریه ۲۹۵
 کلیسای شرقی ۳۱
 کلیسای ططاوس ۹۵
 کلیسای غربی ۱۴۲
 کلیسای فرس ۱۴۸
 کلیسای قبرس ۲۴۱
 کلیسای قبطی ۲۸۹
 کلیسای کاتولیک ۴۹
 کلیسای کنتربوری ۱۴۹

لعل مسیحا ۲۷۷	گفتار مسیح ۱۱۴
لغت فرس اسدی ۹۹	گلستان سعدی ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۰، ۲۷۲
لوازی ← آلفرد لوازی ۵۳	۲۹۸
اللوامع الربانیه ۱۵۷، ۱۵۸	گلشن راز ۳۴
لوسا ووریچ ۱۴۵	گنجینه گنجوی ۱۱۲
لوشا ۲۴۶، ۲۷۷	گندم و مسیح ۱۰۵
لوقا ۱۶۵، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۹۳	گوتشمید ۱۲
لوقای نخستین ۵۱	گورخان ۸۰
لوگوس ۲۷۶	گورخانیاں ۸۱
لویی نهم ۸۲	گویایی مسیح ۱۰۲
لیتره ۵۴	گهواره عیسی ۲۷۶
لی، راس ۱۶۱	گیخاتو ۸۶، ۲۹۹
لیلی و مجنون ۱۱۲، ۲۶۸	گیلان ۶۲
	کیوک ۸۷ ~ (خان) ۸۳
مآخذ سریانی ۷۱	لئونیتوس ۱۴۵
مأسون (خلیفه) ۷۵۰	لاور ۶۰، ۶۳، ۶۴
ماتئو دباسی ۱۴۴	لازاروس ۲۶۶
مائده ۲۱، ۳۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰	لامنس ۱۱
۲۸۶	لانداور ۱۵
مارتا خاتون ۸۸	لانکتن استقن ۴۸
مارکوپولو ۱۴۲	لاوی ۵۰
مارگولیوٹ ۱۲	لاهور ۲۷۷
ماسرجویه ۷۵	لاهور و ناموت ۲۷۷، ۲۹۱
مانی ۱۵۱	لاهیجی (شرح گلشن) ۳۴، ۱۲۹
ماوراءالنهر ۱۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۴۸	لایسیک ۱۷
مایه عیسی ۱۳۹	لباس ترسا ۱۰۰
مباهله ۲۳	لباس راهب ۲۷۷
متز (آدام) ۱۲	لباس راهبان ۲۲۲
متی ۴۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۸۰، ۲۹۴	لب عیسی ۱۰۹
متی باجگیر ۴۰	لبنی ~ ۴۰
متی بن تمیم ۱۸۲	لخمی ۱۲
متصوفه ۱۸	لسان العرب ۲۵۵، ۲۹۳
متوکل (عباسی) ۷۵	لطفی شیرازی ۱۳۰
مثنوی مولانا ۲۸، ۳۱، ۳۰۱ ~ (مولوی)	

مرقس ۲۵۲، ۲۸۱
 مرقون (ـمرقیون) ۲۸۲
 مرقیون ۱۸، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۱۵۱، ۲۸۲
 مرو ۷۷، ۷۹
 مروج الذهب ۱۷، ۲۴۱
 مریم ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۸۲
 مریم بنت عمران ۱۹۳
 مریم دوشیزه ۱۳۳
 مریم عذرا ۲۷۵، ۲۸۳
 مریم عور ۲۸۴
 مریم مادر عیسی ۲۴۰
 مریم مجدلیه ۴۴
 مزامیر ۲۳۵
 مزدکیان ۷۱
 مزدیسنان ۶۷، ۶۹
 المستعصم بالله ۸۵
 مستملی بخاری ۱۷۹
 مسجد رمله ۷۵
 مسروب مقدس ۱۴۶، ۲۳۶
 مسعود سعد ۱۳۳
 مسعود غزنوی ۷۷
 مسعودی ۱۷۴، ۱۸، ۱۴۱
 مسیح ۲۸۴
 مسیحا ۱۱۰، ۲۸۵
 مسیحیاد ۱۲۰
 مسیحا صفت ۱۱۲
 مسیحا نفس ۲۸۶
 مسیحاوار ۱۱۱
 مسیحا و شفا ۱۲۱
 مسیحای مجرد ۲۸۵
 مسیح پرست ۱۰۱، ۲۸۵

۱۱۶
 مجردی عیسی ۱۲۱
 مجله المنار ۱۶۴
 مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ۱۱۳
 مجمع افسوس ۱۴۷
 مجمع سی نفری ۴۸
 مجمع کاهنان (سنهدرین) ۲۹۶
 مجمع یهودی ۲۳۷
 مجمل التواریخ ۳۰، ۱۸۶، ۲۴۲
 مجوس ۱۸، ۶۰، ۷۷
 مجوسان ۳۷ ~ (ایران) ۶۰
 محمد بن اسحق ۱۹۳، ۱۹۴
 محمد بن جریر ۱۷۵
 محمدرضا همدانی ۱۵۹
 محمد غزالی طوسی ۱۳۲
 محمود شبستری ۱۲۶، ۱۳۳
 محمود (غزنوی) ۷۷
 مخنوم شیرازی ۱۳۳
 مخنوم نیشابوری ۱۲۷
 مخران ۲۸۰
 مخزن الاسرار ۱۱۱، ۲۲۵، ۳۰۲
 المخصص ۲۶۳، ۲۹۲
 مداین ۲۱۵
 المدخل الكبير ۲۷۹
 مدرسه نسطوری ۱۴۷
 مدرسه نظامیه ۱۱۷
 مدینه الرومیه ۲۴۱
 مذهب نسطور ۲۰۷
 مذهب ملکائی ۱۸۲
 مذهب یعقوبی ۲۹۵
 مراسم تقدیس ۲۴۵
 مرده زنده کردن عیسی ۱۱۲
 مرصادالعباد ۲۰۰
 مرغ عیسی ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۸۱
 مرغ گلین ۱۴۰

- مسیح جان ۲۸۵
 مسیح دم ۱۲۰، ۲۸۵
 مسیح مریم ۱۱۵
 مسیح نفس ۱۲۰
 مسیح وار ۱۱۳
 سینا ۸۷
 مشارق الدراری ۲۷۷
 مصباح الهدایه ۲۰۳
 المصباح فی التصوف ۲۰۲
 مصر ۱۷۵، ۲۴۴
 مصقل صفا ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۰۰
 مطران ۹۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۲، ۲۸۶
 مطران شیراز ۷۶
 مطران قیصریه ۲۳۵، ۲۸۶
 مطران ملکائی ۷۹
 مطران نصاری ۱۱۸
 مظفرالدین شاه ۱۶۰
 مظفر کرمانی ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴
 معاویه ۷۵
 معجزات عیسی ۱۱۴
 معجز عیسوی ۱۱۹، ۲۸۶
 معجز عیسی ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲
 ۲۸۷
 معجز مسیح ۱۰۲، ۲۸۶
 معجز مسیحا ۱۱۵
 معجز مسیحی ۱۱۲
 معجم البلدان ۲۵۴-۵، ۲۵۶
 معزی نیشابوری ۱۰۵، ۱۳۵، ۲۴۵، ۲۵۰
 ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۰
 معدان ۲۸۷
 معمودیه ← آب معمودیه، چشمه معمودیه
 ۲۸۷
 مغان ۹۷
 مغرب ۱۷۵، ۱۷۹
 مغولستان ۸۳
 مغولی ۸۴
 مفتاح الاسرار ۱۶۱
 مفتاح النبوه ۱۶۰
 مقاتل ۱۹۳
 مقاتل بن سلیمان ۱۹۸
 مقالات شمس ۲۵۲
 مقاله رد بر مسیحی ۱۶۲
 مقام محمدی ۳۴
 مقدسی ۷۵، ۷۷
 مکاتیب عبدالله قطب ۲۱۳
 مکاشفات پولس ۱۷
 مکاشفات یوحنا ۴۷، ۵۷
 میکائیل ۳۳
 ملاذگرد ۳۰۳
 ملکا ۱۸۲، ۲۲۳، ۲۸۷
 ملکائی ۷۹، ۱۸۱، ۲۸۷
 ملکائیان ۸۰
 ملکائیه ۳۱، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۸۷
 الملكائیه ۱۸۲
 ملکشاه ۱۰۵
 ملکیزداق ۲۰۶
 ملا احمد نراقی ۱۶۰، ۳۰۰
 ملا محمد تقی کاشانی ۱۶۰
 ملا محمد رضا همدانی ۹۴
 ملا محمد زنجانی ۹۳
 الملل والنحل ۲۸~ (شهرستانی) ۲۰۴
 ملوکا ۲۸۸
 ملوک الطوائف ۱۷۰
 مالیک مصر ۸۲
 مناقب الصوفیه ۱۹۰
 منحنما ۱۷
 منحنه ۲۷۲
 مندائیان ۲۹۴
 منذکرت ۳۰۲
 منصور (خلیفه) ۷۵

- منطق الطیر ۳۰۳
منکو خان ۸۳
منکوقاآن ۸۷
منوچهری دامغانی ۱۰۲
مویدان ۶۷
موربرگ ۱۲
موسی عمران ۱۰۶، ۱۲۴
موصل ۱۴۸
موعظه پطرس ۱۷
موعظه شمعون ۱۷
مولانا عصمت ۱۳۱
مولا ۲۸۸
مولوی ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹
۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۳
مونوفیزیت ۲۸۸، ۲۳۶، ۸۰
مهدی ۲۵۲
مهدی خان استرابادی، میرزا ۹۱
مهرسلیمان ۱۰۶
میافارقین ۲۵۶
میخائیل پلیولوگوس ۸۵
میرانشاه ۱۴۳
میرخوند ۸۱
میرزا مهدیخان متخلص به شحنة ۹۳
میزان الحق ۳۰۰
میسونرهای اروپائی ۹۴
میسونرهای مسیحی ۹۵
میلاذ ۲۸۹
مینورسکی ۳۰۳~ (ولادیمیر) ۱۱۳
ناجرمک ۲۸۹
نادری کازرونی ۱۲۹
ناسوت ۲۸۹
ناصر خسرو ۲۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۳۸
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۱، ۲۴۳، ۲۷۳، ۲۷۵
ناصره ۱۷، ۳۸، ۴۰، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۹۶
۲۸۹
ناصری ۱۵، ۳۶، ۳۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۸۹
ناقوس ۷۳، ۸۵، ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲
۲۸۹، ۲۹۰
نالینو ۲۷۹
نامه های پولس رسول ۵۷
نایمان ۸۱
نایمانان ۸۱
نجران ۲۳، ۱۹۲، ۲۳۷
نجم حمادی ۱۴
نجم الدین مختار زاهدی ۱۵۷
نخجوان ۱۴۳
نخیران ۱۴۵
نخل مریم ۱۱۴، ۱۲۴
نسطور ۲۲۳
نسطوریوس ۱۴۷، ۲۹۱-۲۹۰
نسطورس ۱۸۲
نسطوری ۱۸، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۹
۸۰، ۹۲، ۹۵، ۱۱۳، ۱۸۱، ۲۹۱
نسطوریهای کردستان ۹۲
نسطوریان ۶۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰
نسطوریان کلدانی ۱۴۵
نسطوریه ۳۱، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۶۴
النسطوریه ۱۸۲
نسیمی شیرازی ۱۲۹
نشابور ۸۷
نشاط اصفهانی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰
نصارای شام ۷۳
نصارای قونیه ۳۰۴
نصرانی ۲۴۴
نصرین هرون ۷۵
نصیبین ۶۷، ۶۸، ۲۱۴، ۲۹۴

و حید دستگردی ۱۴۷، ۲۳۶	نطق عیسی ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۹۱
ورداهت ۱۴۷، ۲۳۶	۲۲۴
ورقه بن نفیل ۲۴	نظام الملک ۷۷
وصال ۲۵۷، ۲۷۵	نظامی (کنجوی) ۹۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۲۵، ۱۵۴
وصال شیرازی ۱۲۲	۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۵۹
ولادت ثانیه ۲۱۳	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۸، ۲۹۲
ولف ۲۶۲	۳۰۲
وولگات ۴۸	نظر ثانی ۱۲۷
وهب بن منبه ۲۵۳	نظیری نیشابوری ۱۳۱
وهرام چهارم ۷۰	نعیمی شهدی ۱۳۱
وهرام پنجم ۷۰	نعیمی نیشابوری ۱۳۳
ویلیام رویروک ۸۳	نفسه روح ۲۹۱
	نفس روح ۲۲۴
	نفس عیسی ۹۷
هاتف اصفهانی ۱۲۲، ۲۳۲، ۳۰۴	نفس مسیح ۱۱۲
هارون ۱۶۹	نوادرا اصول ۲۸
هانری دولافوس ۵۳	نوروزنامه ۲۵۹
هانری مارتین (هنری) ۹۴، ۱۵۹، ۱۶۰	نوشزاد ۲۱۶
۱۶۱	نولدکه ۱۲، ۱۵، ۶۶
هاون عیسی ۱۱۳، ۲۹۲	نهراردن ۳۷
هیجوری ۱۸۰	نیاز شیرازی ۱۲۸
هدایه الحیاری ۱۵۷	نیاطوش ۲۱۸
هدایه المسترشدین ۱۶۰	نیکولاس ۸۶
الهدی الی دین المصطفی ۱۶۲	نینوا ۱۴۷
هراکلیوس امپراطور ۶۴	
هرمزد چهارم ۶۸	واتیکان ۱۶، ۲۴۳
هرود آنتیپاس ۲۹۴	واتیکانوس ۴۸
هرودس اصغر ۲۱۲	واگارشایا ۱۴۶
هفت اورنگ ۱۲۱	واگرام ۱۳
هفت پیکر ۱۱۱	واوانیا ۲۶۷
هلاکو ۸۵، ۸۶	وثاق عیسی ۱۱۵
هلالی چغتائی ۱۳۳	الوثنیه والنصرانیه ۱۶۲
همخواه مسیح (= آفتاب) ۱۲۳	وحدت طبیعت ۱۴۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
هنجار مسیحا ۱۲۴	۴۹۵، ۲۹۴
هند ۶۱	

- هوتن، آلبرت ۵۹
 هیئت‌های تبلیغی ۹۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸
 هیرشبرگ ۱۲
 هیرو دیس ۳۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۳
 هیرو دیس (تیتراخ) ۳۸
 هیکل ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۱۸۲، ۲۹۲
- یاقوت ۸۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
 یحیی ۳۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۵۸
 یحیی بن بطریق ۱۷
 یحیی بن زکریا ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۴۵
 ۲۵۴
 یحیی بن عدی ۱۹
 یحیی تعمید دهنده ۳۷، ۵۸، ۱۰۳، ۱۰۷
 ۱۵۵، ۲۹۳
 یربعام دوم ۲۵۹
 یزدگرد اول ۶۷، ۷۰
 یزدگرد دوم ۷۰، ۷۱
 یزدگرد سوم ۱۴۶
 یسوع ۱۵
 یسوعی ۱۵، ۱۴۵
 یسوعیین ۱۵
 یشوع ۱۵، ۳۱
 یعقوب ۳۸، ۵۴، ۲۲۳، ۲۹۴
 یعقوب بردائوس (بردیوس، بردایی) ۲۸۹
- ۴۹۵، ۲۹۴
 یعقوب زبدی ۳۹
 یعقوب بن ماتان ۱۶۶
 یعقوب حلفی ۴۰
 یعقوب (شارح مذهب) ۱۸۱
 یعقوبی ۱۷، ۷۹، ۱۸۱، ۲۸۹
 یعقوبیه (الیعقوبیه) ۳۱، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۶
 ۲۰۷، ۲۴۶، ۲۸۷، ۴۹۵
 یفرم خان ۹۵
 یقیکیان ۹۵
 یلدا ۱۰۵، ۲۹۵، ۲۹۶
 ینابیع الاسلام ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۰۰
 یوتیکس ۲۸۹
 یوحنا ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۴، ۴۵
 ۱۵۴، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۹۴
 یوحنا سولا کا ۱۴۹
 یوحنا قسیس ۱۴۸
 یوحنا ی کشیش ۸۰، ۸۲
 یوسف ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۱۶۶
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۶
 یوسف (بن یعقوب التجار) ۱۹۵
 یوسف پتنئی ۱۲۷
 یوشع ۱۸
 یهودا ۴۰، ۵۴، ۲۲۳
 یهودا اسخریوطی ۴۰، ۴۱، ۴۲
 یهودیه (بیابان) ۵۶، ۴۳۷



انتشارات سخن

در مجموعه «از میراث ادب فارسی» منتشر کرده است

- **در آرزوی خوبی و زیبایی**
گزیده بوستان سعدی
انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- **دامنی از گل**
گزیده گلستان سعدی
انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- **ره آورد سفر**
گزیده سفرنامه ناصر خسرو
انتخاب و توضیح از دکتر محمد دبیرسیاقی
- **نامه نامور**
گزیده شاهنامه فردوسی
انتخاب و توضیح از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
- **مجموعه رنگین گل**
گزیده اشعار صائب تبریزی
انتخاب و توضیح از محمد قهرمان
- **مفلس کیمیا فروش**
گزیده اشعار انوری
انتخاب و توضیح از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
- **درس زندگی**
گزیده قابوس نامه
انتخاب و توضیح از دکتر غلامحسین یوسفی
- **آنسوی حرف و صوت**
گزیده اسرارالتوحید
انتخاب و توضیح از دکتر شفیعی کدکنی
- **تصویرها و شادیاها**
گزیده اشعار منوچهری دامغانی
انتخاب و توضیح از دکتر سید محمد دبیرسیاقی
- **سخن گستر سیستان**
گزیده اشعار فرخی سیستانی
انتخاب و توضیح از دکتر سید محمد دبیرسیاقی
- **شاعر صبح**
گزیده اشعار خاقانی شروانی
انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاءالدین سجادی
- **خمی از شراب ربانی**
گزیده مقالات شمس
انتخاب و توضیح از دکتر محمدعلی موحد
- **بگشای راز عشق**
گزیده کشف الاسرار میبدی
انتخاب و توضیح از دکتر محمدامین ریاحی
- **گنجور پنج گنج**
گزیده اشعار نظامی
انتخاب و توضیح از عبدالمحمد آیتی
- **گلشن عشق**
گزیده شرح گلشن راز لاهیجی
انتخاب و توضیح از دکتر محمد رضا برزگر خالقی، عفت کرباسی

■ **در معرفت شعر**

گزیده المعجم فی معاییر اشعارالعجم
انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا

■ **کلید سعادت**

گزیده اخلاق ناصری

انتخاب و توضیح از دکتر صمد موحد

■ **نغمه گر حدیقه عرفان**

گزیده اشعار سنائی

انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاء الدین

سجّادی، دکتر جعفر شعار

■ **رای و برهمن**

گزیده کلیله و دمنه

انتخاب و توضیح از دکتر فتح الله مجتبیایی

■ **صدای سخن عشق**

گزیده غزلیات حافظ

انتخاب و توضیح از دکتر حسن انوری

■ **نظام نامه سیاست**

گزیده سیاست نامه

انتخاب و توضیح از دکتر مهدی محقق

■ **از جام شیخ جام**

گزیده آثار شیخ جام

انتخاب و توضیح از دکتر علی فاضل

■ **کهن ترین نشر تاریخی**

گزیده تاریخ بلعمی

انتخاب و توضیح از دکتر سید ضیاء الدین

سجّادی

■ **زندانی نای**

گزیده اشعار مسعود سعد سلمان

انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا

■ **برگ خزان دیده**

گزیده اشعار سیف فرغانی

انتخاب و توضیح از دکتر ذبیح الله صفا، دکتر

سید محمد ترابی

■ **اسطرلاب حق**

گزیده فیه مافیه

انتخاب و توضیح از دکتر محمد علی موحد

■ **درویش گنج بخش**

گزیده کشف المحجوب هجویری

انتخاب و توضیح از دکتر مهدی عابدی

■ **در باغ روشنائی**

گزیده حدیقه سنائی

انتخاب و توضیح از دکتر احمد مهدوی

دامغانی

■ **عقل سرخ**

گزیده آثار سهروردی

انتخاب و توضیح از دکتر تقی پورنامداریان

■ **چهار گفتار**

گزیده چهارمقاله

انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا

■ **بدخشی نگین**

گزیده اشعار ناصر خسرو

انتخاب و توضیح از دکتر سیروس شمیسا

■ **از نی نامه**

گزیده مثنوی معنوی

انتخاب و توضیح از دکتر عبدالحسین

زرّین کوب، دکتر قمر آریان

■ **پدر شعر فارسی**

گزیده اشعار رودکی

انتخاب و توضیح از دکتر علی اصغر دادبه

■ **نفرین و آفرین تاریخ**

گزیده جهانگشای جوینی

انتخاب و توضیح از دکتر رضا انزابی نژاد

■ **گزارشگر حقیقت**

گزیده تاریخ بیهقی

انتخاب و توضیح از دکتر عباس زریاب

خویی، دکتر محمد ترابی